

کاروان موسیقی افغانستان

مؤلف:

حیات الله «بخشی»



Ketabton.com



جلد اول

کاروان موسیقی افغانستان

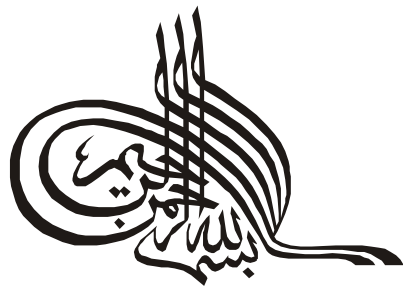
زندگینامه . آهنگ ها و تصاویر آوازخوانان

جلد اول

نویسنده و مؤلف: حیات الله بخشی

تابستان ۱۳۹۲ خورشیدی







حیات الله بخشی (نویسنده و مولف کتاب)

شناسنامه

نام کتاب: کاروان موسیقی افغانستان (زندگینامه ، آهنگ ها و تصاویر آوازخوانان)

نویسنده و مؤلف: حیات الله بخشی (۰۷۹۹۳۱۳۶۸۲)

طرح و دیزاین: سید فضل الحق فایز

مہتمم: سید حاکم آریا

تایپ: معراج الدین نبی زاده

تصحیح: خواجه لعل محمد صدیقی ، گل احمد احمدی و محمد زبیر احمدزی

تدقیق وایدیت: عبدالقدیر عمرزاده ، حبیب الرحمن وفا و نذیرالله فروتن

طرح روی جلد:

شماره چاپ: اول ، دور دوم نشراتی - شماره ششم

مسؤول چاپ: گل احمد احمدی و محمد نعیم نوابی

جمع آوری تصاویر: عبدالبصیر حمیدی

سال چاپ: تابستان ۱۳۹۲ خورشیدی

شمارگان: یک هزار جلد

محلات فروش: کتاب فروشی انجمن شاعران و نویسندگان

تیمورشاهی - کابل

فروشگاه کتاب پسران رحیمی و کتاب فروشی و انتشارات رفاه

جوی شیر - کابل

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

با متخلفین برخورد قانونی صورت میگیرد



ناشر: انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان

فهرست مطالب

شماره - عنوان	برگ
۱- پیشگفتار «کاروان موسیقی افغانستان»	۱
۲- تقریظ «باکاروان موسیقی»	۵
۳- تقریظ «درنگی بر کاروان موسیقی افغانستان»	۷
۴- تقریظ «روزنهء دیگر به سوی هنر با کاروان موسیقی افغانستان»	۱۰
۵- تقریظ «د هنري کتابونو يو بل ستوري»	۱۳
۶- مقدمهء مولف (نظر اجمالی بر موسیقی، به ویژه موسیقی ...)	۱۶
۷- زمانه بی سُر است	۲۵
۸- مراسم گُرگزاری و شکرگزاری در موسیقی	۳۰
۹- استاد فقیر محمد ننگیالی	۳۸
۱۰- استاد سلیم سرمست (مرد آشنا در هنر موسیقی کشور)	۴۵
۱۱- استاد قاسم افغان	۵۲
۱۲- استاد غلام حسین ناتکی	۶۵
۱۳- استاد نبی گل	۷۷
۱۴- استاد محمد یعقوب قاسمی (فرزند ارشد استاد قاسم افغان)	۹۰
۱۵- استاد رحیم بخش (خراباتی روشندل)	۱۰۳
۱۶- استاد محمد حسین سرآهنگ (سرتاج موسیقی افغانستان)	۱۱۲
۱۷- استاد فریده مهوش (آوازخوان حنجره طلایی کشور)	۱۲۸
۱۸- استاد گلزمان (د هیواد خوږ ژبی، وتلي او مشهور ...)	۱۴۰
۱۹- یادى از کبوتر (ضیا قاریزاده)، آوازخوان و شاعر توانای ...	۱۵۲
۲۰- استاد اولمیر (د پښتو خوږ ژبی یو تکړه سندر غاړی)	۱۶۲
۲۱- استاد امیر محمد هروی (خانقاه گرد صوفی مشرب)	۱۷۰
۲۲- استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ (آوازخوان طراز اول ...)	۱۸۱



- ۱۹۳ ۲۳- استاد غلام دستگیر شیدا (شیدای موسیقی و هنر) .
- ۲۰۲ ۲۴- استاد حفیظ الله خیال (آوازخوان و کمپوزیتور موفق کشور) .
- ۲۱۳ ۲۵- استاد غلام نبی نتو (نتوی ثانی) .
- ۲۲۱ ۲۶- استاد دُر محمد لوگری (معرف سبک موسیقی محلی لوگری) .
- ۲۳۰ ۲۷- میرمن خدیجه پروین (اولین آوازخوان زن که تا آخر ...) .
- ۲۳۹ ۲۸- میرمن کبرا ژیلا (آوازخوان پیشتار رادیو افغانستان) .
- ۲۴۸ ۲۹- استاد محمد حسین آرمان (آوازخوان و گیتارنواز موفق کشور)
- ۲۶۱ ۳۰- جلیل احمد ځلانده (آوازخوان حنجره طلایی) .
- ۲۷۵ ۳۱- آدینه بازگل بدخشی (آوازخوان محلی و مشهور بدخشان) .
- ۲۸۶ ۳۲- محمد ابراهیم نسیم (هنرمند منتقد و طنزپرداز) .
- ۲۹۷ ۳۳- احمد ظاهر (هنرمندی که تکرار نشد) .
- ۳۱۷ ۳۴- دکتر صادق فطرت (ناشناس) ، د افغانستان محبوب ...) .
- ۳۳۰ ۳۵- خانم ثریا مژگان (اولین آوازخوان آهنگ «ملا محمدجان»)
- ۳۴۳ ۳۶- مرحوم ذبیح الله ناوک هروی (آوازخوان محبوب هرات) .
- ۳۵۲ ۳۷- مرحوم نجف علی (خالوی شرقی) .
- ۳۶۰ ۳۸- مرحوم کریم شوقی (آوازخوان خوش صدا و معروف کشور) .
- ۳۶۸ ۳۹- مرحوم رحیم مهریار (ملقب به «سلطان صدا») .
- ۳۷۹ ۴۰- مرحوم عبدالرحیم ساریان محمودی (آوازخوان محبوب کشور)
- ۳۹۵ ۴۱- مومن خان بیلتون (آوازخوان خوش صدای محلی کشور) .
- ۴۰۹ ۴۲- شاه پیری مشهور په نغمه (د هیوادوالو او نړیوالو د زرونو ...)
- ۴۱۸ ۴۳- فرهاد دریا (چهرهء برازنده و آوازخوان بی نظیر کشور) .
- ۴۳۴ ۴۴- عبدالوهاب مددی (آوازخوان مستعد و معروف کشور) .
- ۴۴۶ ۴۵- امیرجان صبوری (آوازخوان و آهنگساز موفق کشور)





پیشگفتار

کاروان موسیقی افغانستان

مرا تا محرم آن راز کـردند
به گوش من ز غیب آواز کردند
نفس در قالب آدم نمیرفت
درون سیـنۀ او ساز کردند
(مولانا)

آغاز دهه هفتاد؛ در واقع سرآغاز دگرگونی‌ها و تحولات سیاسی جدی در کشور عزیز ما افغانستان بوده است، که بدبختانه این دگرگونی‌ها و تحولات در جهتی سمت و سویافت که، مشکلات و دشواری‌های زیادی را برای مملکت و ملت مظلوم ما، به بار آورد و کشور ما را در همه ابعاد و از هر لحاظ مورد صدمه شدید مادی و معنوی قرار داد. بدین معنا که؛ آثار و داشته‌های عاطفی ما که موسیقی نیز جزء آن است، در پهلوی سایر داشته‌های هنری- فرهنگی ما آسیب پذیر گردید و مشکلات زیادی را به خصوص در نیم دهه اخیر دهه هفتاد پشت سر گذاشت و تا حدودی هم در سایه جبر زمان علیل و ناتوان گردید و تا به سرحدی رسید که مهر «منع» برجبین رسا و صفایش لکه سیاه ننگ را ضرب زد.

از همان سالها تا بدین دم که مدت بیش و کم بیست سال را در برگرفت، تلاش در عرصه احیای موسیقی کشور ما که جزئی از اجزای هنر به شمار می‌رود، در ضمیرم زنده شد، به خصوص آن زمانی که ابرسیاه تحجر، تعصب و دگم اندیشی برآسمان صفای کشور ماسایه ننگینش را افکنده بود و احساس کردم که بساط هنر موسیقی آهسته- آهسته از کشور ما برچیده خواهد شد و کاروان موسیقی بلند افغانستان در حال سفر و کوچیدن است، به این مفکوره شدم تا، کتابی از زنده گینامه آواز خوانان محبوب افغانستان را هر چند (ناقص و نا مکمل) تهیه و به هر ترتیبی که بعید از امکان نباشد؛ آماده چاپ نمایم، تا آنکه روز تا روز این مأمول با تشویق و ترغیب دوستان و شوق و علاقه بی که خودم در تهیه و ترتیب آن داشتم، در من متمکن گردید، و آهسته- آهسته در جمعاوری زنده گینامه‌ها، تصاویر، کست‌ها، آهنگها، اشعار و تصانیف آواز خوانان، آستین همت بالا زدم و دست به کار شدم.

با وجود آنکه؛ مشکلات عدیده زنده گی و روزگار ناموافق دامنگیرم بود و به قلت مواد، منابع و مأخذ شدیداً مواجه بودم و کارم به صورت ابتدایی و کاملاً بطی به پیش میرفت، نگذاشتم تا کاسه حوصله و صبرم لبریز گردد، بلکه همیشه خود را خودم در کارهایم تشویق و نهال امیدهایم را با روپاهای قشنگ و دل انگیز تخیلاتم آبیاری مینمودم.

تا آنکه بالاخره به توفیق خداوند منان و با همکاری و همیاری صمیمانه دوستان و عزیزان به جان برابرم، با جد و جهد و کوششهای پیگیر و با تحمل زحمات بیشمار و بی حد، توانستم آهنگهای آواز خوانان، تصاویر، زنده گی نامه‌ها و سایر مسایل ضروری کتابم را قسماً مستند با اشعار و آهنگها از روی کتاب‌های شعرا و ذکر نام شاعران آن و قسماً هم از روی نوار آهنگهای آواز خوانان به شکل درست، دقیق و مطمئن آن تدوین و گردآوری نمایم.

بدین ترتیب تصمیم برآن شد تا کاروان موسیقی افغانستان را بخش - بخش بدون در نظر داشت مقام، موقف و جایگاه هنرمند در کار هنرش، به شکل ذوقی، در مجلدات کم حجم و با قطع و صحافت متوسط و چاپ خوب ترتیب و تنظیم نمایم، تا علاقه مندان موسیقی با ساده گی و بدون تعقید و تکلف بتوانند این اثر گرانبها و کم نظیر را بدست آورده و از آن استفاده‌های علمی و اعظمی نمایند.



باید اذعان داشت که در تدوین و تنظیم این کتاب از منابع و مآخذ زیادی که در حواشی زنده گی نامه هر آواز خوان تذکار یافته است، استفاده نموده ام و به خصوص از کتاب «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» تألیف و نوشته استاد عبدالوهاب مددی و کتاب «ساز و آواز در افغانستان» نوشته و تألیف دکتر عنایت الله شهرانی، بیشتر از همه استفاده برده ام و شاید کتاب های دیگری نیز در این خصوص بوده که در دسترس من قرار نداشت و من هم ندانستم که آیا چنین کتاب هایی هم وجود دارد و یا خیر؟.

به هر حال؛ این کتاب عاری از خلأ و نواقص در خصوص کاروان موسیقی افغانستان نخواهد بود، و اما «شاید» بهترین و کم نظیر ترین کتابی باشد که تا اکنون آماده گردیده است و من هم نسبت علاقه مندی خاصی که به این هنر داشتم، قسمی که در فوق به آن اشاره رفت؛ تصمیم گرفتم تا در حصه تدوین و چاپ آن اقدام جدی نمایم و ثمره کار چندین ساله ام را به صورت مدون، منظم و چاپ شده بیابم.

باوصف همه آنچه گفته آمدیم، این کتاب منبع و مآخذ خوبی برای دیگران به خصوص محققین و پژوهشگران بخش هنر موسیقی خواهد بود و در پهلوی آن برای آنانی که تازه به موسیقی علاقه مند شده اند و به این مسلک و هنر رو می آورند، نیز بهترین کتاب و مرجع بوده میتواند و همین سان این کتاب بهترین تحفه و هدیه نفیس برای دوستان و علاقه مندان تان خواهد بود.

آنچه را میخواهم علاوه کنم این است که، موسیقی بخشی از اجزای هنر و سرآمد سایر هنر هاست، زیرا همان سانی که گفته اند، موسیقی غذای روح است، گدازه نیست و این هنر والا در هر عصر و زمان و در هر جای و مکان، چه در میان سرزمین ما و چه خارج از مرز کشور، از جایگاه خاصی برخوردار بوده و رهروان و علاقه مندان بیشتر را نسبت به سایر هنر ها به خود اختصاص داده است.

همچنان این یک حقیقت روشن و انکار ناپذیر است که؛ هنر وهنرمند را به هیچ وجه و به هیچ صورت نمی توان از بین برد و یا از میان برداشت، و یا جایگاه آن را در کشور متزلزل و یا به انحطاط مواجه نمود، بلکه جایگاه آنان بلند و پایگاه آنان رفیع و همیشه استوار و مستحکم خواهد بود و خواهد ماند.

همین سان (کاروان موسیقی افغانستان) هم همیشه روان و جاودان خواهد بود و خواهد ماند و هر گز راه آن به بیراهه نخواهد کشید و برای همیشه به همت بلند راهیان این کاروان و شایقان و علاقه مندان این بوستان همیشه شگوفان، جاودان، خواهد بود و خواهد ماند.

در اخیر از تمام دوستان و عزیزانی که به نحوی از انحا در تدوین و تنظیم، تایپ، دیزاین، تهیه تصاویر و مطالب این کتاب مرا یاری رسانیده و از هیچ گونه همکاری شان دریغ نورزیده اند؛ اظهار امتنان و شکران مینمایم، خاصاً از دانشمند معظم استاد ادیبارزرینگر، دکتر شمس الحق آریان فر، دیپلوم انجنیر جلیل سدید، محقق استاد عبدالهادی قریشی که با تقریظ های شان راقم را سر افراز نمودند، همین گونه از ژورنالیست و حقوقدان ورزیده کشور احمد ضیاء وزیری آمر ارتباط عامه ریاست عمومی نشرات و افغان عزیزی آمر تدویر کورسهای آموزش موسیقی ریاست آموزش موسیقی وزارت اطلاعات و فرهنگ که بسیار با من همکاری داشتند، همین سان از محترمان دکتر احمد ناصر سرمست و نورآقا سردمدی آوازخوان مؤفق



کشور که در تهیهٔ عکسها همکاری داشتند، سید حاکم آریا مدیر مسؤول مجله خورشید ریاست فرهنگ و هنر، گل آقا حفیظ حمیدی مدیر عمومی تخنیک ریاست افغان فلم، سردار محمد وفا پرست مالک نماینده گی کتاب فروشی انجمن شاعران و نویسنده گان واقع جادهٔ تیمور شاهی، بصیر حمیدی فوتو ژورنالیست آژانس اطلاعاتی باختر، حشمت الله بیان کارمند ریاست انتشارات کتب بیهقی، معراج الدین نبی زاده، یما عرب، مسعود صدیقی، حامد ساحل کمپیوتر کاران موسسهٔ نشراتی انیس، عبدالقیوم متین و محمد زبیر احمدزی روزنامه نگاران موسسهٔ نشراتی انیس که در حصهٔ ترجمهٔ زنده گینامهٔ آواز خوانان بخش پشتو همکاری داشته اند و همین گونه از سید فضل الحق فایز سکرترمسوؤل موسسهٔ نشراتی انیس که دیزاین و طراحی کتاب را به دوش گرفتند، عبدالقدیر عمرزاده، حبیب الرحمن وفا وخواجه لعل محمد صدیقی که در حصهٔ اهتمام و تصحیح کتاب سهم فعال داشتند و محترم گل احمد احمدی و نعیم نوابی که چاپ این اثر را عهده دار بودند و سایر دوستان و همکاران عزیز که از قید قلم باقی مانده اند، صمیمانه تشکر نموده و برای هر کدام طول عمر، سعادت و خوشبختی از بارگاه ایزد متعال استدعا می برم.

آرزو مندم که دانشمندان معظم عرصهٔ موسیقی کشور ما در حصهٔ خلاها و کاستی های این اثر هنری بالای راقم انگشت انتقاد نگذارند، بلکه با الطاف بیکران و اخلاص بی پایان شان بنده را از هرگونه رهنمایی های شان مستحضر و در حصهٔ بهبود چاپ های بعدی آن یاری و همکاری فرموده و بدین ترتیب دین و رسالت خویش را در این بخش ادا نمایند.

همچنان آرزو می برم که این اثر کم نظیر و گرانبها مورد استفادهٔ علمی و اعظمی پژوهشگران و محققان و علاقه مندان عرصهٔ موسیقی کشور عزیز ما نیز واقع گردد.



حیات الله بخشی
جمعه ۲۰ عقرب ۱۳۹۰ هـ.ش
خیرخانه - کابل



تقریظ
با کاروان موسیقی

از ورای پرده ها تاب تو تابستان ما
 ما را چوتابستان ببردلگرم تا بستان ما
 «مولوی»

این بیت انگیزنده مولوی که از یک غزل وی در کلیات «شمس» نظر گیرمیاftد؛ وجه دیگری از دید ویژه بی دارد: که «هرکسی از ظن خود شد یارمن».

اما از پرده های عشق که بازخمه احساس، آوای زنده گی می آورد، هرگز نمی توان گوش دل را از ورای هفت نغمه چنگ ناشنوا یافت. هنر، زبان احساس است- اما احساس، زبان موسیقی است که با تار هایی از جان آدمی، هنگامه آفرین می شود.

موسیقی پیشینه دوری دارد که در گرگهگه تاریخ، با هزاره ها پیوند ناپیدایی می یابد. اما ردیابی آن از مبدا، کاربست نهایت الزامی و بایسته که دشوار یابی اش نیز، بر پژوهشگران آگاه پوشیده نیست، با آنهم، تلاشی را که در این روند، آقای حیات الله بخشی پذیرا شده است، در خور ستایش میدانم.

«کاروان موسیقی» آقای بخشی، بیانگر کوشش متداوم وی در راه نگرش به احساس و اندیشه است، که دمی هم از این مسیر دوری نمی جوید.

حیات الله بخشی، جوانی تحصیل کرده در ادبیات و انسانی آزموده در نگره عاطفی است. او همان گونه که در نگارنده گی دستی دارد، سراینده خوبی هم است.

دایمی با اشعار شعرای گذشته و نخبگان شعر امروز مانوس و همزبان است. خود نیز اشعاری دارد که من یکی از مجموعه های شعری او را زیر عنوان «و در لحظه های ترنم بادها» دیده و خوانده ام.

آقای بخشی گذشته از رشته اصلی اش که ژورنالیزم و ادبیات است، در روند دیگری از هنرنیز دست به خطر یازیده است. کوشش وی در این راستا، بیانگر ذوق ویژه اش میباشد، که به گفته خود او، از سالیان اول زنده گی آگاهانه خویش، دل به هفت تار موسیقی سپرده بود. دل بستگی بخشی به موسیقی، نه وجهه مسلکی، بل در کلیت، شیوه ذوقی به خود گرفته است. پس موسیقی در واقعیت، نمایه بی از عشقی می تواند بود که تار وجودش را به صدا در می آورد. تدوین و آماده سازی کتاب «کاروان موسیقی» نیز، نمایشگر همین عشق جوشان آقای بخشی به هنر موسیقی است.

بدان امید که با کار بعدی خود، موسیقی میهن را از آغازینه زمانها تا به امروز، در ورق گردانی تاریخ، با مایه های فرازین و فرودینش، که چگونه به سامان آمده و پسین ترچه نا به سامانی هایی را شاهد بوده است، به پژوهش بگیرد، مؤفقت افزونتری برایش می خواهیم.

استاد ادیبیار زرینگر
 کابل ۸ قوس ۱۳۹۰ هـ ش





تقریظ
درنگی برکاروان موسیقی افغانستان

موسیقی عمری به درازای زیست آدمی دارد. پژوهشگران به این باوراند که انسانهای نخستین که هنوز به زبان گفتاری و نوشتاری دست نیافته بودند، هنگام نشاط و اندوه و یا در زمان کار و امور زندگی روزانه خویش، با گونه‌ای از زمزمه‌ها، احساس و عواطف خویش را بر می‌تابیده‌اند.

آریزمین ویا آریانای باستان به عنوان پارینه ترین زیست بوم انسانی، به گونه‌ای طبیعی دارنده پارینه ترین میراث موسیقی درجهان است. فرهنگ ویدی که از بلخ بامی سرکشید و تا اقصای هند دامن گسترد، از وجود «ریشی‌ها» ویا روحانیان مذهبی خبر می‌دهد که سرودهای ویدی را زمزمه می‌کردند.

سرودهای اوستایی نیز برای نخستین بار در آتشکده‌های بلخ بامی به زمزمه آمد، تا روان مزدپرستان را تلطیف نماید و آرامش بخشد. در فرهنگ عهد بودایی و کوشانی‌ها نیز هنر موسیقی مقام شامخی داشته است. حضور نقاشی زن چنگی در رواق پیکره‌های بودا در بامیان بزرگترین مرکز عالم بودایی نشان می‌دهد که موسیقی در متن این فرهنگ ارج و مقام برجسته داشته است. فرهنگ عهد پهلوی تا ظهور اسلام نیز از شکوه و بالندگی هنر موسیقی در قلمرو آریین زمین گواهی می‌دهد. حضور هنرمندان ناموری چون باربد، بامشاد، نکیسا، رامتین و... و ایجاد الحان مختلف موسیقی بوسیله این هنرمندان، برهان بین این امر است. در فرهنگ عهد اسلامی باز هم شاهد هستیم که خراسان مهد بزرگ موسیقی علمی در خاور است. نگارش کتاب‌های بزرگ در عرصه هنر موسیقی نشان می‌دهد که خراسانیان در بارورسازی این هنرنقش بزرگی داشته و جهان مدیون این میراث هنرمندان ماست. چه کسی می‌تواند از اهمیت این آثار در شکوفایی موسیقی خاور زمین انکار نماید:

- الموسیقی الکبیر: تالیف ابوالعباس سرخسی متوفادر ۲۸۶ هجری،

- فی جمل الموسیقی: تالیف ابوبکر رازی متوفادر ۳۰۰ هجری،

- الموسیقی: کتاب عظیمی که فارابی تالیف نموده است،

- مفتاح العلوم: تالیف خوارزمی که مطالب ارجمندی در زمینه موسیقی دارد،

- مدخل الی صناعته الموسیقی: تالیف ابن سینا،

- جامع العلوم: تالیف فخرالدین رازی که شرح مبسوطی پیرامون موسیقی دارد،

- مقاصدالالحان: تالیف عبدالقادر بن غیبی مراغی متوفادر ۸۹۸ هجری،

- رساله موسیقی: تالیف عبدالرحمن جامی متوفادر ۸۹۸ هجری،

به استناد این آثار به صراحت میشود گفت که هنر موسیقی تار و ساز حضرت جامی یعنی پایان سده نهم هجری، به گونه‌ای علمی مورد توجه و آموزش بوده است و این اصل از سر آغاز رساله موسیقی تالیف مولانا عبدالرحمن جامی نیز بخوبی پیداست، آنجا که حضرت جامی میگوید: «میگوید گوینده این راز، سازنده این



نقش دلنواز که در عنفوان شباب که آوان تحصیل و عنفوان صحیفه قال وقیل بود، تشحیذ خاطر را به تعلیم و علم موسیقی آهنگ کردم وقواعد علمی آن را به چنگ آورده، گاه گاه در قوانین تالیفی آن لیبی می‌گشادم و گاه در موازین ایقاعی آن دستی می‌زدم».

بعد از این دوران افغانستان درگیر جنگ‌ها و تاخت و تازها و مداخلات می‌گردد، و در همین روند موسیقی هندی در سال ۱۲۴۸ هـ.ش توسط امیر شیرعلی خان به کشور راه می‌یابد که سلسله هنرمندان خرابات تداوم آن هنر اند. البته در کنار موسیقی هندی موسیقی اصیل خراسانی نیز تداوم داشته است. وجود هنرمندانی چون: حیدر نمد مال، اکه عبدالرحمن بدخشی، رجب هراتی، سید قریش، در کنار موسیقی هندی در آن روزگار، مبین این امر است.

این میراث بزرگ با همه تنوع و گوناگونی اش امروز نیز در سراسر کشور ادامه دارد که زیبایی‌ها و غنای معنوی این کشور را شهادت می‌دهد: موسیقی هراتی، لوگری، ننگرهار، شمالی، بدخشی، پنجشیری، قندهاری، موسیقی پکتیایی، موسیقی ترکمنی، ازبکی، نورستانی، پشه‌یی، بلوچی نمود روشن این غنا و این عظمت است. این تنوع و این گستردگی در عرصه موسیقی بوسیله هنرمندان و نوازندگان و خوانندگان خوب در همه ساحات کشور ادامه یافته و بارور گردیده است.

جوان با استعداد و پرکار کشور حیات الله بخشی با ابتکار خوبی اقدام به معرفی این هنرمندان نموده است. رساله ایشان در معرفی هنرمندان عرصه موسیقی که معرفی حدود پنجاه هنرمند را دربر دارد، در حقیقت کار جدید و ارجمند نیست. مردم کشور سالهای سال از هنر این هنرمندان متلذذ گردیده و با نام و هنر ایشان آشنایی تمام دارند، اما بیشتر از این نمی‌دانند که این هنرمندان هر یک چه زندگی داشته، کجا آموزش دیده و با کدام توانایی‌ها مجهز است. نام بیلتون، آواز بیلتون و هنر او را در سراسر افغانستان همه می‌دانند؛ اما در یک برنامه رادیویی وقتی پرسیده شد: نام اصلی بیلتون چیست، هیچ کس موفق نشد، پاسخ درست دهد. جالب است که هنرمندان ما با همه شهرت در کشور و منطقه تا این حد ناشناخته مانده اند. کار ارزشمند محترم حیات الله بخشی در حقیقت این نقیصه را جبران نموده است. کاریست در نوع خود بی نظیر که خلای عظیمی را در عرصه هنر کشور پر نموده است. جا دارد از این کار بایسته ایشان که به یقین با زحمت و جستجوی فراوان به تدوین آن موفق گردیده است، تقدیر شود. کار او بزرگان بی نام و نشان را به شناسایی آورده است، حق و دین بزرگی را که هنرمندان برگردن جامعه دارد، تا حدی جبران نموده است و فصل و کتاب نوی را در عرصه هنر که جایش کاملاً خالی بود، پر نموده است.

موفقیت و پیروزی‌های بیشتر او را در زمینه آرزومندیم. امید است با تداوم این کار در جلد‌های بعدی این کار را تمامیت بخشد و حق همه هنرمندان حد اقل از لحاظ معنوی تا حد امکان ادا گردد.

دکتور شمس الحق آریان فر

عقرب ۱۳۹۰ خورشیدی





تقریظ

روزنه دیگر به سوی هنر
با کاروان موسیقی افغانستان

جای خوشی و مسرت است که اینک یک بار دیگر رساله تحت عنوان کاروان موسیقی افغانستان، از سوی انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان، به همت رئیس جوان و پرکار آن آقای حیات الله بخشی اقبال چاپ یافت.

این در حالیست که نشر چنین کتب و رساله های با اندیشه های سودمند و تشویق گرانه دانشمندان گرامی و اهل خرد و هنر دوست به غنای فرهنگی و هنری کشور افزوده و روزنه امید را به سوی رشد، بالنده گی، گسترش و شگوفایی هنر موسیقی در کشور عزیز ما افغانستان می گشاید. آنچه در اولویت در خور ذکر میدانم اینکه، چالش ها و مشکلات از گذشته ها با تأسف در عرصه موسیقی زیاد بوده است، که این چالش ها را می توان در عوامل مختلفی سراغ نمود که عمده تأ یکی آن هم عدم درک و شناخت دقیق از هنر و هنر و هنر مند در عرصه موسیقی در جامعه سنتی ماست.

متأسفانه عدم شناخت دقیق از پدیده هنر موسیقی که کنون به یک معضل بسیار حاد و مهم تبدیل شده است، باعث گردیده که بیشترین حجم نشرات رادیو ها و تلویزیون های جهان، منجمله نا آگاهانه کشور ما را هم موسیقی تشکیل میدهد، ولی تأسفا و دریغا که به آن پیمان که حجم نشراتی را میسازد، قطعاً توجه به این هنر صورت نپذیرفته است، که مسبب آن همه مشکلات متأسفانه مسؤولان امور، دولتمردان متعصب و نا آگاه از اصول هنر و همچنان افراد بی هنر که موسیقی را به طرف ابتذال و انحرافات اخلاقی و خرافات کشانیده اند، میباشد، که با تأسف آن رایج پدیده قابل منع و پیش پا افتاده تلقی نموده، حقیر می شمارند، در حالی که این هنر مکمل تمام هنر های دیگر مانند سینما، تئاتر و... میباشد.

در تناقض با دیدگاه های منفی گرایانه کور دلان، نباید از یاد برد که موسیقی اساسی ترین، مبنایی ترین و عاطفی ترین اثرات خود را بالای روح و روان انسان ها و حتا حیوانات، نباتات و جمادات که از طریق اصوات منظم طبیعت محفوظ می گردند، می گذارد و با نفوذش به تار پود و ذرات وجود انسان ها راه باز کرده، قلب ها را زود تر از هر پدیده دیگر تسخیر می نماید، از این جاست که، اول هنر موسیقی و نقش سازنده آن در حیات اجتماعی بیشتر تبارز یافته، جایگاه و مقام عالی را احراز مینماید و از جانبی هم مردمانی که از بینش روشن برخوردار اند و از مزایا و مفهوم زنده گی که خداوند «ج» به آنان عنایت فرموده، تصاویر روشن از هنر موسیقی دارند، به این هنر ارج فراوان و بی پایان می گذارند.

در کشور های پیشرفته جهان از موسیقی استفاده به جا و مطلوب به عمل می آورند، که خود منبع پیشرفت و ترقی می گردد که طبعاً در عرصه های سیاسی «مثلاً: آهنگهای حماسی، میهنی، رزمی و سرود های ملی...» اجتماعی (سوق جامعه به طرف معیار های تربیوی و اخلاقی با اشعار معیاری و انسانی...): اقتصادی (تولید و عرضه نوارهای شنیداری و تصویری و از عواید آن با اجرای کنسرت های عباداتی، رفتن



موسیقی به طرف خودکفایی و منبع بودجه ساز به دولت، عواید اعلانات و...، فرهنگی (حفظ میراث های گرانسنگ فرهنگی...، دینی و مذهبی (سرودهای عارفانه و صوفیانه در خانقاه ها و اجتماعات عرفانی و...، اثرات خود را به جا می گذارد و در کشورها وسیعاً از آن در همین استقامت ها استفاده به جا به عمل می آورند. با در نظر داشت اینکه وظیفه و وجبیه هر هنرمند رسالتمند وبا احساس در برابر وطن و مردمش این است تا فعالیت هایش را در جهتی سوق دهد که مورد نیاز و پذیرش مردم بوده و منافی منافع مادی و ارزش های اخلاقی و تربیوی جامعه نباشد، و از رفتن به طرف ابتدال، انحراف و مفاسد اخلاقی که به حیثیت هنر نیز لطمه شدید وارد می سازد، باید جداً اجتناب ورزد و در این عرصه طوری باید گام گذارد، که رسالتمندی یک هنرمند را ایجاب می نماید.

به هرحال؛ چاپ کتاب موجود را به فال نیک گرفته و از دانشمند گرامی و هنر دوست آقای حیات الله بخشی رئیس انجمن شعرا و نویسندگان از طریق کرسی ریاست موسیقی به نماینده گی از تمام هنرمندان موسیقی افغانستان ابراز سپاس و امتنان می نمایم.

ناگفته نباید گذاشت که کتاب موجود از ویژه گی های خاصی نیز برخوردار است که یکی آن ضمن چاپ تصاویر هنرمندان (آواز خوانان)، نگرش بیوگرافی و زنده گینامه آنان، نمونه های از اشعار خوانده شده توأم با نوتیشن بعضی از این آهنگ ها می باشد که به ارزش کتاب بیش از بیش افزوده است.

در اخیر باید متذکر شد که ضعف و مغالطه بی که عموماً در اذهان عامه از هنرمند موجود است، این است که، اکثریت چنین تصور می نمایند که به مجرد شنیدن کلمه هنرمند، صرفاً آوازخوان هنرمند است و بس، در حالی که این طور نیست، بل بنیادی ترین هنر در آفرینش و ایجادگری است که با تأسف آهنگساز تا الحال گمنام مانده و در کنار آن به عین ترتیب نوازنده گان و شاعران مربوط را کمتر مردم می شناسند که در آینده نویسنده گان معزز در این خصوص نیز سعی نمایند تا کارنامه های سایر هنرمندان عرصه موسیقی تدوین و در معرض دید عامه به خصوص علاقه مندان هنر موسیقی قرار داده شود، تا خدمات شایسته آنان هم در خصوص هنر به ویژه موسیقی از نظرها به دور نمانده و نام آنان در ردیف خادمان صدیق، در پیوند با تاریخ زرین موسیقی کشور منور و مسجل گردد.

دیپلوم انجنیر عبدالجلیل سدید

رئیس موسیقی وزارت اطلاعات و فرهنگ





تقریظ
دهنري کتابونو یو بل ستوري

دهيواد دتکره دري ژبي ليکوال او شاعر عزتمند حيات الله بخشي له دي ليد سره مل پدي کتاب، (کاروان موسيقي افغانستان)، کوم چي دگران هيواد ديوي پيري دساز او آواز-موسيقي او دموسيقي د استادانو دلورو او په زړه پوري چارو په هکله دي، ماته يي دنظر دليکلو له پاره راکړ.

په دي کتاب له درباري موسيقي او موسيقي غرونکو پوهو، مينه والو هنرمندانو څخه نيولي بياتر محلي- بناري او هم تر اتماتور هنرمندانو پوري دهغوي دپښتو- دري محلي فارسي دري- ازبکي- هزاره گي ژبو راگونو او دهنرمندانو دڅيرو او نومونو او کله له ژوند ليکونو سره يوځاي کښل شوي دي- چي ډير لوي هنري خدمت گڼل کيږي. دفلکلور او دهنر- کلتور په ډگر کي دپوره ځلا څخه برخمن چوپړدي.

د يادښت وړدي، چي دلويو هنري استادانو- کوم چي په ملي کچه يي خدمتونه کړي او دگران ولس دخوښي لامل گرځيدلي او په ملي- دولتي او په نړيواله کچه يي لکه د استاد محمد حسين سرآهنگ، استاد اولمير، استاد گل زمان، استاده مهوش، وتلي ځوانه ملي اتماتور سيمه بيزه څيره احمد ظاهر دغه رنگه فرهاد دريا کوم چي په ملي ولولو سره سندري وايي. دغه راز نوريه پرستو او مهريار- شاعره او سندرغاړي بناپيري نغمه چي د افغان بن بلبله گنله کيږي.

دميرمن پروين (خديجه کوم چي د سردارانو له تېرڅخه وه) دلومړنيو ورځو راهيويي سندريز سوغات، کوم چي پرهغه مهال شرايط ستونز من دي، په همدي کتاب (کاروان موسيقي افغانستان) کي ياد شوي دي او په درنښت ياد شوي دي، چي ښه کار دي.

په ياد کتاب کي فلکلوريکه موسيقي او محلي سندرغاړي د استاد قاسمي (پسته فروش) ياد (هي هي گل من)، ياپه پښتو ژبي دقمرگل- نغمي- پاينده محمد منگل، د ياد د کتاب ملي خوا پياوړي کوي.



دغه راز دښاغلي محمد صادق فطرت ناشناس په ښکلي آواز کي دحميدما شوخيل د موشگافي ابیات (خط پرمخ دصنم راغي...) يا د ښاغلي (لايق) شعر (اي د آزادي خاوري...) يا د ښاغلي مددي ملي سندري په دري ژبي، (وطن عشق تو افتخارم) يا د ښاغلي احمد ظاهر له لوري د لوړو شاعرانو او ريشيانو د سرودونو انتخاب د کتاب منځپانگه لږدپايه کړيده.

په درنښت يادونه کوم چي په يوه ځاي کي راځي چي احمد ظاهر دلغمان د تاجيکانو له قوم څخه دي- په داسي حال کي چي مرحوم احمد ظاهر د داکتر عبدالظاهر زوي، د عبدالقادر خان لمسي- په تېر سهاک او دابراهيم خيل دپښي شمشران خيل او سړبن يي غلجي دي. اميد ښاغلي لوستونکي دغه موضوع په پام کي وساتي.

يوښکلي تصوير د ۱۳۰۹ ش کال زمونږ او دوستانو پاملرنه جلبوي او هم په محلي موسيقي کي کوم چي په ولسي محلي ژبه، کمپوز، آواز او لهجي د باز گل بدخشي کريم شوقي- خالو... او هم دنور ځوانو سندر غاړو ياد شوي دي، بهتر کار دي. دغه رنگه ۱۳۴۸ ل کال د ښاغلي الحاج هماهنگ له موسيقي سره شاه فرد، يا د جليل ځلاندي کمپوزونه او دښاغلي محمد ظاهر هويدا (خودت گل) او د وحيد قاسمي دحضرت مولانا د اشعارو انتخاب او دعرفاني سندرو ويل، هغه څه دي، کوم چي د ښکلي کابل د شريفو وگړو په اصطلاح (زنگ دله ميکنه) د يا د کتاب په ښکلا- بداييني او ځلا کي لوړ مقام لري.

په دي توگه هيله من يم چي ډير ژر چاپ او دهنري کتابونو په کتار کي يو بل ستوري ورزيات شي- زه ښاغلي حيات الله بخشي ته دخداي پاک له دربار څخه ډير برياليتوبونه غواړم.

په ادبي مينه

عبدالهادي قريشي

په تاريخي، ادبي، سياسي چارو کي څيړونکي





مقدمه مؤلف

نظر اجمالی بر موسیقی به ویژه موسیقی محلی افغانستان

آن روز که روح پاک آدم به بدن

گفتند درآ نمی شد از ترس به تن

خواندند ملایکان به لحن داوود

در تن درآ درآ، در تن در تن

(امیر خسرو دهلوی)

تحقیقاتی که از سوی پژوهشگران و محققان دربارهٔ موسیقی افغانستان صورت پذیرفته، نمایانگر آن است که افغانستان از بسیار قدیم دارای موسیقی خاص خود بوده است که در این باره استنادی هم بر تصویر دو رامشگری که در سقف رواق مجسمهٔ پنجاه و سه متری بامیان حک گردیده (۱) شده، که قدامت موسیقی در افغانستان را به صدها سال پیش، بلکه به هزاران سال قبل هویدا میگرداند.

با آنکه موسیقی افغانستان را متأثر از موسیقی هند و ایران تصور میبندند، اما این تصور تا حدودی اشتباه بوده، بلکه افغانستان خود موسیقی خاص و ویژهٔ خود را داشته که در هر محل از محلات این سرزمین موسیقی اش فرق داشته و هر محل دارای موسیقی ویژه و محلی خود بوده است.

اما؛ اگر به این تصور باشیم که موسیقی دیگر کشورها در موسیقی افغانستان تاثیر خود را داشته و یا گذاشته، شکی در آن وجود نخواهد داشت، زیرا روابط کشورها، تعاطی و ورود فرهنگها در کشورهای متحابه، باعث این تأثیر و حتا دگر گونیها شده و میشود، ولی به هیچ وجه نمی توانیم، بگوییم که افغانستان دارای موسیقی نبوده و آنچه از موسیقی دارد، از آن دیگران است.

به هر حال؛ قبل از آنکه امیر شیرعلی خان به سال ۱۲۴۸ هـ.ش به هند بریتانیوی سفر نماید (۲) و از آنجا با خود گروه های هنری را بیاورد، موسیقی افغانستانی و محلی این کشور رنگ و رونق خاص خود را داشت. چنانکه باوجود آنکه هنرمندان هندی به دربار امیر شیر علی خان راه یافته و هنر نمایی مینمودند، آواز خوانان و نوازنده گان پرآوازهٔ آن زمان در دربار امیر شیرعلی خان مانند رجب هراتی، سید قریش، حیدر نمد مال و آکه عبدالرحمن بدخشی که با پنج تار آواز خوانی میکرد، منحیث آواز خوانان و نوازندگان دربار موجود بودند و هنر نمایی میکردند (۳) و اما با ورود گروه های هنری هندی به افغانستان که بعد ها در کوچهٔ خواجه خوردک شهر کهنه نزدیک بالاحصار کابل مسکن گزین گردیدند که با اسکان شان کوچهٔ مذکور به گذر یا کوچهٔ خرابات مسمما گردید، موسیقی هندی و افغانی از یکدیگر متأثر گردیدند و حتا چنان شد که در زمان استاد قاسم افغان طرز های جدید از اختلاط این دو ایجاد گردید که به نام طرز های قاسمی «طرز های مکتب استاد قاسم» میان هنرمندان و هنر دوستان مشهور و معروف بود.

باوجود آنکه بعد از ورود هنرمندان هندی در افغانستان موسیقی افغانی هم رنگ و رونق اختلاطی با موسیقی هندی را پذیرا شد، و تحولات شگرفی یکی پی دیگر با ایجاد کورس های موسیقی در کوچهٔ خرابات، ایجاد مراکز آموزش موسیقی در مکاتب که در دوران امیر امان الله خان گسترش و ایجاد یافت، و همین گونه در دوره های بعدی هم روی موسیقی افغانستان کار های صورت پذیرفت، موسیقی محلی و اصیل این سرزمین هیچگاهی تحول را نپذیرفت و رنگ و رونق محلی و منطقهٔ خود را هرگز نباخت، بلکه



همچنان به همت آواز خوانان و نوازنده گان محلی در محلات مختلف افغانستان با حفظ همه اصالت های هنری آن، محفوظ و مصئون باقی ماند.

دلایل عمده که تا حدودی باعث شد، موسیقی محلی در افغانستان جایگاه ویژه و دست ناخورده خود را داشته باشد، عدم روابط مراکز شهرها و ولایات با مناطق دور دست و محلات بیرون از رشد و پیشرفت ها و دگرگونی ها بوده است، زیرا افغانستان بنابر عدم انکشاف و رشد در ابعاد مختلف چون فرهنگ، هنر، اقتصاد، رشد و انکشاف شهری، بی خبری از ساینس و تکنالوجی معاصر و بسا مسایل دیگر به خصوص جنگها، قدرت طلبی ها و سیاست بازی های اشتباه آمیز، تادمات های مدید، از کاروان رشد و ترقی به دور مانده بود و همین مسایل باعث شده بود، تا، ارتباط مراکز با اطراف، محلات و مناطق دور دست و حتای ارتباطی پایتخت کشور با اکثریت ولایت های این سرزمین، بسیاری از داشته های بومی و محلی و لایات افغانستان محفوظ وحتا دست ناخورده باقی بماند.

مسایل متذکره فوق حتا باعث شده بود که معادن، میراث های دست ناخورده زیر زمینی و باستانی فرهنگی وسایر منابع طبیعی افغانستان دست ناخورده و محفوظ باقی بماند که متأسفانه در دهه های اخیر به خصوص دهه هفتاد و هشتاد این منابع تا حدودی به صورت غیر رسمی و به طور قاچاق توسط مافیاهای قاچاقچیان حرفوی صدمه های زیادی را متحمل گردید که از آنجمله بت های بامیان بود که توسط کور دلان رژیم سیاه طالبان به سال ۱۳۷۹ هـ.ش با سلاح های سقیله از بین برده شد و میراث بزرگ فرهنگی و باستانی افغانستان از میان رفت که تا هنوز هم تأثر و تأسف آن در دل های آگاهان این وطن باقیمانده است. به همین ترتیب موسیقی محلی و منطقه افغانستان هم محفوظ و دست نا خورده باقی مانده بود و اصالت هنری و باستانی خود را همچنان حفظ کرده بود و اما با تأسف و تألم زیاد که در این اواخر به خصوص در دهه هشتاد خورشیدی این موسیقی کم کم به باد فراموشی سپرده شد و حتا مورد بی مهری مسؤولان امور قرار گرفته که از این لحاظ نگرانی ها و تشویش های زیادی را به بار آورده است.

با وجود آنکه موسیقی افغانستان کلاً در دوران سیاه طالبان از میان برداشته شد و حتا موسیقی منع گردید و حرام دانسته شد، ولی هنر مندان و نوازنده گان در بیرون از افغانستان به خصوص در پاکستان کورس ها و مراکز هنری و موسیقی را ایجاد کرده و بالای موسیقی افغانستان در بیرون از مرز افغانستان کارنمودند و خدمات زیادی را به انجام رسانیدند، تا موسیقی افغانستان از میان نرود و کاروان آن متوقف نگرده، که الحق خدمات بیرون مرزی هنرمندان تأثیر شگرف و مثبت خود را بر موسیقی افغانستان وارد آورد و آنرا از نیستی و نابودی نجات بخشید، ولی با تأسف که پس از سقوط رژیم طالبان و برقراری حکومت جدید، بازهم به طوری که لازم و در خور شأن موسیقی افغانستان بود و هست، کاری به انجام نرسید و موسیقی و همچنان موسیقیدانان و هنرمندان افغانستان مورد تفقد و دلجویی مسؤولان واقع نگردید.

در این میان صدمه بیشتر بر موسیقی محلی کشور وارد آمد که دقیقاً صدمه بر موسیقی محلی این کشور، صدمه به اصالت فرهنگ و هنر این سرزمین خواهد بود.



با وجود آنکه روند گرایش به موسیقی مدرن در جهان، سرنوشت موسیقی محلی را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است و اما حفظ اصالت این هنر از وجایب اساسی کشورها محسوب می‌گردد.

با آنکه افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و به ویژه جوانان علاقه مند موسیقی و آواز تا حدود زیادی موسیقی محلی و استفاده از سازهای سنتی را به فراموشی سپرده اند، با این حال؛ تلاش‌هایی از سوی اهل هنر افغانستان در داخل و خارج از این کشور برای احیای موسیقی فلکلوریک در قالب بازخوانی ترانه‌های محلی جریان داشته و دارد. (۴)

به باور هنرمندان محلی افغانستان که سالیان متمادی در رشد و بالنده گی موسیقی محلی افغانستان سعی و تلاش کرده اند، موسیقی محلی که از اهمیت ویژه‌ای در هویت دهی فرهنگ افغانی برخوردار است، بنابر بعضی ملحوظات نامعلوم، به شدت آسیب دیده و از دیده‌ها افتیده است و باعث شده تا هنرمندان و نوازنده گان محلی در داخل و خارج از کشور پراکنده و پاشان شوند.

با وصف آن که به موسیقی محلی کم توجهی صورت گرفته و حتا مورد کم مهری قرار گرفته و نگرانی‌های زیادی از فراموش شدن آن متصور است، با آن هم این موسیقی شنونده‌های فراوان خود را داشته و هم اکنون نیز دارد.

چنان که تلاش‌های زیادی از سوی مراکز هنری و اهل هنر به خرج داده می‌شود، تا اصالت هنری موسیقی محلی حفظ گردد و روی این اساس است که تعدادی از آهنگ‌های محلی مجدداً از سوی آوازخوانان سابقه دار و تازه کار با حفظ اصالت هنری و پابین آن دوباره بازخوانی و حتا تعدادی از آهنگ‌های محلی در قالب موسیقی نوین ویرایش و دوباره بازخوانی می‌گردد، تا موجبات حفظ اصالت این هنر والا در ابعاد مختلف آن فراهم آید. (۵)

استاد مرحوم فقیر محمد ننگیالی که خود از جمله اساتذگان و پاسداران موسیقی محلی میباشند در این ارتباط نوشته‌هایی دارند که سطرهای از آن نوشته‌ها به این شرح است که: «فقط موسیقی عامیانه است که نه تنها، روحیات و تمنیات مردم را در لابلای داستان‌ها، افسانه‌ها، دوبیتی‌ها، لندی‌ها و قصه‌های راد مردان نامور و عاشقان پاکدل وطن ما چون «آدم خان و دُر خان، بدری جمال و سیف الملوک، سیاه موی و جلالی، شهزاده بهرام و گل اندام و...» در وجود آهنگهای دل انگیز به نیکویی تبارز داده اند بلکه به مثابه گنجینه بزرگ و پُر بار فرهنگی ما برای نسل‌های آینده این دیار به یادگار مانده است. (۶)

در گذشته‌ها هم برای حفظ اصالت موسیقی محلی زحمات زیادی از طرف هنرمندان و استادان این عرصه انجام پذیرفته است، چنانکه؛ به استناد نوشته‌های مرحوم استاد ننگیالی (تولد ۱۳۰۵ هـ.ش گذر کتاب فروشی کابل - وفات ۲۵ مارچ ۲۰۰۳ میلادی مطابق حمل ۱۳۸۲ هـ.ش در آلمان)، نخستین بار استاد فرخ افندی (متولد استانبول ترکیه و در دوران امیر امان الله خان با محمود طرزی به افغانستان آمد و تابعیت افغانستان را پذیرفت و در افغانستان متوطن گردید) به تعداد شصت آهنگ فلکلوریک را که در جمعآوری قصه‌های آن مرحوم عبدالروؤف بینوا (تولد ۲۱ جدی ۱۲۹۲ هـ.ش در شهر قندهار وفات ۱۳۶۳ هـ.ش)



سهم ارزنده داشت، در استدیوی رادیو کابل وقت در سال ۱۳۲۲ هـ.ش تحت رهنمایی های خودش، ضمن کنسرتی که تنظیم آن را استاد ننگیالی به عهده داشت، نشر کرد. (۷)

همچنان در این عرصه استاد فقیر محمد ننگیالی هم زحمات زیادی را متقبل گردیده و برای اینکارها آرکستر بزرگی را تنظیم نموده و رهبری آن را خود به عهده داشت، چنان که از طریق همین آرکستر یکصد آهنگ محلی را خودش مجدداً ثبت و هارمونیزه نمود و آن را برای حفظ اصالت آن درج آرشیف رادیو و در کتابی زیر نام «آهنگ های مردمی فلکلوریک افغانی» به چاپ رسانید.

چنان که مرحوم استاد ننگیالی در این باره خودش می نویسد! «... زمانی که داکتر عبدالطیف جلالی، سمت ریاست نشرات رادیو افغانستان را به عهده داشت، بعد از تشکیل آرکستر بزرگ که آن را تشکیل دادم، من عده از آهنگهای فلکلوریک را هارمونیزه کردم و در رادیو افغانستان وقت ثبت نمودم، چنان که سولیست ترومپت (تکنوازی) آن را نیز در آرکستر مربوطه، خودم به دوش داشتم، از این جهت بادرک اهمیت سترگی که در زمینه احیاء، تدریس و آموزش و غنامندی سروده های فلکلوریک نزد محسوس بود و رسالت بزرگ ملی و فلکلوریک خود میدانستم، همان آهنگ های هارمونیزه شده را که یکصد آهنگ بود، تحت عنوان «آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی» که در اصل بازتاب دهنده ارزشهای اصیل موسیقی محلی مردم افغانستان میباشد، تهیه و تدوین نمودم که البته این مجموعه به همت ریاست نشرات شورای مرکزی اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان اقبال چاپ یافته و به دسترس علاقه مندان و دست اندرکاران موسیقی به خصوص اهل ذوق موسیقی محلی قرار گرفت.» (۸)

مسلم است که از قرن دوازدهم و شانزدهم بدینسو هنر موسیقی به خصوص موسیقی محلی یا فلکلوریک به طور علمی و عملی در عرصه گیتی متداول گردید. چنان که در سده های هفدهم و هجدهم به خصوص عصر زنده گانی جان سیاستین باخ موتسارت، بتهوفن، اشتراوس، اسکی کور ساکوف، گلینکا، هایدن و روژبینری و امثال آنان (هنرمندان اروپایی و غربی) با استفاده از داستان های پارین و کهن و اشعار فلکلوریک در سرایش و آرایش آهنگهای خویش استفاده های اعظمی نمودند.

تا این که به نوشتن سیفونی های بزرگ (تهیه موسیقی برای آرکستر بزرگ) (۹) با الهام از اشعار فلکلوریک و محلی به نوشتن بالت (رقص های معنی دار همراه با موسیقی کلاسیک) (۱۰) و اوپراها (نمایشی که همراه با رقص و آواز باشد و به همراهی آرکستر اجرا گردد) (۱۱) نایل آمدند که این ادبیات فلکلوریک و محلی و انعکاس آثار هنری و موسیقی شان نه تنها به هنرمندان فوق الذکر الهام بخش بوده، بلکه برای نسلهایی که آن را هنر کلاسیک نامیده اند، نیز مژده بخشایی خوبی تلقی میگردد، زیرا سروده ها و ساخته ها و پرداخته های «فلکلوریک و کلاسیک» نسبت جذابیت میلودی و خاص آن بالای شنونده اثرمندی قابل ملاحظه دارد. (۱۲)

چنان که در کشور عزیز ما افغانستان «لیسه مسلکی موزیک یا لیسه هنرها» که از سال ۱۳۵۳ هـ.ش بدینسو به حیث یگانه کانون «اکنون به انستیتوت ملی موسیقی افغانستان ارتقا یافته» آموزش و پرورش



هنر موسیقی در سطح کشور در تربیت جوانان علاقه مند موسیقی به سیستم نوتیشن بین المللی دست اندر کار شده و طی سالهای پس از ایجاد، با وجود مشکلات توانست، باند کوچک مارش و دسته آرکستر مختلط را توسط شاگردان لیسه ترتیت و تنظیم نماید، و عده از پارچه ها و سرده های محلی را به شکل کورس «دسته جمعی» ثبت رادیو و تلویزیون نماید. (۱۳)

با آنکه موسیقی افغانستان به خصوص موسیقی محلی دارای تاریخ کهن بوده و در اثر گذشت روز گاران فراز ها و نشیب های زیادی را پشت سر گذاشته است، اما امروز هم دیده میشود که موسیقی در کشور ما جایگاه مناسب و قابل درکی ندارد و برای رشد و بالنده گی آن یا توجه نشده و یا اگر توجهی صورت پذیرفته کافی و بسنده نبوده است.

بی جهت نیست اگر در اینجا نظریه های چند هنر مند را هم تذکار دهیم که گفته های خوبی در رابطه به موسیقی محلی و حفظ اصالت هنری آن دارند، چنان که طاهر خاوری که ترانه هایی بامایه محلی را به شیوه مدرن اجرا کرده می گوید؛ میلودی های بسیار غنی در نقاط دور افتاده افغانستان وجود دارد و این میلودی باید به نسلهای آینده منتقل شود و از این نظر باز خوانی آهنگهای فلکلوریک اهمیت ویژه دارد. همین گونه عبدالوهاب مددی مؤلف کتاب «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» به این باور است که: حراست از اصالت موسیقی محلی اهمیت زیادی دارد و این امر در صورتی امکان پذیر است که به موازات اشاعه و پخش آهنگها و سروده های فلکلوریک از آلات موسیقی بومی و اصیل نیز استفاده شود. به باور او: حفظ موسیقی اصیل افغانستان نه با تلاش های انفرادی، بلکه بابرنامه ریزی های اساسی از سوی حلقات ذیصلاح رسمی امکان پذیر است.

حیدر نیساز که خود یکی از آهنگسازان موفق کشور ما است، میگوید: سازها و آلات موسیقی فلکلوریک نیز به اندازه خود آهنگ (محلی یا فلکلوریک) اهمیت دارد، یعنی باید به آن نیز ارج قایل بود. (۱۴)

تعدادی از هنرمندان به این باور اند که تاثیر موسیقی غربی بالای موسیقی افغانی از یکسو و تجارتی شدن موسیقی در کشور از جانب دیگر این نگرانی را تقویت کرده که موسیقی اصیل افغانی به ویژه موسیقی محلی کشور ما، در سالهای آینده به دست فراموشی سپرده شود. شماری از هنرمندان محلی که در عرصه موسیقی افغانستان جای پای دارند، کوشش کرده اند تا این موسیقی به طور کامل از خاطره ها محو نگردد، که از آن جمله محمود خوشنواز است که مدت چهل سال در عرصه موسیقی محلی فعالیت داشته و با آهنگ محلی «سرپل مالان» در افغانستان به شهرت رسیده، که میگوید: گرچه موسیقی کلاسیک «محلی» در این سالها به فراموشی سپرده شده، ولی هنوز هم در بین دوستداران خود جایگاه خاصی دارد که در این میان میتوان از آواز خوانان پرتلاش و آماتور افغانی مانند استاد گلزمان، استاد مهوش، فرهاد دریا، امیرجان صوری، وهاب مددی و برخی دیگر نام برد که آهنگ های آنان ارزش هنری خود را داشته و جزء گنجینه های فرهنگی کشور ما محسوب می گردد. همچنان استاد گلزمان یکتا از آواز خوانان موفق کشور که سالیان متمادی در خدمت هنر اصیل کشور خود بوده است: دلیل انحطاط موسیقی اصیل افغانی را بی



توجهی مسؤولان خواننده می گوید: با وارد شدن موسیقی غربی در کشور ضربه بزرگی در موسیقی افغانستان وارد آمد و هنر فعلاً در افغانستان به تجارت تبدیل شده است.

به گفته او: چون دولت در این زمینه توجه ندارد، باید خود هنرمندان یکدست شده همان گونه که غربی ها کوشش نموده اند فرهنگ خود را جایگزین فرهنگ ما نمایند، ما هم کوشا باشیم تا هنر اصیل خود را لااقل زنده نگهداریم. همچنان او به این باور است که: هیچ هنرمند افغانی مخالف این نیست که مردم موسیقی غربی را گوش ندهند، اما اصل مطلب در اینجاست که آنان نباید فرهنگ خود را فراموش نمایند. از جانب دیگر، قاسم بخش یکتن دیگر از آواز خوانان مشهور محلی کشور به این نظر است که: موسیقی زبان اصلی یک کشور است و هنر مندان باید مطابق زبان و دستور کشور خود شان آواز بخوانند و بر شعر و کمپوز خود توجه داشته باشند. (۱۵)

برخی از علاقه مندان موسیقی محلی با ابراز علاقه شدیدی که نسبت به موسیقی بومی و اصیل کشور شان دارند، از رسانه های تصویری و صوتی کشور که بخش زیاد نشرات شان را به موسیقی اختصاص داده اند، انتقاد نموده و میگویند که - این رسانه ها باید به پخش موسیقی محلی و اصیل کشور خود توجه نموده، برای حفظ اصالت آن باید سعی و کوشش زیادی نمایند تا، این موسیقی جایگاه خود را دوباره در میان علاقه مندان خود پیدا نماید.

نتیجه این مبحث چنان میشود که مسؤولان امور باید در زمینه حفظ اصالت موسیقی محلی افغانستان نهایت سعی و تلاش خود را به خرج دهند و با توجه به ایجاد مراکز موسیقی، ایجاد بورس های تحصیلی برای هنرمندان کشور، تشویق و ترغیب هنرمندان و یاد بود از آواز خوانان و نوازنده گان در حیات و ممات شان، زمینه سازی برای بازخوانی آهنگ های اصیل محلی تا اصالت آن محفوظ گردد، به رشد و بالنده گی موسیقی در مجموع و موسیقی محلی افغانی به خصوص سعی بلیغ نمایند.

به هر حال؛ اگر برای حفظ اصالت موسیقی محلی در کشور ما اقدامات قابل توجهی صورت پذیرد و این موسیقی به باد فراموشی سپرده نشود، ما در آینده موسیقی منظم و قابل توجهی را که قابل افتخار برای ما به سطح ملی و بین المللی باشد، خواهیم داشت.

طوری که دیده شد، در سال (۱۳۹۰) خورشیدی سیمیناری به ارتباط موسیقی محلی افغانستان از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ راه اندازی گردید، امید میرود تا سلسله همچو ابتکارات در عرصه موسیقی به ویژه موسیقی محلی کشور ما گسترش پیدا نماید و در ضمن تشویق، ترغیب و یاد بود هنرمندان هم فراموش نگردد، تاسر آغازی برای حفظ اصالت موسیقی محلی و پاسداری از آن در کشور عزیز و هنر دوست ما افغانستان فراهم آید.

تا آن دم یاهو



منابع و مأخذ:

- ۱- شهرانی، داکتر عنایت الله، سازو آواز در افغانستان، چاپ مطابع آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۱۳۴،
- ۲- امیر شیرعلی خان یکی از پادشاهان افغانستان است که در ۱۲ جون ۱۸۶۳ میلادی زمام امور کشور را به دست گرفت و در سال ۱۸۶۶ میلادی متواری گردید و مجدداً در ۷ سپتامبر ۱۸۶۸ میلادی پادشاه افغانستان شد و در ۲۱ فیروزی ۱۸۷۹ میلادی برابر با ۱۲۵۸ هـ ش در مزار شریف وفات یافت.
- ۳- مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان چاپ دوم تهران ۱۳۹۰ هـ ش ص ۳۲،
- ۴- روزنامه ملی انیس وزارت اطلاعات و فرهنگ، شماره ۵۵ دوشنبه ۱۶ جوزا ۱۳۹۰ هـ ش ص ۴،
- ۵- روزنامه ملی انیس شماره ۵۵... ص ۴،
- ۶- آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی - گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی چاپ دوم ۱۳۷۶ هـ ش پشاور پیشگفتار چاپ اول صفحه هـ ،
- ۷- آهنگهای مردمی فلکلوریک ... ص واو،
- ۸- آهنگهای مردمی فلکلوریک... ص واو،
- ۹- گنجینه های هنر موسیقی، تتبع و نگارش، سید ضیا الدین قطبی، سال چاپ خزان ۱۳۸۹ هـ ش، نشر مرکز نشراتی چهار دهی ص ۲۲۹،
- ۱۰- گنجینه های هنر... ص ۲۲۹،
- ۱۱- گنجینه های هنر... ص ۲۲۸،
- ۱۲- آهنگهای مردمی فلکلوریک ... ص ط،
- ۱۳- آهنگهای مردمی فلکلوریک... ص ی،
- ۱۴- روزنامه ملی انیس... شماره ۵۵ ... ص ۴،
- ۱۵- روزنامه ملی انیس شماره ۱۰۱ چهار شنبه ۱۹- اسد ۱۳۹۰ هـ ش، ص ۴-.





تصویر دو زن رامشگر که در سقف رواق مجسمه پنجاه و سه متری بامیان حک شده است



زمانه بی سر است ...

شعر از حیات الله بخشی

این سروده در بر گیرنده نام بیش از پنجاه آله موسیقی است که برای حفظ اصالت هنری آن، درج این کتاب گردید.



زمانه بی سُرست، سُرکن نو را
نوای دلکش و صاف و صفا را
نباشد نغمه شهنوا و تونت
فلوتی سر کنید آخر خدا را
نوای دلکشی دارد سررنده
ز وایلون هم صدا باشد گوارا
به دُهل و سرنیی سازی نمایید
برد تا لحظه یی از دل غما را
بیفشان دست خود با ساز لوگر
قطغن گر بُود سُرکن دوپا را
به غیچک باز گلی باشد که یکدم
نوایی سرکند گیرد شما را
قوالی باشد و انسی ز احباب
زمی را سیرکنی پویی سما را
غذای روح اگر سازست و آواز
بدین سان آورید این چون غذا را
به چیلو و به گیتار و ترمبون
بیا را ساز ما، آواز ما را
ترومپت یا ترم یا بوق و کرنا
دهد شور و تحرک هم شما را
به بنجو و کلارنت یا که سنتور
بیا سُرکن سرود و کانگارا
بیا دف ده بیا سُرمندلی زن
که شادی آورد هر جا دلارا

به تامپوره و هم توله و تنبور
ز نید سارنگ و بانگو، دمبورا را
نغاره گرز نید از ما صدایی
رسانید گر رسد تا هر کجا را
سکسفون را به بانگویی بیامیز
که زان هر دوبیاری دلا را
به آن طبله که در زیر بغل شد
بیامیزید صدا از دمبورا را
محبان گر بود با جام وساقی
بدین صورت گذارید هر مسارا
سماعی را به دل جا ده که رقصی
پدید آید ازین سماع شما را
به هارمونی اگر چند آشنایید
بیاید سر کنید این آشنارا
خمارم را به ماندولین و بنجو
شکن، گر توندانی دلربا را
بیانیستی اگر باشد بیارید
که مستی آورد باشد گوا را
نباشد گر چغانه یا که چنگی
کجا شوری پدید آید شما را
اکاردیون غمی از دل رباید
به این غمزا دمی شادکن توما را
اتن را بگرید با ساز مستش
که شهرت داده است لوی پکتیا را
بیارید دهل و هار مونی و سُرنا
رقاصی براتن از کندها را





به قرصک هرکسی دلبسته باشد
رود پنجشیر ببیند این فضا را
به هرسازی که دل‌بند تو باشد
بیاسرکن صفای ده دلا را
بیارید مطرب و ساقی و جامی
که فارغ از علایق سازه ما را
اگرنی، بربط و سُرنا و چنگست
تعلل تابه کی سُرکن نوا را
چنان بی خودشوی از ضرب جازبند
نه سر از خود شناسی ونه پارا
نه قاسم مانده و نی هم نبی گل
که میبخشید دمی شادی شما را
سراهنگ و هماهنگ و نتونیست
نه صابر مانده است ای وانگارا
سیتاریستی اگر باشد بیارید
نمی دانم کجا جویم کجارا
اگر دهرم اگر آرگن نوازست
بیارید و بیارایید نوا را
دوتاری و ربابی ار نوازید
به طبله اش بیامیزید خدارا
به هرسازی اگر تالی نباشد
نباشد کیفیت هرگز صدا را
به هرتالی که از طبله براید
برارد از دلت شور و نوا را
بیاسرکن نوایی را تو مطرب
که بگذاریم زدل روی وریا را

اگر رامشگری پیدا نمی بود
نمی بود رامشی آب و هوا را
همه گیتی پُر از سازو سرودست
که این سازو سرود آرد صفا را
اگر سازو اگر نظمی نمی بود
نه میدیدی زمین را و سما را

نوایی گر بُود بخشی به عالم
نبینی هر کجایک بینوا را

چهارشنبه ۱۸ عقرب ۱۳۹۰ هـ ش





مراسم گرگزاری و شکرگزاری در موسیقی

مراسم گرگزاری و شکرگزاری، مراحل دوگانه در هنرموسیقی میباشد، لذا برای
معلومات مزید دوستداران و راهیان موسیقی مطلب متذکره را درج این کتاب نمودیم.

محققان و پژوهشگران عرصه موسیقی سرزمین ما، بازسازی، رشد و انکشاف موسیقی افغانستان را به دوره های سلطنت امیر شیرعلی خان، پادشاه ترقی خواه و فرهنگ پرور کشور که در دوره های سلطنت او تحولات مثبت و جدیدی در بخش های مختلف هنری، فرهنگی، اقتصادی و... در کشور رخ داد، نسبت میدهند. (وی دو- دور، دور اول ۱۲ جون ۱۸۶۳ میلادی و دور دوم ۷ سپتامبر ۱۸۶۸ میلادی در افغانستان اعلان پادشاهی داد و در ۲۱- فبروری ۱۸۷۹ میلادی در شهر مزار شریف وفات یافت) (۱)

چنان که «روایت است که مقامات هند بریتانیوی در سفری که امیر شیر علی خان در سال ۱۲۴۸ هـ ش به آن کشور نموده بود، به میزبانان امیر هدایت داده بودند که، آنچه از وسایل تفریح و تفنن در حین سفر مورد علاقه زیاد امیر افغانستانی قرا رمیگیرد، به عنوان تحفه برایش پیشکش نمایند.

بناءً از چیز هایی که امیر را در آن سفر نهایت خوشش آمد، یکی هم گروهی از هنرمندان هندی بود که به تعقیب او با او وارد کابل شدند. (۲)

باورود هنرمندان هندی به افغانستان، دقیقاً موسیقی معاصر این سرزمین تغییر و تحول کیفی را در خود پذیرا شد، به این معنا که، موسیقی کلاسیک هند، با همان شیوه سنتی آن، موسیقی سنتی افغانستانی را رنگ و رونق تازه بخشید و آن را متحول و با خود مخلوط کرد و طرز های جدید را به میان آورد.

طوری که در باره قاسم افغان گفته اند، زمانی که او خود را به مدارج عالیّه هنر موسیقی رساند، از امتزاج شیوه های موسیقی سنتی افغانی و هندی طرز ها و شیوه های جدید هنری را در موسیقی به میان آورد که به نام طرز های قاسمی نزد هنرمندان مشهور و معروف است.

اما؛ «پیش از آن که هنرمندان هندی وارد کابل شوند، موسیقی خراسانی که در بیشتر مصاحبه های استادان موسیقی از آن به نام موسیقی ایرانی «اشتباهاً» یاد شده است، در کشور ما به ویژه در شهر های بزرگی همچون کابل، قندهار و هرات، رایج بود.

چنان که هنرمندان پر آوازه همچون رجب هراتی، سید قریش، حیدر نمدال و آکه عبدالرحمن بدخشی که با پنج تار آواز میخواند، همزمان با هنرمندان تازه وارد هندی، در دربار آواز خوانی میکردند. (۳)

هنرمندانی که از هند با دعوت امیر شیر علی خان، به افغانستان آمدند، «میا سمندر خان (پدر کلان استاد نتو) استاد سائین گوند کلی خان، میامهتاب خان، استاد گامو خان، «پدر مادری استاد سرآهنگ» و نتو خان آواز خوانان،- برپور خان، طالعمند، استاد کریم بخش و استاد خدابخش (پدر کلان پدری استاد رحیم بخش) طبله نوازان، رنگ علی رباب نواز، راجی، استاد محمد اکبر (پدر کلان مادری استاد رحیم بخش) و قندو سارنگ نوازان و خانم مینا آواز خوان،- بودند، و این هنرمندان هندی برای نخستین بار در تاریخ موسیقی افغانستان،... راگ خوانی، دُرَبت خوانی و ترانه خوانی را که از انواع معروف موسیقی کلاسیک هند



بود، در- دربار امیر شیرعلی خان به اجرا در آوردند و در ضمن عده یی از سرداران و شهزاده گان (افغانستان) نزد شان شاگرد شدند،» (۴)

بعداً «ستار جو (پدر استاد قاسم) از کشمیر و عطا حسین (پدر استاد غلام حسین) از لاهور به کابل آمدند، همچنان استاد غلام جیلانی سارنگ نواز (مامای استاد غلام حسین) استاد قربانعلی آواز خوان (پدر استاد نتو) و کریم حسین (برادر استاد غلام حسین) نیز از جمله هنرمندان و استادان معروفی بودند که، در همان زمان از هند وارد کابل شدند و با ورود آنان موسیقی هندی رنگ و رونق تازه‌ای به خود گرفت و کوچۀ خواجه خوردک که صرفاً هنرمندان موسیقی در آن سکونت داشتند (از طرف امیر وقت همین محل برای شان تفویض گردیده بود) به نام کوچۀ خرابات و یا گذر خرابات شهرت یافت، که تا امروز این محل به همین نام معروف است.» (۵)

همین که هنرمندان هندی در گذر خرابات (نزدیک بالاحصار کابل) مسکن گزین شدند، به تدریس موسیقی نیز پرداختند که با اینکار رسم گُرگذاری و شکر گذاری نیز آغاز یافت. در اوایل یک تعداد سردارها و شهزاده ها نزد شان به شاگردی زانوزدند و گُر گذاری نمودند، زیرا تا آن وقت موسیقی هندی عمومیت پیدا نکرده بود و هنرمندان جز در- دربار شاه و مجالس و محافل سرداران و شهزاده گان، در جای دیگر حضور نمی یافتند و دعوت نمی گردیدند، چون این کار بدعت شمرده میشد و مردم دستۀ هنری تازه وارد را به دیده نفرت و شک و تردید نگاه می کردند. امیر وقت برای آن که هنرمندان تازه وارد، مورد غضب و تجاوز مردم قرار نگیرند و آسیبی برای شان نرسد، پهره دار خانه هایی را در گذر خرابات افزای نمود و نگهبانانی را مقرر کرد تا، جان و مال شان محفوظ بماند و در روزهای معینی که هنرمندان به دربار خواسته میشدند، فیله را حاضر میکردند و استادان را با آلات موسیقی شان سوار بر فیله، از راه کوچۀ غرغره (کوچۀ غرغره محلی بود که مسجد قاسم افغان در آن جا موقعیت دارد و در مقابل همان مسجد، در آن زمان محکومین به اعدام را غرغره و حلق آویز میکردند) به دربار برده میشدند، بعد ها گادی رواج یافت و هنرمندان در گادی های مخصوص سوار شده و به دربار میرفتند.

در زمان امیر عبدالرحمن خان (برادر زاده امیر شیرعلی خان که در - ۲۱ جولای ۱۸۸۰ میلادی در شهر چهار یکار اعلان پادشاهی کرد و در ۷- اگست ۱۸۸۰- پس از مراسم اعلان پادشاهی در کابل به تخت سلطنتی تکیه زد و در اول اکتوبر ۱۹۰۱ میلادی در باغ بالای کابل وفات یافت و حبیب الله خان پسر ارشدش به تاریخ ۳- اکتوبر ۱۹۰۱ میلادی پادشاه افغانستان اعلان شد) (۶)- موسیقی قدری عامتر شد و به خارج از دربار راه باز کرد، چنان که در مجالس و میله هایی که توسط سرداران و میرزا های معروف برپا میشد، هنرمندان - (خرابات) حضور می یافتند و در بسا موارد از صبح تا شام و یا از سر شب تا سپیده دم ساز و سرود آن ها ادامه می یافت. (۷)

مردم عام نیز آهسته- آهسته با هنرمندان خرابات مأنوس شدند و چه بسا که در مجالس و محافل خوشی شان از آنان دعوت میکردند، تا محافل و مجالس خوشی شان را با ساز و آواز رنگین و گرم نمایند.



رفته-رفته مردم به موسیقی (هندی) علاقه مند شدند، تا آن حد که تعدادی از آواز خوانان و نوازنده گان کشور، به خرابات نزد استادان موسیقی مراجعه میکردند و برای آموزش هنرموسیقی، ساز و آواز زانو میزدند و (گر) میگذاشتند و به آموزش علمی و اکادمیک موسیقی آغاز میکردند.

شاگردی نزد این استادان و هنرمندان رسم خاص و ویژه داشت که عبارت از رسم گر گذاری و شکر گذاری بود. ظاهراً چنین استنباط میگردد که این رسم با آمدن هنرمندان هندی و اسکان شان در کوچۀ خرابات، از هند به افغانستان انتقال یافته است. شاید در افغانستان این رسوم رایج نبوده و اگر رسمی در شاگردی وجود داشته است، حتماً شیوه و طریقه آن فرق مینمود. با آن هم؛ این رسوم عبارت از رسم هایی است که، در شیوه های آموزشی موسیقی خاصاً موسیقی کلاسیک، چه در بخش نوازنده گی و چه در هنر آواز خوانی، در افغانستان هم رایج گردیده است.

به هرحال؛ «فلسفه گر گذاری این است که رابطه یک شاگرد با استاد رسمیت بخشیده میشود، استاد در محفلی که شاگرد برپا میکند، تار خامی به دست شاگرد مینماید و این تار خام بیانگر رابطه بسیار نازک و حساس شاگردی و استادی است. یعنی اگر این تار در یک جهت بیانگر پیوند و رابطه است، در جهت دیگر این مفهوم را نیز دارد که این رابطه بسیار حساس است و میتواند هر لحظه گسسته شود. این خطر یا حساسیت است که شاگرد را بر آن میدارد تا، همه نزاکت های شاگردی و استادی را نگهدارد و کاری نکند که این رابطه از هم بپاشد.» (۸)

در حقیقت پس از مرحله گر گذاری، شاگرد در بخش مورد نظر ریاضت میکشد و در همان بخش تمرین میکند و آنچه را که استاد برایش می آموزاند، آن را دقیق پیروی میکند و مشق مینماید. شاید مرحله گر گذاری تا سال های زیادی ادامه پیدا کند و شاگرد باید با حوصله مندی تمام این مرحله را سپری کند و آموزش موسیقی علمی خود را به پیش ببرد، تا به مدارج عالیۀ هنری و مرحله بعدی هنری و آموزشی خود برسد.

با آن که، «یک شاگرد موسیقی زمانی میتواند مراسم گر گذاری را اجرا کند که مراحل مقدماتی و ابتدایی آموزش های نوازنده گی و یا آواز خوانی را با موفقیت پشت سر گذاشته باشد. سپس، محفلی از هنرمندان و اهل موسیقی ترتیب میشود و شاگرد یک پتنوس از شیرینی های رنگارنگ و گر را همراه با تحفه هایی در مقابل استاد میگذارد. بعداً در حضور اهل موسیقی تار خامی که به نام (پاندره) یاد میشود، به وسیله استاد به دست شاگرد بسته میشود. شاگرد با اجرای چنین مراسمی در حقیقت رسماً اعلان میدارد که او به شاگردی استادی در آمده است.» (۹)

البته مراسم گر گذاری هنرمندان آواز خوان و یا نوازنده گان تفاوت های خود را دارد که، در چه گونه گی ترتیب و دعوت هنرمندان در مجلس گر گذاری فرق می کند.

« مثلاً اگر شاگرد گر گذار نوازنده است، در این صورت زیادتز نوازنده گان دعوت میشوند و اگر شاگرد گر گذار آواز خوان است، در آن صورت زیادتز آواز خوانان به محفل فرا خوانده میشوند.



محفل با هنرنمایی هنرمندان آغاز میشود. یعنی اگر گُر گذار نوازنده است، نوازنده گان به هنر نمایی آغاز میکنند و آن ها به نوبت پارچه های خود را مینوازند، در پایان استادی که به او گُر گذاشته شده است، به هنرنمایی می پردازد و پارچه هایی را اجرا میکند، در صورتی که گُر گذار آواز خوان باشد، آواز خوانان و استاد یک چنین هنرنمایی هایی را اجرا میکنند.

هنرنمایی استاد در حقیقت اعلان موقعیت بلند هنری اوست، یعنی به حاضران میفهماند که، او در آن درجه و موقعیت هنری قرار دارد که میشود مراسم گُر گذاری برای او برپا گردد.

اجرای مراسم گُر گذاری برای شاگرد، این مفهوم را ارائه میکند که، او در حقیقت در حضور گروهی از هنرمندان به شاگردی استادی زانورده است و استاد همیشه برگردن او حقی خواهد داشت، حتا اگر در آینده به شهرت و موقعیت های بزرگی هم دست یابد.» (۱۰)

البته تمام هزینه یا مصارف مجالس گُر گذاری یا شکر گذاری را شاگرد گُر گذار یا شکر گذار به عهده دارد و مجلس از طرف او برگزار میگردد و هنرمندان و استادان بخش مربوط آواز خوانی و یا نوازنده گی، هم در مجلس از طرف وی دعوت میگردند. بدین ترتیب مرحله گُر گذاری، که مرحله ریاضت، مشق و تمرین، حوصله مندی شاگرد است، مرحله آخری آموزش علمی موسیقی به شمار نمیرود، بلکه شاگرد باید مرحله گُر گذاری خود را با موفقیت پشت سرگذارد و مشق و تمرین زیاد در بخش هنر مورد نیاز و علاقه خود انجام داده باشد، تا به مرحله دیگری که عبارت از شکر گذاری است، برسد.

چه بسا اتفاق افتاده که، یک شاگرد زمان طولانی را سپری نموده و هنوز هم در مرحله اول یعنی گُر گذاری خود قرار داشته اند، چه سپری نمودن مرحله گُر گذاری کار ساده نیست، باید از طرف استادان بزرگ که منحیث هیئت داور اند، کار شان ارزیابی و مورد مذاقه قرار بگیرد، پس از آن که استادان موسیقی نظر خود را ارائه کردند، مراسم شکر گذاری در مقابل استاد و درحضور هنرمندان همان بخش، آواز خوانی یا نوازنده گی بر پا میگردد.

چنان که، «در مراسم شکر گذاری استادان بلند پایه موسیقی دعوت میشوند و در محفل ابتدا شاگردی که شکر گذاشته است، به اجرای برنامه میپردازد، اگر او آواز خوان است، آواز خوانی میکند و اگر نوازنده است، به اجرای پارچه هایی می پردازد. استادان برنامه را گوش میدهند، با دقت و مسؤولیت، در حقیقت این استادان، هیئت داوران اند. بعد آن ها هر کدام به ابراز نظر خود میپردازند که آیا شاگرد به آن درجه از پخته گی و کمال رسیده است که، بتواند خود به گونه شخصیت هنری مستقل، به کار هنری خود بپردازد و شاگردانی تربیه کند یا نه؟ در صورتی که همه استادان یا دست کم اکثریت آنان موفقیت شاگرد را تصدیق کردند، در آن صورت استادی که شکر گرفته است، به شاگرد خود رسماً اجازه فعالیت مستقلانه هنری را میدهد.

مرحله شکر گذاری را میتوان به تعبیری، به مراسم اخذ دانشنامه موسیقی در آموزش سنتی موسیقی همانند کرد. (۱۱)



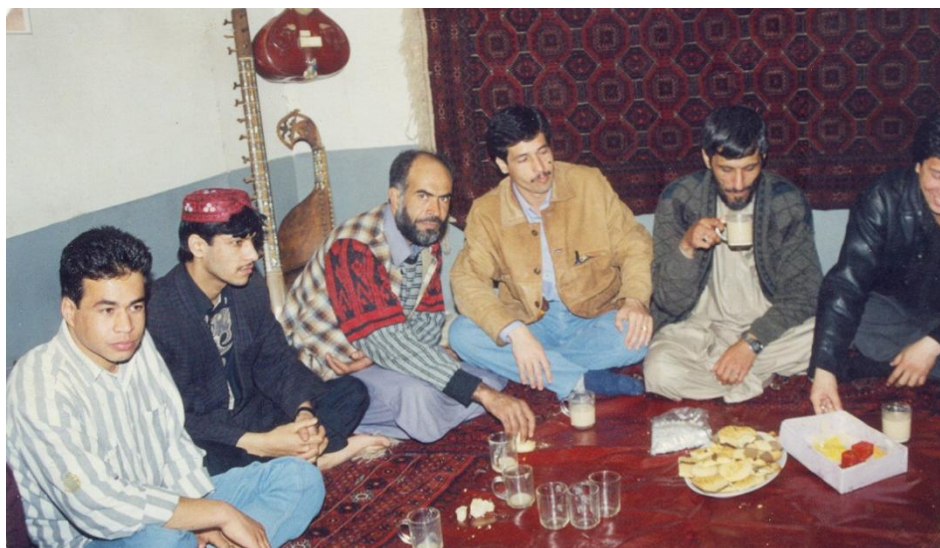
در صورتی که شاگرد در مرحله گُر گذاری قرار داشته باشد و مرحله شکر گذاری را سپری نکرده باشد، با آن که در هنر خود به کمال و درجه بلندی رسیده باشد، نمی تواند به صورت مستقلانه به کار خود ادامه بدهد و به صفت استاد به تربیت شاگرد پردازد.

گرچند؛ هنرمندانی که مراحل دوگانه موسیقی خود را طی نکرده باشند، دیگران شاگرد وی نمیشوند، اما شاگردی که مرحله گُر گذاری اش به پخته گی رسیده، نباید خود سر و بدون سپری کردن مرحله شکر گذاری، خام ونیم پخته به تربیه شاگرد پردازد. زیرا اجازه استاد در واقع دعایی است که از طرف او برای شاگرد انجام میگردد. تا، شاگردش در کار های خود ناکام نماند و به موفقیت های مزیدی دست یابد.



استاد نور آقا سرمدی هنگام پاندره بندی یکی از شاگردانش





مراسم گزاری



مراسم گزاری یکی از شاگردان استاد احسان عرفان



منابع و ماخذ:

۱. علمی، حامد محمود، روز شمار وقایع افغانستان، چاپ اول، سنبله ۱۳۸۲ هـ.ش ناشر بنیاد شهید مسعود، چاپ دقت ص ۱۰،
۲. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ.ش، ص ۱۰۹،
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۱۰،
۴. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۱۰،
۵. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۱۱،
۶. روز شمار... ص ۱۲ و ۱۴،
۷. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۱۰، ۱۱۱ با تصرف و اضافات،
۸. سپیده، فصلنامه هنری - فرهنگی، مرکز کلتوری عرفان، گرگزاری و شکرگزاری نوشته و مصاحبه پرتو نادری ص ۵۶ و ۵۷،
۹. همان... ص ۵۵،
۱۰. همان... ص ۵۷،
۱۱. همان... ص ۵۷..





استاد فقیر محمد ننگیالی

(استاد فقیر محمد ننگیالی در عرصه موسیقی کشور خدمات شایانی را به انجام رسانیده است، به همین مناسبت زندگینامه وی را برای علاقمندان درج این کتاب نمودیم.)

استاد فقیر محمد ننگیالی، در سال ۱۳۰۵ هـ ش در گذر کتاب فروشی کابل در یک خانواده متوسط الحال غیر هنرمند متولد شد. پدرش فضل احمد نام داشت و کارمندان دولت بود. وی تحصیلات ابتدایی را تا صنف چهارم مکتب صنایع وقت دنبال نمود، بعد شامل مکتب موزیک حربی شد و شش سال در آن مکتب به تحصیلاتش ادامه داد و در این دوره استفاده های هنری زیادی مخصوصاً از سه استادش مختار بیگ، فرخ افندی و تورن غلام رسول نمود.

در سال ۱۳۲۰ هـ ش به حیث رهبر آرکستر هشت نفری ریاست بلدیة کابل (شاروالی) به فعالیت آغاز کرد و در سال ۱۳۲۲ هـ ش بعد از الغای لیسه موزیک عسکری، همراه با آرکستر یاد شده، به همکاری رادیو کابل وقت، در ثبت آهنگهای آواز خوانان رادیو و ترانه های اطفال پرداخت و در پهلوی آن با موسسه (پوهنی ننداری) نیز ارتباط هنری داشت.

استاد ننگیالی در سال ۱۳۲۴ هـ ش دوباره در بخش نظامی به فعالیت هایش آغاز کرد و به حیث نوازنده ترومپت در باند آرمونی وزارت حربیه (وزارت دفاع) و به حیث استاد موسیقی در کورس های موسیقی وزارت حربیه خدمات قابل قدری را انجام داد.

در سال ۱۳۳۳ هـ ش، مدرس موسیقی مکتب خورد ضابطان شد که پس از سه دوره تحصیلی این صنف، از میان فارغان آن به تاسیس یک آرکستر هجده نفری پرداخت که این آرکستر نیز با رادیو کابل همکاری داشت. (۱)

استاد ننگیالی در بنیانگذاری مکتب موزیک وزارت معارف که در سال ۱۳۲۲ هـ ش توسط سردار محمد داؤود لغو گردیده بود و به سال ۱۳۵۳ هـ ش دوباره به امروی تأسیس گردید، سهم فعال داشت و مدتی هم منحیث استاد در کورس های آن مکتب برای نو آموزان هنر به تدریس پرداخت. (۲)

پس از سه دور فارغان این لیسه داکتر عنایت الله شهرانی به همکاری داکتر محمد نعیم فرحان که فرحان هم یکی از آواز خوانان کشور بود، از استاد ننگیالی دعوت نمود تا در تأسیس شعبه موسیقی پوهنحی هنرها، باوی همکاری نماید، زیرا در آن دوران داکتر عنایت الله شهرانی امر پوهنحی هنرهای زیبای پوهنتون کابل بود.

بالاخره داکتر عنایت الله شهرانی توانست با همکاری استاد ننگیالی، استاد سلیم سرمست، استاد حسین آرمان و داکتر نعیم فرحان، شعبه موسیقی و شعبه تیاتر را در دانشکده دانشگاه کابل تأسیس نماید که همین استادان در اوایل به حیث استادان موسیقی در آن شعبه به تدریس شاگردان پرداختند.

استاد ننگیالی در نواختن آلات موسیقی چون ترومپت، فلوت، پیانو، اکاردیون و هارمونیه استعداد فوق العاده داشت و معتقد بود که تامکتب موسیقی در کشور به میان نیاید، هیچ امیدی برای انکشاف و رشد موسیقی افغانستانی وجود نخواهد داشت.



او علاوه از آنکه یک نوازنده موفق به شمار میرفت، یک آهنگ ساز و کمپوزیتور با استعداد و موفق نیز بود و در قالب آرکستر شماره (۲) رادیو افغانستان که رهبری آن را هم به عهده داشت، تعدادی از آهنگ های فلکلوریک افغانی را هارمونیزه نموده و در هار مونیزه آن هم به حیث سولیست ترومپت (تکنواز) با مهارت بی نظیری هنرنمایی کرده است.

وی درباره ایجاد نغمه های موسیقی، کمپوز آهنگ ها و هارمونیزه آهنگ های فلکلوریک که تعداد آن ها به ده ها قطعه میرسید، در مصاحبه گفته بود: «... پوره به خاطر ندارم چند آهنگ را هار مونیزه کرده ام ولی تا آنجا که به خاطر دارم بهترین آن ها آهنگ (شاه کوچان) است که به آواز وهاب مددی ثبت و نشر شده است. از نغماتی که من ساخته ام نغمه «جوش طرب» رامی توانم نام ببرم که از آن در فلم هنری «روزگاران» استفاده شده است...» (۳)

استاد ننگیالی یکصد آهنگ هارمونیزه شده فلکلوریک خود را در یک کتاب تنظیم و آن را زیر نام (آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی) به همکاری ریاست نشرات شورای مرکزی اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان به نشر سپرد و به دسترس علاقه مندان گذاشت.

کتاب مذکور دوبار به سال های ۱۳۷۰ هـ ش و ۱۳۷۶ هـ ش در پشاور با دومقدمه زیر عنوان های «نگاهی به پیدایش هنر موسیقی فلکلور» و «پیشگفتار چاپ اول» که در آن به سیر تاریخی موسیقی و موسیقی فلکلور پرداخته است، در یکصد و چهارده صفحه، اقبال چاپ یافت.

در این کتاب آهنگ های فلکلور اصیل افغانی مانند «یا مولا دلم تنگ آمده»، «اوبی بی رکوجانم»، «نصرو نصرو جان»، «آهسته برو»، «بیا که بریم به مزار ملامد جان»، «زار نالم زبیده»، «شال واچوه گرمی ده»، «شاه کوچان»، «انار دانه نداره»، «اومنگی»، «مرغ دلکم نی نی»، «گلدان انار آغا»، «کجاوی او شالیلا»، «لیلا لیلا نوروز اس» و ده ها آهنگ دیگر به حنجره آواز خوانان معروف و مشهور کشور مانند استاد قاسم افغان، استاد یعقوب قاسمی، استاد زلاند، استاد هماهنگ، قمر گل، استاد مهوش، استاد آرمان، استاد نتو، کریم شوقی، استاد ناشناس، وهاب مددی، احمد ولی، احمد ظاهر، استاد خیال، ژیلدا، ملینا، استاد شیدا، میرمن پروین و ده هاتن آواز خوانان دیگر تدوین و گرد آوری گردیده که در حفظ اصالت فرهنگی آهنگ های ناب مردمی فلکلوریک افغانی خدمت شایانی از سوی استاد فقیر محمد ننگیالی انجام یافته که در بخش هنر موسیقی کشور گام مهم و مثبتی به حساب میرود.

استاد ننگیالی سفر های زیاد هنری به عنوان نوازنده آرکستر به کشورهای اتحاد شوروی، چین، هند، ایران و چکوسلواکیا انجام داده و جوایز متعددی از آن سفر هابه دست آورده است.

وی در سال ۱۳۴۹ هـ ش پس از سی سال خدمت در بخش موسیقی نظامی کشور، به درجه خورد ضابطی متقاعد گردید و از آن پس به حیث نوازنده ترومپت و آهنگساز، پیمان همکاری با رادیو افغانستان بست و تاملت مدیدی در آرکستر شماره (۲) رادیو افغانستان به حیث نوازنده و بعد رهبر آن به کار ادامه داد. (۴)



در سال ۱۳۶۸ هـ ش لقب «کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان» را از مقام ریاست جمهوری افغانستان به دست آورد که بزرگترین جایزه هنری او در زمان حیاتش بود. استاد ننگیالی از دواج نموده و ثمره آن هفت فرزند دوپسر و پنج دختر بود که از جمله هفت تن سه تن آنان همایون، بصیر احمد و شکیلا هنرمند به بار آمدند و از جمله فارغ التحصیلان لیسه مسلکی موزیک بودند. (۵)

موصوف از جمله استادانی بود که در هنر موسیقی و حفظ اصالت آن سعی بلیغ به خرج داد و رهبری اکثر آرکسترهای موسیقی کشور را به عهده داشت و در عین حال برای رشد، انکشاف و بالنده گی هنر موسیقی به تربیت شاگردان زیادی پرداخت، تاموسیقی کشور برای همیشه جاویدان باقی بماند. بدون تردید وی یکی از پایه های مستحکم موسیقی کشور بود و همیشه برای رشد این هنر فکر میکرد، تا آن حد که آرزو داشت مکتبی برای موسیقی بوجود آید، تاهنر موسیقی سیرعروجی خود را داشته باشد. به هر حال وی مرد متواضع، موقر، کوشا، خلاق، مبتکر و صاحب ذوق و قریحه عالی هنری بود، مردی که برای هنر موسیقی کشور شب و روز کوشش و کار کرد تا آن را به مدارج عالی هنر ارتقا بخشد که الحق چنان هم کرد و خدمات شایسته و قابل قدری را برای هنر موسیقی کشور انجام داد. مشکلات زنده گی او را از افغانستان به آلمان مهاجر ساخت و مانند اکثر افغانان مهاجر در دیار غربت دور از وطن و وطندارانش زنده گی میکرد.

سرانجام استاد فقیر محمد ننگیالی نسبت مشکلات جسمی و مریضی هایی که عاید حال شان بود، در ۲۵ مارچ ۲۰۰۳ میلادی مطابق حمل سال ۱۳۸۲ خورشیدی در آلمان جان به جانان سپرد و با داغ هجرت از دنیا رفت. (۶)





استاد فقير محمد ننگيالي با استاد حسين آرمان در اواخر عمرش



استاد فقير محمد ننگيالي با جمعي از آوازخوانان كشور



استاد فقير محمد ننگيالي نوازنده آلات متعدد موسيقي و رهبر ارکستر

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۲۳۹ و ۲۴۰.
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله شهرانی، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۳۹۵.
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۲۴۰.
۴. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۲۴۰.
۵. سرگذشت موسیقی... ص ۲۴۱.
۶. ساز و آواز... ص ۲۹۳.





استاد سلیم سرمست مرد آشنا در هنر موسیقی کشور

(استاد سلیم سرمست یکن از استادان مسلم موسیقی کشور به شمار می‌رود و کارنامه‌های خوبی در این عرصه از خود به جا گذاشته است، بی‌جهت نیست که زندگینامه او را در این کتاب مرور نماییم.)

مردان بزرگی برای رشد و انکشاف موسیقی کشور خدمات شایسته را به انجام رسانیده اند و هنر، به ویژه موسیقی را با وجود همه نشیب های آن به قله های بلند و شامخ هنری ارتقا بخشیده اند. یکی از این نخبه گان و بزرگان هنر، استاد سلیم سرمست میباشد که کار نامه ها و فرآورده های هنری او تا هم اکنون در عرصه های مختلف هنر موسیقی مشهود و ملموس است. سرمست رهبر ارکستر های معروف و مشهور به ویژه رهبر ارکستر و مدرس مکتب موزیک و استاد بزرگ عرصه موسیقی کشور بود که در بخش های مختلف موسیقی چون نوازنده گی، رهبری، تنظیم پارسیون «نوت ها» تدریس موسیقی و غیره خدمات شایسته و قابل ستایشی را انجام داده و به افتخارات بزرگی هم نایل آمده اند.

موصوف در ایجاد و تاسیس شعبه موسیقی در بخش دانشکده هنرهای زیبای پوهنتون کابل نیز سهم براننده داشته و سپس هم منجیت مدرس موسیقی در همان شعبه ایفای وظیفه نموده و مصدر خدمات شایانی از آن طریق به هنر موسیقی و جامعه هنر پرورش شده است. سرمست رهبری ارکستر های متعدد موزیک در کشور را به عهده داشته و برای آلات مختلف موزیک نوت هایی هم تهیه کرده و نوشته اند.

فراز های زنده گی هنری او مشحون از کار کرد ها و شاهکار های بی مانند و بینظیر بوده و کمتر هنرمندی چنان درجات عالی هنر را نصیب گردیده اند که بدون شک نتیجه زحمات و محصول کار و عرق ریزی شبها روزی او به شمار میرود.

«وی که اصلاً از قوم نورزایی و سکونت اصلی اش در آباد ولایت فراه بود. (۱) به سال (۱۳۰۹) هـ.ش در نوآباد ده افغانان کابل در خانوادگی دیده به جهان گشود که فقر و محرومیت از در و دیوار آن میریخت. پدرش محمد نعیم نام داشت و هنوز بیش از چهار بهار زنده گی پسرش را ندیده بود که رخت از جهان بست و مادر محمد سلیم که آب و دانه کافی در آشیانه نداشت، ناگزیر فرزند دلبندهش را به یتیم خانه سپرد، تا از نعمت سواد محروم نشود و محمد سلیم آنقدر رنج برد تا گنج مطلوب به کف آورد» (۲) بی تردید؛ محرومیت در طفولیت از پدر و رنج و مشقت خانواده گی او را در کوره گرم زنده گی پخته ساخت و وی را به مرد بزرگ و هنرمند سترگ و نامی میدل کرد. استاد سرمست، مانند استاد فقیر محمد ننگیالی، ابتدا شامل مکتب صنایع نفیسه گردیده و سپس به لیسه موزیک آن زمان افتخار شمولیت یافت.

لیسه موزیک یا مکتب موزیک از نخستین مکاتب منظم موسیقی در تاریخ کشور ما به شمار میرفت و اکثر استادان آن ترکها بودند که معروفترین آنان استاد فرخ افندی (پدر قادر فرخ تیاتریست شناخته شده کشور) خالد رجب بیگ و احسان اتاترک بودند.



سرمدت در همان مکتب درس های خود را به پیش برد و از استادان معروف آن مکتب استفاده های اعظمی برد و در رشته موسیقی از همان مکتب که مربوط مکاتب عمومی عسکری در چوکات وزارت دفاع ملی بود، به سویه بکلوریا فراغت حاصل نمود.

بعدها مکتب موزیک در سال ۱۳۲۲ هـ.ش (بنابر نوشته فقیر محمد ننگیالی در صفحه ۲۹۵ کتاب ساز و آواز تألیف دکتر عنایت الله شهرانی) که از جمله مکاتب عسکری به شمار میرفت لغو شد، اما سرمدت پس از لغو آن راه خود را دریافته بود و با طبع سلیم و استعداد رسایش در سال ۱۳۲۴ هـ.ش به کار های رسمی و دولتی اش آغاز کرد.

چنان که «در سال ۱۳۲۴ هـ.ش برای خدمت به وطن شامل اردو شده و به حیث عضو آرکستر حربی پوهنتون شامل... و از آن به بعد الی ختم دوره ماموریت عسکری سال ۱۳۵۴ هـ.ش به حیث رهبر آرکستر حربی پوهنتون وظیفه اجرا نمود» (۳)

«پس از آنکه استاد فرخ افندی رهبر آرکستر حربی وفات یافت، محمد سلیم سرمدت که سرآمد همقطارانش شده بود، به جای او تعیین شد، تا آن که در سال ۱۳۲۹ هـ.ش بارادیو- کابل وقت نیز به حیث نوازنده ترومپت و ماندولین همکاری اش را آغاز کرد.

پس از تشکیل آرکستر شماره (۲) رادیو کابل در سال ۱۳۳۳ هـ.ش، رهبری این آرکستر نیز به وی واگذار شد و سلیم سرمدت در فاصله سالهایی که تا ۱۳۴۹ هـ.ش ادامه یافت، توانست با جدیت، مساعی خسته گی نا پذیر و بدون چشمداشت به پاداش مادی، عده زیادی از آواز خوانان مشهور آن وقت همچون آرمان، ساربان، نسیم، ناوک هروی، زرغونه، رعنا، ناهید، عبدالحمید قندهاری، طلا محمد، گلزمان، جلیل احمد، حیدرنگین، پیکان، آبشار، پرانات، استاد اولمیر، میرمن پروین، آزاده، شهلا، فرشته، لیلا، شیما، رخشانه، ژیلا، آذر، مددی و غیره را به دور خویش جمع کند، واز طریق برنامه های موسیقی آرکستری آن وقت که هفته سه شب به مدت نیم ساعت، به صورت مستقیم از رادیو کابل پخش میشد، خواندن های شان را به دست نشر بسپارد.

بین سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۳ هـ.ش که عثمان مدیاروف رهبر آرکستر فیلامونی دولتی تاجکستان شوروی وقت و خیری اعظاموف رهبر آرکستر آلات موسیقی ملی رادیو- تلویزیون ازبکستان شوروی به منظور تنظیم و تشکیل بهتر آرکستر شماره (۲) رادیو به کابل آمده بودند، استاد سرمدت توانست، با علاقه و پشت کار زیاد، اصول هارمونی و آرکستراسیون را از آن دو استاد یاد شده، به خوبی بیاموزد و تصدیق نامه هایی در این زمینه نیز به دست آورد، چنان که در سال ۱۳۴۹ هـ.ش زمانی که آرکستر بزرگ رادیو افغانستان تاسیس گردید، او رسماً به حیث رهبر آن برگزیده شد. (۴)

یکی از مهمترین کار های که از طریق این آرکستر انجام یافت، این بود که بیش از دوصد آهنگ فولکلوریک با همکاری استاد فقیر محمد ننگیالی، که او خود نیز یکی از رهبران این آرکستر به شمار میرفت، هارمونیزه، تنظیم و ثبت گردید، که استاد ننگیالی در اجرای این آهنگ ها خودیکی از تکنوازان



برجسته آن بود، که با پخش آن آهنگها در رادیو، موسیقی کشور با همت این دو استاد بزرگ موسیقی (استاد ننگیالی و استاد سرمست) رنگ و رونق تازه یافت و روح تازه در آن دمیده شد. چنان که هر آهنگ فلکلوری که توسط آن آرکستر به شکل هارمونیزه تهیه می گردید، آهنگ روز میشد و با کیفیت خاص در دل‌های شنونده گان راه می گشود. البته آن آهنگ ها تا همین اکنون نیز از کیفیت و اهمیت خاص فلکلوریک برخوردار اند.

از جمله دوصد آهنگی که توسط آن آرکستر هارمونیزه گردید، بیش از یکصد آهنگ آن که به آواز استادان معروف چون استاد قاسم افغان، استاد یعقوب قاسمی، استاد رحیم بخش، استاد ناشناس، استاد مهوش، استاد خیال، استادنتو، استاد صابر، استاد زلاند، ژیلا، میرمن پروین و دیگران خوانده شده، به همت استاد فقیر محمد ننگیالی گرد آوری، تنظیم و در یک کتاب یکصد و چهارده صفحه‌یی با صحافت خوب زیر نام آهنگ های مردمی فلکلوریک افغانی دوباره سال های ۱۳۷۰ و ۱۳۷۶ چاپ و نشر و پخش گردید، که با مقدمه زیر عنوان نگاهی برپیدایش هنر موسیقی و موسیقی فلکلور به قلم خود استاد ننگیالی مزین میباشند. (۵)

همچنان استاد سرمست کمپوزیتور موفق نیز بودند که به ده ها ترانه و آهنگ های حماسی و میهنی را که به آواز، آواز خوانان معروف ثبت و نشر گردیده، ساخته و کمپوز نموده اند.

« و اما یکی از کار های عمده که استاد سرمست در اجرای آن نقش براننده را در سطح جهانی ایفا کرده است و میتوان گفت که تنظیم و رهبری این اثر، محصول علمی ترین عمر پر بار هنری این استاد گرانمایه به شمار میرود، تنظیم و اجرای سرود ملی جمهوری افغانستان بود که به رهبری استاد سرمست، بار اول توسط آرکستر سمفونی تیاتر «اوپرآلبالت» جمهوری تاجکستان شوروی وقت ثبت شد و ثبت مجدد این سرود باز هم به رهبری استاد سرمست توسط آرکستر سمفونی (۱۱۸ نفری) «فیلامونی» دولتی ازبکستان شوروی سابق، (به علت عدم موجودیت آرکستر سمفونی در افغانستان) در رادیو تاشکند انجام پذیرفت.

بدون شک میتوان گفت غیر از استاد سرمست، هیچ رهبر آرکستر دیگری در کشور ما قادر به انجام آن کار نبود و نیست و از همین جا بود که قدرت و مهارت استاد سرمست در زمینه موسیقی علمی با شیوه بین المللی یک بار دیگر معلوم شد. از آنجا که کار رهبری یک آرکستر سمفونی کاری نیست که آن را با مقیاس کاریک آواز خوان، یک نوازنده و یابک آهنگ سازی سنجش کرد. از آنجا که استاد سرمست نه مکتب موزیکی را تا به آخر دیده و نه باری دانش آموز هنرستان عالی موسیقی بوده است، بلکه ذوق سرشار، پشتکار عجیب و استعداد بی نظیر خود او بوده که از حداقل امکانات، حداکثر استفاده را در جهت تکامل هنر خویش برده است. (۶)

استاد سرمست علاوه از کار های بزرگ هنری اش در تهیه نوت های موسیقی، رساله هایی در بخش موسیقی و تهیه و تنظیم آهنگ های کودکانه برای نشر کتابی زیرنام «سرود های کودکان» و موزیک



دایرکتر فلم های هنری و انقلابی چون، «دهکده ها بیدار میشوند» محصول کار افغان فلم و خانه (۵۵۵) محصول گلستان فلم و رهبری آرکستر های موسیقی، تهیه و تنظیم مواد درسی برای مضامین آلات موسیقی شناسی و ده ها کار های سودمند هنری نقش فعال و قابل قدری را ایفا نموده اند که اثرات خدمات شان تا همین اکنون نیز قابل احساس است.

«وی در سال ۱۳۵۱ هـ.ش از طرف ریاست مطبوعات افغانستان افتخار لقب استادی را کسب نمود و در سال های ۵۰-۵۲ و ۱۳۵۴ هـ.ش جایزه اول کمپوزیتوری به نام «مادر» را نصیب شد و از اتحاد شوروی سابق مدال عالی کلتور را در سال ۱۳۴۱ هـ.ش به دست آورد و مدال سرخ، سبز، آبی، درجه اول، دوم و سوم را در جشن (صنعت بیرمی یا جشن هنر) به سال ۱۳۵۹ هـ.ش در شهر تاشکند گرفت و به جایزه مطبوعاتی در نوشتن کتاب «ترانه های مردم افغانستان» در سال ۱۳۵۴ هـ.ش افتخار حاصل کرد و اواخر عمر وظایفی چون استاد مضامین تیوریکی در لیسه موزیک در بخش دیکته، سولفژ و آلات موسیقی شناسی و رهبری آرکستر بزرگ رادیو-تلویزیون افغانستان را پیش برد و افتخارات بس عظیمی را در عرصه های مختلف هنر موسیقی به دست آورد.» (۷)

استاد سرمست سفرهای هنری زیادی به کشورهای اتحاد شوروی سابق، هند، چین، ایران، چکوسلواکیای سابق و آلمان دیموکراتیک داشته و درین سفر ها دستاورد های هنری، جوایز و مدال های زیادی را نصیب شدند.

باید یاد آور شد که موصوف به سال ۱۳۶۷ هـ.ش از سوی ریاست جمهوری افغانستان به دریافت لقب «کار مند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان» نایل آمد.

وی ازدواج نموده و ثمره ازدواجش چهار دختر و سه پسر اند که هرکدام در بخش های تحصیلی خود شاگردان ممتازی بودند که از جمله داکتر جمال احمد ناصر یکی از پسرانش است که به سال ۱۳۵۹ هـ.ش به درجه عالی از لیسه مسلکی کابل فارغ التحصیل شد و در رشته موسیقی رهبری آرکستر در مسکو و ایتالیا تحصیلات عالی خود را به پیش برد و اکنون هم در انستیتوت ملی موسیقی افغانستان که جانشین لیسه موزیک کابل میباشد، به حیث مشاور وزارت معارف، بنیانگذار و مسؤول انستیتوت متذکره ایفای وظیفه مینماید. (۸)

استاد سلیم سرمست مرد با وقار، خوش لباس، حسین، متواضع و مرد خلاق در عرصه های مختلف موسیقی و شخص پر کار و مبتکر بودند که همه عمر عزیزش را وقف خدمت به هنر موسیقی نمود و در موسیقی ابتکارات خوبی را به میان آورد و شاگردان زیادی را در این عرصه ها تربیت کرد.

موصوف سرانجام پس از شصت سال زنده گی پربار و کار و زحمت در بخش ها و عرصه های مختلف هنر موسیقی، در ماه عقرب سال ۱۳۶۹ هـ.ش در کابل به اثر حمله شدید قلبی در منزل شان مکروربان سوم، جان به جان آفرین سپرد. (۹)





آرکستر شماره ۲ رادیو افغانستان به رهبری استاد سلیم سرمست



استاد سلیم سرمست آهنگساز و نوازنده آلات موسیقی و رهبر آرکستر



منابع و مأخذ:

۱. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعة آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۴۴۲،
۲. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال طبع ۱۳۷۵ هـ ش، ص ۲۳۷،
۳. ساز و آواز در... ص ۴۴۲،
۴. سرگذشت موسیقی... ص ۲۳۷ و ۲۳۸،
۵. برای معلومات مزید به کتاب، آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، طبع دوم، سال ۱۳۷۶ هـ ش، نشر دانش کتابخانه پشاور، مراجعه شود.
۶. سرگذشت موسیقی... ص ۲۳۸ و ۲۳۹،
۷. ساز و آواز در... ص ۴۴۳ و ۴۴۴، با تصرف و اضافات،
۸. برای معلومات مزید به، سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۲۳۹ و شماره ۲۳۵ چهارشنبه ۲۹ جدی ۱۳۸۹ روزنامه ملی انیس ص ۵، مراجعه گردد.
۹. به اساس معلومات تلفونی پسر استاد سلیم سرمست، داکتر جمال احمد ناصر یاد داشت شد..





استاد قاسم افغان

به محض کوه کندن همسر فرهاد نتوان شد
ز ارباب هنر از صد یکی مشهور می گردد

استاد قاسم در سال ۱۲۶۲ هـ ش در گذر بارانۀ کابل، از بطن مادر افغان و از پدر کشمیری دیده به جهان گشود و پدرش نام او را «قاسم جو» گذاشت.

پدرش شاد روان نواب ستار جو، که دوست شخصی امیر محمد اعظم خان بود، نظر به دعوت امیر موصوف از کشمیر به افغانستان آمد و بعد از ازدواج در کابل ماندگار شد.

قاسم جو آوان طفلیت را در دامان مادر، صباوت را در مدرسه علیا که در آن وقت فقط دروس متداوله مذهبی تدریس میشد، سپری کرد و از فیوضات مولوی قاری غلام رسول، با سواد بار آمد.

پدرش «ستار جو» در کنار نوایی (ملکی)، به موسیقی هم دسترسی کامل داشت و بنام استاد ستار جو مدم نواز، به اصطلاح امروز سیتار نواز مشهور بود و اولین کسی به شمار میرفت که سیتار را از کشمیر (که در کشمیر به نام کاجووا یاد میشد) به افغانستان آورد. (۱)

یاد آور شویم که: از استاد ستار جو یک دختر به نام سید بی بی و پنج پسر به نام های قاسم، محمدرستم، شیر محمد، محمد شفیع و جبار باقی ماند که از میان آنان، قاسم به فعالیت های هنری اش به صورت پیگیر ادامه داد، ولی سه برادر دیگرش (محمد رستم، محمد شفیع، و جبار) که نخست راه هنر را در پیش گرفته بودند، موسیقی را گذاشتند و پی کار های دیگری رفتند، ... قاسم زبان اردو را از پدر خود آموخت و زبان دری را از مادر خویش که اصلاً اهل کابل بود، فرا گرفت و تعلیمات ابتدایی خواندن و نوشتن را در مسجد مدرسه علیا که حیثیت یک مکتب را در روزگار او داشت، آموخته بود (و همین سان زبان پشتو را از استاد خود مولوی قاری غلام رسول یاد گرفت). (۲)

گفته شده که استاد قاسم برای اولین بار در دربار امیر عبدالرحمن خان و به دستور و اجازه وی شعر حافظ را با آواز دلنشین خود به اهل مجلس اجرا کرد که مورد تحسین همگان و تفقد شاهانه امیر قرار گرفته و بخششی را هم دریافت نمود که شرح آن در کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان چنین آمده است: در یکی از روزها ضیاء الملت (امیر عبدالرحمن خان) به خواننده گان در بار (که در آن زمان استاد ستار جو با دسته اش خواننده در بار بود) امر کرد غزل حافظ که با این بیت شروع میشود «غلام نرگس مست تو تاجدارانند» را بخوانند (قبل از آن اشعار بیدل بیشتر در دربار به اساس هدایت امیر خوانده میشد) خوانندگان همه مات و مبهوت ماندند، زیرا این غزل و یا سایر غزل های دری را یاد نداشتند و خواندن هایی که در دربار (اجرا میشد)، همه دربت و ترانه که الفاظ آن سانسکریت است، بود.

در این موقع قاسم در همان صغر سن (۱۲ یا ۱۳ ساله بود) جرأت کرده به پا ایستاده شد و گفت «اگر حضور مبارک اجازه بدهند من این غزل را میخوانم».

ضیاء الملت پرسید که «پدرت یاد ندارد، تو چطور یاد داری؟» گفت «صاحب، من چون نزد ملا صاحب کتاب خواجه حافظ را خوانده ام، این غزل را یاد دارم.» امیر اجازه داد که بخواند. قاسم برای اولین بار با ساز



این غزل را خواند و خوب خواند که مورد پسند ضیاء‌الملت واقع شد و بخششی هم دریافت کرد. ضیاء‌الملت از استاد ستار جو پرسید که، «خواندن را تو به وی یاد دادی؟» گفت «خیر، اولین بار است که من صدای او را می شنوم...» (۳)

استاد قاسم بعداز آن، به سن پانزده سالگی نزد پدرش استاد ستار جو که در دربار امیر عبدالرحمن خان سمت مطرب داشت، اساسات نخستین مراحل موسیقی را آموخته، بعداً در شاگردی استاد قربانعلی پدر استاد نتو قرار گرفته و سپس آموزش و آگاهی های بیشتر خود را نزد استاد پیارا خان (استاد هندی) که از هند به کابل آمده بود، به کمال رسانید (۴) و در سن بیست سالگی به دربار امیر عبدالرحمن خان بعداز وفات پدر مقام یافت. (۵)

باید اضافه کرد که: در آن وقت ها هارمونی رواج نداشت و استاد ستار جو همراه مدم میخواند (با سیتار در دربار امیر عبدالرحمن خان آواز می خواند)، همچنین بعضی از خواننده گان دیگر مانند استاد قربان علی همراه رباب میخواندند (۶) بعدها سردار نصرالله خان حین مراجعت از هند با خود یک هارمونی برای استفاده خلیفه قاسم آورد و این نخستین هنرمندی بود که این افتخار را حاصل کرد و بعداز رباب، هارمونی را جاگزین ساخت، بعداً پیانو، اکوردیون، وایلن و ماندولین نیز بعداز مسکن گزین شدن استاد فرخ افندی در کابل، در موسیقی ما داخل شد. (۷)

استاد قاسم بعداز در بار امیر عبدالرحمن خان، نزد سردار نصرالله خان برادر پادشاه نوکری (وظیفه) داشت و معاش می گرفت. بعدها به اثر خواهشی که امیر حبیب الله خان از نصرالله خان کرد، به دربار او (حبیب الله خان) مؤظف شد و ماهانه دو صد روپیۀ کابلی - که در آن زمان یک معاش گزاف به شمار میرفت، معاش داشت و دسته اش (هنرمندانش) هر ماه پنجاه روپیۀ معاش داشتند. در دستۀ استاد این نوازنده ها: استاد فتح (طلبله نواز)، حاجی غلام رضا، خلیفه لعل محمد مشهور به لعلو پدر کلان هماهنگ سازنگ نواز، عبدالستار سنتور نواز و آقامحمد پدر موسی قاسمی دلربا نواز، شامل بودند. (۸) ... بدین گونه استاد قاسم مراحل مختلف هنری اش را پیمود، تا اینکه در زمان سلطنت امان الله خان (فرزند امیر حبیب الله خان که در فاصله سالهای ۱۲۹۸ و ۱۳۰۹ هـ ش در افغانستان حکومت راند و پادشاهی کرد) به صفت استاد موسیقی وطن و خوانندۀ مخصوص در بار مقرر شد. در همین دوران بود که به گرفتن نشان های طلا و الماس به نام نشان «مسرت» و نشان «یادگار استقلال وطن» موفق شد. او در همین زمان بیش از پیش به فکر ایجاد طرزهای جدیدی افتاد و آهنگهای بیشماری ساخت که نه تنها در آن وقت، بلکه تا امروز آن همه طرزها و آهنگ های زیبا مورد پسند همگان بوده و توسط شاگردان او به اجرا در می آید ... استاد قاسم اشعار را صحیح میخواند و به بیدل و حافظ ارادت خاصی داشت. وی چندان شعر از بر داشت که به امتحان تا چهل روز بلکه دو ماه غیر مکرر خوانده است.

استاد در شجرۀ موسیقی هند شاخه به وجود آورد که تا امروز به نام (طرز قاسم افغان) در میان هنر مندان افغانستان شهرت دارد. (۹)



استاد شاگردان زیادی هم مسلکی و هم شوقی تربیت داد و به جامعه هنری تقدیم کرد که امروز هر کدام آن ها استادان مسلم هنر موسیقی اند.

شاگردان مسلکی استاد قاسم:

استاد غلام نبی نتو، استاد حاجی محمد صابر، استاد رحیم بخش، استاد نبی گل، استاد رحیم گل، استاد محمد عمر رباب نواز و آواز خوان، استاد آقا محمد قناعت، استاد گل محمد قندهاری، استاد رجب علی مزاری، محمد سلام جلال آبادی، عبدالشکور سنتورنواز، محمد امان، طلا محمد پدر هماهنگ، استاد غلام نبی دلربانواز، عبدالواحد سارنگ نواز، استاد محمد یعقوب قاسمی، محمد عیسی قاسمی، محمد یوسف قاسمی، محمد آصف قاسمی، استاد موسی قاسمی، دین محمد، ماشینی، حقداد، صاحب گل دلربا نواز، محمد شاه، همیشه گل، خانم هیره، و خانم بهایی هندی، از جمله شاگردان مسلکی استاداند.

شاگردان شوقی:

مرحوم میرزا نظر، ماماباقی، صاحبداد عکاس، میرزا غلام حیدر، حافظ محمد اکبر، میرزا محمد شریف پدر رحیم جهانی، استاد برشنا، استاد سمیع جان سراج، محمد حیدر خان نیسان، سردار کریم جان.

شاگردان استاد از اهل هنود:

تا را چند، بوله ناسه، ننه کشور، جگن ناسه هندی کلارنت نواز رادیو کابل وقت، طیب حکیم جی، چاول، بهایی لکشمی چند، مستانه سنگ ولاله قندی مل، میباشد.

استاد قاسم، بعد از پادشاهی امان الله با وجود مخالفت ملک محسن کلکانی والی کابل، که پسر خاله رحیم گل بود، چند وقت از بابت دوستی شخصی با شاه امان الله خان به زحمت بود، اما به وساطت صاحبزاده شیرجان وزیر دربار و صاحبزاده عطاالحق خان (پدر عبدالحق واله) به دربار امیر حبیب الله خان کلکانی راه یافت و مانند گذشته از احترام بر خوردار بود.

در عصر نادر شاه مانند دوره امانی از احترام زیاد برخوردار شد و نظر به فرمان پادشاه بیست جریب زمین زراعتی در منطقه بینی حصار(کابل) به دست آورد... در عصر محمد ظاهر شاه از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۵ هـ ش مدت ۲۳ سال استاد قاسم بحیث خواننده در بار خدمت کرد... و به اخذ مدال طلائی خدمت(در عصر ظاهر شاه) در موقع برگزاری هفتاد و پنجمین سالگرد تولدی اش با یک عراده موتر از بودجه آمریت نقلیه وزارت در بار نایل آمد.(۱۰)

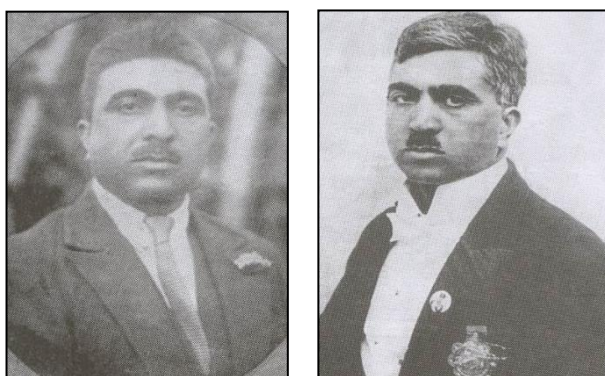
بالاخره استاد قاسم افغان، به تاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ هـ ش در میان عصر و مغرب وفات یافت و روز ۲۳ سنبله، ساعت شش عصر در شهدای صالحین، (جوار زیارت تمیم انصار(رح)) به خاک سپرده شد.(۱۱) در تشییع جنازه استاد قاسم، اراکین بلند پایه دولتی، هنرمندان، دوستداران آواز وی و ارادتمندانش از هر سو جمع شده بودند و رادیو کابل برنامه اختصاصی را در این ارتباط ترتیب داده بود و از طرف سردار محمد داؤود خان هم تسلیت نامه عنوانی پسرش یعقوب قاسمی فرستاده شد.



استاد قاسم افغان شخص بادیانت، متواضع، فروتن، خلاق و به شرایع دین پایند و آراسته بود و همین گونه با فقرا، اهل عرفان و مجذوبین ارتباط و مرواده های صمیمانه یی داشت. میگویند که ارادت وی با فقرا و مجازیب چنان بود که از برکت توجه، دعا و نظر همونابود که استاد طبع غیور و همت عالی را حایز بود.

همچنان اشعار زیادی در باره سجایای استاد قاسم افغان در آوان زنده گی و هم بعد از وفاتش از سوی شعرای بلند آوازه کشور سروده شده که همه بیانگر نفوذ استاد در قلوب مردمش است که به وی ارادت داشتند.

کتاب استاد قاسم افغان گرد آوری و تالیف حبیب نوابی در باره استاد نوشته های خوبی دارد که ضرورت تطویل مقاله ما را منتفی میکند.



تصاویر استاد قاسم افغان



هرنمایی استاد قاسم افغان با استاد تاگور در سفارت هند مقیم کابل

منابع و مأخذ:

۱. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، جلد اول، سال طبع بهار ۱۳۸۹، ریاست انتشارات کتب بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ، چاپ مطبعه آزادی، ص ۱۹۰.
۲. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال طبع ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۱۵.
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۱۵ و ۱۱۶.
۴. نوایی، حبیب، استاد قاسم افغان، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۳ هـ ش، طبع موسسه انتشارات الازهر ص (د)،
۵. ساز و آواز ... ص ۱۹۱،
۶. سرگذشت موسیقی... ص ۱۱۶،
۷. ساز و آواز ... ص ۱۹۱ و ۱۹۲،
۸. سرگذشت موسیقی... ۱۱۶ و ۱۱۷،
۹. سرگذشت موسیقی... ص ۱۱۷ و ۱۱۸،
۱۰. ساز و آواز... ص ۱۹۴، ۱۹۵،
۱۱. استاد قاسم... ص ۶..



آهنگ های استاد قاسم افغان

نرگس مست

حافظ شیرازی

غلام نرگس مست تو تا جدارانند	خراب باده لعل تو هوشیارانند
ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز	وگر نه عاشق و معشوق راز دارانند
ز زیر زلف دوتا چون گذر کنی بنگر	که از یمین ویسارت چه سوگوارانند
گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین	که از تطاول زلفت چه بیقرارانند
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو	که مستحق کرامت گناه کارانند
نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس	که عندلیب تو از هر طرف هزارانند
تو دستگیر شوای خضر پی خجسته که من	پیاده میروم و همراهان سوارانند
بیا به میکده و چهره ارغوانی کن	مرو به صومعه کانجا سیاه کارانند

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بسته گان کمند تو رستگارانند- (۱)

غیرت افغانی

عبدالعلی مستغنی

ناز دارد بی سرو سامانی ام	بحر در برقطره طوفانی ام
آسمان سیر است، سرگردانی ام	مشکل هر کار شد آسانی ام
گر ندانی غیرت افغانی ام	
چون به میدان آمدی می دانی ام	
کیست افغان در زمان گیر و دار	می نترسد از نهیب کار زار
رشک رستم، غیرت اسفندیار	کی بود از خصم رو گردانی ام
گر ندانی غیرت افغانی ام	
چون به میدان آمدی می دانی ام	



کی به غیر از جنگ باشد کارمن جنگ باشد کار من کردارمن
 شد فرار از جنگ ننگ و عارمن تابه چندای خصم می ترسانی ام
 گر ندانی غیرت افغانی ام
 چون به میدان آمدی می دانی ام (۲)

آهسته برو

آهنگ فلکلوریک

آستا برو ماه تابان آستا برو
 آستا برو شاه خوبان آستا برو
 آستا برو سرو روان آستا برو
 امشب ز خوشی مرغ هوامی رقصد آستا برو ماه تابان آستا برو
 دیوار جدا و در جدا می رقصد آستا برو ماه تابان آستا برو
 آستا برو تا نکنی پا مالش آستا برو ماه تابان آستا برو
 دل در قدم توجابه جامی رقصد آستا برو ماه تابان آستا برو
 آستا برو ماه تابان آستا برو
 آستا برو شاه خوبان آستا برو
 آستا برو سرو روان آستا برو
 بیاکه برویم ازین ولایت من و تو آستا برو ماه تابان آستا برو
 تو دست مرا بگیر و من دامن تو آستا برو ماه تابان آستا برو
 جایی برویم که هردو بیمار شویم آستا برو ماه تابان آستا برو
 تو از غم بیکسی و من از غم تو آستا برو ماه تابان آستا برو
 آستا برو شاه خوبان آستا برو
 آستا برو سرو روان آستا برو (۳)



حنا بیارین

آهنگ فلکلوریک

شهبزاده ما جوان نو داماداس
 امشب ز تکلف جهان آزاد اس
 حنایارین بردستش بمالین
 حنایارین بردستش بمالین
 حنایارین بردستش بمالین
 یک بوسه زنی توای حنا بردستش

صدشکر بکش که عالمی دلشاداس حنایارین بردستش بمالین
 حنایارین بردستش بمالین
 حنایی خینه بانقش و نغینه
 بیچاره حنا که دستگیر همه بود حنایارین بردستش بمالین
 دست همه گشت و پای تو گرفت حنایارین بردستش بمالین
 صد شکر شب حنایت ای گل دیدم حنایارین بردستش بمالین
 بر گردن گل حمایل گل دیدم حنایارین بردستش بمالین
 حنا بیارین بردستش بمالین
 حنایی خینه با نقش و نغینه (۴)

کوته واله دار

آهنگ فلکلوریک

کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار

بیا یار جان که فصل نوبهار اس کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 به هر سو شر شر آب روان اس کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 بیا یار جان کنیم سیل شگوفه کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 تمام کوه و صحرا لاله زار اس کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار

بهار آمد که یار جانم بر آید کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 به روی سبزه ها گردش نماید کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 نشیند در لب جوی پیش سبزه کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 که دیدار من مسکین نماید کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار

کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار
 کوته واله دار، یار نوجان، رساله دار (۵)



غزل

مولانا بیدل دهلوی

عشق اگر در جلوه آرد پرتو مقذور را
از گداز دل دهد روغن چراغ طور را
عشق چون گرم طلب سازد سرپر شور را
شعله افسرده پندارد چراغ طور را
بی نیازی بسکه مشتاق لقای عجز بود
کرد خال روی دست خود سلیمان مور را
از فلک بی ناله کام دل نمی آید به دست
شهد خواهی آتشی زن خانه زنبور را
از شکست دل چه عشرت ها که برهم خورد و رفت
موی چینی شام جوشاند سحر فغفور را
آرزو مند ترا سیرگلستان آفت است
نگهت گل تیغ باشد صاحب ناسور را
سوختن در هر صفت منظور عشق افتاده است
مشراب پروانه از آتش نداند نور را
صاف و دردی نیست در خمخانه تحقیق لیک
دار بالا برد شور نشئه منصور را
گردلی داری توهم خون ساز و صاحب نشه باش
می شدن مخصوص نبود دانه انگور را
در طریق نفع خود کس نیست محتاج دلیل
بی عصا راه دهن معلوم باشد کور را
خوش نما نبود به پیروی عرض اندام شباب
لاف گرمی سرد باشد نگهت کافور را
بر امید وصل مشکل نیست قطع زنده گی
شوق منزل میکند نزدیک راه دور را
نغمه هم در نشه پیمایی قیامت میکند
موج می تار است بیدل کاسه طنبور را (۶)



اشک چکیده

مولانا بیدل دهلوی

ز بعد ما نه غزل نی قصیده میماند
ز خامه ها دوسه اشک چکیده میماند
چمن به خاطر وحشت رسیده میماند
بساط غنچه بدامان چیده میماند
ثبات عیش که دارد که چون پرتاووس
جهان به شوخی رنگ پریده میماند
شرار ثابت و سیاره دام فرصت کیست
فلک به کاغذ آتش رسیده میماند
کجا بریم غبار جنون که صحرا هم
ز گرد باد به دامان چیده میماند
ز غنچه دل بلبل سراغ پیکان گیر
که شاخ گل به کمان کشیده میماند
به غیر عیب خودم زین چمن نماند به یاد
گلی که میدمد از خود به دیده میماند
قدح به بزم تو یارب سربریده کیست
که شیشه هم به گلوی بریده میماند
غرور آینه خجلت است پیران را
کمان ز سرکشیی خود خمیده میماند
هجوم فیض در آغوش ناتوانی هاست
شکست رنگ به صبح دمیده میماند
درین چمن به چه وحشت شکسته دامن
که میروی تو و رنگ پریده میماند
به نام محض قناعت کن از نشان عدم
دهان یار به حرف شنیده میماند
ز سینه گر نفسی بیتو میکشد بیدل
به دود از دل آتش کشیده میماند (۷)



منابع و مأخذ:

- ۱- دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، پائیز سال ۱۳۸۶ خورشیدی، تهران، ص ۱۵۵.
- ۲- مددی عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۲۰.
- ۳- ننگیالی، فقیر محمد، آهنگ های فلکلوریک محلی افغانی، چاپ دوم پشاور سال ۱۳۸۶ هـ ش ص ۱۰.
- ۴- آهنگ های فلکلوریک ... ص ۱۱۰.
- ۵- آهنگ های فلکلوریک ... ص ۷۰.
- ۶- کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، با تصحیح مولانا خال محمد خسته و استاد خلیل الله خلیلی، چاپ چهارم بهار ۱۳۸۱ خورشیدی تهران ص ۹۵.
- ۷- کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، ... ص ۵۵۶.





استاد غلام حسین ناکسی

در سال ۱۲۴۸ هـ ش زمانی که امیر شیرعلی خان به هند برتانیوی سفر نمود، در آنجا به گروه های موسیقی علاقه پیدا کرد و حینی که به افغانستان برگشت، گروهی از آواز خوانان و نوازنده گان را با خود به افغانستان آورد ویا این که از پی وی آمدند.

بعد از آنکه این گروه هنری با خانواده های شان در گذر خرابات مقیم گردیدند، گروه دیگری از آواز خوانان و نوازنده گان از لاهور و کشمیر به افغانستان تشریف فرما شدند و به امر امیر آنان نیز در خرابات مسکن گزین گردیدند و از آن پس کوچه خرابات یا گذر خرابات مشهور خاص و عام گشت.

گروه دوم «ستار جو (پدر استاد قاسم) از کشمیر و همچنان عطا حسین (پدر استاد غلام حسین. پدر کلان استاد محمد حسین سرآهنگ) از لاهور به کابل آمدند و در کابل متوطن شدند.

همچنان استاد غلام جیلانی سارنگ نواز (مامای استاد غلام حسین)، استاد قربان علی آواز خوان (پدر استاد نتو) و کریم حسین (برادر استاد غلام حسین) نیز از جمله هنرمندان و استادان معروفی بودند که در همین زمان از هند وارد کابل شدند و با ورود اینان موسیقی هندی رنگ و رونق تازه به خود گرفت و کوچه خواجه خوردک که صرفاً هنرمندان موسیقی در آن سکونت داشتند، به نام «کوچه خرابات» و یا «گذر خرابات» شهرت یافت که تا امروز این محل به همین نام معروف است. (۱)

در میان این هنرمندان هندی، «نخستین خواننده گانی که به موسیقی هندی در افغانستان رنگ و روحیه افغانستانی بخشیدند و آهنگ هایی در اشعار دری و پشتو سرودند، استاد قاسم افغان و استاد غلام حسین بودند که پدران شان از استادان هندی ساکن افغانستان ولی خود شان متولد کابل بودند، به طوری که بعد ها استاد قاسم سر حلقه خراباتیان شد و ده ها شاگرد از خواننده گان کسبی و شوقی به جامعه تقدیم نمود و بعد از او استاد غلام حسین با سعی و تلاش پیگیر، رسالت و رهبری موسیقی کشور ما را به دوش گرفت.» (۲)

چنانکه؛ بر بنیاد نقل هنرمندان کوچه خرابات، استاد غلام حسین، یکی از اعجوبه های روزگار در عرصه موسیقی بود. تبحر و تجربه او در ساختن آهنگ و ترانه- و به ویژه نواختن اسباب و افزار موسیقی غیر شرقی مانند، پیانو، سکسفون، ماندولین، گیتار، هارمونیه و... در آن روزگار کم نظیر بوده است. (۳)

استاد غلام حسین در سال ۱۳۶۵ هـ ش در خرابات کابل دیده به جهان گشود. پدرش عطا حسین نام داشت که در گروه دوم هنرمندان از لاهور به کابل آمد و در خرابات متوطن گردیده بودند.

در ایام کودکی درس های ابتدائیه متداوله را نزد برادر بزرگ خود عبدالحسین حکیم مشهور به عبدالله جان (۴) و همچنان استاد امام الدین پشاوروی (۵) به پیش برد و بعداً شامل مکتب گردید و با سعی و تلاشی که در کسب تعلیم و تربیه از خود تبارز داد، منحیت شاگرد لایق و ممتاز شناخته شد. پس از ختم دوره



مکتب، برای کسب دانش بیشتر در عرصه موسیقی عازم هند شد، در آن زمان هند تحت استعمار انگلیس قرار داشت و به نام هند برتانوی یاد میشد.

در زمان امارت امیر حبیب الله خان (امیر سلسله بازکزیایی ها که در فاصله بین سال های ۳ - اکتوبر ۱۹۰۱ تا ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ میلادی در افغانستان پادشاهی کرد و در کله گوش ولایت لغمان توسط شخص ناشناس به قتل رسید) (۶) استاد غلام حسین با هنرمندان هندی شامل سراینده گان، شعبده بازان و گروه سرکس در مراسم برگزاری محفل عروسی شاهدخت قمرالبنات با سردار شاه محمود خان دوباره به کابل تشریف آورد... بعداً استاد غلام حسین با همان اعضای گروهش به شمول ماستر عبدالغنی شعبده باز، مینا و زهره رقاصه، هیره خواننده، استاد غلام رضا و استاد راجهی پتلی به کابل ماندگار شدند و نظربه هدایت امیر حبیب الله خان محله در گذر خرابات کابل که به نام گذر یا کوچه پشاوروی ها مشهور است، برای بود و باش آنان اختصاص داده شد که از آن پس تعدادی از شعبده بازان کابل هم نزد ماستر عبدالغنی شعبده باز شاگرد شدند، تافنون شعبده بازی را از وی فراگیرند. (۷)

استاد غلام حسین در همان دوران به دربار امیر راه یافت و بلا فاصله به عنوان خواننده دربار امیر حبیب الله خان پذیرفته شد و آهسته - آهسته قدر و منزلت او در دربار امیر تا آنجا بالا گرفت که در سفرهای امیر خیمه خاصی برای وی می افراشتند و نان خاصی به او می دادند.

وی پس از مدتی دوباره طی سفری عازم هند گردید و در زمان امیر امان الله خان دوباره برگشت. (وی) پسر امیر حبیب الله خان بود که در ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ میلادی در کابل اعلان پادشاهی کرد و در ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ میلادی پس از ده سال پادشاهی مجبور به استعفا گردید (۸)

در زمان امیر امان الله خان موسیقی جزء نصاب تعلیمی مکاتب گردید و استاد غلام حسین و قربانعلی به حیث استادان موسیقی در لیسه استقلال توظیف شدند و استاد غلام نبی نتو در لیسه حبیبیه، استاد امیر بخش در دارالمعلمین کابل و استاد نبی گل در لیسه امانی به تدریس اساسات موسیقی برای شاگردان این لیسه ها مؤظف شدند، (۹) تا آن زمانی که مخالفت ها به اوج خود رسید و دامنه موسیقی از مکاتب و لیسه ها برچیده شد.

همچنان در دوره امان الله خان که فلم های بیصدا، در نخستین سینمای شهر کابل که به نام سینمای بهاری «مهتاب» پغمان یاد میگردید، روی پرده سینما انداخته میشد، استاد غلام حسین در گوشه از ستیژ سینما عقب پیانویی قرار می گرفت و با هنرنمایی های بی مانند و نغمات دل انگیز، تماشاچیان فلمهای صامت را مجذوب هنر و مصروف فلم می ساخت و در بعضی موارد استاد چاچه محمود (طلبه نواز) و استاد ناظر (سارنگ نواز) هم در همان سینما او را همراهی میکردند.

استاد غلام حسین ، پس از مرگ استاد قاسم افغان، با نیروی خلاقه و مایه های هنری فراوان به حیث یک استاد مجرب در عرصه موسیقی باقی ماند و دریچه دومین مکتب موسیقی افغانستانی را به روی هنردوستان و هنرجویان گشود.



او به اصل تکامل هنر معتقد بود و نیک در یافته بود که اینک دیگر با چاشنی های طویل موسیقی نمی توان مردم را درد سرداد و یا شنونده را مقید به اصول و شیوه (راگ وقت) نمود. (در زمانه های گذشته معمول بود که هریک از راگ ها ویا دستگاه های موسیقی هندی در یک وقت معین از شبانه روز خوانده و برای شنونده گان تقدیم میشد که بعد ها این رسوم آهسته آهسته از میان رفت.)

وی که استاد مسلم موسیقی بود، خلاف اصل کهن «تقدم شعر بر موسیقی» بیشتر متوجه نو آفرینی و رنگ های تازه در موسیقی شد. او نخواست مکتب خود را تنها در خرابات گسترش بدهد، لذا به سوی مکاتب و کودکان ها روی آورد و با تاسیس کورس های موسیقی در آن جا ها برای جوانان و کودکان درس موسیقی و ترانه خوانی را گسترش داد. (۱۰)

استاد غلام حسین یکی از آهنگسازان ماهری هم بود و علاوه از آنکه برای خود آهنگ میساخت آهنگهایی برای هنرمندان همعصرش نیز تهیه مینمود و در کنار آهنگسازی و اجرای آهنگ های کلاسیک و غزل، در تنظیم سرود های فلکلوریک افغانستانی، که بخش اعظمی از فرهنگ عامیانه کشور ما را در برمی گیرد، و اجرای آن ها به آواز خود و شاگردانش سعی فراوان نمود، تا آهنگ های ناب و معروف فلکلوریک افغانستانی برای ابد جاویدان باقی بماند که الحق در این راستا نقش مهم و ارزنده را ایفا نموده اند و اما دریغ که آثار بسیار اندک و کمی از هنر موسیقی و آهنگ های وی در آرشیف رادیو- باقی مانده است. (۱۱)

موصوف نزد اکثر هنرمندان و شهریان کابل به نام ناتکی هم مشهور و معروف بود و این لقب بنا بر فعالیت های هنری او عقب صحنه های تیاتر از سوی مردم به وی تفویض گردیده است. «در باره «ناتکی» خواندن استاد غلام حسین در میان هنرمندان «خرابات» باید گفت که احتمال می رود کاربرد این لقب به دلیل فعالیت های هنری و همکاری وی در زمینه ساختن پارچه های موسیقی در تیاتر صورت گرفته باشد.

جای یاد آوری است که در آن روزگار، اهل «خرابات» و مردم عام کابل، بر بنیاد عدم شناخت ژرفی که از مفهوم «تیاتر» داشتند، از این هنر به عنوان «ناتک»، «صحنه» و «تمثیل» نام می بردند و گمان می رود، اضافه کردن «ی نسبتی» به دنبال واژه ناتک، تمثیل نسبت دادن وی به این گونه فعالیت ها در تیاتر باشد. («ناتک» واژه اردو است که در زبان دری چیزی شبیه تجاهل و تمثیل معنی میدهد.) (۱۲)

وی در زمان پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی (۱۹ جنوری ۱۹۲۹ به حیث پادشاه افغانستان براریکه قدرت تکیه زد و در ۱۵- اکتوبر ۱۹۲۹ میلادی از قدرت کناره گیری و به سوی شمالی رفت و در دوم نوامبر ۱۹۲۹ میلادی به دسیسه نادر خان باعده از همراهانش در ارگ شاهی تیر باران گردید.) به پشاور سفر نمود و در اواخر پادشاهی نادر خان (۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ میلادی در کابل اعلان پادشاهی کرد و ۸ نوامبر ۱۹۳۳ میلادی توسط متعلمی به نام عبدالخالق به قتل رسید.) دوباره به کابل آمد و به کار ها و فعالیت های هنری اش مجدداً ادامه داد و تا اخیر عمر در خدمت هنر موسیقی، در افغانستان زیست.



او در زمان آمریت استاد برشنا و استاد پژواک در رادیو، موسیقی شرقی را تدریس مینمود و استاد فرخ افندی در قسمت تدریس موسیقی غربی او را همراهی میکرد و در زمان آمریت مرحوم استاد عبدالرشید لطیفی در پوهنی ننداری وظیفهٔ موزیک دایرکتر را عهده دار بود. (۱۳)

او استاد مهربان و دلسوزی بود و همیشه سعی می نمود تا هنرش را برای همه گان بیاموزاند و عظمت آن را برای همه بشناساند و از همین جهت شاگردان زیادی را تربیه نمود که از جمله استاد محمد حسین سرآهنگ پسرش، یکی از بزرگترین آواز خوانان و بی بدیل ترین هنرمندان موسیقی کشور نیز شاگردش بود و همین گونه شاگردان دیگرش استاد محمد ابراهیم نسیم برادر استاد حسین آرمان، عزیز احمد پنهان وصال، محمد کریم زیارکش، عبدالرحیم ساربان، خانم خدیجه پروین، داکتر روح افزا، خانم زرین، خانم لیلا، خانم نسیمه، خانم رعنا پتونی، خانم شهلا، عبدالوهاب مددی، ضیا قاریزاده کبوتر، اسد الله آرام، محمد عیسی نوا خمار، استاد اولمیر و غیره بودند که هر کدام در زمان خود سمت استادی دریافت نمودند که همه از اثر سعی وتلاش استاد غلام حسین بوده است. (۱۴)

استاد غلام حسین دوبار، اولاً با دختر راجهی و ثانیاً با خالهٔ شهید استاد هاشم ازدواج نمود و ثمرهٔ هر دو ازدواج چهار پسر و چهار دختر به نام های استاد محمد حسین سرآهنگ، نثار حسین، مختار حسین، خادم حسین، زیب النساء، زهره، زینب و گوهر شاد بود که در میان آنان استاد محمد حسین سرآهنگ سرتاج همه و سرتاج موسیقی کشور گردید. (۱۵)

بالآخره با حلول بهار دل انگیز سال ۱۳۴۶ هـ.ش، خزان غم انگیز زنده گی پیرامون آن استاد بزرگ و توانا خیمه زد. هر چه گلهای بهاری شگوفان ترمیشدند، گل زنده گی استاد، پژمرده تر میگشت، تا آن که انجام عمر بهار آن سال با فرجام عمر استاد غلام حسین مصادف گشت و در بیست و هفتم سرطان سال ۱۳۴۶ هـ.ش هنگامی که اشعهٔ رنگ پریدهٔ خورشید از بام خانهٔ محقر استاد در نزدیکی خرابات کابل راه فرار می جست، واپسین نفس نیز از سینهٔ استاد فرار نمود و داعی اجل را لبیک گفت. روز دیگر که جنازهٔ او را در شهدای صالحین به خاک می سپردند، هزاران نفر در مرگ او سوگوار بودند. (۱۶)

استاد غلام حسین مرد پرکار، خلاق، مبتکر، مهربان، متواضع، دیندار و دارای محسنات زیاد انسانی و اخلاقی بود. در بخش هنرموسیقی از خود ابتکارات خاصی به وجود آورد و تا آخرین دم کوشش نمود تا داشته های هنری خود را برای علاقه مندان هنر به ویژه هنرمندان مستعد و متعهد کشور انتقال بدهد و به همین اساس آنچه در هنر موسیقی آموخته بود، آنرا برای شاگردانش آموختاند، که امروز هر کدام آنان استادان مسلم موسیقی کشور ما اند.

وفات استاد همه را متأثر نمود و به خصوص علاقه مندان و هنردوستان کشور در سوگ او گریستند و تعدادی از روزنامه ها و مراکز علمی و هنری مرگ او را ضایعهٔ جبران ناپذیر خواندند.

روزنامهٔ اصلاح و انیس به تاریخ نهم سرطان ۱۳۴۶ هـ.ش مطالبی را در مورد استاد غلام حسین به نشر سپردند و در مرگ او صفحاتی را در ماتم نشستند.





استاد غلام حسین ناطکی



استاد غلام حسین ناطکی هنگام نواختن آرمونیه در استودیوی رادیو کابل در دهه ۲۰ خورشیدی

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۱۱ با تصرف و اضافات.
۲. سرگذشت... ۱۱۴،
۳. روزنامه ماندگار
۴. شهرانی داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال ۱۳۸۹ هـ ش جلد اول ص ۱۵۵،
۵. سرگذشت... ۱۲۳،
۶. روز شمار وقایع افغانستان، حامد علمی، نشر بنیاد شهید مسعود، اول سنبله ۱۳۸۲ هـ ش ص ۱۴ و ۱۶،
۷. ساز و آواز در ... ص ۱۵۵ با تصرف،
۸. روز شمار... ص ۱۶ و ۱۸،
۹. ساز و آواز در... ص ۱۵۵ با تصرف،
۱۰. سرگذشت موسیقی... ص ۱۲۳ با تصرف،
۱۱. سرگذشت موسیقی... ص ۱۲۴ با تصرف،
۱۲. روزنامه ماندگار،
۱۳. ساز و آواز در... ص ۱۵۵ و ۱۵۶ با تصرف،
۱۴. ساز و آواز در... ص ۱۵۷،
۱۵. ساز و آواز در... ص ۱۵۷ و سرگذشت موسیقی... ص ۱۲۶ با تصرف،
۱۶. سرگذشت موسیقی... ۱۲۵..



آهنگ های از استاد غلام حسین پدر استاد سرآهنگ

شوخی ارمنی زاده

صوفی عشق‌ری «رح»

ای بت فرنگ آیین رحمی بردل ماکن
یارضای خود میجو یا به گفته ماکن
می تپم به خاک و خون حال من تماشا کن
شوخی ارمنی زاده یک دمی مدارا کن

یا بیا مسلمان شو یا مرانصاراکن

از رخ چو خورشیدت نوک برقع بالاکن
شانه زن به زلف خود پیچ کاکلت واکن
برسر اسیرانت صبح حشر برپاکن
شوخی ارمنی زاده یک دمی مداراکن

یا بیا مسلمان شو یا مرانصاراکن

سرمه مروت را زیب چشم شهلاکن
پیچ و تاب زلفت را اندک اندکی واکن
خاکسار عشقت را جان من تسلاکن
شوخی ارمنی زاده یکدمی مداراکن

یا بیا مسلمان شو یا مرانصاراکن

یا قدم به سفلا نه یا وطن به علیاکن
هرچه خواهشت باشد ای مه دلاراکن
یا میان ظلمت باش یا به نور ما واکن
شوخی ارمنی زاده یکدمی مداراکن

یا بیا مسلمان شو یا مرانصاراکن

عشق‌ری اسیرت شد جانبش تماشاکن
حاجتش برار آخر آرزویش اجرا کن
عقده دل او را با کرشمه واکن
شوخی ارمنی زاده یکدمی مداراکن

یا بیا مسلمان شو یا مرانصاراکن (۱)

ای ساریان...

سعدی شیرازی

ای ساریان آهسته رو کارام جانم میرو
وان دل که با خود داشتیم با دلستانم میرو

«یارب تو کریمی و رسول تو کریم است»

«صدشکر که کارم میان دو کریم است»



من مانده ام مهجور ازو بیچاره و رنجور ازو
گویی که نیشی دور ازو در استخوانم می‌رود
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون
پنهان نمی ماند که خون برآستانم می‌رود
محمل بدار ای ساریان، تندی مکن با کاروان
کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
«دل‌م در قید آن دلبر مدام است»
«که رویش قبله گاه خاص و عام است»
«بگویم نام او را گربدانی»
«دومیم و چار کاف و چار لام است»
او می‌رود دامن کشان من زهر تنهایی چشان
دیگر مپرس از من نشان کزدل نشانم می‌رود
برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم
چون مجمر پُر آتشم کز سردخانم می‌رود
با آن همه بیداد او وین عهد بی بنیاد او
در سینه دارم یاد او یا برزبانم می‌رود
باز آی و برچشم نشین ای دلستان نازنین
کاشوب و فریاد از زمین برآسمانم می‌رود (۲)



شکوه

ملک الشعرا بهار
من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
فصل گل میگذرد هم‌نفسان بهر خدا
بنشینید به باغی و مرا یاد کنید
عندلیبان گل سوری به چمن کرد ورود
بهر شاباش قدومش همه فریاد کنید
یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان
چون تماشای گل ولاله و شمشاد کنید

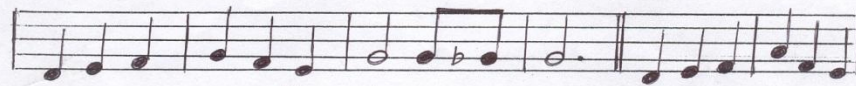
هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
برده در باغ و به یادمنش آزاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران شدن خانه صیاد کنید
شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب
یاد پروانه هستی شده برباد کنید
بیستون بر سر راهست مباد از شیرین
خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه
ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید
گر شد از جور شما خانه موری ویران
خانه خویش محالست که آباد کنید
کنج ویرانه زندان شد اگر سهم بهار
شکر آزادی و آن گنج خدا داد کنید (۳)



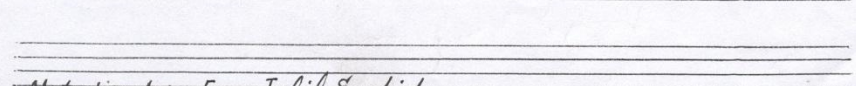
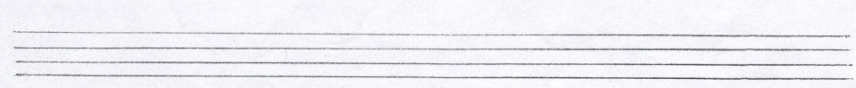
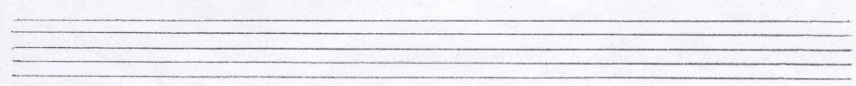
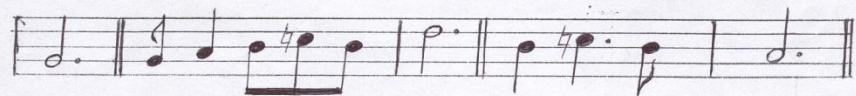
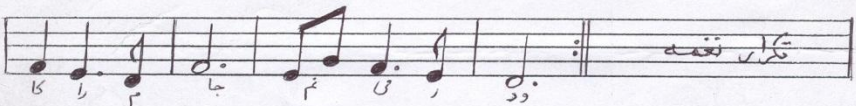
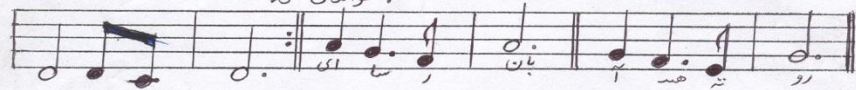
ای ساریان آهسته روکارام جانم میرو
 آن دل که با خود داشتیم با دلستانم میرو
 در رفتن جان از بدن تو پندهر نوعی سخن -
 من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم میرو

ای ساریان

نغمه :

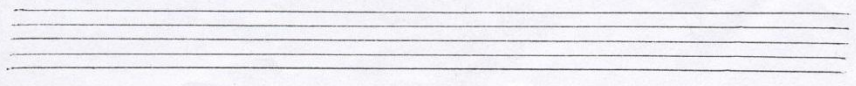


خواندن ۸



Notation by : Eng Jabil Sadid

نوت : انجینیر جلیل (سادی)



منابع و مأخذ:

- ۱- از خاک تا افلاک عشق صوفی غلام نبی عشقیری، با تصحیح و مقدمه حیدری وجودی، ناشر عزیز آستانه، پشاور، چاپ دوم ۱۳۸۰ هـ.ش، طبع انتشارات الازهر، ص ۱۶۴،
- ۲- صدای قرن، مجموعه آهنگهای سروده شده احمد ظاهر، گرد آوری محمد هارون خراسانی، چاپ دوم زمستان ۱۳۸۷ هـ.ش انتشارات سعید، کابل - افغانستان، ص ۴۲، و این شعر را بعد ها سایر آواز خوانان به طرزهای دیگری اجرا نموده اند.
- ۳- صدای قرن... ص ۴۷، و این شعر را بعد ها سایر آواز خوانان به طرز و کمپوز دیگری اجرا نموده اند..





استاد نبی گل

نه قاسم مانده و نی هم نبی گل
که میبخشید دمی شادی شما را
سرآهنگ و هماهنگ و نتو نیست
نه صابر مانده است ای وا نگارا

(بخشی)

اگر به تاریخچه موسیقی افغانستان در سدهٔ روان نظری بیان‌دازیم، در نگاه اول چهار چهرهٔ درخشان هنری جلب توجه میکنند که همچون ستون‌های مستحکم، تمام سنگینی بنای با عظمت موسیقی ما را طی سالیان دراز بردوش کشیده‌اند و آنان استاد قاسم افغان، استاد غلام حسین، استاد نبی گل و استاد محمد حسین سرآهنگ هستند که چهره‌های درخشان، آشنا و فراموش‌ناشدنی در هنرموسیقی افغانستان به شمار می‌روند.

هریک از این چهار استاد بزرگ و توانا در بخشی از بخش‌های موسیقی متداول عصر ما تخصص و مهارت منحصر به فردی داشتند، با آن که دیگر در میان مانیستند، اما نام هر یک شان در رأس یک سبک هنری خاص ثبت تاریخ موزیک کشور و اوراق زرین هنر موسیقی خواهد بود. (۱)

در جمع این چهار استاد بزرگ موسیقی کشور یکی هم استاد نبی گل است که کارنامه‌های هنری او تاکنون در بین هنرمندان و هنردوستان موسیقی الگوی خوبی به حساب می‌آید که میتواند در بار وری و رشد هنر موسیقی ممد واقع گردد.

استاد نبی گل، در حدود سال‌های ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰ هـ.ش در قریهٔ گولایی یکی از روستاهای ولایت ننگرهار متولد گردید. پدرش حسن گل نوازندهٔ معروف زمان خود بود و موسیقی را برای پسرش نبی گل از هفت پشت به ارث گذاشته بود.

او در سن ده سالگی نزد برادر کلانش استاد غلام حسن سرنده نواز شاگرد شد و اساسات موسیقی و سرنده نوازی را از وی آموخت. (سرنده یک آلهٔ موسیقی آرشه‌یی «کماندار» است که از چوب توت ساخته شده، کاسهٔ آن از پوست بزپوشانیده میشود و طول آن شصت و پنج سانتی متر است، سرنده با کمانچه یا آرشه نواخته میشود و دارای سه تار اصلی و هفده تار فرعی که جمعاً بیست تار فلزی و نیلونی است، میباشد، سرنده فاقد پرده است و در قسمت‌های جنوب شرقی افغانستان بیشتر نواخته میشود.) (۲)

استاد نبی گل، برای آموزش موسیقی و آواز خوانی نزد استاد قاسم افغان شاگرد شد و بعد از مدتی به لاهور سفر کرد و آنجا نزد استاد پیربخش شاگرد گردید و بعد از آن که از لاهور دوباره به کشور برگشت، نزد استاد غلام حسین (پدر استاد محمد حسین سرآهنگ) زانو زد و شاگرد او شد و رمز و راز موسیقی را از وی نیز فرا گرفت.

اوشخص پر کار و با تحرکی بود و برای آموزش و آموختن موسیقی هیچگاهی احساس خسته گی نکرد، علاوه از آنکه اساسات آواز خوانی را از استادان مسلمی که نام‌های شان در بالا ذکر شد، آموخت، نواختن آله‌های موسیقی را نیز فراگرفت و برای آموختن طبله، نزد استاد چاچه محمود طبله نواز شاگرد شد و ریاضت کشید، تا آن که طبله را هم با مهارت قابل وصفی یاد گرفت و از آن پس پایش به عنوان یک هنرمند و آواز



خوان مستقل به محافل و مجالس باز شد تا آندم که در سال ۱۳۲۰ هـ.ش رادیو تأسیس شد و استاد نبی گل منیچت آواز خوان و هنرمند توانا در جمع آواز خوانان معدود رادیو پیوست و آوازش از طریق امواج رادیو-کابل بلند شد و سرانجام آواز خوان معروف و مشهور روز گارش گردید.

استاد نبی گل بیشتر به سبک محلی و فلکلوریک افغانی آواز میخواند و کوشش میکرد تا آهنگ های محلی و مردمی کشورش را به اجرا بگیرد و برای این کار سالها کوشید تا آهنگ های ناب محلی را از شهر ها، روستا ها، و قصبه های کشور جمع کرد و آن را با همان لهجه زیبای محلی و سبک به خصوص خود به اجرا گرفت و در آهنگ هایش رنگ و بوی سبک های استاد قاسم و استاد غلام حسین که استادان بخش موسیقی اوبودند، به خوبی شنیده میشود.

وی با دوزبان ملی دری و پشتو آهنگ اجرا میکرد و به خصوص در بخش موسیقی فلکلوریک پشتو خدمات قابل قدری انجام داد که بیشتر در قالب ادبیات مردمی (لندی ها) آراسته میشود.

او علاوه از این که خود آهنگ های اصیل فلکلوریک دری و پشتو را با سبک زیبایش اجرا مینمود، شاگردان زیادی را هم در این راه آموزش داد و تربیت نمود و خود در اجرای سبک تیرایی (سبکی مربوط به منطقه هم مرز افغانستان و پاکستان) سرآمدهم آواز خوانان هم عصرش بود. (۳)

تعدادی از آهنگ های فلکلوریک او را استاد فقیر محمد ننگیالی در جمع دیگر آهنگ های فلکلوریک در کتاب خود تحت عنوان (آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی) تدوین نموده که مثال خوبی برای خدمات او در عرصه حفظ اصالت موسیقی مردمی و فلکلوریک افغانی به حساب می آید.

موصوف مدت هشت سال را در صفحات شمال افغانستان به سربرد و در این مدت از رادیو کابل و علاقه مندان آوازش دور بود، ولی آنجا در محافل و مجالس مردمش حضور پیدا میکرد و آهنگ های ناب محلی را به اجرا میگرفت که در واقع برای حفظ اصالت آهنگ های مردمی در آن سال ها در ولایات شمال کشور خدمات صادقانه را انجام داد.

وی پس از هشت سال زنده گی در صفحات شمال کشور دوباره به کابل آمد و به اجرای آهنگ های زیبای خود از طریق رادیو کابل به فعالیت های هنری اش ادامه داد.

استاد نبی گل باری درپاسخ سوالی طی مصاحبه در شماره ۱۶ ثور سال ۱۳۵۰ هـ.ش روزنامه کاروان چنین گفته بود: «از نظر من بهترین خواننده غزل استاد نتو است ولی در مورد نوازنده گان باید بگویم، هر نوازنده که بتواند خواننده را حین خواندن به طور دلخواه همراهی کند، نوازنده خوب در غیر آن نوازنده بدی است...» و در واپسین سالهای زنده گی اش پیرامون موسیقی افغانستان، طی یک مصاحبه رادیویی که با استاد عبدالوهاب مددی انجام داده بود، گفت: «در آن زمان دو مکتب بود (زمانی که او به موسیقی روی آورده بود) یکی از استاد قاسم و یکی هم از استاد غلام حسین بود. باید عرض کنم که من موسیقی را درین دو مکتب یاد گرفتم در آن زمان آن ها میخواندند و بعد از آن ها خواندن نتو بود، رحیم گل بود، شکور بود، محمد انور عزیز بچه رازی بود و من بودم که میخواندم.»



موصوف چند سالی هم در کنار آواز خوانی در رادیو کابل وقت به حیث منتظم موسیقی پشتو وظیفه اجرا کرد و زمانی که کورس های موسیقی در رادیو کابل دایر شد به عنوان معلم موسیقی به شاگردان کورس، موسیقی تدریس میکرد.

از شاگردان معروف او علاوه بر فرزندانش از نجف علی رجا، و غلام سرور میتوان نام برد که اولی یکی از آوازخوانان خوب و دومی از بهترین هارمونی نوازان رادیو تلویزیون بودند. (۴)

استاد نبی گل دوبار ازدواج نموده بود و ثمره آن دو ازدواج بیست و چهار فرزند بود که از آن جمله پنج تن آنان محمد علی، محمد ولی، غلام جیلانی، محمد حنیف و محمد لطیف نوازنده گان خوب و غنیمت کشور به حساب میرفتند. (۵)

سرانجام استاد نبی گل نیمه شب جمعه هفدهم جدی سال ۱۳۵۰ هـ ش پس از یک مریضی طولانی در حالی که بیش از هفتاد سال عمر داشت در منزلش واقع خرابات کابل داعی اجل را لبیک گفت و روز بعد در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

وزارت اطلاعات و کلتور طی اعلامه درباره وفات استاد نبی گل نوشته بود: «مرگ استاد نبی گل یک ضایعه بزرگ هنری به شمار میرود. استاد نبی گل مثل استاد قاسم و استاد غلام حسین از بنیانگذاران مکتب موسیقی افغانستانی بود که آهنگهای افغانستانی را به امتزاج ادب این کشور در پایه اصول علمی کلاسیک، بناکرد و آن را رنگ و رونق مخصوصی بخشید. استاد نبی گل به ذخایر بزرگ آهنگ های محلی دسترسی کافی داشت و چون یک ستاره تابناک در مجموعه بزرگ از گلهای هنری موسیقی افغانستانی خصوصاً موسیقی پشتو نور پاشید و آن را به روشنی استعداد سرشار خود، رنگ و کیفیت تازه بخشید.» از استاد نبی گل خواندن های محدودی به آواز خودش و کمپوز های زیادی به حنجره آوازخوانان رادیو در آرشیف نشراتی رادیو- افغانستان باقیمانده است. (۶).





استاد نبی گل



استاد نبی گل در حال اجرای آهنگ

منابع و مأخذ:

۱. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ ش جلد اول ص ۴۱۱.
۲. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۲۷۰ با تصرف و اضافات.
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۳۰ و ۱۳۱،
۴. همان اثر ص ۱۳۳،
۵. همان اثر ص ۱۳۲،
۶. همان اثر ص ۱۳۲ و ۱۳۳.



داستاد نبي گل د خوږو سندرو بيلگي

گل ببو

فلکلوري سندری

گلاب، پخپل صورت مين، وي

گل ببو خوب پري راغي، وي

زما جانانه، شيرينه ياره

ولیده وشرمیدنه

گل ببو خوب پري راغي

پالنگ خالي دي شيرينه ياره

راڅه چي ځان سره شريك كړو

گل ببو خوب پري راغي

يو اڅي مه، شيرينه ياره

په غم کي مه سيزه مينه

گل ببو خوب پري راغي

پالنگ خالي دي وشيرينه ياره

پالنگ خالي دي وشيرينه ياره

د فکر تار دي راته جوړ کړو

گل ببو خوب پري راغي

د ځان زنگي وشيرينه ياره

زه يو اڅي زنگيدمه

گل ببو خوب پري راغي

پالنگ خالي دي وشيرينه ياره

پالنگ خالي دي وشيرينه ياره



عمر مي ټول په غم کي تير شو

گل ببو خوب مي راغي
خاونده خدايه، وشيرينه ياره

خوشحالي به کله وينه

گل ببو خوب مي راغي
پالنگ خالي دي وشيرينه ياره
پالنگ خالي دي وشيرينه ياره
پالنگ خالي دي وشيرينه ياره (۱)

دخيال زلفی

فلکلوری سندرۍ

طالبه مه راوړه لاسونه گناه گار به شي
طالبه مه راوړه لاسونه گناه گار به شي

زما دخيال زلفي اوږدي دي پري حلال به شي
زما دخيال زلفي اوږدي دي پري حلال به شي

طالبه مه راوړه لاسونه گناه گار به شي

خيال دوصال له عشق کم نه دي گناه گار به شي
خيال دوصال له عشق کم نه دي گناه گار به شي

دخپړ لاندي ډکي ځکه پري کومه گنار گار به شي

طالبه مه راوړه لاسونه گناه گار به شي

زما دخيال زلفي اوږدي دي گناه گار به شي
زما دخيال زلفي اوږدي دي گناه گار به شي

که عاشقي دي پوره نه وي گناه گار به شي

که عاشقي دي پوره نه وي گناه گار به شي

پتننگ به ولي شيريني ځان په اورسيزنه گناه گار به شي

طالبه مه راوړه لاسونه گناه گار به شي

زما دخيال زلفي اوږدي دي پري حلال به شي

طالبه مه راوړه لاسونه گناه گار به شي (۲)



زماجانانه

فلکلوری سندرۍ

زماجانانه پرما گرانه

زماجانانه پرما گرانه

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

زماجانانه پرما گرانه

زماجانانه پرما گرانه

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

عمر مي ټول په غم کي تير شو

عمر مي ټول په غم کي تير شو

خاونده خدايه خوشحالي به کله وينه

خاونده خدايه خوشحالي به کله وينه

زماجانانه پرما گرانه

زماجانانه پرما گرانه

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

جانانه ته چي خپه نه واي

جانانه ته چي خپه نه واي

زما که عمر په ضرور، وي تير به شينه

زما که عمر په ضرور، وي تير به شينه

زماجانانه پرما گرانه

زماجانانه پرما گرانه

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده



زما دڅه عمر په دار کړې

زما دڅه عمر په دار کړې

لکه هوسې په مېرټون شپې تېرومه

لکه هوسې په مېرټون شپې تېرومه

زما جانانه پرما گرانه

زما جانانه پرما گرانه

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده

پرما ودانه دنيا وړانه شوي ده - ۳

زما نگاره

فلکلوري سنډري



زما نگاره، زما دلداره

زما نگاره، زما دلداره

راشه دعاشه درب له پاره

زما نگاره، زما دلداره

زما نگاره، زما دلداره

راشه دعاشه درب له پاره

راشه دعاشه درب له پاره

غم دي له تانه وفادار دي

غم دي له تانه وفادار دي

چي کله، کله غم دي تل راسره وينه

چي کله، کله غم دي تل راسره وينه

زما نگاره، زما دلداره

زما نگاره، زما دلداره

راشه دعاشه درب له پاره



ماورته ويل پوره به يي نه کړي
ماورته ويل پوره به يي نه کړي
ديارانې خبرې گراني ډيري وينه
ديارانې خبرې گراني ډيري وينه
زمانگاره، زما دلداره
زمانگاره، زما دلداره
راشه دعاشه درب له پاره
راشه دعاشه درب له پاره
ديدن مي کورته پسي وي وړ
ديدن مي کورته پسي وي وړ
په قدر دان آشنا مي ځان بي قدره کړه
په قدر دان آشنا مي ځان بي قدره کړه
زمانگاره، زما دلداره
زمانگاره، زما دلداره
راشه دعاشه درب له پاره
زمانگاره، زما دلداره
راشه دعاشه درب له پاره
راشه دعاشه درب له پاره
عمر مي ټول په غم کي تير شو
عمر مي ټول په غم کي تير شو
خاونده خدايه خوشحالي به کله وينه
خاونده خدايه خوشحالي به کله وينه
زمانگاره، زما دلداره
زمانگاره، زما دلداره
راشه دعاشه درب له پاره
زمانگاره، زما دلداره
راشه دعاشه درب له پاره

زما دسم عمر په دار کړي
 زما دسم عمر په دار کړي
 لکه هوسي په ميړتون شپي تيرومه
 لکه هوسي په ميړتون شپي تيرومه
 زمانگاره، زما دلداره
 زمانگاره، زما دلداره
 راشه دعاشه درب له پاره
 زمانگاره، زما دلداره
 راشه دعاشه درب له پاره (۴)

شیرینه یاره

فلکلوري سندري



ستا په عشق کي شومه بي قراره
 ستا په عشق کي شومه بي قراره
 راشه، راشه شیرینه یاره
 راشه، راشه شیرینه یاره
 عمر مي ټول په غم کي تير شو
 عمر مي ټول په غم کي تير شو
 خاونده خدايه خوشحالي به کله وينه
 خاونده خدايه خوشحالي به کله وينه
 ستا په عشق کي شومه بي قراره
 ستا په عشق کي شومه بي قراره
 راشه، راشه شیرینه یاره
 راشه، راشه شیرینه یاره
 راشه، راشه شیرینه یاره

جانانه ته دي خپه نه وي
جانانه ته دي خپه نه وي

زماکه عمر په ضرور، وي تيربه شينه
زماکه عمر په ضرور، وي تيربه شينه

راشه، راشه شيرينه ياره
راشه، راشه شيرينه ياره

ستا په عشق کي شومه بي قراره

راشه، راشه شيرينه ياره
راشه، راشه شيرينه ياره

خيال دوصال له عشقه نه دي
خيال دوصال له عشقه نه دي

زه دي دلاري خنجير حکه پري کومه
زه دي دلاري خنجير حکه پري کومه

ستا په عشق کي شومه بي قراره

راشه، راشه شيرينه ياره

ستا په عشق کي شومه بي قراره

راشه، راشه شيرينه ياره

ستا په عشق کي شومه بي قراره

راشه، راشه شيرينه ياره (۵)



منابع و مأخذ:

- ۱- از نوار آهنگهای استاد نبی گل اخذ شد،
- ۲- همان ،
- ۳- همان،
- ۴- همان،
- ۵- همان..



استاد محمد یعقوب قاسمی
فرزند ارشد استاد قاسم افغان

استاد محمد یعقوب قاسمی بزرگترین و معروفترین فرزند استاد قاسم افغان میباشد که یکی از بزرگترین و معروفترین هنرمندان کشور هم به شمار میروند. وی در سال ۱۲۹۶ هـ.ش در گذر خرابات کابل در یک خانواده هنرمند متولد شد و از همان ایام کودکی چشم و گوشش با ساز و نوای موسیقی آشنا گشت. (۱)

در کتاب ساز و آواز تألیف داکتر عنایت الله شهرانی، سال تولد استاد یعقوب قاسمی (۱۲۸۰ هـ.ش) در بارانۀ کابل تذکر رفته و آمده که، وی در آوان خورد سالی دروس دینی را در مدرسه علیای شور بازار کابل فرا گرفت و بعداً به مکتب اعدادیه و سپس رشديه در گذر بابای خودی تحصیلات خویش را به پایان رسانید. (۲)

یعقوب قاسمی همزمان بادروس مکتب، اساسات علم موسیقی را نیز از پدرش استاد قاسم افغان آموخت، تا این که در سال ۱۳۱۴ هـ.ش پس از آن که دوره متوسطه مکتب را پشت سر گذاشت، جهت کسب تحصیلات بیشتر در موسیقی، عازم هند شد، تا به رسم هنرمندان حرفه‌ی نزد استاد دیگری غیر از پدرش شاگرد شود. همان بود که به شاگردی استاد امید علی خان پسر استاد پیارا خان رسید و پس از مدتی دوباره به وطن برگشت و به حلقه آواز خوانان معروف زمان خویش پیوست.

وی در سال ۱۳۲۲ هـ.ش به اتفاق استاد نتو و استاد نبی گل، برای ثبت آهنگ‌های خویش در ریکارد ها دوباره عازم هند شد و در کمپنی «هنر ماستر وایس» چند آهنگ از او ثبت ریکارد (نوارهای حلقه وی) گردید که متأسفانه از آن ریکارد ها اکنون در آرشیف رادیو افغانستان اثری باقی نیست.

موصوف در سال ۱۳۲۵ هـ.ش در کنار فعالیت‌های هنری اش به حیث نخستین منتظم موسیقی رادیو کابل وقت نیز مقرر شد و مدت بیست و پنج سال تمام یکی از خوبترین، پر کارترین و با تجربه‌ترین همکاران اداری و هنری اداره موسیقی رادیو کابل و رادیو افغانستان بود. (۳)

استاد یعقوب قاسمی، استاد غلام نبی نتو، استاد نبی گل، استاد سرآهنگ، استاد هاشم، استاد محمد عمر، استاد سلیم قندهاری درستور نوازی، استاد فقیر حسن در سارنگ و استاد دُر محمد (دُرّی لوگری) در سال ۱۳۳۲ هـ.ش طی یک محفل شاندار القاب استادی از طرف ریاست مستقل مطبوعات (بعد ها وزارت اطلاعات و فرهنگ) به دست آوردند.

استاد، بعد از وفات پدرش استاد قاسم افغان در سال ۱۳۳۵ هـ.ش نظر به هدایت محمد ظاهر «شاه سابق افغانستان» به حیث خواننده ویا هنرمند دربار عز تقرر حاصل نمود. و همان حقوق ماهوار پدر (معاش ماهانه) به اونیز تادیه میگردد.

چون استاد یعقوب قاسمی شخص با سواد و تحصیل کرده بود و از مجالس تعالیم پدرش فیض‌ها و بهره‌ها برده بود، شعر را به خوبی درک مینمود و معانی و مفاهیم اشعار شاعران را بسیار عالی توجیه و



تفسیر مینمود و در آهنگ های خود اشعار مولانای روم، سعدی، حافظ، صائب تبریزی، کلیم، بیدل، ملک الشعرا قاری عبدالله، ملک الشعرا بیتاب، خلیلی، مستغنی، عبدالغفور ندیم، سرور دهقان و... را بیشتر میخواند و اشعار را بسیار به جا و درست تلفظ میکرد و بنابراین با آواز گیرای خود، مستمعین را فرحت بیشتر میبخشید.

موصوف به کشور های همجوار جهت هنرنمایی دعوت شده و آواز خوانی کرده است چنان که درهند، پاکستان و ایران بنابه دعوت های رسمی اشتراک نموده و افتخارات زیادی کسب کرد. در جشن ایرانیان بنابر دعوت رسمی اشتراک کرد و در شب (خاطرة لسان الغیب حافظ) هنرنمایی نمود و از طرف وزارت اطلاعات هنر و فرهنگ ایران مفتخر به جایزه و تحسین نامه گردید و همچنان تحفه شهنشاه ایران را که یک حلقه انگشتر برلیان، یک سیت نگینه های فیروزه نیشاپوری و یک قاب ساعت مطالای دیواری بود، به دست آورد.

استاد یعقوب قاسمی چون از اشعار بزرگان ادب و سخنسرایان مشهور ایرانی آگاهی داشت، در وقت هنر نمایی ها اشعار ادبای ایران را برزبان می آورد، مانند اشعار شعرای بزرگی چون، حضرت حافظ، سعدی، کلیم، صائب، استاد شهریار، ابوالحسن ورزی، رهی معیری و هم چنان آهنگ های ایرانی ساخته های مرتضی حنانه و حبیب الله بدیعی را در قالب سرود های افغانی میسرود که مورد استقبال بی ماندوشایانی قرار میگرفت.

همین سان فلم های هنرنمایی و آواز خوانی استاد یعقوب قاسمی که در ایران اجرا نموده، در همان کشور وجود دارد.

محبوبیت استاد یعقوب قاسمی نزد ایرانیان به حدی بود که از طرف شهنشاه ایران، رضا شاه پهلوی، تشکرنامه به امضا وی دریافت نموده که سند آن در آرشیف ملی کشور محفوظ میباشد. (۴)

شاگردان استاد یعقوب قاسمی

استاد یعقوب قاسمی در موسیقی شاگردان زیادی تربیه نموده و به جامعه هنری خود تقدیم داشته است. آصف قاسمی و یوسف قاسمی که برادران استاد یعقوب قاسمی میباشند، در بدو مرحله هنری شاگرد استاد یعقوب قاسمی بودند. (۵)

همچنان عبدالحکیم آذر، کریم زیارکش، گل محمد قندهاری، محمد یعقوب لوگری، عبدالسلام جلال آبادی، غلام محمد هروی، رحمت الله، سید معروف بیتاب زاده، تاری مل از اهل هنود و... نیز از جمله شاگردان استاد بودند. به گفته ناصرپورن قاسمی، استاد یعقوب قاسمی گاه گاهی در غیاب پدر (استاد قاسم افغان) شاگردان پدر را تدریس میکرد. (۶)

استاد یعقوب قاسمی و سیاست

بدون شک اوضاع و احوال روز گار بالای افکار و دیدگاه های اشخاص با بصیرت و آگاه تاثیر خود را به جا میگذارد.



از آنجایی که استاد یعقوب قاسمی شخص آگاه و با سواد بودند، طبعاً اوضاع و احوال روزگار خود را به خوبی درک مینمود و برای این که از صف مردان سیاست و سیاستمداران عصر خود عقب نمانده باشد، در کشتی پرتلاطم سیاست، با دیگر ساستگذاران داخل شده و راهی منزل مقصود در حزب سیاسی (در آن روز گاران احزاب سیاسی تازه جان گرفته و روز تا روز به تعداد خود میافزودند)، خود را شامل ساخت.

دگروال محمد ناصر پورن قاسمی نواسه استاد قاسم افغان، نویسنده، پژوهشگر مسایل موسیقی و یکتن از افراد مسلکی نظامی میباشد میگوید (۷): استاد یعقوب قاسمی، در ابتدا عضو مخفی ویش زلمیان بود و بعداً به حزب داکتر عبدالرحمن محمودی، داخل شد، و بنابر اصرار محمد هاشم خان از حزب مذکور ظاهراً جدا گشت ولی در خفا با داکتر محمودی همکاری میکرد. (۸)

قرار گرفته ناصر پورن قاسمی، داکتر عبدالرحمن محمودی از جمله دوستان دوران مکتب استاد یعقوب قاسمی هم بود، که این گونه روابط با شخصیت های سیاسی و مطرح کشور، در طرز دید و افکار استاد یعقوب قاسمی بی تاثیر نبوده است.

همچنان داکتر غلام حیدر عدالت، محمد یونس خان متخصص کیمیا، محمد عثمان صدقی، داکتر محمد آصف سهیل، عبدالرؤف بینوا، محمد ابراهیم خواخوژی و... نیز از جمله دوستان دوره مکتب استاد یعقوب قاسمی بوده اند. (۹)

کار های رسمی و ازدواج استاد یعقوب قاسمی

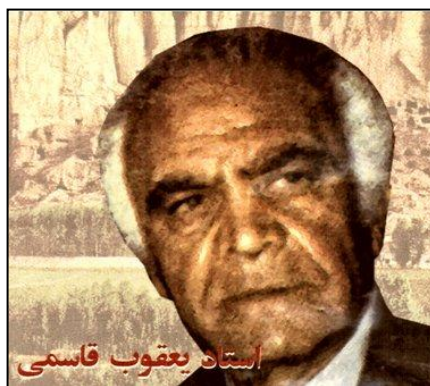
استاد یعقوب قاسمی دارای شخصیت عالی و حایز تمام اوصاف انسانی بود، در نکته دانی، وقت شناسی، موقع دانی، شعر فهمی و دیگر نزاکت های ادبی و عامیانه آیت تمام بود. (۱۰) وی سی و هشت سال یعنی از همان سال های نخستین تأسیس رادیو کابل تا پایان عمر خویش در رادیو آواز خوانی کرد و به اخذ مدال ها و جوایز داخل و خارج از کشور نایل گردید. تعداد آهنگ هایی که وی ثبت نموده، در حدود بیش از دوصد پارچه است که در آرشیف رادیو افغانستان موجود و محفوظ میباشد.

موصوف یک بار ازدواج کرد، چون ازدواجش ثمری در پی نداشت، بعد از وفات همسرش دیگر تن با ازدواج نداد و تا پایان عمر مجرد زنده گی کرد. (۱۱)

وفات استاد یعقوب قاسمی

استاد یعقوب قاسمی هنرمند بی بدیل کشور بود و تمام عمر را با عزت نفس، سربلندی و با افتخار زندگی کرد و از خود یادگار هنری یعنی آهنگ های شاد و شاگردان زیادی باقی گذاشت و به جامعه هنری تقدیم نمود. وی مدت شصت سال زنده گی کرد، تا آن که به تاریخ ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۶ هـ.ش به اثر مریضی فشار خون و سکتۀ مغزی که دفعتهً عاید حالش گردید، پدروود حیات کرد. جنازه اش با اعزاز و اکرام در میان انبوهی از هنرمندان و علاقه مندان وی به شهدای صالحین انتقال یافت و در جوار مرقد پدرش (استاد قاسم افغان) به خاک سپرده شد. (۱۲).





استاد یعقوب قاسمی نفر اول، استاد رحیم بخش در آوان نو جوانی در حال نواختن آرمونیه و استاد قاسم افغان در میان سایر هرمندان و آواز خوانان کشور



مآخذ و منابع:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران، سال طبع ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۶۶، با تصرف،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع ریاست انتشارات کتب بیهقی، وزارت اطلاعات و فرهنگ، چاپ مطبعه آزادی، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش جلد اول ص ۲۰۰، با تصرف،
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۶۷، با تصرف،
۴. ساز و آواز در... ص ۲۰۱ و ۲۰۲، جلد اول با تصرف،
۵. سرگذشت موسیقی... ص ۱۶۸،
۶. ساز و آواز در... ص ۲۰۲، جلد اول
۷. ساز و آواز در... جلد دوم ص ۲۹۰،
۸. ساز و آواز در... جلد اول ص ۲۰۲،
۹. ساز و آواز در... جلد اول ص ۲۰۲،
۱۰. ساز و آواز در... جلد اول ص ۲۰۳،
۱۱. سرگذشت موسیقی... ص ۱۶۷ و ۱۶۸،
۱۲. سرگذشت موسیقی... ص ۱۶۷،..



آهنگ های از استاد یعقوب قاسمی

پسته فروش

آهنگ فلکلوریک

دلا چونی دلاچونی دلاچون
همه خون یمن خون یمن خون
زدست لیلی سیمین عذاری
چومجنونی چو مجنونی چو مجنون

آپسته فروش پسته بفروش
لب یار نازک اس، آهسته بشکن
میده بفروش، چیده بفروش

دل آواره کوی کی گشته
سرم سودایی موی کی گشته
دل زار من سالها شده که رفته
ندانم عاشق روی کی گشته

آپسته فروش پسته بفروش
لب یار نازک اس، آهسته بشکن
میده بفروش، چیده بفروش

دهانت قند و شکر می فروشد
لبانت لعل و گوهر می فروشد
به دکانداری چشمت بنازم
چو تیغ و تیر و خنجر می فروشد

آپسته فروش پسته بفروش
لب یار نازک اس، آهسته بشکن
میده بفروش، چیده بفروش



نویسم نامه از بیوفایی
ببندم با پر مرغ هوایی
بیر این نامه را بر دلبر من
هزاران داد و بیداد از جدایی

آ پسته فروش پسته بفروش
لب یار نازک اس، آهسته بشکن
میده بفروش، چیده بفروش (۱)

جان بنفشه

آهنگ فلکلوریک

به من عشقت جنون آموزد آخر
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

زدنیا دیده ام را دوزد آخر
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

درون سینه ام آتش میفروز
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

در آنجا خانه ات میسوزد آخر
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

بمیره یار جانت، نمانه دورانت

ز راه دیده بردل خانه کردی
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

سپس این خانه را ویرانه کردی
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

نگویم زانچه کردی یا نکردی
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

فقط یک گپ مرا دیوانه کردی
جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

بمیره یار جانت، نمانه دورانت



بیا ساقی بیا ای سرو آزاد

جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

بخوانم درس هایت را ز استاد

جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

ز عمر خویش برخوردار باشی

جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

به شرط آنکه با من یار باشی

جان بنفشی مه مرواری خوشی مه

بمیره یار جانت، نمانه دورانت

بمیره یار جانت، نمانه دورانت (۲)

وا وا لیلا صبا مزار میرم

آهنگ فلکلوریک

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

سیاه چشمی که در بازار دیدم

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

نه در کوچه نه در بازار دیدم

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

نه در کوچه نه در بازار لیلی

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

میان عاشقان بسیار دیدم

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

وا وا لیلا صبا مزار میرم

جان لیلا دیدن یار میرم

خودت قند و لب قند و دهن قند

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

خریدار تو ام قیمت بگو چند

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم

خریدار تو نوقیمت بها کن

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم



صفاهان مشهد و ملک سمرقند

وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم
وا وا لیلا صبا مزار میرم جان لیلا دیدن یار میرم (۳)

کبک دری

آهنگ فلکلوری

ای کبک دری بیا به پهلویم
خوابت بیره سرزانویم
بخرام دمی سرو دلجویم
تا با توکمی راز دل گویم

رفیق حال دردم کی می یایی شیرین قد بلندم کی می یایی
مرا ماندی به طعنه دوست و دشمن به طعنه می کشندم کی می یایی

ای کبک دری بیا به پهلویم
خوابت بیره سرزانویم
بخرام دمی سرو دلجویم
تا با توکمی راز دل گویم

مه قربان سفیدی بند پایت به حمام میروی جانم فدایت
به حمام میروی صابون نداری لبم صابون زبانم سنگ پایت

ای کبک دری بیا به پهلویم
خوابت بیره سرزانویم
بخرام دمی سرو دلجویم
تا با توکمی راز دل گویم (۴)

شابوبو جان

آهنگ فلکلوری

وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
بیا یار جان که با هم یار باشیم



وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
میان پرده انار باشیم
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
میان پرده انار شیرین
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
یکی خواب و دیگر بیدار باشیم
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
مسلمانا بین شب چه وقت اس
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
که بلبل مست و شیدای درخت اس
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
که بلبل می پرد شاخه به شاخه
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
جدایی مادر و فرزند چه سخت اس
وای اله شاه شابو جان اله شیرین اله ریزه گل مرجان
وای اله شاه شابو جان اله
شیرین اله ریزه گل مرجان (۵)



منابع و مأخذ:

- ۱- از نوار آهنگهای استاد یعقوب قاسمی گرفته شد و در کتاب آهنگهای فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ مطبعه آریانا، نشر اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان، طبع سال ۱۳۷۰ هـ ش صفحه ۴۵ با تغییر انتره ها به نام استاد مذکور درج میباشد.
- ۲- شجره بنیاد فلکلور آرشیف سیما و صدای امریت فرهنگ مردم وزارت اطلاعات و فرهنگ، نمبر عمومی ۲۳۳ و ۱۰۲ نمبر خصوصی ۵/۱ تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۷ هـ ش و در کتاب آهنگهای محلی ما، تألیف پائیز حنیفی در صفحه ۶۰ به همین ترتیب ثبت و چاپ شده و اما در کتاب آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ دوم، پشاور، سال ۱۳۷۶ هـ ش صفحه ۴۸ به نام استاد یعقوب قاسمی با تغییر دوبیتی ها چاپ شده است.
- ۳- آهنگهای فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی چاپ اول ۱۳۷۰ هـ ش، نشر اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان، مطبعه آریانا، ص ۶۶
- ۴- آهنگهای فلکلوریک... ص ۷۵،
- ۵- آهنگهای فلکلوریک... ص ۳۵..





مقام: *Sul mium* : کهرج
آهنگ : اتن ملی افغانی

Handwritten musical notation for a rubab piece. The score consists of ten staves of music in a single system, with a final empty staff at the bottom. The notation includes notes, rests, and various rhythmic markings such as '8.' and '8'. Fingerings are indicated by numbers 1-5 above the notes. The piece is in the 'Sul mium' maqam and 'Kheraj' style, with the title 'Atan Milli Afghani'.



استاد رحيم بخش
خراباتی روشندل

خرابات محله ایست که در بطن آن هنرمندان معروف و مشهور کشور یا تولد یافته اند و یا در دامان آن پرورش گردیده و به ثمر رسیده اند.

جایی که از سنگ و چوب آن آواز موسیقی شنیده میشد و خاک وریگ آن پایکوبان و دست افشان، بی خیال و بی پروا بانور گرم آفتاب از بام تاشام باساز و آواز یکجا میشد و با اهتزاز و انحنای میرقصید. جایی که صدای گرم و گیرای استادان و نوازنده گان موسیقی بروان عابری از هر گوشه و کنار آن، طنین انداز بود. جایی که استاد رحیم بخش و امثال آنان را در خود پرورید و به ثمر رسانید و استادان بزرگ و نامور گردانید.

رحیم بخشی که در این مکان «خرابات» زاده شد، با خاک و آب و هوای آن آشنا گشت و باساز، آواز و سرودش پرورش یافت تا آندم که استاد بزرگ آن مکان شد و ساز و آوازش روح بخش دل‌های حزین و مرده می گردید و طنین آهنگ هایش غذای روح انسان های دارای حال و احوال را فراهم می آورد.

استاد مددی در کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان در مورد زنده گینامه شان چنین تذکر داده اند که استاد در سال ۱۳۰۰هـ.ش در گذر خرابات کابل به دنیا آمده اند و پدرش امام الدین نام داشته که یکی از سارنگ نوازان معروف زمان خویش بوده است.

استاد رحیم بخش دروس اولیه موسیقی را نزد پدر کلانش استاد محمد اکبر فرا گرفته، بعد شاگرد استاد قاسم افغان شده است. وی به استاد قاسم ارادت و احترام بی نهایت داشته و در هر محضری از آن استاد فقید به نیکی یاد مینمود.

استاد رحیم بخش از شاگردان ممتاز استاد قاسم بود که میتوانست به اصطلاح زنگه ها و ریزه کاری های هنری استاد قاسم را بادقت از گلو خارج سازد. وی طرز های استاد قاسم را با نزاکت خاص و مشابه با سرود های اصلی استادش اجرا میکرد. (۱)

درباره استاد یکی از هنرمندان موسیقی به نام گل احمد شیفته مینویسد: استاد رحیم بخش به پیچ و خم راه های باریک هنر موسیقی آشنا بود، به تسخیر قسمت اعظم راگ ها، مقام ها و طرز ها دست یافت و اساسات راگها، راگنیهها، ترانه و غزل خوانی را به پخته گی رساند، وارد دسته بندی تات ها و ادای سرگم های سریع شده و در این کار بی بدیل بود. در آهنگ سازی و کمپوز سیکل یک راگ یا مقام را تعیین و پس از آن با ایجاد و آمیزه ابتکاری در جزئیات سر و صوت ها نوآوری می آفرید و نغمه و میلودی را به وسیله «آلاب» و «گمک» تزئینی آراسته و رنگین میکرد، گاهگاه علاوه بر راگ های مروج، طبق تایید شاهدان عینی، استاد رحیم بخش تا حدود یکصدوده راگ مروج را استادانه اجرا میکرد، بعضی راگ های ثقیل و شاذ شامل هنرمندی استاد بود که اکثر دانشمندان موسیقی آشنایی کمتری با آن داشتند. (۲)



استاد، به اخذ جوایز هنری از جمله یکی دومدال طلا و نقره از داخل و خارج کشور نایل آمده و در سال ۱۳۶۶ هـ.ش از طرف ریاست جمهوری افغانستان، لقب «کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان» نیز به وی اعطا شده است. (۳)

استاد رحیم بخش از نخبه گان اول هنر موسیقی بود و شیفته گان هنر او در افغانستان بیش از میلیون ها اهل ذوق و شوق میباشد. این خراباتی بی بدیل، مرد درویش و فقیر مشرب بود، آداب و اخلاق حمیده داشت و برخورد آن با دوستان، شنونده گان، اقارب و هنرمندان به حدی عالی بود که انسان به زودی پی میبرد که او یک هنرمند فرشته خوی و نمونه اخلاق است... رفتار او انسان را غرق حیرت مینمود، او مرد پرشکوه و عاری از همه توقعات دنیوی بود، مرد متقی و پرهیزگار، مرد مومن و رفیق همگان بود. او مردی بود که جایش خالی است و مثل او کمتر کسی خواهد بود که به مقام منبع شخصیت او برسد، مرد متواضعی بود که باقد کوتاه، چشمان خمار آلود، موهای سر دراز، ابروان گیرا و چهره گند مگون مایل به سیاهی، و جاهت عالی داشت. او انسان بزرگ نسل ما و از بزرگترین شخصیت های دور اخیر خراباتیان بود، او مرد بی نظیر بود، او کشش و جذابیت خاص به صدای خود میداد و صدایی را بلند میساخت که هیبت خاصی داشت، از صدای او دشتهای، کوه ها، بیابان ها، درخت ها، سبزه ها و سنگها به جوش می آمدند. (۴)

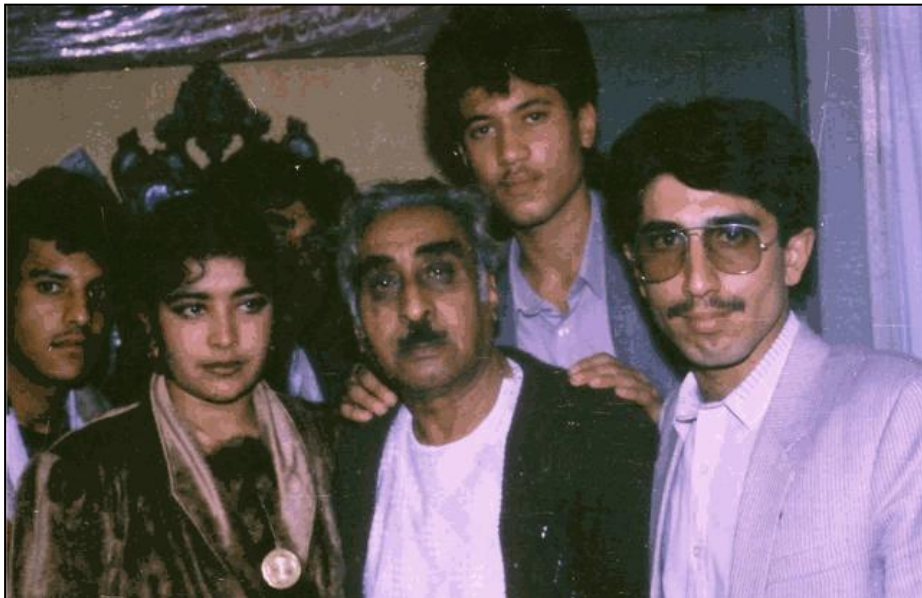
معروفترین شاگردان وی دو پسرش (سلیم بخش و حسین بخش)، هماهنگ (که بعداً شاگرد استاد سرآهنگ شد)، قاسم بخش، علی محمد کاریزی و عده دیگری از آواز خوانان شوقی و حرفه یی بودند. وی در اخیر، بیشتر از سایر استادان موسیقی، جوانان هنر جورا به شاگردی اش میپذیرفت و همچنان به مدت دوسال در کورس های آموزش موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور به حیث استاد آواز خوانی، خدماتی را انجام داده است. استاد مددی در باره اش می افزاید: استاد رحیم بخش دوبار ازدواج کرده و شش پسر و شش دختر ثمره آن بوده که از جمله دو پسرش (سلیم بخش و حسین بخش) هرچند موسیقی را پیشه و مسلک اصلی خویش نساخته اند، چنان که اولی در بخش نظامی و دومی در بخش ملکی مشغول خدمت شدند، ولی از آواز خوانان خوب رادیو-تلویزیون مخصوصاً در زمینه موسیقی کلاسیک به شمار میروند. (۵)

موصوف پس از جنگهای داخلی، کشور راترک نمود و به پاکستان مهاجر شد و در آنجا هم به هنرش ادامه داد. سرانجام استاد رحیم بخش بعد از هشتاد و یک سال خدمت در عرصه موسیقی در سال ۲۰۰۲ میلادی برابر با ۱۳۸۱ هـ.ش در شهر کوئته پاکستان جان به جانان سپرد و بادنمای فانی وداع کرد. جسد موصوف را با اعزاز و اکرام به افغانستان انتقال داده و در حوضه آبایی شان (شهدای صالحین) به خاک سپردند.





استاد رحیم بخش هنگام پاندره بندی



استاد رحیم بخش با جمعی از شاگردانش

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۶۹ و ۱۷۰،
۲. شهبانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع بهار ۱۳۸۹، ریاست انتشارات کتب بیهقی، وزارت اطلاعات و فرهنگ مطبوعه آزادی، جلد اول، صفحه ۱۸۴ و ۱۸۵،
۳. سرگذشت موسیقی... ص ۱۷۰،
۴. ساز و آواز در... ص ۱۸۶،
۵. سرگذشت موسیقی... ص ۱۷۰...



آهنگ های از استاد رحیم بخش

ماه دو هفته

ضیا قاریزاده

شانه دو دسته میزند طره تا بدار را
ماه دو هفته میدرد پرده شام تار را
جلوه دلکش قدش جوش و طراوت خدش
میکشد از چمن برون سرو گل و بهار را
عشق زند به بیستون تیشه به فرق کوهکن
لاله به خون گرفته است این همه کوهسار را
ساقی نونهال من رحم نما به حال من
یک دو پیاله می بده عاشق بیقرار را
چون زیکی دوساتگین رفع کسالتن نشد
به که چو توبه بشکنم این سرپر خمار را
ذوق وصال او ضیا مایه هستی من است
بر دو جهان نمیدهم لذت انتظار را (۱)

یاد ما کنید

صوفی عشقری «رح»

ای دوستان برای خدا یاد ما کنید
شرط وفا و مهر و محبت به جا کنید
چیز دگر زپیش شما نیست خواهش
دستی برآورید و برایم دعا کنید
از صد طواف کعبه ثوابش فزونتر است
گر حاجت شکسته دلی را روا کنید
با مدعا به سرنرسد دوستی کس
یاری و آشنایی بی مدعا کنید



یاران مباد من ز شما بیشتر خورم
بردست خویش قسمت ما را جدا کنید
هستید ای بتان به خدا قرضدار من
حق پرستشی که نمودم ادا کنید
ای کاروانیان ره عشق از کرم
پامانده است عشق روی روبرقفا کنید (۲)

نازی جان

آهنگ فلکلوری

نازی جان همدم من دلبر من
خدا جان باز بیارد در بر من

بیاجان و بیا جانانه من

نازی همدم من

بیا شمع و بیا پروانه من

نازی همدم من

بیالیلی که مردم از فراق

نازی همدم من

تسلای دل دیوانه من

نازی همدم من

نازی جان همدم من دلبر من
الهی سیاه پوشی از غم من

مه قربانت شوم ای سبزه گندم

نازی همدم من

دو چشمان خماری را بگردم

نازی همدم من

دلهم میخواست که در پیشت بیایم

نازی همدم من

صدایی کرد که هر سوسیل مردم



نـاـزـی هـمـمـد مـن
 نـاـزـی جـان هـمـد مـن دـلـبـر مـن نـاـزـی هـمـد مـن
 سـتـارـه دـر هـوا کـبـک زـرین اس
 نـاـزـی هـمـد مـن
 خـودم اـنـگـشـتـری یـارم نـگـین اس
 نـاـزـی هـمـمـد مـن
 خـداوـنـدا نـگـهـدار نـگـین باش
 نـاـزـی هـمـمـد مـن
 کـه یـارـی او آخـر هـمـین اس
 نـاـزـی هـمـمـد مـن
 نـاـزـی جـان هـمـد مـن دـلـبـر مـن
 نـاـزـی هـمـمـد مـن
 نـاـزـی جـان هـمـد مـن دـلـبـر مـن
 نـاـزـی هـمـمـد مـن (۳)

غزل

بیدل دهلوی

چشـمـیکـه نـدـارـد نـظـری حـلقـهٔ دـام اسـت
 هـر لـب کـه سـخـن سـنـج نـبـاشـد لـب بـام اسـت

بـی جـوهری از هـر زه در ائـیـسـت زبـانـرا
 تـیغـیکـه بـه زـنـگـار فـرو رـفـت نـیـام اسـت
 مـغـرور کـمـالی ز فـلـک شـکـوه چـه لـازـم
 کـار تـو هـم از پـخـتـه گـیی طـبـع تـوخـام اسـت
 ای شـعـلهٔ اـمـید نـفـس سـوخـتـه تـا چـنـد
 فـردا سـت کـه پـرواز تـوفـر سـودـهٔ دـام اسـت
 نـومـیـدیم از قـید جـهـان شـکـوه نـدـارـد
 بـادام و قـفـس طـایـر پـر رـیخـتـه رـام اسـت
 کـی صـبـح نـقـاب افـگـند از چـهـر کـه امـشـب
 آئـینـهٔ بـخـت سـیـهـم دـر کـف شـام اسـت



نی صبر به دل ماند و نه حیرت به نظرها
ای سیل دل و برق نظر این چه خرام است
مستند اسیران خم و پیچ محبت
در حلقه گیسوی تو ذکر خط خام است
بگذر زغنا تا نشوی دشمن احباب
اول سبق حاصل زره ترک سلام است
گویند بهشت است همان راحت جاوید
جایی که به داغی نطپد دل چه مقام است
چشم تونه بستست مگر گفت و شنودت
محو خودی ای بیخبر افسانه کدام است
بیدل به گمان محو یقینم چه توان کرد
کم فرصتی از وصل پرستان چه پیام است(۴)

منابع و مأخذ:

- ۱- کبوتر بام بلند موسیقی، مجله جامعۀ مدنی، پرتو نادری، د افغانستان دمدنی ټولنی د مجتمع خپرونه، دور ششم، جدی سال ۱۳۸۷ هـ ش شماره مسلسل ۴۷، صفحه ۳۷،
- ۲- از خاک تا افلاک عشق صوفی غلام نبی عشقیری «رح»، با مقدمه و تصحیح حیدری و جودی، چاپ دوم سال ۱۳۸۰ هـ ش صفحه ۳۸، در این غزل شاه بیت هایی هم خوانده شده است،
- ۳- شجره بنیاد فلکلور آمریت فرهنگ مردم وزارت اطلاعات و فرهنگ، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۱۵ هـ ش، محل ثبت رادیو- کابل افغانستان،
- ۴- کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، با تصحیح مولانا خال محمد خسته و استاد خلیل الله خلیلی، چاپ چهارم بهار ۱۳۸۱ هـ ش، چاپ مروی ایران، صفحه ۲۲۶ و ۲۲۷..





استاد محمد حسین سرآهنگ
سرتاج موسیقی افغانستان

محمد حسین سرآهنگ در سال ۱۳۰۲ هـ.ش در یک خانواده هنرمند و اهل موسیقی، در کوچه خواجه خوردک (بعد ها خرابات) کابل به دنیا آمد.

پدر کلان مادری اش استاد گام الدین خان نام داشت که در سال ۱۲۴۸ هـ.ش با درخواست امیر شیرعلی خان با شماری از هنرمندان دیگر چون: میا سمندر (پدر کلان استادنتو، نتوی ثانی) میامهتاب، نتو خان، برپورخان، استاد کریم بخش، استاد خدا بخش و... از هندوستان به کابل دعوت شدند و به عنوان هنرمندان در بالا حصار کابل مقیم گردیدند.

پدر کلان پدری سرآهنگ، عطا حسین خان جزء گروه دوم هنرمندان هندی بود که در عهد محمد اعظم خان به کابل خواسته شدند. چون: ستار جو (پدر استاد قاسم) استاد قربان علی (پدر استادنتو) کریم بخش و دیگران...

فرزندان این استادان هندی که تحت محافظت دربار میزیستند و هنرمندان درباری بودند، مکتب موسیقی هندی-افغانی را ایجاد کردند، که در این شمار استاد قاسم و استاد غلام حسین (پدر استاد سرآهنگ) از سرآمدان بوده اند.

محل زیست این هنرمندان از بالا حصار به کوچه خواجه خوردک نزدیک بالا حصار کابل انتقال یافت، که بعد ها این کوچه نام خرابات را به خود گرفت و هنرمندان آن کوچه هم مشهور به خراباتی یا هنرمندان خرابات شدند. این استادان با خوانش آهنگ های دری و پشتو و اشعار عرفانی و تصوفی، حضور در محافل شادی مردم، تدریس موسیقی به مکاتب و به شاگردان افغانی، موسیقی هندی را با مردم آشتی دادند. به قولی: «رفته رفته هنرمندان با مردم کابل اختلاط و آمیزش پیدا کردند، خرابات و خراباتیان ورد زبان ها شد. بعضی از این خراباتیان که غزل ها و نعت ها و اشعار تصوفی را میخواندند، بیشتر از همه در میان مردم مشهور شدند.» (۱)

استاد سرآهنگ آموزش موسیقی را از کودکی آغاز کرد. نخستین استاد او، پدرش استاد غلام حسین مشهور به ناتکی بود.

در مکتب امانیه درس خوانده و در همان دوران نزد پدرش موسیقی می آموخت. شانزده سال پدرش بالای او زحمت کشید و بعد از آن او را به هند برد. در هند نزد آخرین چشم و چراغ مکتب موسیقی «پتیاله» استاد عاشق علی خان (گرماند و به صورت رسمی دانش آموز دبستان موسیقی شد. چنان که، خود استاد سرآهنگ گفته: «در خانه عاشق علی خان هر روز درس موسیقی بود. من در کنار اینکه درس میگرفتم، وقتی آشپزی میکردم نیز میشنیدم و می آموختم. اولین درسی را که از عاشق علی خان گرفتم، راگ، «پتیار» بود.» (۲)



القاب و مدال ها:

چون استاد محمد حسین سرآهنگ نزد استادان بزرگ درس های موسیقی را آموخته بود، از آنرو هرمنند با استعدادی بود که به القاب و مدال های زیادی مفتخر گردیده است. در سال ۱۳۲۲ هـ ش زمانی که محمد حسین، هنوز شاگرد عاشق علی خان بود، در محفلی که در رادیوکابل دایر شده بود، شرکت کرد. دانشمندی با مشاهده هنر او چنین پیشگویی نمود: «این جوان، با استعداد عالی که دارد، روزی سر آمد موسیقی کلاسیک خواهد شد.»

در سال ۱۳۲۹ هـ ش، در یک فستیوال بزرگ موسیقی که در سینما پامیر شهر کابل دایر شده بود، شرکت کرد، در آن فستیوال استادان داخلی چون استاد قاسم و استادان خارجی چون غلام علی خان بزرگ هندوستانی، اشتراک داشتند. در همین فستیوال محمد حسین چون ستاره یی درخشید و از جانب شاروالی وقت شهر کابل برنده مدال طلا شد. در همین سال ۱۳۲۹ هـ ش عنوان «استاد» را ریاست مستقل مطبوعات (بعد ها وزارت اطلاعات و فرهنگ) به محمد حسین اعطا کرد و چند سال بعد دولت وقت لقب «سرآهنگ» را به استاد محمد حسین داد. لقب «کوه بلند موسیقی» را از پوهنتون چندیگر هندوستان به دست آورد و القاب «ماستر»، «داکتر» و «پروفیسور موسیقی» را از پوهنتون کلاکند شهر کلکتة هندوستان حاصل کرد.

پوهنتون مرکزی موسیقی شهر الله آباد «هند» لقب سرتاج موسیقی را به سرآهنگ داد و در سال ۱۳۵۷ هـ ش در دهلی جدید «هند» کنسرتی را اجرا نمود و در پایان آن برنامه لقب بابای موسیقی را نصیب شد. در سال ۱۳۶۰ هـ ش بعد از اجرای کنسرتی در پوهنتون الله آباد هند با لقب شیر موسیقی سر افراز گردید. (۳)

استاد سرآهنگ یک اثر مشهوری هم دارد که به نام قانون طرب یاد میگردد. این رساله در حضور محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا که شاعر، عارف و بیدل شناس معروفی بود، توسط استاد سرآهنگ گفته شده و توسط فرزندان استاد اسیر، محمد عبدالعزیز مهجور و احسان اسیر نوشته شده که بعد ها توسط داکتر اسدالله شعوربه طور علحیده و داکتر عنایت الله شهرانی طور جداگانه تعلیق و تحشیه نویسی شده و مجدداً به چاپ رسیده است که آقای شهرانی در کتاب ساز و آواز در افغانستان درباره آن اشاره یی داشته اند. (۴)

همین گونه از استاد سرآهنگ بیش از چهار صد آهنگ در آرشیف رادیو-تلویزیون افغانستان موجود است. همچنان موسیقی کلاسیک، د آهنگو محفل، سیمای هنرمند عناوین برنامه های را دیویی است و در برگیرنده درس ها، مصاحبه ها و آهنگ های استاد میباشد که در آرشیف رادیو-تلویزیون افغانستان موجود و محفوظ میباشد. (۵)

استاد سرآهنگ اختراعی هم در راگ های موسیقی دارد که در برنامه سیمای هنرمند در صحبت های رادیویی خود آن را تأیید نموده که یکی راگی به نام «مونتمی» و دیگری راگ «هزاره» میباشد. (۶)



سرآهنگ و آشنایی با اشعار بیدل:

درباره آشنایی استاد سرآهنگ با اشعار بیدل در کتاب شخصیت های کلان افغانستان، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان و هم در کتاب ساز و آواز در افغانستان یاد آوری های گردیده است و ما همین موضوع را به طور فشرده از کتاب شخصیت های کلان افغانستان در اینجا نقل میکنیم:

سرآهنگ در آغاز کارهای هنری ابیات و غزل های عادی را در آهنگ هایش استفاده میکرد. رویدادی پیش آمد که سرآهنگ را به حلقه بیدل خوانان کشانید، تاجایی که خودهم به شعر و سرایش پرداخت.

سرآهنگ خود از آن رویداد در مصاحبه بی در سال ۱۳۴۹ هـ ش چنین یاد نموده است: من در اوایل اشعاری را میخواندم که مضامین سست و پیش پا افتاده بی داشت. ۱۷ یا ۱۸ سال قبل (غالباً سال های ۳۰ یا ۱۳۳۱ هـ ش) در یکی از شب های رمضان در کافی بچه شاه قل بیت میخواندم که یکی از بیدل شناسان به نام محمد عبدالحمید مشهور به قندی آغا (تولد ۱۲۹۵ هـ ش وفات ۱۸ حمل ۱۳۷۳ هـ ش) برای شنیدن آوازم داخل کافی شد. هنوز چند غزل نخوانده بودم که غزلهایم مورد پسند ایشان واقع نشد و او کافی را ترک کرد و رفت.

روزی به اتفاق یکی از دوستانم به منزل قندی آغا رفتم و او به من گفت که بهتر است با این آواز زیبا، اشعار زیبایی را نیز بخوانم و از من خواست تا مدتی در ادبیات، شاگردی او را قبول کنم.

من نیز پذیرفتم و او با نخستین اشعاری که از دیوان بیدل برایم تحلیل و تجزیه نمود، مراگرویده آن شاعر بزرگ و عالی مقام کرد. سالها به خانه این دوست گرامی رفت و آمد داشتم تا این که از طریق مصاحبت با این بیدل شناس به شخصیت روحانی حضرت بیدل پی بردم و از آن روز گار شیفته اشعار بیدل شدم. بعد از آن تاریخ استاد سرآهنگ همچنانکه سرآمد استادان بود، سرایشگر و شارح بیدل در خرابات نیز شد و ناب ترین غزلیات بیدل را به زمزمه گرفت. (۷)

سرآهنگ و شعر سرایی:

سر آهنگ اشعاری هم دارد. یعنی خود شعرهای سروده است، اما همه او را منجیث یک هنرمند بزرگ میشناسند تا یک شاعر آراسته.

چنان که در کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان هم آمده و در کتاب شخصیت های کلان افغانستان نیز از آن یاد آوری گردیده است که چنین آمده: سر آهنگ با عشق موسیقی و زمزمه ابیات بیدل، به باغستان شعر راه یافت و خود، سروده هایی را به آفرینش آورد، که رنگ و بوی سبک هندی و بیدل را با خویش دارد. با آن که سرآهنگ به عنوان شاعر شناخته نشده، اما شعر هایش، مملو از لطف و زیبایی و نزاکت های شاعرانه است.

آخرین سروده سر آهنگ غزلیست که در سال ۱۳۶۰ هـ ش وقتی که از هندبا دریافت عنوان «شیرموسیقی» به کشور برگشت، سروده است.



البته سروده های سرآهنگ، در آخرین مرحله از دید (محمد عبدالحمید اسیر، قندی آغا) میگذشت و رهنمایی های او را با خود داشت. سرآهنگ در این غزل از سفر و از پیروزی و از لقب شیر موسیقی یاد نموده است:

با افتخار وارد خاک وطن شدم
چون عندلیب باز به سوی چمن شدم
در میهن عزیز ز دیدار دوستان
همداستان لاله و سرو و سمن شدم
عزم کشید جانب حیرت سواد هند
خلوت گزین شوق بدم انجمن شدم
در مکتب حقایق و در مجمع فنون
شاد و موفق از کرم ذوالمنن شدم
با آن همه ملامت و رنج و فسرده گی
منظور طبع قاطبه اهل فن شدم
در نزد اهل علم از القاب معنوی
«کوه بلند بودم» و «شیردمن» شدم
شکر خدا که در ادبستان علم و فن
باری قبول مجمع اهل سخن شدم (۸)

وفات استاد سرآهنگ

سر انجام استاد سر آهنگ صبح روز یکشنبه ۱۶ جوزای ۱۳۶۱ هـ.ش از اثر حمله شدید قلبی جان به جان آفرین سپرد و پس از ساعاتی همه از مرگ او آگاهی یافتند و به سوگ وی نشستند. ساعت ۹ صبح همان روز جنازه استاد در حالی که عده از مسؤولان دولتی، هنرمندان و هنردوستان وی حضور داشتند، از کلینیک صدری شفاخانه ابن سینا برداشته شد و پس از مراسم تکفین، به اساس وصیت خودش به گذر خرابات برده شد تا پیر و برنای آن گذر از نزدیک با سرحلقه خراباتیان و داع نمایند. سپس جنازه را به منزل استاد در مکروریان انتقال دادند. حوالی ساعت سه بعد از ظهر آن روز جنازه استاد سرآهنگ در حالی که عده بیشماری از دوستان و علاقه مندان شان حاضر بودند، از مکروریان برداشته شد و جهت ادای نماز جنازه به مسجد پل خستی انتقال یافت. پس از ادای نماز جنازه، موتر حامل جنازه استاد، در حالی که صد ها موتر دیگر آن را مشایعت میکرد، جانب شهدای صالحین (رح) به حرکت افتاد و هنوز آفتاب درخشان بر تاج کوه شیر دروازه پرتو افشانی داشت که شیر موسیقی ما و سرتاج موسیقی منطقه در دل خاک به ودیعت گذاشته شد. (۹)



از استاد سرآهنگ دو پسر و دو دختر به یاد گار مانده که ثمرهٔ دو بار ازدواج او هستند. فرزندان او الطاف حسین، ذاکر حسین، رابعه و ذاکره نام دارند و بزرگترین آن‌ها الطاف حسین است که اکنون با مایه و توشهٔ فراوان هنری که از پدر خویش کسب کرده، یکی از بهترین آواز خوانان رادیو-تلویزیون مخصوصاً در کلاسیک خوانی - است. (۱۰)





استاد محمد حسين سرآهنگ



استاد محمد حسين سرآهنگ، سرتاج موسیقي کشور

منابع و مأخذ:

۱. آریان فر، شمس الحق، شخصیت های کلان افغانستان، ناشر بنگاه انتشارات میوند، سال ۱۳۸۷ هـ ش ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۲. همان اثر ص ۲۵۸ با تلخیص،
۳. همان اثر ص ۲۵۹ و ۲۶۰ با تصرف و تلخیص،
۴. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع انتشارات کتب بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ مطبوعه آزادی، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۱۶۰،
۵. شخصیت های کلان... ص ۲۶۱ با تصرف و تلخیص،
۶. شخصیت های کلان... ص ۲۶۲ با تصرف و تلخیص،
۷. شخصیت هان کلان... ص ۲۶۴ و ۲۶۵،
۸. اثر بالا ص ۲۶۵ و ۲۶۶،
۹. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۳۵ و ۱۳۶،
۱۰. سرگذشت موسیقی... ص ۱۴۲،..



آهنگ های از استاد سرآهنگ

دل در خون

واقف لاهوری

دل درخون طپیده دارم

جان برلب رسیده دارم

چشمم از چشم یار می ترسد

دل مژگان گزیده دارم

«زبان درد دل آسان نمی توان فهمید

به صد رنگ شکسته اند شیشه مارا»

دل در خون طپیده دارم

جان برلب رسیده دارم

ناله قد میکشد زسینه من

سروقامت کشیده دارم

برنگردم به گفته ناصح

من به خوبان عقیده دارم

زان کنم گریه های یعقوبی

که غم نوردیده دارم

شده ام رام چشم آهویت

گرچه طبع رسیده دارم

از برای نثار جان واقف

جان برلب رسیده دارم (۱)

پی اشک من...

مولانا بیدل دهلوی

پی اشک من ندانم به کجا رسیده باشد

زپیت دویدنی داشت به رهی چکیده باشد





زنگاه سرکشیدن برخت چه احتمال است
مگر از کمین حیـرت مژه قد کشیده باشد
«پیغام حضرت منی بیـدل رساندنیست
ای اشک یار میـرو د اکنون دویـدندم»
تب و تاب موج باید زغرور بحر دیدن
چه رسد به حالـم آن کس که ترا ندیده باشد
«زدست لطف و عتابت در آتش و آبم»
«بهشت و دوزخ ما کرده اند خوی ترا»
«عاشقی می‌مُرد به معشوقه میگفت این سخن»
«چه رسد به حالـم آن کس که ترا ندیده باشد»
به نسیمی از اجابت چمن حضور داریم
دل چاک بال میزد سحری دمیده باشد
به چمن زخون بسمل همه جا بهار ناز است
دم تیغ آن تبسم رگ گل بریده باشد
دل مانداشت چیزی که توان نمود صیـدش
سرزلف از خجالت چقدر خمیده باشد
چه بلندی و چه پستی چه عدم چه ملک هستی
نشنیده ایم جایی که کس آرمیده باشد
بم وزیر هستی ما چو خروش ساز عنقاست
شنو از کسی که اوهم زکسی شنیده باشد
زطریق شمع غافل مگذر در این بیابان
مژه آب ده زخاری که به پا خلیـده باشد
غم هیچکس ندارد فلک غرور پیما
بـزبان مدبری چند گله می طپیده باشد
به دماغ دعویی عشق سر بوالهوس بلند است
مگر از دکان قصاب جگری خریده باشد
همه کس سراغ مطلب به دری رساند و نازید
من و نازنیم جانی که به لب رسیده باشد
به هزار پرده بیدل زدهان بی نشانش
سخنی شنیده ام من که کسی ندیده باشد(۲)

اویار

رباعیات مولانا بیدل دهلوی

آثار بنای خلق بردوش خطاست این جا به غیر از کجی نمی آید راست
هر نیک و بدی که فطرتت نپسندت شرط بمان چشم بیوش بی عیب خداست

اویار کنت کار دارم - یک لحظه گفتار دارم

یکزمان پیشم بشین - دل افگار دارم

گله بسیار

تا دل داری خطاست بیدل دیدن حق نمی توان به چشم قاتل دیدن
ای منکر تحقیق خیال است و محال بسمل ناشده حال بیدل دیدن

اویار کنت کار دارم - یک لحظه گفتار دارم

یکزمان پیشم بشین - دل افگار دارم

گله بسیار

بیدل به سجود بنده گی توأم باش تا بار نفس بدوش داری خم باش
این عیب که در کارگه زینت تست از یار نمی توان شدن آدم باش

اویار کنت کار دارم - یک لحظه گفتار دارم

یکزمان پیشم بشین - دل افگار دارم

گله بسیار

یارب تو مرا به یار دمساز رسان آوازه دردم به همأ واز رسان
از هجر کسی شب و روز گریانم او را به من و مرا به او باز رسان

اویار کنت کار دارم - یک لحظه گفتار دارم

یکزمان پیشم بشین - دل افگار دارم

گله بسیار

گرمی نخوری طعنه مزین بر ساغر بنیاد مکن توحیله یی در ساغر
توغره به این مشوکه من می نخورم صد بار بگو که می کدام است او را

اویار کنت کار دارم - یک لحظه گفتار دارم

یکزمان پیشم بشین - دل افگار دارم

گله بسیار

گله بسیار (۳)



شادکن

فخرالدین عراقی

شادکن جان من که غمگین است
رحم کن بردلم که مسکین است
روز اول که دیدمش گفتم
آنکه روزم سیه کند این است
روی بنمای تا نظاره کنم
کارزوی من از جهان این است
دل بیچاره را به وصل دمی
شادمان کن که بیتوغمگین است
بی رخت دین من همه کفر است
بارخت کفر من همه دین است
که گهی یاد کن به دشنام
سخن تلخ از تو شیرین است
دل به تو دادم و ندانستم
که ترا کبر و ناز چندان است
بنوازی و پس بیازاری
آخرای دوست این چه آئین است
کینه بگذار و دل نوازی کن
که عراقی نه در خور کین است (۴)



عاشق جانباز

مولانا جلال الدین محمد بلخی

من عاشق جانبازم از عشق نپرهیزم
من مست سراندازم از عربده نگریم
گویند رفیقانم «از عشق نپرهیزی؟»
از عشق بپرهیزم، پس با چه در آمیزم
پروانه دم‌سازم می سوزم و می سازم
در بیخودی و مستی می افتم و می خیزم

گرسر طلبی من سردرپای تو اندازم
 ور زر طلبی من زر اندرقدمت ریزم
 فردا که خلائق را از خاک برانگیزند
 بیچاره من مسکین از خاک تو برخیزم
 گر دفتر حسنت را در حشر فرو خوانند
 اندر عرصات آن روز شور دگر انگیزم
 گو در عرصات آید شمس الحق تبریزی
 من خاک سرکویت با مشک بیامیزم(۵)

من جان خراباتم

خواجه مستان شاه کابلی

گه عرش گهی کرسی که نفیه گه اثباتم
 گه مسجد و گه دیرم گه کعبه و میقاتم
 خلص شنو ای عارف از رمز مقالاتم
 بی جان شده ام صد ره تا جان خراباتم

چون جان خراباتم جانان خراباتم

از زهد ریایی نیست عشاق مرا مطلب
 خورشید صفت قلبم افتاده به تاب و تب
 معشوق و می وساقی این است مرامشرب
 در خانقه ام صوفی رو ره مطلب کامشب

با یار خراباتی مهمان خراباتم

از قرب احدیت در ملک اضافاتم
 منزل چو هزار و یک چهل گشت مقاماتم
 زاهد به خدا رو آر ضایع مکن اوقاتم
 من آیینۀ ذاتم خورشید سماواتم

من بحر کراماتم من جان خراباتم

چون جان خراباتم جانان خراباتم(۶)



غزل

مولانا بیدل دهلوی

سوخته لاله زار من رفته گل از کنار من
 بیتونه رنگم و نه بو ای قدمت بهار من
 دوش نسیم مژده یی گل به سر امید زد
 کزرة دور میرسد سرو چمن سوار من
 گربه تبسمی رسد صبح بهار وعده ات
 آینه موج گل زند تا ابد از غبار من
 گر همه زخم خورده ام گل ز کف تو برده ام
 باغ حناست هر کجا خون چکد از شکار من
 فرصت دیگرم کجاست تا کنم آرزوی وصل
 راه عدم سپید کرد شش جهت انتظار من
 عکس تحیر آب رنگ منفعل است از آینه
 گرد نفس نمیکند هستی من ز عار من
 آه سپید حسرتم گرمی مجمری ندید
 سوختم همان به جاست ناله نکرد کار من
 کاش به وامی از عرق حق وفا ادا شود
 نم گذاشت در جبین گریه شرمسار من
 خاک طپید نم که برد گرد مرا به کوی تو
 بنده حیرتم که کرد آینه ات دچار من
 ظاهر و باطن دگر نیست بساز این نشاط
 تامن و تو اثر نواست نغمه توست تار من
 گربه سپهرم التجاست ورمه ومهرم آشناست
 بیدل بیکس توام غیر تو کیست یار من (۷)



طالع

مولانا بیدل دهلوی

وضع من روز گار راماند	طالع من زلف یار را ماند
کاسه زهر مار را ماند	دل هوس تشنه است ورنه سپهر
دود شمع مزار را ماند	نفس من به این فسرده دلی

گلخنم لاله زار را ماند	بسکه بیدوست داغ سوختنم
مژده اشکبار راماند	خار دشت طلب زآبله ام
دیدۀ انتظار را ماند	نقش پایسم به وادیی طلب
ناتوانیی وقار راماند	عجزم از وضع خودسری وا داشت
همچو نوری که نار را ماند	یار در رنگ غیر جلوه گراست
شانه وزلف یار را ماند	جگر چاک صبح و دامن شب
این نهان آشکار را ماند	عزلت آیینه دار رسوائیست
گل محال است خار را ماند	نیک در هیچ حال بدنشود
حیرت آینه دار را ماند	بادو عالم مقابلم کردند
که چو خون شد بهار راماند	مایه بی غمی دلی دارم

هرچه از جنس نقش پا پیدااست

بیدل خاکسار را ماند(۸)

منابع و مأخذ:

۱. سروده های آشنا، شیر احمد حق پناه، نشر مهرحبيب پشاور، ۱۳۸۶ هـ ش ص ۱۸۹،
۲. کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، چاپ چهارم بهار سال ۱۳۸۱ هـ ش، تهران- ص ۴۵۰-۴۵۱،
۳. کلیات دیوان مولانا بیدل... بخش رباعیات،
۴. دیوان عراقی،
۵. شعر مولانا جلال الدین محمد بلخی،
۶. سروده های آشنا... ص ۲۸۱-۲۸۲، همچنان به آتشکده وحدت- دیوان خواجه مستان شاه کابلی، نشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، تهران، ایران، سال چاپ، ۱۳۸۷ هـ ش، صفحات ۴۴۰ و ۴۴۱ مراجعه شود.
۷. کلیات دیوان مولانا بیدل... ص ۱۰۶۱-۱۰۶۲،
۸. کلیات دیوان مولانا بیدل ... ص ۵۸۹..



من آمده ام وای، وای، من آمده ام
 ز عشق فریاد کنم
 من آمده ام که ناز بنیاد کنم

اسرار دلبرانه الهی در صد لاله شکر
 در پناه کسب شده به ساید شکر
 به ساید شکر و سحر و سحر
 شاید که نصیب من به سحر و سحر

عشق آمد و منم ز دلجو آید
 ز بخت چو سوزن فلک در پار وای
 عشق اگر به فریاد دل وای
 اسرار دلبرانه الهی در صد لاله شکر

من آمده ام ، ز عشق فریاد کنم
 من آمده ام ، که ناز بنیاد کنم

Notation by : Eng Jalil Sadid
 نوت : الجینیر جلیل (سید)





استاد فریده مهوش
آواز خوان حنجره طلایی کشور

مهوش که نام خانواده گی و اصلی اش فریده میباشد، در سال ۱۳۲۶ هـ ش در کوچه مندوی کهنه شهر کابل در یک خانواده روشنفکر به دنیا آمده است.

غالباً سالهای ۱۳۳۲ یا ۱۳۳۳ هـ ش شامل مکتب زرغونه شده و از همان آوان در جشن های مکتب اشتراک مینمود و ترانه خوانی میکرد و گاهی هم به تنهایی در مقابل شاگردان و معلمان در سٹیژمکتب می ایستاد و آهنگ اجرا میکرد.

پدرش محمد ایوب نام پیشه تجارت داشت و مادرش معلم بود. در اوایل پدر و مادرش با کارهای هنری مهوش مخالفت میکردند. تا آن که در سال ۱۳۴۴ هـ ش با فاروق نام ازدواج کرد. وی (شوهرش) یکی از مشوقان مهوش در عرصه هنر آواز خوانی اش شد که به همکاری شوهرش توانست به کارهای هنری خود، رسمیت ببخشد.

با آن هم در سال ۱۳۴۶ هـ ش غزلی را که کمپوز آن از استاد حفیظ الله خیال بود، به مطلع، روز گاری شد که گردما هوا نگرفته است - دل پیام وصل او را از صبا نگرفته است، خواند و از طریق رادیو پخش شد که طرف قبول و علاقه مردم قرار گرفت، اما پدر و مادرش به این کار مخالفت نمودند که به همکاری شوهرش از این مشکل نجات یافت.

مهوش در بخش های مربوط وزارت مالیه، ریاست کلتور و مدیریت موسیقی رادیو افغانستان ایفای وظیفه نمود و در پهلوی آن به کارهای هنری اش نیز ادامه داد.

وی زیر نظر استاد نبی گل به مشق و تمرین موسیقی پرداخته و بعداً زیر نظر استاد خیال به فراگیری اساسات موسیقی ادامه داد و در سال ۱۳۴۸ هـ ش، آهنگ «مروندمی پریده» که کمپوز آن از استاد خیال بود، به حیث بهترین آهنگ پشتوی سال انتخاب شد و به اخذ نخستین جایزه هنری نایل آمد.

مهوش پس از آن که به ترتیب از استاد نبی گل، حفیظ الله خیال، استاد سرآهنگ و فضل احمد نینواز استفاده های هنری نمود، در سال ۱۳۵۲ هـ ش نزد استاد محمد هاشم گر ماند و شاگرد رسمی او شد و از رهنمایی ها و اندوخته های هنری وی بهره های فراوان برد.

اکثر آهنگ هایش را استاد خیال، استاد هاشم، مددی، شمس الدین مسرور، استاد سرمست، حیدر نیساز و فرهاد دریا کمپوز نموده است.

در سال ۱۳۵۰ لقب آواز خوان برگزیده سال را کسب نمود و در همان سال مدال مطلای «هنر» را دریافت کرد و در سال ۱۳۵۶ هـ ش از جانب وزارت اطلاعات و فرهنگ لقب «استاد» نیز به وی داده شد و در سال ۱۳۶۶ از سوی ریاست جمهوری افغانستان به اخذ لقب «کارمند شایسته فرهنگ» نیز نایل آمد. (۱) مهوش با حنجره طلایی که دارد، توانست در وقت کم محبوبیت زیادی را در عرصه هنر آواز خوانی به دست بیاورد و قلب های شنونده گان را تسخیر نماید.



موصوف ازدواج نموده و ثمره آن پنج دختر میباشد. در اجرای کنسرت های هنری به کشور های اتحاد شوروی سابق، ایران، هند، پاکستان، چکوسلواکیای سابق و جمهوری دیموکراتیک آلمان وقت مسافرت های داشته است. (۲)

وی پس از سال های ۱۳۷۱ هـ.ش به خارج از کشور مهاجر گردید و در زمان مهاجرت نیز به کار های هنری و اجرای کنسرت های خود ادامه داده است.

مهوش پس از بیست سال مهاجرت به وطن برگشت و در کشور آبایی خود با علاقه مندان و هنرمندان همعصرش پیوست و در چندین برنامه هنری و کنسرت های تلویزیونی، رادیو- تلویزیون ملی افغانستان و تلویزیون امروز غالباً به سال ۱۳۸۹ هـ.ش ظاهر شد و آهنگ های زیبایی نیز اجرا کرد.

متأسفانه وی بنا بر عدم رضایت از مسؤلان امور فرهنگ و هنر کشور، به سال ۱۳۹۰ هـ.ش وطن را دوباره ترک کرد و مجدداً عازم ایالات متحده امریکا شد و فعلاً در آنجا با خانواده اش زندگی می نماید.



استاد فریده مهوش



استاد فریده مهوش در حال اجرای آهنگ



منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ ۱۳۷۵ هـ ش تهران صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ با تصرف و اضافات،
۲. همان اثر، ص ۲۰۶ با تصرف و اضافات..



آهنگ های از استاد مهوش

صبح و شام

آهنگ محلی فلکلور

بیا صبح بیا شام
بیا خفتن به پیشم
بیاخفتن به پیشم
چرا دیگر نیایی
دل من تو کجایی
مکن هیچ بیوفایی

ترادیدم به خواب دیشب شدم گریز خراب دیشب
دلکم شد کباب دیشب
بیا صبح بیا شام
بیا خفتن به پیشم

شبانه می طپد قلبم به سینه که ترسم دیگران رویت نبینه
به پیش خود کنم افغان وزاری که بالای سیاه زلفی کشیده

بیا صبح بیا شام
بیا خفتن به پیشم
بیا خفتن به پیشم
چرا دیگر نیایی
دل من تو کجایی
مکن هیچ بیوفایی

ترادیدم به خواب دیشب شدم گریز خراب دیشب
دلکم شد کباب دیشب
بیا صبح بیا شام
بیا خفتن به پیشم



به پیش هر دو چشمت جان میتم به ابروی کمان ایمان میتم
 به پیش سرو دلجویت دل من سخن کوتاه همه جهان میتم

بیا صبح بیا شام

بیا خفتن به پیشم

بیا خفتن به پیشم

چرا دیگر نیایی

دل من تو کجایی

مکن هیچ بیوفایی

ترا دیدم به خواب دیشب شدم گریز خراب دیشب

دلکم شد کباب دیشب

بیا صبح بیا شام

بیا خفتن به پیشم

بیا صبح بیا شام

بیا خفتن به پیشم

بیا خفتن به پیشم (۱)

آلو - آلو

رباعیات ابوالقاسم لاهوتی

آلو آلو آلو چی رنگ است گل دستمال یار سبز و دورنگ است آلو

آلو آلو آلو آلو رسییده به دشت و دره ها گلها دمیده آلو

کمان ابرو کمانت را بیوسم

سنان مژگان سنانت را بیوسم آلو

کمند افگن بگیرم کیسویت را

صدف دندان لبانت را بیوسم آلو

آلو آلو آلو چی رنگ است گل دستمال یار سبز و دورنگ است آلو

آلو آلو آلو آلو رسییده به دشت و دره ها گلها دمیده آلو

اگر یار مرا دیدی به خلوت

بگوای بیوفای بی مروت آلو

گریبان تا به دامن پاره کردم

نخواهم دوخت تا روز قیامت آلو



آلو آلو آلو چی رنگ است گل دستمال یار سبز و دورنگ است آلو
 آلو آلو آلو آلو رسیده به دشت و دره ها گلها دمیده آلو
 آلو آلو آلو آلو چی رنگ است
 گل دستمال یار سبز و دورنگ است آلو
 آلو آلو آلو آلو رسیده
 به دشت و دره ها گلها دمیده آلو (۲)

نام خدا

سخی راهی

مست و غزلخوان و دلراشدی باز به دلهای دل ماشدی
 یوسف من رشک ذلیخا شدی یوسف من رشک ذلیخا شدی

نام خدا یار چه زیبا شدی

نام خدا یار چه زیبا شدی

جان من از عشوه و افسون تو گشته دلم واله و مفتون تو
 خلق خدا شد همه مجنون تو خلق خدا شد همه مجنون تو

زانکه توهمپایه لایلا شدی

نام خدا یار چه زیبا شدی

بالب میگون و شراب نگاه باسخن گرم جمال چو ماه
 باخم گیسوی بلند سیاه باخم گیسوی بلند سیاه

دلبر من غارت دلها شدی

دلبر من غارت دلها شدی

مست و غزلخوان و دلراشدی باز به دلهای دل ما شدی
 یوسف من رشک ذلیخا شدی یوسف من رشک ذلیخا شدی

نام خدا یار چه زیبا شدی

نام خدا یار چه زیبا شدی (۳)

نگار خود را

مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیدم نگار خود را می گشت گرد خانه

برداشته ربابی میزد یکی ترانه



بازخمه چو آتش میزد ترانه خوش
مست و خراب و دلکش از باده مغانه
در پرده عراقی میزد به نام ساقی
مقصود باده بودش ساقی بدش بهانه
ساقیی ماهرویی دردست اوسبویی
از گوشه در آمد بنهاد درمیانه
پُر کرد جام اول زان باده مشعل
در آب هیچ دیدی کاتش زند زبانه
بر کف نهاده آنرا از بهر دلستانرا
آنکه بکرد سجده بوسید آستانه
بستد نگار از وی اندر کشید آن می
شد شعله‌ها از آن می برروی اودوانه
می دید حُسن خود را میگفت چشم بد را:
«نی بود ونی بیاید چون من در این زمانه» (۴)

بشنو از نی

مولانا جلال الدین محمد بلخی

بشنو از نی چون حکایت میکند
از جدایی‌ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روز گار وصل خویش

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بدحالان و خوش حالان شدم (۵)



اوکجا و من کجا

مولانا بیدل دهلوی

داغم از سودای خام غفلت و وهم رسا
 او سپهر و من کف خاک او کجا و من کجا
 عجز را گردد جناب بی نیازی ها ره‌یست
 اینقدر ها بس که تا کویت رسد فریاد ما
 نیست برق جانگدازی چون تعافل‌های ناز
 بیش ازین آتش مزین در خانه آینه‌ها
 هر کرا الفت شهید چشم مخمورت کند
 نشه انگیزد زخاکش گرد تا روز جزا
 از نمود خاکسار عشق نتوان داد عرض
 رنگ تمثالی مگر آینه گردد توتیا
 نیست در بنیاد آتش خانه نیرنگ دهر
 آنقدر خاکستری کاینه بی گردد جلا
 زندگی محمل کش وهم دوعالم آرزوست
 می‌طپد در هرنفس صد کاروان بانگ درا
 آرزو خون گشته نیرنگ وضع ناز کیست
 غمزه دارد دور باش و جلوه می‌گوید بیا
 هر چه می‌بینم طپش آماده صد جست‌جوست
 زین بیابان نقش پا هم نیست بی آواز پا
 قامت او هر کجا سرکوب رعنايان شود
 سرور اخلت مگرد سایه اش دارد به پا
 هر نفس صدرنگ می‌گیرد عنان جلوه اش
 تا کند شوخی عرق آینه میریزد حیا
 بال و پر برهم زدن بیدل کف افسوس بود
 خاک نومیدی به فرق سعی‌های نارسا (۶)

بت افسونگر من

آهنگ فلکلوریک

نگاهت ساغر من
 توای مه پیکر من

بت افسونگر من
 زاغوشت مرانم



من دیوانه تو
به پلا زولانه تو
اسیرت گشته است دل
منم پروانه تو
بت افسونگر من نگاهت ساغر من
زاغوشت مرانم توای مه پیکر من

تو ابر صبحگاهم
چراغ شام تارم
بیا در سر قلبم
تو امیـد و پناهم
بت افسونگر من بت افسونگر من
نگاهت ساغر من نگاهت ساغر من

زاغوشت مرانم
زاغوشت مرانم
توای مه پیکر من
توای مه پیکر من
بت افسونگر من
بت افسونگر من (۷)



منابع و مأخذ:

۱. از روی نوار آهنگهای مهوش باز نویس شد.
۲. از روی نوار و دیوان ابوالقاسم لاهوتی،
۳. از روی نوار صوتی،
۴. دیوان کامل شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، چاپ چهارم تهران، سال ۱۳۷۹ هـ ش ص ۱۰۱۲،
۵. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، ابیات اول دفتر اول،
۶. کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، چاپ چهارم بهار سال ۱۳۸۱، هـ ش، تهران، ص ۶۹،
۷. از روی نوار صوتی..





استاد گلزمان
دهیواد خوږ ژبی ، وتلی او مشهور سندر غاړی

استاد گلزمان دهيواد د مشهورو پيژندل شويو سندرغاړو له ډلي څخه دي، چي په پښتو ژبه يې د افغانستان په راډيو تلويزيون كې، ډيري سندرې ثبت شوي، دي. گلزمان په ۱۳۱۴ هـ.ش كال په چينه كلي «چشمه كلي» د خوست ولايت په لوي ولسوالي كې په يوې بزگري كورني كې نړي ته سترگي پرانستلي، دپلار نوم يې ميرزمان دي، په «ساز و آواز در افغانستان» نومي كتاب كې د استاد گلزمان د زيږيدني كال (۱) ۱۳۲۰ ياد شوي، چي د باك د ولسوالي د چيني كلي د خوست په ولايت كې نړي ته راغلي ده. (۲)

نوموړي په اوه كلني كې د سندر و له ويلو سره مينه پيدا كړه، په همغه وخت كې يې له خپلو همخولو سره په غرونو، د غرونو په لمنو او دښتو كې خوږي سندرې ويلي او جوړولي يې، ترهغه چي په څوارلس كلني كې يې له خپلو دوو مشرانو ورونو چي يوبي امان الله، له يوې جوړي طبلي سره اوبل وروبي مشعل له يوې هارموني سره، يوه هنري ډله جوړه كړه، د خونښيو په غونډو او محفلونو كې به يې گډون كاوو، چي وروسته بيا يو شوقي شاعر، اياز لنډي په نوم د سندر غاړي په حيث اويو ډول وهونكي د سيدا خان په نوم، له ده سره يوځاي شول، د موسيقي يوه لويه ډله يې جوړه كړه، او دخلكو د خونښيو په مراسمو او پروگرامونو كې يې په پكتيا، لوگر او د پښتنو په سرحدي سيمو كې كوم ځاي، چي د پښتنو استوگن ځاي ؤ، گډون كاوه، ترهغه چي په ۱۳۴۲ هـ.ش كال كې، د گلزمان پلار، ومړ، چي وروسته بيا په كال ۱۳۴۳ هـ.ش، گلزمان كابل ته راغي. (۳)

او په كال ۱۳۴۳ هـ.ش، كې د سندرغاړو او هنرمندانو له ډلي سره، يوځاي منځني آسيا يعني ازبکستان، تاجکستان او ترکمنستان ته هنري سفرونه وکړل، په ۱۳۴۷ هـ.ش كال د کابل راډيو اداري، استاد گلزمان، د پښتو پروگرامونو، د موسيقي د منتظمونو كې په توگه مقرر كړ، چي دغه پروگرامونه د (طاووس بڼكه) په نوم ياديدل، په ۱۳۴۸ هـ.ش كال گلزمان، له استاد زاخيل سره د (حجره او ديره) په نوم پروگرام، اجرا كړ، چي دمياشتي په پنځلسو كې هر ځل له راډيو څخه خپريدل. (۴)

د گلزمان په غږ لومړي سندر، چي له راډيو څخه، خپره شوه، د (غونډي منډي) فولکلوريکه مشهوره سندر، وه چي دنوموړي له بنو او بهترينو سندر و څخه يوه د خوند سندر وه.



د افغانستان د راديو د سندر غاړو له ډلې څخه گلزمان هغه سندر غاړې دي چې په پښتو ژبه يې ډيرې سندرې، ويلې دي، د افغانستان راديو د موسيقي په آرشف کې، د گلزمان په غږتقريباً اته سوه، سندرې اوله اويا، څخه زياتې سندرې يې د تلويزيون د موسيقي په آرشف کې موجودې دي، گلزمان تراوسه پورې، درسمې کنسرتونو د اجرا کولو له پاره يوولس ځلې دوخت شوروي اتحاد، شپږ ځلې پېښور، پنځه ځلې کويتي، يوځلې هندوستان، يوځلې ايران، يوځلې مغولستان، يوځلې دوخت چکوسلواکيا، يوځلې دوخت آلمان دموکراتيک جمهوريت او داسې نورو ځايونو ته يې سفرونه کړي دي، چې په ډيرو مېالونو ستايل شوي دي. (۵)

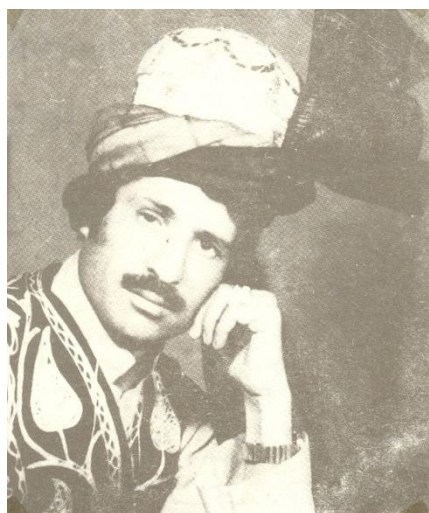
په ۱۳۲۱ هـ. ش کال کې يې د سندرو په ويلو سره اصلي دويمه جايزه اخيستي او په ۱۳۲۲ هـ. ش کال کې يې د سندري جوړونې اصلي دويمه جايزه گټلې ده، دوخت کلتوري دولت کميټي له خوا يې دکلتوري او هنري جوايزو سلسله ترلاسه کړې ده.

د استاد گلزمان په خپلې وينا سره، چې ده په خپل هنر کې دهيواد له مشهورو استادانو ښاغلي استاد محمد عمر، استاد نبي گل، استاد فقير حسين، استاد ماستر احمد بخش، استاد سليم قندهاري او خدای بخښلي استاد زاخيل څخه هنري استفادي کړي او په خپله شاگردې کې په هغو باندي وياړي. (۶)

نوموړې يوله هغو ماهرو او مطرحو سندرو جوړونکو څخه دي چې ډيرو سندرغاړو ته يې کمپوزونه جوړ کړي، او په ۱۳۵۲ هـ. ش کال کې دکمپوزيتور په حيث پيژندل شوي، او کمپوزونه يې دهيواد مشهورو سندرغاړو اجرا کړي دي، چې واره پښتو دي. (۷)

استاد گلزمان وروسته بيا په کال ۱۳۸۵ هـ. ش د افغان ستوري «ستاره افغان» طلوع تلويزيون دبرنامې له رامنځته کيدو څخه تراوسه پورې په دغه برنامه کې د داور په حيث خپله دنده سرته رسولي ده، ډير زيات زده کوونکي روزلي او ټولني ته يې وړاندي کړي دي، چې اوس دهيواد مشهور سندر غاړې دي. دنوموړې د شخصي ژوند په اړه د (کتاب سرگذشت موسيقي معاصر افغانستان) له مخې ويلاي شو چې ده، دوه ځله واده کړي او لومړي ښځه يې مړه شوي او له دويمې ښځې څخه شپږ زامن او يوه لور لري، چې له اولادونو څخه يې يوه هم دخپل پلار لارنه ده تعقيب کړې. (۸)





استاد گلزمان در هنگام جوانی



استاد گلزمان



داخيستلو ځايونه:

۱. مددي، عبدالوهاب، سرگذشت موسيقي معاصر افغانستان، د تهران چاپ ۱۳۷۵ هـ. ش کال ۴۵، مخ،
۲. شهراڼي، ډاکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، د اطلاعاتو او فرهنگ وزارت د بیهقي کتابونو د خپولو ریاست د آزادي مطبعي چاپ، ۱۳۸۹ چاپ کال ۴۰۷ مخ،
۳. سرگذشت موسيقي معاصر... ۴۵=۴۲ مخونه
۴. ساز و آواز در... ۴۰۷ مخ
۵. سرگذشت موسيقي معاصر... ۴۲ مخ
۶. ساز و آواز در... ۴۰۸ مخ
۷. ساز و آواز در... ۴۰۷-۴۰۸ مخونه،
۸. سرگذشت موسيقي... ۴۷ مخ
ژباړون له دري څخه، محمد زبیر احمدزي.



د استاد گلزمان د خوږو سندرو بیلګی

شاه وږه، وږه

نوار صوتی

په څنگ را واوږه چې بنګري دشور کوينه

شاه وږه، وږه وږه راڅه

شاه ميده، ميده په څنگ را واوږه

په څنگ را واوږه چې بنګري دشور کوينه

شاه وږه، وږه وږه راڅه

شاه ميده، ميده په څنگ را واوږه

بنګري دي ليچوکي شرنګيري

شاه وږه، وږه وږه راڅه

شاه ميده، ميده په څنگ را واوږه

مړوند خالي کره چې دي سر په لالهومه

شاه وږه، وږه وږه راڅه

شاه ميده، ميده په څنگ را واوږه

په څنگ راواږه چې بنګري دشور کوينه

شاه وږه، وږه وږه راڅه

شاه ميده، ميده په څنگ را واوږه

بنګري دي ليچوکي شرنګيري

شاه وږه، وږه وږه راڅه

شاه ميده، ميده په څنگ را واوږه





په زړه ظالمني زه دخوبه بيدار كړمه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
په څنگ راواوړه چي بنكري دشور كوينه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
بنكري دي ليري كړه دلاسه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
په نيمو شپو كې خويياولي وينه وينه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
په څنگ را واوړه چي بنكري دشور كوينه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
ماته په سترگو كې مسكي شه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
چي غمازان درباندي پوي نشي مينه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
په څنگ راواوړه چي بنكري دشور كوينه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه
په څنگ را واوړه چي بنكري دشور كوينه
شاه وړه، وړه وړه راځه
شاه ميده، ميده په څنگ را واوړه (۱)

داتې سندرې

نوار صوتی

دناوي کور کي جينکي دريا وهينه

د نکريزو شپه ده، او دنکريزو شپه ده

ډولي ډولي اتن کوينه

دناوي کور کي جينکي دريا وهينه

د نکريزو شپه ده، او دنکريزو شپه ده

ډولي ډولي اتن کوينه

او دنکريزو شپه ده

ډولي، ډولي اتن کوينه

نجوني دريا سره اتن کري دنکريزو شپه ده

او دنکريزو شپه ده

ډولي ډولي اتن کوينه

داسره شالونه يي نري شمال وهينه

دنکريزو شپه ده

او دنکريزو شپه ده

ډولي ډولي اتن کوينه

دناوي کور کي جينکي دريا وهينه

دنکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده

ډولي، ډولي اتن کوينه

او دنکريزو شپه ده

ډولي، ډولي اتن کوينه

نجونکي ټولي ترينه تاو دي

دنکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده





ډولي، ډولي اتن کوينه
په ناوي خپريخ په نکريزو کي ليچونه
دنکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
دناوي کور کي جينکي دريا وهينه
د نکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
سبابه سري ډولي ته خيڙي
دنکريزو شپه ده او د نکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
سبابه دا جينکي ورته راځينه
دنکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
دناوي کور کي جينکي دريا وهينه
دنکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
نن په دي برکلي کي اوراه ده
دنکريزو شپه ده او دنکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
بنايسته ځلميانو ته اتن غورځن کوينه
دنکريزو شپه ده او د نکريزو شپه ده
ډولي، ډولي اتن کوينه
دناوي کور کي جينکي دريا وهينه

دنکریزو شپه ده او دنکریزو شپه ده
 ډولي، ډولي اتن کوبنه
 او دنکریزو شپه ده
 ډولي، ډولي اتن کوبنه

نوي سنگار د مبارک شه

دنکریزو شپه ده او دنکریزو شپه ده
 ډولي، ډولي اتن کوبنه

ديار په کور دبختور شه قدمونه

دنکریزو شپه ده او دنکریزو شپه ده
 ډولي، ډولي اتن کوبنه

دناوي کور کي جينکي دريا وهينه

دنکریزو شپه ده او دنکریزو شپه ده
 ډولي، ډولي اتن کوبنه

دناوي کور کي جينکي دريا وهينه

دنکریزو شپه ده او دنکریزو شپه ده
 ډولي ډولي اتن کوبنه
 او دنکریزو شپه ده

ډولي، ډولي اتن کوبنه (۲)

سور سالودي باد وهينه

نوار صوتي

دا سور سالودي بادوهينه

نجونوميري گدرته راشه

داسور سالودي بادوهينه

نجونوميري گدرته راشه

اوو، نجونوميري گدرته راشه

گدرته ډيري نجوني لاري

نجوني ميري گدرته راشه

گدرته ډيري نجوني لاري





نجونې ميري گدرته راشه
دامستي، مستي په منگو ويشتل كوينه
نجونوميري گدرته راشه
آله سور سالودي بادوهينه
نجونو ميري گدرته راشه
اوو، نجونوميري گدرته راشه
گدر كي شنوبنگريو شور دي
نجونو ميري گدرته راشه
گدر كي شنو بنگريو شور دي
نجونو ميري گدرته راشه
دامستي، مستي نجوني شنه منكي راورينه
نجونو ميري گدرته راشه
آله سور سالودي بادوهينه
نجونوميري گدرته راشه
اوو، نجونو ميري گدرته راشه
گدر دهمره بختوره ده
نجونو ميري گدرته راشه
گدر دهمره بختوره ده
نجونو ميري گدرته راشه
چي نجونكي په كي مدام ميلي كوينه
نجونو ميري گدرته راشه
آله سور سالودي بادوهينه
نجونو ميري گدرته راشه
او نجونو ميري گدرته راشه
منكي خويو په سريي واچوو
نجونو ميري گدرته راشه
منكي خويو په سريي واچوو

نجونو ميري گدرته راشه

دامستي، مستي نجوني بل منگي راوپينه

نجونوميري گدرته راشه

آله سور سالودي بادوهينه

نجونو ميري گدرته راشه

او دنجونو ميري گدرته راشه

گدرکي ناسته کلي ميري

نجونو ميري گدرته راشه

گدرکي ناسته کلي ميري

نجونو ميري گدرته راشه

په نري باديي وچوي رنخور يي کرمه

نجونو ميري گدرته راشه

آله سور سالودي بادوهينه

نجونوميري گدرته راشه

سور سالودي بادوهينه

نجونو ميري گدرته راشه

اوو، نجونو ميري گدرته راشه (۳)



منابع و ماخذ:

۱- از نوار صوتی آهنگهای گلزمان یاد داشت شد.

۲- همان،

۳- همان،.



یادی از کبوتر (ضیا قاریزاده) آواز خوان و شاعر توانای کشور

ضیا قاریزاده یکی از چهره های شاخص فرهنگی و بزرگترین شاعر معاصر و یکتن از پیشگامان شعر نو در افغانستان است که با دانش، نبوغ و نفوذ علمی و فرهنگی اش در کار های هنری به ویژه آواز خوانی هم از خود برانده گی و شایسته گی نشان داد و بانام هنری «کبوتر» افق های روشن هنر را بال زد و قله های شامخ آن را تسخیر کرد.

وی به سال ۱۳۰۱ خورشیدی یا به استناد جلد سوم دانشنامه ادب فارسی به سال ۱۳۰۰ خورشیدی در شهر کهنه کابل در یک خانواده روحانی و روشن ضمیر چشم به جهان گشود. پدرش دوست محمد نام داشت و قاری قرآن بود.

او درلیسه امانی که به اثر استبداد فرهنگی نادر خان به لیسه نجات تغییر نام یافته بود، درس خواند، آنگاه که آموزش دوره لیسه را به پایان رسانید، در همان لیسه به حیث آموزگار پذیرفته شد و به تدریس پرداخت. قاریزاده از همان آوان کودکی و نوجوانی به ادبیات علاقه ژرفی داشت. این علاقه مندی بعد او را به سوی شعر و تحقیقات ادبی کشاند.

در دورانی که هنوز شاگرد مکتب بود، اقبال آن رایافت، تا از محضر استاد فرخ افندی در عرصه هنر فیض ببرد. (۱)

موصوف از آوان کودکی استعداد شایانی در هنر موسیقی داشت و در سنین ده یا بالاتر از آن با آهنگ های شاد و آواز گیرایش مجالس کودکانه و دوستانه اش را گرم میکرد.

درسال ۱۳۳۰ هـ ش به مدت شش ماه نزد استاد قاسم افغان (پیرخرابات) زانو زد و دروس موسیقی کلاسیک را فراگرفت و از آن بعد شهرت قاریزاده در عرصه های هنر و فرهنگ دوچندان گردید. (۲)

کار های رسمی و دولتی

قاریزاده مدتی مشاور فرهنگی افغانستان در هند بود و در سال ۱۳۳۳ هـ ش هم منحیث مشاور فرهنگی افغانستان به ترکیه رفت و در آنجا به آموزش های بیشتر ادبی پرداخت و به شاگردی دانشمند سرشناس ترک احمد آتش در آمد. مدت زمانی مشاور وزارت اطلاعات و کلتور وقت بود و زمانی هم ریاست تیاتر معارف را به عهده داشت.

نمایشنامه هایی نیز نوشته که بیشتر این نمایشنامه ها به وسیله هنرمندان موفق کشور در تیاتر معارف اجرا شده است... .

آثار و تالیفات

ضیا قاریزاده در عرصه های فرهنگ و هنر گام های استواری برداشت و ثمره آن همه تلاش ها و چاوش های هنری و فرهنگی اش کتاب هایی است که در دانشنامه ادب فارسی از آن ها ذیلاً یاد گردیده است:



- خزان زنده گی، کابل سال نشر ۱۳۳۰ خورشیدی،
 - نینواز یا ارمغان کهسار، کابل سال نشر ۱۳۳۲ خورشیدی،
 - هدف، کابل، سال نشر ۱۳۳۷ خورشیدی،
 - اشعار نو، کابل ۱۳۳۶ خورشیدی،
 - پیام باخت، ۱۳۳۰ خورشیدی،
 - زبان طبیعت، ۱۳۳۰ خورشیدی،
 - منتخب اشعار، کابل، سال نشر ۱۳۴۶ خورشیدی،
- به همین گونه منظومه های فراوانی از قاریزاده در رسانه های چاپی کشور به نشر رسیده که تصور نمیروود تاکنون گرد آوری شده باشد.

مهاجرت

قاریزاده مانند سایر هموطنانش در سال هایی که کشور در آتش جنگ میسوخت، دقیقاً شاید سالهای ۷۲ یا ۱۳۷۳ هـ ش مطابق ۱۹۹۲ میلادی کشور را ترک کرد و سرانجام کشتی شکسته آواره گی او در ساحل کانادا لنگر انداخت و در شهر تورنتوی کانادا رخت اقامت افگند و باخانواده اش در دیار غربت زنده گی در مهاجرت را آغاز کرد.

قاریزاده باری در گفتگویی با حنیفه فریور درسایت فانوس هنر گفته بود که او در آرشیف یا با یگانی رادیو افغانستان از ۲۵ تا ۳۰ آهنگ دارد.

همین آهنگ های معدود نشان میدهد که اونه تنها به زیبایی آواز میخواند، بلکه یک آهنگ ساز مؤفق نیز بود.

وی برغزل های خود آهنگ میساخت و آن را زیبا وهنرمندانه اجرا میکرد و برشعر شاعران نامور دیگر هم آهنگ هایی ساخته و خود پرداخته است.

پاره از اشعار او به وسیله شماری از آواز خوانان سرشناس و معروف کشور چون احمد ظاهر، ناشناس، زلاند، احمد ولی و دیگران اجرا شده که نام ونشان قاریزاده را برای همیشه در اوراق زرین تاریخ هنر و فرهنگ جاویدان خواهد داشت.

وفات قاریزاده

ضیا قاریزاده پس از ۸۶ سال زنده گی پربار، در شهر تورنتوی کانادا به روز یکشنبه ۱۳ جنوری ۲۰۰۸ برابر با ۲۳ جدی ۱۳۸۶ خورشیدی کبوتر زنده گی اش از بام غمناک غربت به سوی آسمان های ابدیت پرواز کرد...، پیکر بی جان قاریزاده را به کابل آوردند و به روز شنبه ۱۹ جنوری ۲۰۰۸ برابر با ۲۹ جدی سال ۱۳۸۶ خورشیدی به خاکش سپردند. (۳)





استاد ضیا قاریزاده (کبوتر)



منابع و مأخذ:

۱. پرتو نادری، کیوتر بام بلند موسیقی، مجلهٔ جامعهٔ مدنی، د افغانستان دمدنی تولنی د مجتمتع خپرونه، دور ششم، جدی ۱۳۸۷ هـ ش شمارهٔ مسلسل ۴۷، از جاجای صفحات ۳۷، ۳۸ و ۳۹ باتصرف و اضافات استفاده شد،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع وزارت اطلاعات و فرهنگ، چاپ مطبوعهٔ آزادی، بهار ۱۳۸۹ هـ ش، جلد اول ص ۳۷۷،
۳. کیوتر بام بلند... همان صفحات..



آهنگ های از کبوتر (ضیا قاریزاده)

گلشن کابل

ضیا قاریزاده

مشک تازه می بارد ابربهمن کابل
موج سبزه میکارد کوی و برزن کابل
ابرچشم تر دارد سبزه بال و پردازد
نگهت دگر دارد سرو وسوسن کابل
آسمان نیلی کار از ستاره چشمک دار
تا سحر بود بیدار چشم روشن کابل
آب سرد پغمانش تاک و توت پروانش
زنده میکند جاننش طرفه ماه من کابل
در صفایی و تزئین کوی آسه مایی بین
گوئیا به جوی شیرشسته دامن کابل
آب سرد سرچشمه بوسه میزند بوسه
همچو طفل بازیگوش روی و گردن کابل(۱)

هی هی گل من

آهنگ فلکلوریک

چمن چراغانست هی هی گل من
چشمم به گریانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من
نسیم صبحدم گشته خدایا
چمن چراغانست هی هی گل من
چشمم به گریانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من



نسیم صبحدم گشته خدایا
چمن چراغانست هی هی گل من
چشمم به گریانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من
دلَم دریای غم گشته خدایا
چمن چراغانست هی هی گل من
چشمم به گریانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من

عجب رسمی که دارد آدمیزاد
چمن چراغانست هی هی گل من
که دور افتاده را کی میکند یاد
چمن چراغانست هی هی گل من
که دور افتاده خاک مرده دارد
چمن چراغانست هی هی گل من
که خاک مرده را کی میبرد باد
چمن چراغانست هی هی گل من
چشمم به گریانست هی هی گل من
دلَم به گریانست هی هی گل من

دلی دارم که مالا مال خونست
چمن چراغانست هی هی گل من
دلی دارم که مالا مال خونست
چمن چراغانست هی هی گل من
غمی دارم که کوه بیستونست
چمن چراغانست هی هی گل من
چشمم به گریانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من
دلَم پریشانست هی هی گل من (۳)



داغ تمنا

از روی نوار صوتی

رفتیم از این باغ هجر تو حاصل

داغ تمنا چون لاله بردل

هر جاکه رفتیم یاد تو کردیم

آواره چون مست ساحل به ساحل

رفتیم از این باغ هجر تو حاصل

داغ تمنا چون لاله بردل

هم از تو دوریم هم باتو نزدیک

آینه و دل با هم مقابل

رفتیم از این باغ هجرتو حاصل

داغ تمنا چون لاله بردل (۴)

مکن دیگر بهانه

ضیاً قاریزاده

بیا شب های مهتاب است ای ماه یگانه

مکن دیگر بهانه

برا از خانه سوی باغ با چنگ و چغانه

مکن دیگر بهانه

به گلشن بارقیبان دوش رفتی جلوه سامان

تو ای خورشید خوبان

نهانی دیدمت سرمست از کنج و کرانه

مکن دیگر بهانه

گرآیی جان دهم پیشت و گرنایی بمیرم

که من الفت پذیرم

مرا بازی مدی با وعده های دلبرانه

مکن دیگر بهانه

شهادت میدهد چشمت که دیشب مست بودی

قدح در دست بودی

نمی دانم تک و تنها کجا میری شبانه

مکن دیگر بهانه



خدا را تابکی پیمان نهی و بشکنی باز
 اله ای شوخ طنناز
 بفرما راستی ای شوخ اگر می آیی یانه
 مکن دیگر بهانه
 بیا کز عشق بستانیم داد وشاد باشیم
 زغم آزاد باشیم
 جهان داره بسی نیرنگ و افسون و فسانه
 مکن دیگر بهانه
 در آن محفل که باشی با رقیبان گرم صحبت
 تو ای قامت قیامت
 نوازش کن ضیا را با نگاه محرمانه
 مکن دیگر بهانه (۵)

فریاد از این دل

ضیا قاریزاده



برباد از این دل	گشتیم و آخر
فریاد از این دل	
فریاد از این دل	
آزاد از این دل	باشد که گردیم
فریاد از این دل	
فریاد از این دل	
یک قطره خونست	سرتابه پایش
شور و جنونست	لیکن دوعالم
ایجاد از این دل	جور و ستم شد
فریاد از این دل	
فریاد از این دل	
دیوانه گردد	از هرنگاهی
پروانه گردد	برهرچراغی
بنیاد از این دل	ذوق تپش ها
فریاد از این دل	
فریاد از این دل	

گندم نماید	جو می ستاید
شیرینیی وی	تلخی فزاید
غلثیده در خون	فریاد از این دل

فریاد از این دل

فریاد از این دل

در سینۀ تنگ

هرگز ندارد

بدنامیی ماست

فریاد از این دل

فریاد از این دل (۶)

منابع و مأخذ:

۱. شعر از ضیا قاریزاده میباشد و برای اولین بار این شعر را خودش به آواز خود به شکل کورس اجرا نموده و رحیم ساربان بعد از وی این آهنگ را خوانده است. شعر از کتاب «کابل در آیینۀ شعر» گرفته شده است.
۲. این شعر از کتاب «غذاهای محلی افغانستان» که در آخر آن اشعار محلی درج بود، اقتباس شد و همچنان این شعر در کتاب سرودها، نشر مکتب علم و فرهنگ - پشاور صفحات ۳۵-۳۶-۳۷ نیز چنین درج میباشد.
۳. این آهنگ از نوار صوتی آهنگ های کبوتر یاد داشت شد و به همین کمپوز با تغییر انتره ها این آهنگ را جواد غازی یار اجرا کرده است.
۴. از نوار صوتی آهنگهای کبوتر یاد داشت شد که دوگانگی با ژایلا اجرا شده است.
۵. کتاب اشعار نو، ضیا قاریزاده، انتشارات هفته نامه ژوندون، قوس سال ۱۳۳۶، هـش، شعبه افغانستان شناسی، کتاب خانه های عامه کابل، صفحه ۲۱،
۶. کتاب اشعار نو، ... ص ۲۳-.





استاد اولمیر
د پښتو خوږ ژبی یو تکره سندر غاړی

استاد اول میر په ۱۳۰۸ هـ. ش کال د پاکستان د پشاور دنوتیا په کلي کي نړي ته سترگي غړولي. پلار يې سيد احمد نومیده، د بزگري په دنده بوخت و. اول میر له دوه کلو زیات عمر نه درلوده چي مور يې مړه شوه او ددغه ویرجني پيښي شپږ میاشتي وروسته يې پلار مړ شو. اول میر په کوچنيوالي کي دکاکا په کور کي اوسیده دپلار او مور دلري والي دوير له کبله دنړي له ميني څخه گونښه شوي و. ترهغه چي موسيقي ته يې مخه کړه او داستاد جعفر علي (دپشاور د راديو وتلي کلارنت غږونکي) زده کوونکي شو. وروسته يې د پيښور راديو ته د سندرغاړي او نعت ويونکي په توگه لار وموندله.

څلور کاله وروسته دخپل نيردي ملگري او شاعر رحمت شاه سره يوځاي په کال ۱۳۲۵ هـ. ش کي دافغانستان دخپلواکي د جشن د ليدلو له پاره کابل ته راغي او په کابل کي د حاجي عبداللکریم افریدي سره بلد تيا وموندله او دهغي په وسيله يې راديو کابل ته لار پيدا کړه.

د اول میر آواز د راديو داستادانو د منلو وړ وگرځيد، نوله دي امله دراديو کابل هميشني سندرغاړي په توگه ومنل شو وروسته بيا د پښتو دموسيقي دمنتظم په توگه يې دنده ترسره کوله.

يو شمير هنرمندانو هر يو محمد ايوب، سيد علم، طلالمحمد، نعمت الله او نور د اول میر په شاو خوا را ټول شول او دهغه دنويو هنري لاس ته رواړنو څخه يې گټه پورته کوله. استاد اول میر دهيواد دخداي بڅښلي ملي شاعر ملنگ جان ارزښتناکه لارښوونې له مخي په خپل آواز او نورو پښتو ژبو سندرغاړو په سندرو کي هيوادني، حماسي او عشقي شعرونه را ونغاړل او دخلکو دهنر په توگه يې خپلی کړني ترسره کړی.

دراديو افغانستان دموسيقي د اداري په پيشنهاده ۱۳۵۰ هـ. ش کال د دلو په میاشت کي دهغه وخت دا اطلاعات او کلتور دوزارت له خوا د اول میر د ښو هنري خدمتونو له امله داستاد لقب ورکړل شو.



استاد اول مير په کابل کي خپل شاگرد نعمت الله سره يوځاي ژوند درلود او د ژوند تر پايه پوري دخپل زده کوونکي په کور کي شپي ورځي سبا کولي.

استاد دځگر دناروغي له کبله زيات زوریده او په پوره پیمانہ يي ناتوانه کړي و چي دوخت دراپيو او تلویزیون له خوا څو څو واره دکابل په روغتونونو کي بستر شوي و خو روغتيايي ونه مونده چي بيا په ۱۳۲۰هـ.ش کال کي د افغانستان دهنرمندانو د اتحادیي له خوا دهغه وخت شوروي اتحاد ته ددرملني له پاره وليږدول شو ترڅو درملنه يي وشي.

هغه له درملني وروسته هیواد ته راستون شو ولي د ۱۳۲۱هـ.ش کال دثور دمياشتي ددوشنبی په ماښام داستاد سر او پښي لږزي ونیوي چي پرته له ځنډ څخه داستاد دشاگرد نعمت الله دعلي آباد روغتون ته وليږد او په چي یوي لنډي درملني وروسته رخصت شو پرته له دي چي ددي څخه خبر شي چي دژوند وروستي شیبی يي را رسيدلي په آرامي سره بیده شو. دسهارني خوړو وروسته استاد بي هوشه شو لږزه ورباندي راغله او زده کوونکي يي بيا دعلي آباد روغتون ته وليږد او ه.

داکترانو داستاد زده کوونکي ته ددرملني درمل وليکل خو افسوس چي ددرملو درارسيديو سره سم استاد ددي فاني نړي څخه سترگي پتي کړي مهربانه، زړه سوانده، آرام، متواضع استاد اول مير د ۱۳۲۱هـ.ش کال دثور په ۱۵ نيټي دچهارشنبی په ورځ ددولتي چارواکو دهغه ددوستانو او مينه والو په بدرگه دده جنازه په شاه شهيد کي خاورو ته وسپارل شوه.

روح دي ښاد وي.

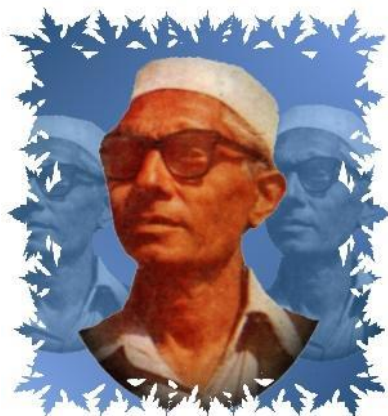
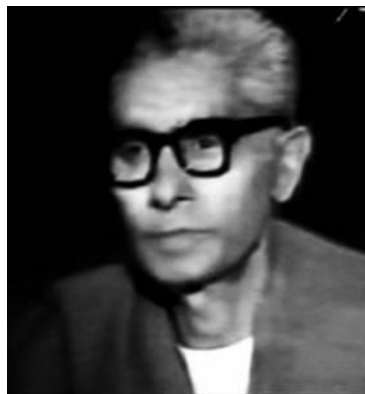
استاد اول مير د ۵۳ کلني په عمر ددي فاني نړي څخه سترگي پتي کړي.

له استاد څخه څلور سوه سندري دراديو تلویزیون په ملي آرشيف کي دپادگار په توگه را پاتي دي.

داستاد نوم به په ټولو هنري کړيو کي دتل له پاره په ژوندي ښه پاتي شي.

دا زمونږ زيبا وطن، چي دملنگ جان دشعرونو څخه دي داستاد دښو او وتلو غږونو او ترانو څخه شميرل کيږي.





تصاویر استاد اولمیر

اخستونکي ځايونه:

- ۱- مددي، عبدالوهاب، سرگذشت موسيقي معاصر افغانستان طبع تهران، ۱۳۷۵ کال
مخونه ۷۷، ۷۶ او ۷۸،
- ۲- همغه اثر مخ ۷۹،
- ۳- له دري څخه ژباړونکي عبدالقيوم متين.



د استاد اولمير د خوږو سندرو بيلگي

ای زما وطنه

ارواښاد غني خان

اي زما وطنه دلعلونو خزاني زما

ستا هره دره کي دي د تورو ښاني زما

ستا سرچي وي ټيټه نو به زه شان او شوکت څه کړمه

ته چي خوار و ځاريي زه به مال او دولت څه کړمه

ته چي روان وي جاريي زه به خوب او راحت څه کړمه

مسته به دي خاوره کړم په مينه مستاني زما

اي زما وطنه

عقل مي ايري شه ستاله پاره د فکرونه

سترگي مي قربان شه ستاله پاره د سوچونو

څارشمه قربان شم ستاد خاورو د کورونو

ستازره کي پرته دي ټولي تلي زماني زما

اي زما وطنه

يا به دي زه سيال کړمه وطنه د جهان

يا به ستا په پښو کي تودي خوري کړمه ځان

ځان به دري وري کړم خو تابه کړم ودان

نريمه، پښتون يم تاته يادي افساني زما

اي زما وطنه (۱)



د سترگو ننداري

استاد محمد داؤد سيلاب

ستاد سترگو بلا واخللم بيادي سترگي ولي سري دي

پام چي واردي خـطانشي مامنلي غر غري دي
 د آرزو جوپه باريـري حوصلي وهي تريکي
 داميد په قافله کي شروع نوي نغاري دي
 ستا دمييني دخزانه بس زما ژوندته بهانه ده
 گوندي وخته ماليدلي په خپل سرخاوري ايري دي
 نازولي ليلا راشه دمجنون گريوان ته گوره
 داباران د ملـغلو که د اوبـکو فواري دي
 مخ دي بلي لمبي کاندي خوله دي گل شي بيا غنچه شي
 حـکه ماته ډيري گـراني دپتنگ بلبل نخري دي
 پس له ډيره شو اخونه ستاله نه قربانـپرم
 دنکريزو په جامه کي مي قربان د زړه قطري دي
 چي په ژرنده مي ځان وړه کړونو ايله مي وصال بيا موند
 درنجو په نوم مي کړي ستادسترگو ننداري دي
 چي اري ته مي سرورکړونو اوربل کي پخنداشم
 درمنځ په رنگ بـنکل کړي زلفي ماخوري وري دي
 مبارک دي شه سيلابه دوصال استازي راغي
 دريبار سره دي کړي آشنانوي مشوري دي (۲)



دا زمونږ زيبا وطن

ملنگ جان

دازمونږ زيبا وطن	دازمونږ ليليا وطن
داوطن موځان دي	دا افغانستان دي
####	####
داوطن دي ځان زمونږ	داوطن ايمنان زمونږ
وايي په خاپوړو کي	داسي ماشومان زمونږ
دامودبابا وطن	دامود دا وطن
به مونږ باندي ديرگران دي	

دا افغانستان دي

څاربي د سيندو نو شم څاربي د ډاگونو نو شم
څاربي د خوړونو نو شم څاربي له دي غرونو نو شم
دا زمونږ آشنا وطن در دله مو شفا وطن

زړگي مي پري روښان دي

دا افغانستان دي

دا وطن زيارت زمونږ دا وطن نعمت زمونږ
دا وطن په دي دنيا دي لکه جنت زمونږ
دا وطن صفا وطن زړه د آسيا وطن

ژوندون د ملنگ جان دي

دا افغانستان دي (۳)

منابع و ماخذ:

۱. مجله صدای آزادي، شماره پنجم- ثور ۱۳۹۰ هـ.ش صفحه ۳۵،
۲. دریا در دیار غربت- گرد آوری عتیق الله نیازی و احمد جاهد صدیقی، انتشارات خاور ۱۳۸۲- هـ.ش صفحه ۸۹،
۳. سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، عبدالوهاب مددی، چاپ دوم، تهران- سال ۱۳۷۵ هـ.ش ص...





استاد امير محمد هروي
خانقاه گرد صوفي مشرب

استاد امیر محمد محمد فرزند فیض محمد مشهور به کاکافیض محمد به سال ۱۳۱۰ هـ.ش در قریهٔ قابلبای مربوط ولسوالی ده سبز ولایت کابل دیده به جهان گشود. پدرش فیض محمد خان از جمله رباب نوازان معروف آن زمان بود که قرابت خویشاوندی با استاد محمد عمر، رباب نواز مشهور رادیو-تلویزیون افغانستان، داشت، یعنی استاد امیر محمد نواسهٔ کاکای استاد محمد عمر بود. (۱)

وی تعلیمات ابتدائیهٔ دینی را از ملاهای مسجد محلهٔ شان فراگرفت و بعداً شامل مکتب ده سبز شد و از همان مکتب با ختم موفقانهٔ صنف ششم، مکتب را تمام کرد. (۲)

(د رآن زمانه ها مکاتب تا صنف شش بود مانند امروزه که شاگردان از صنف دوازدهم فارغ میشوند، فراغت مکاتب آن زمان صنف شش مکتب بود، و هر کسی که از مکتب در آن زمان فارغ میگردد، حتا تعدادی از فارغ التحصیلان آن به سوبهٔ لسانسه های امروز لیاقت میداشتند، زیرا در آن زمان وقتی کسی شامل مکتب میگردد، باید تعلیمات ابتدائیهٔ دینی میداشت و از وی امتحان گرفته میشد و بعداً او را شامل صنف اول می نمودند. بعد از فراغت صنف ششم هم زمانی که فارغ التحصیل در ادارهٔ به کار گماشته میشد، شش ماه اول کارش به نام نامزد مامور یاد میگردد و اگر در همین شش ماه اول ماموریت شایسته گی و لیاقت ماموریت را پیدا میکرد، او را مامور رسمی مقرر مینمودند، از همین جهت است که فارغ مکاتب آن زمان و مامورین آن زمان دارای استعداد و لیاقت شگرفی بودند و همین حالا هم هستند.

متأسفانه نسبت ایجاد نا امنی ها در کشور و پایین رفتن سطح دانش، دانش آموزان سوبه های تعلیمی مکاتب از صنف شش به یازده که سیستم جدید یاد میشد و بعد تا صنف دوازدهم ارتقا پیدا کرد، اما بدبختانه که امروز فارغان مکاتب حتا املا و انشاء شان درست مانند متعلمین صنف چهار یا پنج مکتب است و از سوبهٔ تعلیمی و تحصیلی (مستثنا از تعدادی) کاملاً به دوراند.)

به هرحال؛ امیر محمد از سن ده سالگی به آواز خوانی آغاز کرد، چون استعداد و علاقه اش به هنر زیاد بود، بنابر تشویق پدرش فیض محمد خان نزد استاد محمد عمر که خود در اوایل آوازخوان بود و بعد هنر نوازنده گی ربابش را تعقیب کرد و از آواز خوانی دست کشید، شاگرد شد و مدت زیادی نزد او هنر نوازندگی رباب را فراگرفت و بعداً شاگرد استاد آقا محمد قناعت، پدر استاد موسی قاسمی شد و اساسات موسیقی و نوازنده گی را از وی نیز آموخت.

امیر محمد علاوه از آنکه نزد استاد محمد عمر رباب نواز-نوازنده گی را آموخت، اساسات موسیقی و آواز خوانی را نیز از نزد وی یاد گرفت که در آن زمان چهارده سال عمر داشت.

وی برای آموزش آواز خوانی به خصوص در بخش آهنگ های پشتو نزد استاد حاجی ڈر محمد (ڈری لوگری) زانو زد و شاگرد شد و از وی نیز هنر موسیقی را فراچنگ آورد. (۳)



به صورت مشخص استادان بزرگی وی را آموزش دادند و او هم از داشته‌ها و اندوخته‌های همه استادانش استفاده‌های اعظمی نمود، با آنکه استادانش هر کدام روش و شیوه خاص هنری خود را داشتند، اما استاد امیر محمد به شیوه خاص خود آهنگ اجرا میکرد و طرز به خصوص خود را در آواز خوانی داشت، چنانکه استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ شیوه و طرز مخصوص در آواز خوانی دارد.

استادان او استاد محمد عمر رباب نواز، استاد قاسم افغان، دری لوگری، استاد آقا محمد قناعت (پدر موسی قاسمی) در تربیت و پرورش هنری استاد امیر محمد زحمات زیادی را کشیدند و شاگردشان هم با علاقه خاص ریاضت هنری خود را تکمیل نمود و بالاخره خود یکی از استادان و هنرمندان مشهور و معروف کشور گردید.

باوجود آنکه استاد امیر محمد از جمله غزلخوانان معروف است، اما در فلکلوریک خوانی که آهنگ‌های مردمی و اصیل افغانی را شامل میگردد، مهارت بی نظیری از خود تبارز میداد.

او با شیوه خاص هنری آهنگ‌های ناب و نازنینی را چون (مینا خال داره مینا) را بازیابی و طرز خاص خودش اجرا میکرد، که به آهنگ جان تازه می بخشید.

استاد امیر محمد مرد درویش صفت بود و شخص متواضع، فروتن، مهربان با قناعت، صالح، دیندار و دوستدار فقرا و اهل حال بود.

در کوچه علیبرضا خان کابل خانقاهی وجود داشت که اکثراً درویش در آنجا میرفتند و به ذکر و حمد خداوند «ج» و نعت رسول مقبول «ص» مشغول میگشتند، و استاد امیر محمد نیز به روزهای موعود به آنجا میرفت و نعتیه‌ها اجرا میکرد و علاقه مندانش را با خواندن‌های نعتی و دینی اش ساعت‌ها به سیر و سلوک روحانی مستغرق میگردانید. (۴)

موصوف دوبار ازدواج نموده و ثمره آن چهارده فرزند است که از آن جمله یک پسرش به نام عزیز محمد امیری در رادیو-تلویزیون آواز خوانی میکند. (۵)

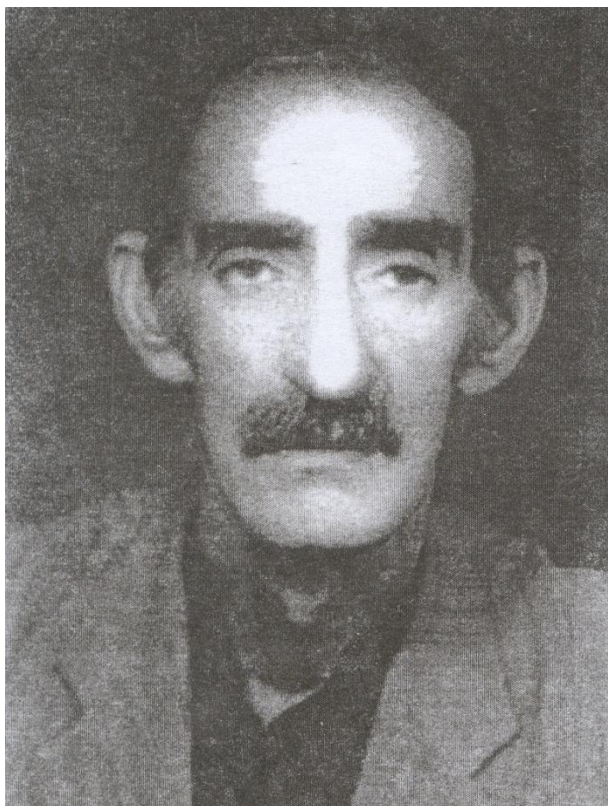
استاد امیر محمد در آرشیف رادیو و تلویزیون آهنگ‌هایی دارد که شمار آن‌ها به ده‌ها آهنگ میرسد، که تعدادی از آهنگ‌های او غزل و تعدادی از آهنگ‌های وی فلکلوریک، محلی و مردمی میباشد که با زبان‌های دری و پشتو اجرا شده‌اند.

موصوف بنابر مشکلاتی که در افغانستان ایجاد گردید، در سال ۱۳۷۲ هـ.ش به شهر کویته پاکستان مهاجر شد و به سال ۱۹۹۷ میلادی مطابق سال ۱۳۷۶ خورشیدی بنابر دعوت علاقه‌مندان و دوستانش به ایالات متحده آمریکا و جرمنی مسافرت‌هایی انجام داد و در آن جاها هم به هنر خود پرداخته و در کنسرت‌ها و محافل و مجالس هنرمندان حضور پیدامی کرد و آهنگ‌های زیبا و جذاب به سبک خاص خود برای علاقه‌مندان و دوستداران هنرش اجرا مینمود.

استاد امیر محمد پس از شصت و شش سال عمر پربار هنری ششم دلو سال ۱۳۷۶ هـ.ش مطابق ۲۵ جنوری ۱۹۹۸ میلادی به اثر سکنه قلبی در کویته بلوچستان پاکستان جان به جان آفرین سپرد.



وی در دیار غربت و با دنیای از امید دوراز خویش، قوم و هموطنانش در همان جا به خاک سپرده شد
وداغ آزادی و آرامی وطنش را با خود به خاک برد. (۶)



استاد امیر محمد هروی



منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۷۵،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش، جلد اول ص ۳۹۳،
۳. ساز و آواز در... ص ۳۹۳،
۴. ساز و آواز در... ص ۳۹۴،
۵. سرگذشت موسیقی... ص ۱۷۵،
۶. به نقل از عزیز محمد امیری پسر امیر محمد خان با تماس تلفونی که با مؤلف داشت، یادداشت گردید..





محمد ظاهر؛ شاه سابق، در جمع آوازخوانان کشور



تعدادی از آوازخوانان رادیو افغانستان



آهنگ های از استاد امیر محمد هروی

مینا خال داره مینا

آهنگ فلکلوریک

مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	امید عشق و از میخانه خیزد
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	متاع عشق و از ویرانه خیزد
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	مگر نشنیده توصیف مجنون
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	وفا از پهلوی دیوانه خیزد

مینا خال داره مینا

مینا ناز داره مینا

مینا خال داره مینا

مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	دل من مشرب پروانه داره
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	که هیچ از سوختن پروا نداره
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	به خدا آشنا هر گز نمانده
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	چه پروای مرا بیگانه داره

مینا خال داره مینا

مینا ناز داره مینا

مینا خال داره مینا

مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	شنیدست گوش من آواز بسیار
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	کشیدم از نکویان ناز بسیار
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	زبیداد بتان بالم شکسته
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	نمی آید زمن پرواز بسیار

مینا خال داره مینا

مینا ناز داره مینا

مینا ناز داره مینا

مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	نسیم صبحدم بوی تو داره
مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا	شمیم عطر گیسوی تو داره



سرعاشق هوای صد درچند
 به محراب دو ابروی تو داره
 مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا
 مینا خال داره مینا، مینا ناز داره مینا
 مینا خال داره مینا
 مینا ناز داره مینا
 مینا ناز داره مینا
 قدت را سرو بوستان میتوان گف
 رخت را ماه تابان میتوان گف
 ترا ای نازنین در کشور حسن
 رئیس جمله خوبان میتوان گف
 مینا خال داره مینا
 مینا ناز داره مینا
 مینا ناز داره مینا(۱)

باشی یارم

آهنگ فلکلوریک

کشم نقش خط و خال و لبت ای گل

بیا یار جان دل افگار دارم

باشی یارم به عشقت کار دارم

الف قد خوده بالا کشیده

بیا یار جان دل افگار دارم

باشی یارم به عشقت کار دارم

به یاد قد دلجوی تو ای گل

بیا یار جان دل افگار دارم

باشی یارم به عشقت کار دارم

به سودای تو سودا میدهد یار

به دیدارت تمنا می دهد یار

به پیشت آنقدر دست و پاچه میشم

که قانون تماشا میدهد یار

بیا یار جان دل افگار دارم

باشی یارم به عشقت کار دارم



بیا تا چشم بیمارت ببینم
 قد بالا و رخسارت ببینم
 به دنیا زنده گی از سربگیرم
 اگر باز و دیدارت ببینم
 بیا یار جان دل افگار دارم
 باشی یارم به عشقت کار دارم
 چمن گل پوش و بلبل ناله داره
 غم هجران به دل دنباله داره
 که یارت کی فراموش کار عشق اس
 ز عشقت سال گیری هر ساله داره
 بیا یار جان دل افگار دارم
 باشی یارم به عشقت کار دارم
 باشی یارم به عشقت کار دارم (۲)

دوبیتی ها

آهنگ فلکلوری

غم عشقت بیابان پرورم کرد
 هوایت مرغ بی بال و پرم کرد
 مراگفتی صبوری کن صابوری
 صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

چه شد گر خاطرت را کم ندارم
 غم عشق تو دارم غم ندارم
 اگر مُردم مکن ماتم به مرگم
 شهید بی کسم ماتم ندارم

مرا از دوریت بیمار کردی
 به بالینم فگندی زار کردی
 به من عهد محبت بسته بودی
 چرا ای بیوفا انکار کردی

چتو سختی کده دردت بجانم
 عجب دردیست به کس گفته نتانم



دلہم چون دود غم گشته عزیزم
بسوخت و پوده کرده استخوانم

دو زلفان سیاه را تاب دادی
مرا در بستر غم خواب دادی
مه خواهش میکنم همراهیت به دوستی
مرا از دوستیت جواب دادی

برو ای بیوفا یاد تو باشد
شدی از من جدا یاد تو باشد
سرالفت گرفتگی بارقیبان
خیانت کار من یاد تو باشد

اگر از حال من باشی خبردار
دل سنگت میسوزد بر من زار
تمام خاک عالم را بگردی
نیافی مثل من یار وفا دار

اگر دردم یکی بودی چه بودی
وگر غمم یکی بودی چه بودی
به بالینم عزیزی یا طبیبی
وز این یکی - یکی بودی چه بودی

فغان و ناله ها دارم عزیزم
عجب بخت سیاه دارم عزیزم
خدا قسمت کند رویت ببینم
که امید از خدا دارم عزیزم

کنی تا کی به عاشق بیوفایی
نمی کردی از اول آشنایی (۳)

عزیزم تا بکی داری جدایی
اگر من لایق عشقت نبودم



بازار حسن

دُر محمد سایر هراتی

زبازار حسن تو سودا گرفتم

خوشم زانکه سودا چه زیبا گرفتم

ندادی مرا باز دمی ازلب خود

به یاد لب ت دست مینا گرفتم

رخت را چوینم من خستۀ زار

زبزم دیگر من و جان پا گرفتم

ز بازار حسن تو سودا گرفتم

خوشم زانکه سودا چه زیبا گرفتم (۴)

منابع و مأخذ:

۱. شجره بنیاد فلکلور، آمریت فرهنگ مردم، وزارت اطلاعات و فرهنگ، آرشیف سیما و صدا، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۹ هـ.ش، محل ثبت رادیو- کابل،
۲. شجره... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۹ هـ.ش، رادیو کابل،
۳. شجره تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۹ هـ.ش رادیو کابل،
۴. اشک سایر، گزیده اشعار دُر محمد سایر هراتی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴، هـ.ش، نشر الازهر پشاور، کتابخانه های عامه شماره ثبت ۸۹۱-۱۱۹- الف- س، شعبه افغانستان شناسی، صفحه ۱۵۴-.





استاد

حاجی عبدالمحمد هماهنگ

آوازخوان طراز اول موسیقی

استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ یکی از آواز خوانان بسیار مشهور و معروف کشور است که سبک خاصی در هنر آواز خوانی دارد.

موصوف در سال ۱۳۱۶ هـ.ش در کوچۀ خواجه خوردک کابل متولد شده است. پدرش طلال محمد نام داشت که در اوایل آواز خوانی میکرد و بعد به نواختن دلربا در دسته های هنری با هنرمندان مشغول شد. هماهنگ در آغاز شاگرد محمد غازی طبله نواز بود و از او طبله را آموخت. بعد شاگرد استاد رحیم بخش شد، ولی دیری نگذشت که دست شاگردی به سوی استاد شیدا دراز کرد و تخلص شیدا یی را هم برای خویش انتخاب نمود و در فرجام به حلقۀ شاگردان استاد محمد حسین سرآهنگ پیوست و هجده سال تمام (تازمان وفات استاد سرآهنگ) از آن استاد بزرگ استفاده ها نمود و از خرمن پربار هنر او خوشه های چید تا آن که هنرش را، شهرتش را و محبوبیتش را بدان جا رسانید که در حال حاضر و در میان استادانی که حیات دارند، در غزلخوانی از هیچ استادی کم نیست، بلکه بهترین غزلخوان کشور به شمار میرود. وی در اجرای آهنگ های فولکلوری و آهنگ های محلی دارای سبک به خصوصی است، که وی را از سایر آواز خوانان محلی متمایز مینماید و حتا بسا از آواز خوانان قدم جای پای او گذاشته و از سبک و یا روش آواز خوانی او تقلید کرده اند و میکنند.

حاجی عبدالمحمد هماهنگ در سن یازده سالگی به آواز خوانی آغاز کرد و از سال ۱۳۳۰ هـ.ش همکاری خود را با رادیو افغانستان آغاز نمود و به صد ها آهنگ در آرشیف رادیو و تلویزیون ملی دارد. (۱) او زمانی که شاگرد استاد سرآهنگ بود و در حلقۀ شاگردان او زانوزد، با علاقه و عشقی که به استاد سرآهنگ داشت، تخلص شیدایی را هم برون تخلص استادش (سرآهنگ) هماهنگ تبدیل کرد و از آن پس به نام هماهنگ مشهور خاص و عام گشت. داکتر عنایت الله شهرانی در کتاب ساز و آواز در افغانستان، یکی از خاطره های ماندگار و شیرین خود را حکایت میکند که آن را بدون کم و کاست در اینجا نقل میکنیم:

به سال ۱۹۷۹-م در یک سفر هنری باوی (هماهنگ) به ترکمنستان رفته بودم، وی را مرد خوش مشرب، متواضع، شوخ و ظریف طبع و مهربان (یافتم). در یکی از محافل بزرگ هنری در عشق آباد مرکز ترکمنستان مرا منحیث ترجمان با یک خانم ترکمنی وظیفه دادند، خانم پس از خوش آمدید، گفته های خود را خاتمه داد و درختم گفتارش از سامعین، که در آن محفل بزرگ بیش از بیست نفر از هنرمندان افغانستان اشتراک داشتند، خواهش نمود که اگر سوالاتی در زمینه گفتارش داشته باشند، بپرسند، استاد (هماهنگ) در جمله سؤال کننده گان به نوبت از من به زبان فارسی خواهش نمود که برای آن خانم خوشگل بگویم که: «آیا امکان دارد با استاد هماهنگ ازدواج شرعی نماید؟» چون همراهان من کابلیان بودند، همه در خنده شدند و خانم به حیرت رفت که چرا به سؤال استاد هماهنگ همه در خنده شدند، از من خواهش کرد که



گفتارش را ترجمه کنم، ولی به شکلی سخن را تیر کردم، البته دریک حالت سختی قرار گرفته بودم، بعد از ختم، (محفلی) استاد هماهنگ نزد من آمده و برایم گفت شوخی کردم چهار زن نکاحی دارم.» استاد هماهنگ از جمله چهره های درخشان و برجسته هنرمندان است و در این راه جوایز زیادی را بدست آورده است. پیش از سال دوهزار میلادی استاد مغفور و مرحوم استاد رحیم بخش یا شهنشاہ غزل به امریکا تشریف آورده بود و نظر داد که هماهنگ من حیث یکی از استادان کلاسیک به عنوان «استاد» لقب داده شود، که البته در هر گوشه دنیا از جانب افغانستانیها این نظر تأیید گردید. (۲) استاد جوایز متعددی را نصیب شده که قرار ذیل نام میبریم:

- جایزه درجه دوم در آواز خوانی کلاسیک در سال ۱۳۳۶ هـ.ش از وزارت مطبوعات وقت.

- جایزه درجه اول در آواز خوانی فولکلوریک در سال ۱۳۴۲ هـ.ش از رادیو افغانستان.

- جایزه هنری به اساس آرای مردم در سال ۱۳۴۷- از رادیو افغانستان.

- جایزه اول آواز خوانی در ماه اسد سال ۱۳۶۲ هـ.ش از کمیته دولتی کلتور افغانستان (۳)

نگارنده این سطور از زبان هنردوستان و حتا از طریق مصاحبه های خود استاد شنیده ام که هماهنگ چنان نزد مردم محبوب بود که در محافل و مجالس خوشی مردم همیشه شرکت میداشت و چه بسا که عروسی ها به ماه ها به تعویق انداخته میشد، تا استاد فرصت اشتراک در عروسی را پیدا میکرد و بعضاً هم اتفاق می افتاد که مردم برای جشن های خوشی شان به ماه ها نوبت می گرفتند و منتظر میماندند.

استاد هماهنگ در زمان جنگ های داخلی، کابل را ترک نمود و به خارج از کشور مهاجر گردید، اما از هنرش هیچگاهی دست نکشید و در مهاجرت هم هنرش را ادامه داد.

استاد شاگردان زیادی دارد، ولی از روی شکسته نفسی هیچگاهی از کسی به عنوان شاگرد یاد نکرده است. خوشبختانه استاد، در سال های نیمه دهه هشتاد هـ.ش دوباره به وطن برگشتند که از طرف مردم اراکین بلند پایه دولتی به خصوص وزارت اطلاعات و فرهنگ و شخص رئیس جمهور کشور، هم به گرمی استقبال شدند و در چندین مجلس و محفل هنری دعوت گردیدند. متأسفانه استاد مدتی در بستر مرضی افتاد و از نصف بدن فلج گردید. تلویزیون طلوع در یکی از سرویس های خبری ساعت شش شام گزارش کوتاهی را در مورد بیماری استاد هماهنگ ترتیب داد و همینگونه تلویزیون ملی نیز گزارش کوتاهی در سرویس های خبری خود آماده کرد و تعدادی از هنرمندان کشور هم از وی عیادت به عمل آوردند.

سرانجام استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ به عمر هفتاد و پنج سالگی شام روز چهارشنبه ۱۷ جوزای سال ۱۳۹۱ هـ.ش از اثر مرضی که عاید حال شان بود، جان به جان آفرین سپرد و صدای پرجاذبه اش برای همیشه خاموش گشت.

جنازه مرحومی از منزل شان واقع کوچه خرابات برداشته شد و در حالی که از طرف تعداد زیادی از علاقه مندان، دوستان و اراکین بلند پایه دولتی و مسؤولان وزارت اطلاعات و فرهنگ تشییع می گردید، در حوضیره آبایی شان واقع شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

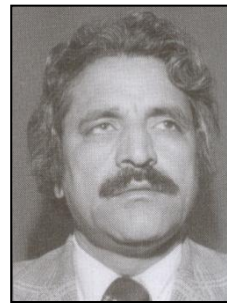
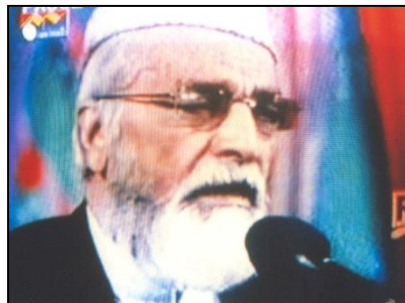


از وی آهنگ های زیادی در آرشیف رادیو و تلویزیون ملی موجود می باشد، چنانکه بیش از چهل آهنگ در آرشیف تلویزیون و همین گونه بیش از سه صد آهنگ در آرشیف رادیو دارد که حاصل هفتاد و پنج سال عمر و زنده گی پر بار هنری وی به شمار می رود. او اکنون در میان ما نیست اما آواز گیرا، پرجاذبه و سیمای هنری اش برای همیشه در خاطره ها زنده و جاویدان خواهد بود.





استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ، خانم پرستو و رحیم مهریار



در و سلا استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران سال ۱۳۷۵ هـ ش صفحه ۱۷۴- با تلخیص،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، جلد اول، طبع ریاست انتشارات کتب بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۱۸۰،
۳. سرگذشت موسیقی معاصر ... ، صفحه ۱۷۴ و ۱۷۵.



آهنگ های از حاجی عبدالمحمد هماهنگ

نسا جان

آهنگ فلکلوریک

وای نسا جان	نسا جان گلک من دلک من
نسا وای گلک من	گل سرخ و سفید مقبولک من
وای نسا جان	جوانا تاب مهجوری ندارم
نسا وای گلک من	زخوبان طاقت دوری ندارم
وای نسا جان	کسی با یار من سرگوشی میکرد
نسا وای گلک من	خدایا تاب سرگوشی ندارم
وای نسا جان	نسا جان گلک من دلک من
نسا وای گلک من	گل سرخ و سفید مقبولک من
وای نسا جان	نگار نازنین ریزه دندان
وای نسا جان	مرا از عشق تو بردن به زندان
وای نسا جان	چراغم میخوری ای یار نادان
نسا وای گلک من	دو تا گوشواره دارم مال دیوان
	نسا جان گلک من دلک من
	وای نسا جان
	گل سرخ و سفید مقبولک من
	نسا وای گلک من (۱)

جان سپارم

دُر محمد سایر هراتی

بیا تا به پای تو من جان سپارم
 بیا تا که جان است به جانان سپارم
 میازارم ای دوست که بیمار عشقم
 که تاجان خود بر تو آسان سپارم



دوای دل من بُود یک نگاهت

دل درد مندم به درمان سپارم

بیا تا به پای تو من جان سپارم

بیا تا که جان است به جانان سپارم (۲)

مادر

دُر محمد سایر هراتی

مادر نبخش شیری که من از تو خورده ام

گر من برای حفظ وطن جان نمیدهم

مادر مرا مخوان تو فرزند خویشتن

در حفظ خاک خویش اگر سر نمیدهم

مادر سلاح خویش که در بر گرفته ام

سر میدهم سلاح خود از کف نمیدهم

مادر برای حفظ شوئات مملکت

سر در کف و سلاح به دستم گرفته ام (۳)

عشق من

صوفی عشقری «رح»

تا عشق دچارم شد این چاره به من بخشید

دیوانه گی و مستی، بد نامی و رسوایی

عشق من مشهور خاص و عام شد اعتبارم پیش خوبان خام شد

بسکه گردیده ام پی ساده رخان نام نیکو داشتم بدنام شد

اعتبارم پیش خوبان خام شد

عشق من مشهور خاص و عام شد اعتبارم پیش خوبان خام شد

چنگ زد مرغ دلم بر کاکلی شد گرفتار و اسیر دام شد

اعتبارم پیش خوبان خام شد

بعد مردن در حساب محشر است آه نگویی عشقری آرام شد

عشق من مشهور خاص و عام شد

اعتبارم پیش خوبان خام شد (۴)



ای بانو

آهنگ فلکلوریک

دماغم خشک و بختم واژگون و قسمتیم رسوا
 فلک بی مهر و من کم طالعم معشوقه بی پروا
 ای بانو جان ای بانو بنشین به روی زانو
 غوغا به پاکن از آن نازای کرشمه
 دلم شد چشمه چشمه آی آی آی آی

سحر شد صبحدم شد گل نیامد- گلم
 صدای خاندن بلبل نیامد- گلم
 برین از باغبان گل بپرسید- گلم
 چرا بلبل به سیل گل نیامد- گلم

ناز بانو جان ناز گل من سرو کوچۀ گل من
 کوچه به کوچه دل من غوغا به پاکن
 از آن نازای کرشمه دلم شد چشمه چشمه
 آی آی آی آی آی آی آی آی
 ای بانو ای بانو ای بانو جان ای بانو
 جانم فدایت ای بانو ای بانو ای بانو

بنشین به روی زانو

روزی به دو زانو بر دلدار نشستیم
 گفتم که تویی قبله من گفت که هستم

ای بانو ای بانو بنشین به روی زانو
 غوغا به پاکن از آن نازای کرشمه
 دلم شد چشمه چشمه آی آی آی آی

صبحدم این بنفشه لاله سر کرد- گلم
 بنفشه خیمه در کوه و کمر کرد- گلم
 برو سوسن تو خاک غم به سرکن- گلم
 که نسیم تاج سلطانی به سر کرد- گلم

ناز بانو جان ناز گل من سرو کوچۀ گل من
 کوچه به کوچۀ گل من غوغا به پاکن
 از آن نازای کرشمه دلم شد چشمه چشمه



آی آی آی آی آی

بنشین به روی زانو	ای بانو بانو بانو
از آن نازای کرشمه	غوغا به پاکن
آی آی آی آی آی	دلَم شد چشمه چشمه

سحرگاه کاکلش را شانه کردم- گلم
 به چشمش سرمه مستانه کردم- گلم
 پی تعلیم و درس دلربایی- گلم
 روانش سوی مکتب خانه کردم- گلم

سرو کوچه گل من	ناز بانو جان ناز گل من
غوغا به پا کن	کوچه به کوچه گل من
دلَم شد چشمه چشمه	از آن نازای کرشمه
ای بانو ای بانو جان ای بانو	آی آی آی آی آی
بنشین به روی زانو	ای بانو بانو بانو
از آن نازای کرشمه	غوغا به پاکن

دلَم شد چشمه چشمه

آی آی آی آی آی (۵)

چه کرده ام

ابوالقاسم لاهوتی

چه کرده ام که زجانان خود جدا شده ام؟
 چه گفته ام که گرفتار این بلا شده ام؟
 به من نگفته کسی تاکنون، گناهم چیست
 کز آن گناه سزاوار این سزا شده ام
 مگر خدای من است او، که تا از او دورم
 زخود برآمده غرق خدا خدا شده ام
 خوشا به حال دل من که پیش دلبر ماند
 خیر ندارد از این غم که مبتلا شده ام
 صبا به محضر جانان سلام من برسان
 بگو که از تو جدا سخت بی نوا شده ام
 زآب دیده زمین را نموده ام دریا
 درون کشتی غم بی تو ناخدا شده ام



به آه و غصه و افسوس و اشک و بیداری
میان همسفران بیتو آشنا شده ام
براید از ز دهانم سخن - فقط این است
چه کرده ام که زجانان خود جدا شده ام (۶)

جدایی

دوبیتی های عامیانه

به دست، تیغ دو دم دارد جدایی
به پا زنجیر غم دارد جدایی
زهجران جدایی زار و نالم
سرم ظلم و ستم دارد جدایی

جدایی آتش دوزخ بود یار
به هر نسبت جدایی سخت بود یار
بسوزد دین و آئین جدایی
جدایی ماتم هر وقت بود یار

کسیکه تیر عاشق خورده باشد
او را آزار مدی آزرده باشد
هزاران داد و بیداد از جدایی
کسیکه درد عاشق دیده باشد

همان روزی که از پیشت برفتم
جگر خون و دل پُر غوره رفتم
نشد فرصتی که راز دل بگویم
دو چشمم گریه کرده کور گشتم

شب هجران دراز است وای بر من
پری در خواب ناز است وای بر من



تو بیدارش مکن مرغ سحر خیز

که جانم در گداز است وای بر من

مسلمانا دلم دیوانه کیست

گلی گم کرده ام در خانه کیست

گلی گم کرده ام رعنا و زیبا

چراغ روشنم در خانه کیست (۷)

چشم بد دور

دُر محمد سایر هراتی

چشم بد دور زچشمان تو ای دلبر من

جان فدای لب خندان تو ای دلبر من

لطف اندام تو برد هوش از سرم ای گل فروش

نگر تا به گریبان تو ای دلبر من

گشته آئینه صفت در ره عشقت یاران

دل غم دیده ام حیران تو ای دلبر من

به سر زلف تو سوگند عزیز دل من

چشم بد دور زچشمان تو ای دلبر من

جان فدای لب خندان تو ای دلبر من (۸)

منابع و مأخذ:

۱. فقیر محمد، آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، چاپ دوم سال ۱۳۷۶ هـ ش پشاور، ص ۴۴.
۲. اشک سایر، گزیده اشعار، بهار ۱۳۸۴، هـ ش نشر الازهر پشاور، کتابخانه عامه کابل، شماره ثبت ۸۹۱/۱۱۹- الف - س، شعبه افغانستان شناسی، ص ۱۴۵.
۳. اشک سایر... ص ۱۳۷.
۴. شعر صوفی غلام نبی عشقری «رح» ،
۵. آهنگ فلکلوریک، از روی کست تاپی هماینگ،
۶. کلیات ابوالقاسم لاهوتی،
۷. دوبیتی های عامیانه، از روی کست تاپی هماینگ،
۸. اشک سایر ... ص ۱۱۹ .،





استاد غلام دستگیر شیدا شیدای موسیقی و هنر

استاد غلام دستگیر شیدا به سال ۱۲۹۵ هـ.ش در قریهٔ موسهی چهار دهی کابل دریک خانوادهٔ هنرمند، دیده به جهان گشود. پدرش قربانعلی خان رباب نواز دربار امیر حبیب الله خان بود و در دستهٔ استاد قاسم افغان هنرنمایی مینمود.

استاد شیدا هنرموسیقی را از زمان کودکی نزد پدرش آغاز نمود و در این راه زحمت های زیادی را متقبل گردید و سپس موسیقی را نزد کاکای خود استاد نوروز خان به پیش برد که در آن زمان استاد نوروز سرایندهٔ عقب پرده علیا خاتون مادر شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه بود.

استاد شیدا در سال ۱۹۴۸ میلادی بعد از آزادی هندوستان، به هند سفر نمود و در آنجا نزد استاد عبدالوحیدخان «گر» شاگردی خود را گذاشت و باعرق ریزی و پشت کار، اساسات موسیقی را بیش از پیش فراگرفت و سپس دوباره به وطن برگشت.

استاد شیدا بیشتر از ده مدال در بخش هنر موسیقی نصیب شد و لقب استادی را از بنارس هند و ریاست مستقل مطبوعات وقت، به دست آورد.

وی سفرهای هنری در شوروی وقت، ایران و هند داشته و از آنجا ها با اعزاز و اکرام زیادی مورد استقبال هنرمندان و هنر دوستان قرار گرفت.

استاد گاهی در دربار اعلیحضرت محمد ظاهر (شاه سابق افغانستان) فراخوانده میشد و در آنجا مجلس آرای و آواز خوانی مینمود که مورد تفقد و دلجویی شاه قرار میگرفت.

همچنان در محافل و مجالس سردار محمد هاشم خان صدر اعظم دعوت میگردد و از طرف وی نیز مورد تقدیر و تحسین قرار گرفته است. (۱)

وجه تسمیهٔ شیدا

طوری که در مورد زنده گینامهٔ شیدا آمده است، تخلص او را مردم بالایش گذاشته اند. چنان که استاد عبدالوهاب مددی مینویسد: او در ایام جوانی آنقدر شوریده و مست غزلخوانی میکرد که حالت هیجانی به اودست میداد و همین امر موجب شد که شنونده گان به او لقب «دیوانه» بدهند، چنان که وی سالها به نام غلام دستگیر دیوانه معروف بود... تا این که یکی از علاقه مندان پرنفوذش لقب دیوانه را به «شیدا» عوض کرد و این لقب تا پایان عمر، ضمیمهٔ اسم استاد بود. (۲)

در کتاب ساز و آواز در افغانستان آمده است که: (استاد شیدا) به دختر خالهٔ خود دل باخته بود، آن دختر نسبت مریضی کولرا که در آن وقت به نام مرض وباه شناخته میشد، وفات یافت. غلام دستگیر جنون زده شد و از غم و رنج فراوان، قیافهٔ دیوانه را پیدا کرد... خلیفهٔ قربان علی پدر غلام دستگیر در زمرهٔ هنرمندان مربوط حاجی محمد افضل تاجر برعلاوهٔ وظیفهٔ دربار با استاد قاسم، نزد حاجی مذکور رباب نوازی میکرد (در آن زمانه ها تاجران و اشخاص دارای نفوذ و قدرت، از خود دستهٔ هنرمند میداشتند).



حاجی محمد افضل جهت تجارت زود- زود به هند بریتانیوی که در آن وقت ملک پایان یاد میشد، میرفت. وی باری غلام دستگیر را نیز با خود برده و در یکی از درمانگاه های حکیم اجمل خان که تداوی یونانی داشت، تحت مداوا قرارش داد، تا این که صحتش دوباره اعاده گردید...یا زمانی که فرقه مشر عبدالرحمن خان سمت قشون هرات را داشت و غلام دستگیر هم جهت خوشی مدعوین در میله زیارت شیدایی هرات هنرنمایی مینمود، با الهام از زیارت شیدایی، تخلص شیدا را به خود گذاشت و از آن روز به بعد غلام دستگیر مشهور به شیدا شد. (۳)

شاگردان استاد شیدا

چون استاد شیدا سبک به خصوص خود را داشت که به نام سبک شیدایی یاد میشد و همین گونه نزد استادان بزرگ هند و افغانستان شاگردی نموده بود و از جمله آواز خوانان مشهور و معروف زمان به شمار میرفت، تعدادی از نو آموزان و علاقه مندان هنر موسیقی نزد وی «گر» گذاشته و افتخار شاگردی وی را نصیب شده اند.

از آن جمله: استاد حاجی عبدالمحمد هماهنگ، که در آن وقت شیدایی هم تخلص میکرد، استاد هماهنگ بعد از ازدواج با دختر استاد شیدا، از حلقه شاگردی استاد شیدا بیرون شد و نزد استاد رحیم بخش و سپس نزد شاد روان استاد سرآهنگ به شاگردی زانو زد. (گفته شده که بعد از آن استاد هماهنگ تخلص خود را همقافیه با تخلص استاد سرآهنگ انتخاب کرد و شیدایی را از نام خود دور ساخت)، همچنان عبدالرسول قندهاری، حاجی عبدالخالق قندهاری در یور مرحومه شاه جهان هراتی، خانم لطیفه رنا، عبداللطیف شهرآرایی، غلام حیدر، محمد حسن شیدایی، میاجان شیدایی (پسر جوانمرگ استاد شیدا)، عزیز احمد پنهان که بعداً در حلقه شاگردی مرحوم استاد نبی گل قرار گرفت، تر بیه نموده و کاظم شیدایی نیز شاگرد رسمی موصوف با عالم شوقی میباشند. (۴)

نجیب مختار که خود را یکی از شاگردان استاد شیدامیداند، در جمع شاگردان استاد: امیرجان هراتی، (صبوری)، وحید شیدایی، حسن مزاری، فرهاد کوهدامنی، یاسین مزاری، محمد صدیق، شریف پروانتا راهم اضافه ذکر نموده اند. (۵)

استاد شیدا مرد با وقار، با خدا و متواضع بود و با شرایع اسلام برابر و آراسته و دیندار، و همین گونه دارای حسن خلق و آداب معاشرت نیکو بود.

سرانجام استاد شیدا، سوم ثور ۱۳۴۹ هـ.ش در اثر حادثه ترافیکی که در راه قره باغ شمالی واقع شد، شدیداً ضربه دید و به شفاخانه انتقال یافت، اما با دروغ و درد که به تاریخ چهارم ثور همان سال جان به جان آفرین سپرد.

در آن حادثه میاجان شیدایی که وی هم آواز خوان بود، پسر استاد، استادغازی طبله نواز و حاجی محمد یونس خوش نشین هم جان به حق سپردند. (۶)

باید اضافه کرد که: استاد شیدا سه بار ازدواج کرد و پدر پنج پسر و هفت دختر شد. (۷)





غلام دستگیر شیدا (ایستاده) با کاکایش
استاد نوروز خان رباب نواز



استاد غلام دستگیر شیدا



منابع و مأخذ:

۱. خلاصه زنده گینامه استاد شیدا توسط نجیب مختار یکتن از شاگردانش تهیه شده و در محفلی که شام شنبه ۲۶ جدی ۱۳۸۸ به مناسبت یاد بود استاد شیدا در مقر بنیاد فرهنگ و جامعه مدنی دایر شده بود، به خوانش گرفته شد و این قسمت از همان نوشته تلخیص و گرفته شد.
۲. مددی عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران سال ۱۳۷۵ هـ.ش ص ۱۷۲،
۳. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ ریاست انتشارات کتب بیهقی وزارت اطلاعات و فرهنگ، مطبعه آزادی، سال ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۳۸۸،
۴. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و... ص ۳۸۹،
۵. خلاصه زنده گینامه استاد شیدا توسط نجیب مختار...
۶. خلاصه زنده گینامه...
۷. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت... ص ۱۷۲.



آهنگ هایی از استاد شیدا

انار نو برمن

آهنگ فلکلوریک

انار، انار، انار نو برمن چه سیب تازه دست دلبرمن
انار، انار، انار نو برمن چه سیب تازه دست دلبرمن

خودم اینجه که یارم چاریکار اس
گل صد برگ من پالوی خار اس
همو ساتی که یاد من می آیی
شکر در دان من مانند زار اس

انار، انار، انار نو برمن چه سیب تازه دست دلبرمن
انار، انار، انار نو برمن چه سیب تازه دست دلبرمن

سر از کابل بدر کرده نمی شه
ز آغوشش سفر کرده نمی شه
چنان خو کرده ام من با تو ایگل
دل من از پیش تو کنده نمی شه

انار، انار، انار نو برمن چه سیب تازه دست دلبرمن

انار، انار، انار نو برمن

چه سیب تازه دست دلبرمن (۱)

ناله و افغان من

از نوار آهنگها

یار دمی بشنو این ناله و افغان من

رحم به حالم کن ای سرو خرامان من

لاله و گل در چمن ای بت نازک بدن

بی رخ زیبایت شد خار دوچشمان من



یار دمی بشنو این ناله و افغان من
 رحم به حالم کن ای سرو خرامان من
 ای بت گلگون قبا دلبرک بی وفا
 بین زدست غم شد پاره گریبان من
 یار دمی بشنو این ناله و افغان من
 رحم به حالم کن ای سرو خرامان من
 لاله و گل در چمن ای بت نازک بدن
 بی رخ زیبایت شد خار دو چشمان من
 یار دمی بشنو این ناله و افغان من
 رحم به حالم کن ای سرو خرامان من
 رحم به حالم کن ای سرو خرامان من (۲)

دیوانه شوم یانه

از نوار آهنگها



گر به گلی نگرم روی ترا می بینم
 وریه سنبل گذرم موی ترا می بینم
 «نگهت بوی ختن یا سحری صرصر صبح»
 به هوای تو قسم بوی ترا می بینم
 از شوق گل رویت دیوانه شوم یانه
 در حلقه گیسویت زولانه شوم یانه
 منم که یک سرمویت به عالمی نفروشم
 تویی که عاشق بیچاره را به هیچ فروشی
 از شوق گل رویت دیوانه شوم یانه
 در حلقه گیسویت زولانه شوم یانه
 زلف تو پریشانست من نیز پریشانم
 بر زلف پریشانت من شانه شوم یانه
 ندانستم که آخر شانۀ زلف کی خواهم شد
 وگر نه تا قیامت خدمت شمشاد می‌کردم
 برزلف پریشانت من شانه شوم یا نه
 برزلف پریشانت من شانه شوم یا نه

عشقم به جنون مایل عقلم به هنر نازد
در کشمکش هر دو دیوانه شوم یانه
از شوق گل رویت دیوانه شوم یانه
در حلقه گیسویت زولانه شوم یانه (۳)

انار، انار

آهنگ فلکلوریک

انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن
انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن

غم عشقت بیابان پرورم کرد
هوایت مرغ بی بال و پرم کرد
مرا گفتن صبوری کن صبوری
صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن
انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن

بیجانا بیجانانه من
بیا شمع و بیا پروانه من
بیا جانا که مردم از فراق
تسلای دل دیوانه من

انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن
انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن

به جان کردی تو پیران سیاه را
به جلوه میکشی ظالم تو ما را
به جلوه میکشی خون دارومیشی
جوان هستم بی روی خدا را

انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن
انار، انار، انار نویرمن چه سیب تازه دست دلبرمن (۴)



منابع و مأخذ:

۱. آهنگ های فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، سال چاپ ۱۳۷۰، هـش مطبعه آریانا صفحه ۸۲.
۲. از نوار آهنگهای استاد شیدا گرفته شده است .
۳. از نوار آهنگهای استاد شیدا گرفته شده است.
۴. این آهنگ فلکلوریک از نوار آهنگهای استاد شیدا گرفته شد و در کتاب استاد ننگیالی این آهنگ با تغییر انتره ها آمده که درج آهنگ اول استاد شیدا شده و شاید استاد شیدا این آهنگ را دوبار با تغییر انتره ها یا دوبیتی ها در دو محل ثبت جداگانه اجرا نموده است و مابرای حسن انتخاب آهنگهای استاد شیدا این آهنگ را هم گنجانیدیم..





استاد حفیظ الله خیال آواز خوان و کمپوزیتور موفق کشور

استاد حفیظ الله خیال در سال ۱۳۱۰ هـ ش در باغ علیمردان کابل دیده به جهان گشوده است، پدرش عبدالحمید نام داشت که در تشویق فرزندانش در راه موسیقی از هیچگونه همکاری دریغ نکرد.

استاد خیال تا صنف یازدهم در لیسه استقلال درس خوانده، بعد دروسش را قطع نموده و به عنوان معلم آغاز به کار کرد. او در سال ۱۳۲۸ هـ ش به عنوان یک آواز خوان جوان نخستین آهنگش را در رادیو کابل خواند که طرف پسند مردم واقع گردید، تا آنجا که پس از مدتی شغل اصلی اش یعنی معلمی را کنار گذاشت و در سال ۱۳۳۲ هـ ش علاوه بر این که در ردیف آواز خوانان دائمی رادیو کابل قبول شد، به وظیفه جدیدی به عنوان منتظم ریکارد های موسیقی رادیو کابل نیز تعیین گردید.

خیال در طول سالیان دراز کار اداری اش در وزارت مطبوعات- وزارت اطلاعات و کلتور وقت، در بخش هایی چون مدیر موسیقی رادیو کابل، معاون مدیریت عمومی موسیقی رادیو کابل، مدیر عمومی موسیقی رادیو افغانستان، مدیر عمومی تیاتر و سینما، معاون ریاست کلتور، مدیر عمومی بورد فنی و مسلکی ریاست ثقافت و هنر و بعد وکیل آن ریاست، آمر دیپارتمنت موسیقی، معاون افغان ننداری و مدیر عمومی موسیقی رادیو تلویزیون ایفای وظیفه نموده و در سال ۱۳۵۸ هـ ش از وظیفه رسمی متقاعد شد، ولی از طریق عقد قرار داد به عنوان یک آواز خوان و آهنگساز در چوکات مدیریت عمومی موسیقی رادیو- تلویزیون فعالیت های هنری اش را ادامه داد. (۱)

در سال ۱۳۴۴ هـ ش به شاگردی استاد سلامت علی خان رسید و نزد او (گر) ماند و از آن تاریخ به بعد در زنده گی هنری اش صفحه جدیدی گشوده شد، غزل های بیشتری در رادیو خواند و به تهمیری خوانی نیز آغاز کرد، چنان که پس از شاد روان استاد سرآهنگ او بیشترین تهمیری ها را در رادیو افغانستان خوانده است. (۲)

حفیظ الله خیال علاوه بر این که یکی از معروفترین آواز خوانان افغانستان است، یکی از جمله پرکار ترین و موفقترین آهنگساز در بخشهای موسیقی لایت و غزل نیز هست و بیش از هر آهنگساز دیگر (جز استادان بزرگ گذشته) برای آواز خویش و سایر آواز خوانان، آهنگسازی کرده است، چنان که بیشترین آواز خوانان معروف کشور کمپوز های او را خوانده اند و اغلب جوانان هنرمند دست شاگردی به سوی او دراز کرده اند از آن جمله استاد مهوش، ژیلا، ناهید، پرستو، رحیم غفاری، رسول زمیری، محبوب الله و دیگران که هر کدام آنها امروز در موسیقی جایگاه خاص خود را دارا اند.

موصوف جوایز زیادی را نصیب شده که مهمترین آن ها عبارتند از، مدال عالی هنر در سال ۱۳۴۴، دوبار جایزه اول آهنگسازی در سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۵، دوبار جایزه دوم آواز خوانی در سال های ۱۳۴۴ و ۱۳۵۱- از وزارت اطلاعات و کلتور و هم لقب کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان در سال ۱۳۶۶- از طرف ریاست جمهوری افغانستان به وی اعطا شد.



از وی به ده ها پارچه آهنگ فولکلوریک، آهنگ های جدید، غزل و تهمری در آرشیف های رادیو و تلویزیون موجود است که غنیمت بزرگی در هنر به حساب می آید (۳)

استاد خیال از جمله بزرگترین هنرمندان موسیقی در افغانستان بوده و شاگردان زیادی را تربیه کرده است. این بزرگ مرد تاریخ موسیقی افغانستان در خارج از مملکت نیز آرام ننشسته، چندین سیدی از آواز خود را ترتیب داده و فعالیت های هنری زیادی را انجام داده است. اکنون استاد خیال در ایالت نیویارک، ایالات متحده آمریکا به سر میبرد. (۴)





استاد حفیظ الله فیال



منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران سال ۱۳۷۵ خورشیدی ص ۱۵۵،
۲. همان اثر ص ۱۵۶،
۳. همان اثر ص ۱۵۷،
۴. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع ریاست انتشارات کتب بیهقی چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار ۱۳۸۹، هش، جلد اول ص ۳۰۱.



آهنگ های از استاد خیال

سرنوشت

غلام احمد نوید

گاه آسمان مخالف گه بخت سرگران است
 صد حیف سرنوشتم در دست این و آن است
 حرفی اگر چه در باغ دور از ادب نگفتیم
 در گوش غنچه اما آواز ما گران است
 ای مرغ نغمه پرداز سنجیده برکش آواز
 در گلشنی که ماییم هر برگ نکته دان است
 گرچه فضای گلشن دلکش بود ولیکن
 کی حظ برد ز پرواز مرغی که نیمه جان است
 بی پرورش نماند یک غنچه تازه در باغ
 گرما نمو نکردیم تقصیر باغبان است
 از شیوه حریفان حرفی به لب نیارم
 هر شکوه که دارم از وضع دوستان است
 گرچه نوید عمرم بگذشت در اسیری
 صد شکر همصفرم راحت به بوستان است (۱)

بگو یار جان چی میگی

استاد مقبل

بگو یار جان چی میگی	به زیر لب سخن پنهان چی میگی
بگو یار جان چی میگی	به زیر لب سخن پنهان چی میگی
بگویار جان چی میگی	شکستی وعده و پیمان چی میگی
بگویار جان چی میگی	شکستی وعده و پیمان چی میگی

پرستارم تو بودی
 پرستارم تو بودی

طیب قلب بیمارم تو بودی
 طیب قلب بیمارم تو بودی



نکردی درد من در مان چی میگی
 نکردی درد من در مان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی

بنازم لشکر مژگان نازت
 بنازم لشکر مژگان نازت
 دو زلفان درازت
 دو زلفان درازت

مراکشتی به یک پیکان چی میگی
 مراکشتی به یک پیکان چی میگی
 به زیر لب سخن پنهان چی میگی
 شکستی وعده و پیمان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی
 بگویار جان چی میگی

بیا یار جان به یارت مهربان باش
 بیا یار جان به یارت مهربان باش
 دمی آرام جان باش
 دمی آرام جان باش

که میمیرد به صد ارمان چی میگی
 که میمیرد به صد ارمان چی میگی
 به زیر لب سخن پنهان چی میگی
 به زیر لب سخن پنهان چی میگی
 بگویار جان چی میگی
 بگویار جان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی
 بگو یار جان چی میگی

شکستی وعده و پیمان چی میگی
 شکستی وعده و پیمان چی میگی
 بگویار جان چی میگی
 بگویار جان چی میگی (۲)

یاد تو

مرحوم محمد شفیع رهگذر

یاد تو یاد تو یاد تو

یاد تو شمعیست که هر شامگاه

یاد تو شمعیست که هر شامگاه

کلبهٔ تار من از آن روشن است

کلبهٔ تار من از آن روشن است

بندهٔ چشمان سیاه تو ام

بندهٔ چشمان سیاه توام

این چه ضرورت به سخن گفتن است
 این چه ضرورت به سخن گفتن است



یاد تو یاد تو یاد تو

یاد تو یاد تو یاد تو

دست تو دستیست که هر بامداد بوسه نهادن بر آن، آرزوی جان و دلم بوده است

دست تو دستیست که هر بامداد بوسه نهادن بر آن، آرزوی جان و دلم بوده است

پس کجاست دست تو- دست تو پس کجاست دست تو- دست تو

تا چو مسیحا به لبانم نهد

تا چو مسیحا به لبانم نهد

آن سر انگشت که جان من است

آن سر انگشت که جان من است

یاد تو شمعیت که هر شامگاه کلبهٔ تار من از آن روشن است

بندۀ چشمان سیاه تو ام

این چه ضرورت به سخن گفتن است

یاد تو یاد تو یاد تو

یاد تو یاد تو یاد تو

گاه که بر دور لبست میدمد خندهٔ جان بخش و گلریزان تو

صبح رخت همچو گلاب سپید پردهٔ زلفت به عقب میزند

صبح رخت همچو گلاب سپید پردهٔ زلفت به عقب میزند

محو تماشای چنان تابلو

محو تماشای چنان تابلو

میشوم و بانگ به خود میزنم میشوم و بانگ به خود میزنم

آه که هنگام سخن گفتن است آه که هنگام سخن گفتن است

یاد تو شمعیت که هر شامگاه کلبهٔ تار من از آن روشن است

بندۀ چشمان سیاه تو ام

این چه ضرورت به سخن گفتن است

یاد تو یاد تو یاد تو

یاد تو یاد تو یاد تو

یاد تو یاد تو یاد تو

یاد تو یاد تو یاد تو (۳)



نهبان مکن

مولانا جلال الدین محمد بلخی

دوش چه خورده دلا راست بگونههان مکن
چون خمشان بیگنه روی برآسمان مکن
باده خاص خورده نقل خلاص خورده بی
بوی شراب میزند خربوزه در دهان مکن
روز الست جان تو خورد میی زخوان تو
خواجه لامکان تویی، بنده گیی مکان مکن
دوش شراب ریختی وز برما گریختی
بار دگر گرفتمت بار دگر چنان مکن
من همه گی تراستم مست می وفاستم
باتو چوتیر راستم تیر مرا کمان مکن
ای دل پاره پاره ام دیدن اوست چاره ام
اوست پناه وپشت من تکیه برین جهان مکن
ای همه خلق نای تو پرشده از نوای تو
گرنه سماع باره بی دست به نای جان مکن
کار دلم به جان رسد، کارد به استخوان رسد
ناله کنم بگویدم دم مزن و بیان مکن
ناله مکن که تا که من ناله کنم برای تو
گرگ تویی شبان منم خویش چومن شبان مکن
هربن بامداد تو جانب ما کشی سبو
کای تو بدیده روی من، روی به این وآن مکن
شیر چشید موسا از مادر خویش ناشتا
گفت که مادرت منم، میل به دایگان مکن
باده بنوش و مات شو، جمله تن حیات شو
باده چون عقیق بین، یاد عقیق کان مکن
باده عام از برون، باده عارف از درون
بوی دهان بیان کند، تو به زبان بیان مکن
از تبریز شمس دین می رسدم چو ماه نو
چشم سوی چراغ کن، سوی چراغدان مکن(۴)



چشم بدت میزند

حفیظ الله خیال

شانه به شانه با رقیبان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

شانه به شانه با رقیبان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

به پای خود به پیش گرگان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

به پای خود به پیش گرگان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

هرکه ببیند قد و بالای تو هرکه ببیند قد و بالای تو
محو شود محو سراپای تو محو شود محو سراپای تو
می زده در محفل رندان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

برزده دامن به گلستان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

شانه به شانه با رقیبان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

به پای خود به پیش گرگان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

رشک چمن عطر دوگیسوی تو رشک چمن عطر دوگیسوی تو
رشک قمر روشنی روی تو رشک قمر روشنی روی تو
می زده در محفل رندان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

درشب مهتاب به بوستان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

شانه به شانه با رقیبان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند

به پای خود به پیش گرگان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند



غره مشو به عشق هر خار و خس غره مشو به عشق هر خار و خس
قافله راه یافت زبانگ جرس قافله راه یافت زبانگ جرس
هیچ گه با مردم نادان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند
هیچ گه با مردم نادان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند
شانه به شانه با رقیبان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند
به پای خود به پیش گرگان مرو می زده در محفل رندان مرو
چشم بدت میزند
چشم بدت میزند
چشم بدت میزند(۵)

منابع و مأخذ:

۱. گزیده غزلیات نوید و از کتاب سیمای معاصران نوشته عزیز آسوده گرفته شد .
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، جلد اول، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ.ش ص ۳۰۱ و از روی کست کاروان عمر،
۳. همان اثر... ص ۳۰۱ و از روی کست کاروان عمر،
۴. گزیده غزلیات شمس، مولانا جلال الدین محمد بلخی، به کوشش دکتور محمد رضا شفیعی کدکنی چاپ مطبعه دولتی، سال ۱۳۶۵ هـ.ش غزل ۲۹۹ صفحه ۷۸۴ و از روی کست کاروان عمر،
۵. ساز و آواز... ص ۳۰۱ و از روی کست کاروان عمر.





استاد غلام نبی نتو (نتوی ثانی)

در سال ۱۲۴۸ هـ ش امیر شیر علی خان در سفری که به هند بریتانیایی داشت، یکدسته را مشگران را در بازگشت با خود آورد، که در جمع آنان از هنرمندان ورامشگران ذکور نتوخان اول، میا سمندر خان پدر بزرگ استاد نتوی ثانی، استاد قربانعلی پدر استاد نتوی ثانی، استاد سائین الماس گوت کلی شاه، استاد میامهتاب، استاد گاموخان «گام الدین» پدر کلان مادری شاد روان ها استاد سرآهنگ، استاد شیدا و استاد هاشم، پربو خان، استاد طالعمند، استاد کریم بخش و استاد خدابخش پدر کلان پدری و مادری استاد رحیم بخش، استاد قندو، استاد رنگ علی، استاد راجی، استاد اکبر و استاد محمد رضا پتلی باز بودند و در جمع آنان هنرمندان و رقاصان انات چون استاد خانم مینا، خانم گلشاه، خانم گوهر نیز شامل بودند که همه یکجا به کابل آمده بودند و در منطقه شهر کهنه کابل به نام دروازه خونی بالا حصار (جایگاه اعدام) که فعلاً مسجد محمدی مرحوم استاد قاسم افغان است، سکونت اختیار نمودند و همین محل برای شان از طرف امیر وقت تفویض گردید و برای حفاظت جان و مال شان هم چند بهره دار خانه به نام سوته پایها به هدایت امیر از طرف سید نور محمد شاه خان اعتماد الدوله (صدر اعظم) در محله های مناسب تعیین و افزاز گردید، تا در اوقات مناسب به دربار امیر رفته و مجالس شادی و سرور امیر را سروسامان بخشند.

رامشگران و هنرمندان مذکور در دربار امیر از اعتبار خاص و احترام ویژه برخوردار بودند، و آنان همیشه مجالس امیر و سایر شاهزاده گان را با آهنگ ها و طرز های چون دربت، ترانه، قوالی و غزل های هندی محظوظ می نمودند.

بعد از وفات امیر شیرعلی خان هم استادان مذکور در دربار امرای بعدی چون امیر محمد اعظم خان از احترام قبلی و امتیازات درباری بهره مند بودند.

به هرحال؛ در سال ۱۲۵۹ هـ ش درخانه استاد قربان علی خان طفلی به دنیا آمد، چون ولادت آن طفل به روز فرخنده میلاد النبی «ص» مصادف بود، نامش را غلام نبی گذاشتند. استاد نتو خان مربی استاد قربانعلی خان، اسم دوم آن طفل را نتو، نهاد یعنی نام خود را بالای او گذاشت، که بعد ها والی علی احمد خان لوئیناب نام موصوف را از نتوخان به خلیفه نتوعوض کرد.

غلام نبی خان نتو که در خانواده هنرمند به دنیا آمد، از همان آوان کودکی صدای سازو آواز در رگهایش جاری بود و حواسش از صدای روحناز آلات موسیقی و حنجره استادان موسیقی آن زمان، نوازش می یافت و نتو در میان ساز و آواز روز تا روز بزرگ و بزرگ ترمی شد.

طبعاً تعلیم و تربیت دینی را در مساجد محل فراگرفته و سپس هم دوره مکتبش را در آن زمانه ها، در مکاتب کابل خوانده و تعقیب کرده است. وی در نخستین مراحل آموزش موسیقی شاگرد پدرش استاد قربانعلی خان بود. استاد قربانعلی خان با نشان دادن اساسات اولیه موسیقی دانست که پسرش استعداد



اندوختن بیشتر موسیقی را دارد لذا ویرانخست نزد پیربخش خان هندی (پیارا خان) و سپس نزد استاد قاسم افغان شاگرد ساخت و مراسم رسمی (گرگذاری) را به جا آورد.

در طول چند سال استاد غلام نبی نتو از یک طرف به ریاضت موسیقی در حلقه شاگردان بیشمار استاد قاسم افغان مشغول بود و از جانبی هم به نواهای دلکش استاد قاسم گوش میداد و همچنین با پشتکاری که به هنرش داشت، توانست از بحر موسیقی به قدر امکان جرعه بردارد و تا آن حد خود را به هنرش مسلط نمود که بعضی اوقات با استادش استاد قاسم افغان در بعضی از محافل یکجایی غزل اجرا مینمود.

میگویند یکی از شبها که استاد نتو با استاد قاسم افغان غزل اجرا میکردند، از سرشب تادم صبح درباره گل، شمع و پروانه شاه فرد ها و تک بیتها گفتند و تکرار هم نمی گردید. غزلخوانی که بخشی از موسیقی کلاسیک است، در همان آوان تازه در افغانستان رایج گردیده بود، که خوشبختانه تا امروز علاقه مندان و دوستداران زیادی دارد. موسیقی غزل و غزلخوانی با تازه آفرینی ها و ابتکارات استادان و پیشگامان عرصه موسیقی چون استاد قاسم افغان، استاد غلام حسین، استاد غلام نبی نتو، استاد رحیم بخش، استاد شیدا و دیگران به خصوص در دوره که استاد غزل سرتاج موسیقی استاد محمد حسین سرآهنگ حیات داشتند، به اوج اوجش رسیده بود.

استاد غلام نبی نتوی ثانی، شخص متواضع، دیندار، متصوف و فقیر مشرب بود و به فقرا و سادات ارادت خاصی داشت. وی از کودکی به اهل قبور و اماکن مقدسه احترام و علاقه داشت و از همان آوان در مزارات شهدای صالحین به تنهایی شب را صبح مینمود و به عبادت خدا و اوراد شریف مشغول و مصروف می بود و از همان سبب علاوه از مقام هنری، دست تصرف در تسخیر اجنات نیز داشت.

به ادامه نوشته هایی که در کتاب ساز و آواز جلد اول تألیف داکتر عنایت الله شهرانی صفحه یکصد و چهل درباره استاد نتو نوشته شده، آمده است: شهزاده محمد نادر (پسر محمد ظاهر، شاه سابق افغانستان) در آوان طفولیت به تکلیف جن زده گی مصاب شد، داکتران حاذق آن زمان مانند مرحوم داکتر عبدالظاهر سرطیب شفاخانه ارگ سلطنتی، شاد روان داکتر فقیر محمد شفا، داکتر عبدالرحمن محمودی، داکتر ذین العابدین، داکتر صفرعلی، داکتر فیشد آلمانی و همچنان طبیب های یونانی وقت لعل چند پسر چاول از اهل هنود، میرزا محمد شفیع، حکیم جی بابا اوزبیک و بعضی از داکتران دیگر از عهده تداوی وی عاجز ماندند و گپ به تعویض و تومار کشید، به هدایت آغا سید محمود جان نیازی پیر روحانی چهار دهی کابل واقع آقاعلی شمس چهل ستون - تحت دعا خوانی و قصیده خوانی مرحوم استاد غلام نبی نتو قرار گرفت که به فضل خداوند «ج» درود های وی موثر واقع گردیده و شاهزاده صحت یاب گردید.

استاد نتو در آن وقت از بابت خرید یک قطعه زمین دولتی در ولایت قندز فعلی که در آن زمان به نام ولایت قطن یاد میشد و نایب الحکومه آن مرحوم جمعه گل خان صدیقی بود، مبلغ سی هزار افغانی از پول اقساط مدیون بود، که پول متذکره به سبب صحتیابی شاهزاده و از اثرهدایت پادشاه به اساس فرمان رسمی به امضای مرحوم میرعبدالعزیز خان که سمت ریاست دفتر شخصی شاه را داشت، بخشیده شد.



میگویند، مرحوم استاد نتو همیشه با طهارت، پاکی و خوش لباسی زنده گی می‌کرد و گاهی که به مجالس عرفانی و ذکر در خانقاه ها هم شرکت می نمود، در آنجا ها به اجرای آهنگهای حمدیه و نعتیه می پرداخت و تا صبح به ذکر و نعت مشغول میبود. چنان که وی بیشتر از نیم قرن شمع محافل خوشیهای مردم خود بود و بعد از ختم مجالس خوشی و عروسی مردم که معمولاً در شبهای جمعه برگزار می گردید، روانه خانقاه ها میشد و تا سپیده دم ها در حلقه صوفیان و اهل طریقت چشتیه شریف نوا سر میداد و به اصطلاح این مسلک مجرای اش را اجرا مینمود.

مرحوم استاد فقیر محمد ننگیالی در کتاب (آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی) ضمن آنکه آهنگهایی از سایر هنرمندان و استادان بزرگ موسیقی را در کتابش جمعآوری نموده، چند نمونه از آهنگ های استاد غلام نبی نتو را هم تذکار داده و نام استاد نتو را منحصت استادی که برای حفظ اصالت موسیقی محلی و فلکلوریک کشور خدمات شایانی را به انجام رسانیده، به افتخار یاد آور شده است.

استاد نتو با وصف آن که استاد مسلم موسیقی بود و از هنر موسیقی بهره وافر داشت، ولی هیچگاهی در هنر موسیقی شاگردی تربیت نکرده و کسی را به شاگردی نپذیرفت، ولی در زمان اعلیحضرت امان الله خان غازی به حیث معلم موسیقی مدتی در لیسه حبیبیه به تدریس پرداخت.

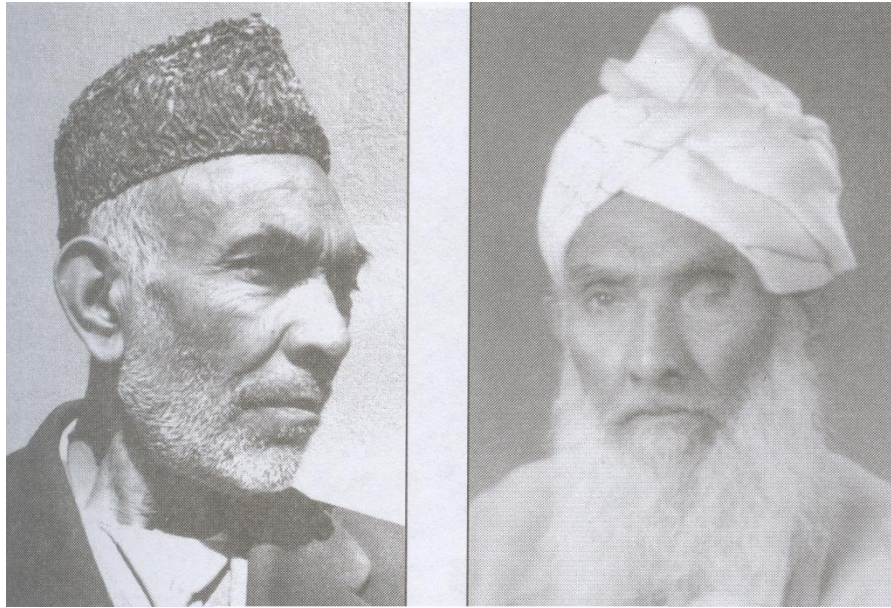
مرحوم استاد نتو چهار مراتبه ازدواج نمود که ثمره آن چهار دختر و دو پسر بود، متأسفانه استاد نگذاشت پسرانش راه پدر را تعقیب نمایند، علت آن شاید کم لطفی و بی مهری بعضی دولتمداران وقت بوده باشد که به هنر موسیقی به دیده حقارت می نگریستند. پسر بزرگش در شرکت هوایی آریانا بحیث مدیر انجام وظیفه می‌کرد که بعداً در هند به حیث نماینده شرکت آریانا توظیف شد. پسر دومش که فارغ فاکولته زراعت بود، در موقع حیات استاد به کشاورزی در زمین های پدر در بغلان و قندز مشغول گشت و دختران وی با خانواده های شان در دوی به سر می برند.

به ادامه نوشته های داکتر عنایت الله شهرانی که در صفحه یک صدو چهل و سه، جلد اول کتاب ساز و آواز در باره استاد نتو نگاشته، آمده است: استاد نتو در آخرین سالهای حیاتش از خرابات و خراباتیان برید و در ولایت قندز مسکن گزین شد و مصروف زمینداری در زمین های خود گشت، ولی تادم مرگ هم از موسیقی دوری نجست. باوجود مصروفیت های زمین داری شبهای جمعه با آرمونیه کوچکش در گوشناز رستوران، شهر قندز مجلس علاقه مندانش را با سرودن غزل های ناب و آهنگهای محلی و فلکلوری گرم مینمود. وی سرانجام در سال ۱۳۶۸ هـ ش به تاریخ ۵- اسد به عمر حدود یکصدو سیزده سالگی در شهر پلخمری بعد از ادای نماز جمعه در حالی که از صحت کامل برخوردار بود، جان به جان آفرین سپرد و در پلخمری در حوضیه به خاک سپرده شد. (روحش شاد).

یادداشت:

در کتاب پیش آهنگان هنر مردمی در موسیقی سده بیستم افغانستان، (بابه های هنرمند)، نوشته داکتر اسدالله شعور، جلد اول، چاپ کابل، سال ۱۳۹۰ هـ ش، وزارت اطلاعات و فرهنگ، در باره استاد نتو زیر عنوان «بابه نتو اصیل ترین هنرمند خرابات» صفحه ۱۷۰ تحقیق خوبی صورت گرفته، برای مزید معلومات به آنجا مراجعه شود.





استاد غلام نبی نتو (نتوی ثانی)



آهنگ های از استاد نتو

سخی جان میروی

آهنگ فلکلوریک

سخی جان میروی ما را دعا کو نازی همدم من
 به ای سو میروی اوسو نگاه کو نازی همدم من
 سفید هستی مپوش کالای سیاه را
 نازی همدم من
 به جلوه میکشی ظالم تو ما را
 نازی همدم من
 به جلوه میکشی خوندار میشی
 نازی همدم من
 جوان هستم ببین روی خدا را
 نازی همدم من
 سخی جان میروی ما را دعا کو
 سخی جان میروی ما را دعا کو
 مسلمانا ببینید شب چه وقت اس نازی همدم من
 که بلبل مست و شیدای درخت اس نازی همدم من
 که بلبل مپیرد شاخه به شاخه نازی همدم من
 جدایی مادر و فرزند چه سخت اس نازی همدم من
 سخی جان میروی ما را دعا کو
 سخی جان میروی ما را دعا کو (۱)



بادل یار - یار - یار

آهنگ فلکلوریک

بادل یار، یار، یار بادل آرام جانم

بادل یار، یار، یار بادل آرام جانم

همه مستند و مینای تو خالیست- بادل یار

عزیزم جام لبهای تو خالیست- بادل یار

همه گلها درین گلشن شگفته- بادل یار

گل مریم فقط جای تو خالیست- بادل یار

بادل یار، یار، یار بادل آرام جانم

بادل یار، یار، یار بادل آرام جانم

عزیزم چرا نا مهربان شد- بادل یار

گل امید من زار و خزان شد- بادل یار

نکردم من گناهی یا خطایی- بادل یار

دل کافر به فریاد و فغان شد- بادل یار

بادل یار، یار، یار بادل آرام جانم

بادل یار، یار، یار بادل آرام جانم (۲)

شاه نگار جانم

آهنگ فلکلوریک

شاه نگار جانم قربانت شوم وعده داری کو، مهمانت شوم

عجب نگاری هستی

شاه نگار جانم قربانت شوم وعده داری کو، مهمانت شوم

عجب نگاری هستی

یارم سر در خودم سر دروازه شاه نگار جانم، قربانت شوم

وعده داری کو، مهمانت شوم

عجب نگاری هستی

یارم گل سرخ خودم پنییر تازه شاه نگار جانم، قربانت شوم

وعده داری کو، مهمانت شوم

عجب نگاری هستی

هرکس که به او پنییر دست اندازه شاه نگار جانم، قربانت شوم

وعده داری کو، مهمانت شوم

عجب نگاری هستی



دستش شوه خشک پنییر بمانه تازه شاه نگار جانم، قربانت شوم
وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
شاه نگار جانم قربانت شوم وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
شاه نگار جانم قربانت شوم وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
از آمدنت اگر خبر می داشتم او نگارجانم، قربانت شوم
وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
سرتا قدم کوچه ره گل میکاشتم او نگار جام، قربانت شوم
وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
گل میکاشتم گل کلاب میکاشتم او نگار جانم، قربانت شوم
وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
خاک قدمت به دیده می ور داشتم او نگار جانم، قربانت شوم
وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
شاه نگار جانم قربانت شوم وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی
شاه نگار جانم قربانت شوم وعده داری کو، مهمانت شوم
عجب نگاری هستی(۳)

منابع و مأخذ:

۱. آهنگ های فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، سال چاپ ۱۳۷۰ هـ.ش، مطبوعه آریانا صفحه ۳۹،
۲. همان اثر... ص ۷۲،
۳. آهنگ های مردمی فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ دوم سال ۱۳۷۶ هـ.ش نشر دانش کتابخانه، پشاور صفحه ۵۴- و استاد صابر نیز این آهنگ را اجرا نموده است..





استاد ذر محمد لوگری
معرف سبک موسیقی محلی لوگری

استاد دُر محمد (دُرّی لوگری) از جمله هنرمندان محبوب و مشهور کشور است که با ابتکارات ونو آوری هایش، سبک موسیقی محلی لوگری را به اوج شهرت رسانده و برای حفظ اصالت آن خدمات شایسته را انجام داد. وی به سال ۱۲۷۱ هـ.ش در قریه به نام باغ سلطان ده نو لوگر چشم به جهان باز کرد و در همان ولایت نشو و نما یافت و در مدرسه محلی هم درس های خود را به پیش برد.

پدرش آرایشگر مردانه بود و به همین نسبت در همه مجالس و محافل که در منطقه و محل شان برپا میگردد، دعوت میشد و به آرایشگری مردان محل میپرداخت و دُرّی نیز باوی در مجالس و محافل به خصوص عروسی ها شرکت میداشت.

دُرّی از همان آوان کودکی که به مجالس و محافل عروسی و خوشی ها شرکت میکرد، به موسیقی علاقه مند شد که آهسته - آهسته با هنرمندان آن محل روابط حسنه پیدا کرد و از آنان استفاده های هنری زیادی نمود.

علاقه مندی های او به موسیقی به خصوص به آهنگ های «میرک کاکا» که یکی از آواز خوانان محلی آنجا بود، بالاخره او را به دنیای موسیقی کشاند.

دُرّی نخست به رباب دسترسی پیدا کردو سپس تنبور را که یکی از آله های موسیقی محلی است، آموخت و در بزم ها با تنبور دست داشته اش آهنگ اجرا میکرد.

وی سبک خاصی در موسیقی داشت که در حوزه لوگر به سبک لوگری مشهور و معروف است و سبک خاص آنجا میباشد.

دُرّی با گروه هنری اش در مناطق لوگر به هنرنمایی ها میپرداخت که آهسته - آهسته شهرتش لوگر و سایر ولایت های کشور را در نوردید. وی شخص خدا جو و دینداری بود و از همین جهت گاه گاهی در خانقاه ها هم اشتراک میکرد و در آنجا ها مجرای میداد وبا آهنگ های حمدیه و نعتیه اش، مجالس خانقایی خداجویان راه حقیقت را محظوظ میگردانید.

زمانی مدت هشت ماه در خانقاه ملا محمد حسن در قندهار سپری نمود و در همانجا به نواختن آرمونیه دست یازید و با آموختن آرمونیه رنگ و رونق تازه در آهنگهایش پدیدار گشت.

دُرّی آنگاهی که به اوج شهرت هنری اش نایل آمد، شاگردانی هم تربیت نمود که از آن جمله سلام لوگری (پسرش)، عبدالرشید ماشینی، بیلتون، عبدالرزاق شوقی، تازه گل، همیشه گل، سید گل، حبیب الله، آدم خان، قاسم لوگری، معراج الدین خان، محمد ایوب و شمس الدین لوگری میباشد. (۱)

موسیقی محلی لوگر در زمان دری به اوج خود رسید و همو بود که موسیقی و ساز لوگری را در سرتاسر افغانستان وحتا بیرون از مرز کشور به معرفی گرفت و با ابتکارات بکر و سازنده اش موسیقی و ساز محلی لوگری را بیشتر از پیش رشد داد.



استعداد عالی و توانایی فکری او، سبب گردید که او در سال ۱۳۴۲ هـ ش جایزه اول مطبوعات در هنر موسیقی را از ریاست مستقل مطبوعات وقت به دست بیاورد. همین گونه؛ استعداد عالی او سبب شد که در موسیقی به خصوص موسیقی محلی، آن هم سبک لوگر، ابتکارات و نوآوری هایی داشته باشد و از همین لحاظ بود که به سال ۱۳۴۴ هـ ش رسماً به لقب و درجه استادی از سوی مطبوعات افغانستان نایل آمد.

دُرّی لوگری با رادیو- کابل وقت نیز همکاری هنری داشت و از طریق امواج رادیو همیشه در خدمت مردمش قرار می گرفت و با آهنگهای ناب و نغزش دلها را آرامش و قلب های مملو از درد را تسکین میبخشید.

وی آهنگهای زیادی به خصوص به سبک لوگری اجرا نموده که در آرشیف رادیو و تلویزیون ملی افغانستان ثبت و درج میباشد.

استاد دُرّی در سال ۱۳۴۳ هـ ش به زیارت خانه خدا نیز مشرف گردید، و به پُر فضیلت ترین فضایل اسلامی و الهی دست یازید و در سلک حجاج جهان اسلام مُنسلک گردید.

وی شخص با خدا بود و فقرا و مساکین را دوست داشت و در حلقات خانقاهی، متصوفین و عرفاً مینشست و گاه گاهی هم در مجالس ادکار و اوارد عرفاً شرکت نموده و حمد و نعت های نیز اجرا مینمود.

سر انجام استاد حاج دُرّ محمد دُرّی لوگری، پس از هشتادونهُ سال عمر پربار که بیشترینهُ آنرا وقف هنرش نموده بود، به تاریخ دو شنبه ۸ سرطان ۱۳۶۰ هـ ش به لقا الله پیوست و در چرخ لوگر در کنار مرقد بهایی جان به خاک سپرده شد. (۲)





استاد در محمد ذری لوگری



آهنگ های از ذری لوگری

تل یمه سیدر

فلکلوری سندری

کوم ژړا	ویسم دهجران په لمبو
اوس پخلا	غواړمه ستا دلبره
ستاد بارکړیې	تیرد سروماله یمه میل
زلفي پریشان	اگومه محنت دستا
کومه شوره	گر قسمت یمه سیدر به جهان
ستا لپاره	الف راته جوړومه
ولي نادان یمه	ناسته یې ته آزارو زما
تل یمه سیدر (۳)	گرځي درقیب سره تل

انتظاریم دستا

فلکلوري سندري

وکره سور سالو په سر، گل مکی او گل مکی
 آه دیارنه واخله خبر، او گل مکی او گل مکی
 آه انتظاریم دستا
 سترگی په لاریم دستا
 آه گذر کي هر مازیگر، گل مکی او گل مکی
 آه دیارنه واخله خبر، او گل مکی او گل مکی
 وکره سور سالو په سر، گل مکی او گل مکی
 آه دیارنه واخله خبر، او گل مکی او گل مکی
 آه انتظاریم دستا
 سترگی په لاریم دستا



آه سترگي که توري را شه زما په لوري راشه
 آه چه رقيب نشي خبر، او گل مکي او گل مکي
 آه ديار نه واخله خبر، آه گل مکي آه گلي مکي
 آه وکړه سور سالدو په سر، گل مکي او گل مکي

آه انتظاريم دستا

سترگي په لاريم دستا (۴)

بوله زرگي مي وږي ده

فلکلوري سنډري

مادي غونډو جلب نيولي دي

رانه پاتي کور وکلي ده

آه مخي دقند په اوبوولي ده

صورت مي روغ زرگي مي وږي دي

مادي غونډو جلب نيولي ده

رانه پاتي کور وکلي ده

دغونډو دوه سترگي خماري ده

په تول انجنو جمع داري ده

آه گريوان خيرې لاري لاري دي

عاشق لاس په لاس نيولي ده

مادي غونډو جلب نيولي ده

رانه پاتي کور وکلي ده

آه مخي دقند په اوبو ولي ده

صورت مي روغ زرگي مي وږي ده

دغونډو ونه دبادام ده

په قد خندي سينه بام ده

آه دچمن باغ رسيدلي ده



مادغونډو جلب نيولي ده

رانه پاتي كورو كلي ده
آه مخي دقند په اوبولي ده

مادغونډو جلب نيولي ده

رانه پاتي كورو كلي ده
آه مخي دقند په اوبولي ده
صورت مي روغ زرگي مي وړي ده - (۵)

مسته خوارو راځي

فلکلوري سنډري

ورځ دي اختر ده چه جانان مي له دي ورو راځي

مسته خوارو راځي

ورځ دي اختر ده شا ليلا سيل ته روانه شوله

هسي قدم اخلي شرننگ دگمرو راځي

نن خو اختر ده چه جانان مي ده ورو راځي

مسته خوارو راځي

صبا اختر ده چه جانان يي له دي ورو راځي

مسته خوارو راځي

لاربه جارو کړم په چشمان په بنو باندي

آه په دغه لار کي شين توطي په څه نخرو راځي

مسته خوارو راځي

ورځ دي اختر ده چه جانان مي له دي ورو راځي

مسته خوارو راځي

روي باره ورشه د مابويي دلور خبر راوړه

په نيمو شپو کي پالنگ ته په نخرو راځي

مسته خوارو راځي



صبا اخترده چه جانان مي له دي ورو راځي مسته خوارو راځي(۶)

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ ایران تهران، سال ۱۳۷۵ خورشیدی ص ۱۳۴،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطابع آزادی، وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال ۱۳۸۹ هـ ش ص ۴، برای معلومات مزید در باره استاد دُری به کتاب پیش آهنگان هنر مردمی در موسیقی سده بیستم افغانستان (بابه های هنرمند) نوشته داکتر اسدالله شعور، جلد اول چاپ وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال ۱۳۹۰ هـ ش، ص ۱۹۴ مراجعه شود.
۳. شجره بنیاد فلکلور، آمریت فرهنگ مردم وزارت اطلاعات و فرهنگ، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۸ هـ ش ومحل ثبت رادیو- کابل - افغانستان،
۴. شجره بنیاد...،
۵. شجره بنیاد... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۶/۲۸ هـ ش، محل ثبت رادیو- کابل - افغانستان،
۶. شجره بنیاد... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۶/۲۸ هـ ش، محل ثبت رادیو- کابل - افغانستان، همچنان از کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، تالیف عبدالوهاب مددی، چاپ دوم، تهران، سال ۱۳۹۰ هـ ش صفحات ۱۳۴-۱۳۵ و ۱۳۶ نیز جا جایی استفاده شده و همین گونه از کتاب ساز و آواز در افغانستان تالیف داکتر عنایت الله شهرانی، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ ش، جلد دوم صفحه چهارم نیز استفاده گردیده است..



بهار آمد که یار جانم پر آید
بر روی سبزه ها گردش نماید
نشیند بر لب جوی روی سبزه
که دیدار من مسکین نماید

دلبرم دلبر، خانه خرابم کرد

The musical score is written on a series of staves. The top staff is a treble clef staff with a 6/8 time signature. Below it are several lines of tablature, which are numerical representations of fret positions on the instrument's strings. The lyrics are written in Persian script below the tablature. The score includes various musical notations such as notes, rests, and accidentals. At the bottom of the score, there is a signature: "Notation by: Eng Jalil Sadid" and "(نوت : انجیلر جلیل (سدید))".





میرمن خدیجه پروین
اولین آوازخوان زن که تا آخر عمر
به هنرش ادامه داد

میرمن پروین در ماه قوس ۱۳۰۳ هـ ش در بوستان سرای شهر کابل (محل موجوده پارک زرنگار) در یک خانواده منور پا به عرصه دنیا گذاشت.

نام اصلی اش خدیجه و نام هنری اش میرمن پروین است و صبیبه سردار محمد رحیم خان (شیون رحمانزی) است. بیش از شش و یا هفت سال عمر نداشت که به موسیقی علاقه مند شد.

پدرش سردار محمد رحیم شیون رحمانزی که خود شاعر توانا بود و از موسیقی نیز بهره داشت، بهترین مشوق او در راه آواز خوانی اش بود.

خدیجه (پروین) در سال ۱۳۱۶ هـ ش در جمله فارغ التحصیلان دوره اول نرسنگ در شفاخانه ملکی کابل به حیث قابله شامل خدمت شد و مدت دوازده سال در آن شفاخانه که بعداً شفاخانه مستورات نامگذاری شد، به وظایفش ادامه داد. بعد هم چند سالی در موسسه نسوان و مرستون کابل وظایفی را عهده دار شد. در آن ایام عشق و علاقه اش به آواز خوانی روز تا روز فزونی می گرفت، تا این که در سال ۱۳۲۹ هـ ش استاد لطیفی چند آهنگ او را در منزلش ثبت و از رادیو کابل پخش نمود که مورد علاقه و پسند شنونده گان رادیو قرار گرفت.

در سال ۱۳۳۰ هـ ش میرمن پروین برای نخستین بار، در حالی که چادری به سر داشت به استودیوی موسیقی رادیو کابل رفت و آهنگ «گلفروش» را که شعر آن از استاد محمد ابراهیم خلیل و کمپوز آن از استاد غلام حسین بود، روی نوار ثبت کرد.

بعد از آن آهنگ، شهرت و آوازه پروین برسرزبان ها افتاد و به عنوان نه تنها بهترین آهنگ همان سال بلکه زیباترین و همه پسند ترین آهنگی شناخته شد که مردم تا آن زمان از حنجره یک آواز خوان زن شنیده بودند.

خانم پروین در سال ۱۳۳۷ هـ ش برای نخستین بار حاضر به عقد قرار داد هنری با ریاست پوهنی ننداری در بخش کنسرت های آن ریاست شد و در سال ۱۳۳۸ با رادیو کابل قرار داد هنری بست و آهنگ های که کمپوز آن ها از انور شاهین، حفیظ الله خیال، استاد غلام حسین و استاد نبی گل بود، با حنجره زیبایش ثبت و پخش نمود.

خانم پروین در سالهای اخیر دریست چهار اجیر درجه اول به حیث آواز خوان با ریاست موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور قرار داد داشته و با آواز سحر انگیزش نه تنها آهنگ های دری بلکه آهنگ های پشتو، ازبکی و بلوچی را خوانده است و به آواز او بیشتر از سیصد و پانزده پارچه آهنگ در آرشیف موسیقی رادیو و دوازده آهنگ در آرشیف موسیقی تلویزیون موجود است. (۱)

یگانه جایزه هنری که خانم پروین به اخذ آن نایل آمد، مدال مطالای هنر است که در سال ۱۳۵۰ هـ ش به پیشنهاد وزارت اطلاعات و کلتور وقت به وی اعطا شده است و آخرین امتیاز هنری او لقب



«کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان» است که در سال ۱۳۶۶- از مقام ریاست جمهوری افغانستان برای وی منظور شده بود.» (۲)

باید اذعان داشت که، خانم پروین که نام اصلی اش خدیجه است، دختر سردار عبدالرحیم خان و از خانواده پسران امیرعبدالرحمن خان، به شمار میرود.

سردار عبدالرحیم خان (که علیه حکومت آن وقت تبلیغات سؤ میکرد) در زمان استالین به سایبریا تبعید شد و روز گار سختی رامی گذرانید سپس با پادرمیانی سفیر وقت افغانستان در مسکو از تبعید رها شد، اما هیچگاه حق بازگشت به میهنش را به دست نیاورد و تامرگ در مسکو باقی ماند.

مادر پروین از بدخشان افغانستان بود که بعد از تبعید همسرش به ازبکستان و روسیه به تنهایی در تربیت دخترش همت گماشت. (۳)

خانم پروین بیش از چهل سال در خدمت هنر بود، مشکلاتی که بر سر او در وقت جنگ های داخلی افغانستان وارد شد، نتوانست در کابل حیات به سربرد، بناءً به پاکستان پناهنده شد و بروز گار بد و حالت خراب مواجه گردید. (۴)

وی در سال ۱۳۸۲ هـ ش مجدداً به وطن برگشت و به سنین بالاتر از هشتاد سال، به روز هشتم دسامبر ۲۰۰۴ م مطابق ۱۳۸۳ هـ ش در کابل جان به حق تسلیم کرد و به حضیره آبایی شان انتقال یافته و در کابل به خاک سپرده شد. (۵)





میرمن پروین در جوانی



میرمن پروین با جمعی از هنرمندان



میرمن پروین در آخرین روزهای زندگی



منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران ۱۳۷۵ هـ.ش، ص ۲۰۰ و ۲۰۱،
۲. همان اثر، ص ۲۰۲،
۳. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع ریاست انتشارات کتب بیهقی، وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ.ش، جلد اول، ص ۲۱۸،
۴. همچنان برای معلومات مزید به ماهنامه فرهنگ مردم، آمریت فرهنگ مردم وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال اول، شماره ششم، دوشنبه ۳۱ سنبله ۱۳۸۲ هـ.ش ص اول و چهارم مصاحبه (میرمن پروین اولین آواز خوان زن) مراجعه شود.
۵. ساز و آواز ... ص ۲۱۷،



آهنگ های از میرمن پروین

نوار صوتی

سمنک

سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دیگران در خواب ما دفچه زنییم
سمنک نذر بهار اس میله شب زنده دار اس
این خوشی سال یکبار اس سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دیگران در خواب ما دفچه زنییم
آرزو امشب خروشد سمنک در خود بجوشد
دل خوشی جامه بپوشد سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دیگران در خواب ما دفچه زنییم
ای گل فصل بهاران دلخوشی داره هزاران
خاصه برشب زنده داران سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دیگران در خواب ما دفچه زنییم
بی شکر شیرینی داره خود به خود رنگینی داره
طعم خوش چون فرنی داره سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دیگران در خواب ما دفچه زنییم
خوش نمایه اولیه جوشش دیدنی باشه خروشش
ساجتک داره به دوشش سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دیگران در خواب ما دفچه زنییم
شاهد عیش بهار اس موجد جوش و شرار اس
واجب هر گیر و دار اس سال دیگر یا نصیب
سمنک در جوش ما کپچه زنییم
دختران در خواب ما دفچه زنییم(۱)



داستان منظوم مرغ و روباه

استاد شعله

عروس:

آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 نولک مرغ مه للی، قلم مرزا ها بود- نبودم خانه
 چشمک مرغ مه للی، آینه عروسها بود- نبودم خانه
 آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 آه بچه روباه بُمَره نبودم خانه

خشو:

خیرس بچیم صدقه سرت عروس یکدانه من بیابریم خانه

عروس:

آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 کت- کت مرغ مه للی، زمزمه دلها بود- نبودم خانه
 خرام مرغ مه للی، خوش قدم وزیا بود- نبودم خانه
 آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 سینّه مرغ مه للی، رونق دعوت ها بود- نبودم خانه
 چناغ مرغ مه للی، گرمی مجلس ها بود- نبودم خانه

خشو:

دگه مرغ برت میخرم، سنوی نازدانه من بیا بریم خانه

عروس:

آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 بالک مرغ مه للی، پکه عروس ها بود، نبودم خانه
 پا های مرغ مه للی، رواش دره ها بود، نبودم خانه
 آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 آه بچه روباه بُمَره نبودم خانه

خشو:

جان مادر غصه نکو عروس دردانه من بیابریم خانه

عروس:

آذان مرغ مه للی، بانگ دل شیدا بود- نبودم خانه
 پوستین مرغ مه للی، قیمت صد روباه بود- نبودم خانه
 آه شیرین روباه بُمَره نبودم خانه
 آه بچه روباه بُمَره نبودم خانه



خشو:

عیس بجیم بیا که بریم سرخودت زنده باشه
آه شیرین روبا بُمَره نبودم خانه
بیابریم خانه
آه بچۀ روبا بُمَره نبودم خانه

عروس:

خال های مرغ مه للی، قیمت یک دنیا بود- نبودم خانه
تاجک مرغ مه للی، (شعلۀ) دستار ها بود- نبودم خانه
آه شیرین روبا بُمَره نبودم خانه
آه بچۀ روبا بُمَره نبودم خانه(۲)

گل چیدم، چیدم

نوار صوتی

ای چیدم، چیدم، چیدم
از کجا، کجا، کجا
وای گل چیدم، چیدم، چیدم
ازلبان، لبان، لبان

مه قربانت شوم مرغوله کاکل، او گلم
خرامان میروی دم چوک کابل، او گلم
خرامان میروی لنگر نداری، او گلم
مگم عشق مرا در سرننداری، او گلم

ای چیدم، چیدم، چیدم
از کجا، کجا، کجا
وای گل چیدم، چیدم، چیدم
ازلبان، لبان، لبان

مسلمانا ببینید شب چه وقت اس، او گلم
که بلبل مست و شیدای درخت اس، او گلم
که بلبل میپره شاخه به شاخه، او گلم
جدایی مادر و دخترچه سخت اس، او گلم

ای چیدم، چیدم، چیدم
از کجا، کجا، کجا
وای گل چیدم، چیدم، چیدم
ازلبان، لبان، لبان(۳)

ابرسیه

استاد یوسف آینه

ابرسیه کشیده موی تو
برورق بلور روی تو



ابرسیه کشیده موی تو برورق بلور روی تو
 برای مرغ دل نهاده دام
 برای مرغ دل نهاده دام

موی تو و روی تو روی تو و موی تو
 موی تو و روی تو روی تو و موی تو
 موی تو و روی تو موی تو و روی تو
 به رویت ارغوان های سیاهه غبار مو فتاده روی ماهه
 غبار مو فتاده روی ماهه

مپوشان چهره از آشفته چند مپوشان چهره از آشفته چند
 بت من عاشق آزاری گناهه بت من عاشق آزاری گناهه
 بت من عاشق آزاری گناهه بت من عاشق آزاری گناهه

ابرسیه کشیده موی تو
 بر ورق بلور روی تو
 ابرسیه کشیده موی تو
 بر ورق بلور روی تو

پرنده ترانه های شام پرنده ترانه های شام
 راه نیابد چرا در حرم کوی تو در حرم کوی تو در حرم کوی تو

ابرسیه کشیده موی تو
 بر ورق بلور روی تو
 ابرسیه کشیده موی تو
 بر ورق بلور روی تو (۴)

منابع و مأخذ:

۱. ماهنامه فرهنگ مردم، آمریت فرهنگ مردم، وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال اول، شماره اول - شنبه دوم حمل ۱۳۸۲ هـ ش صفحه چهارم،
۲. از کتاب غذاهای محلی افغانستان یاد داشت شد- همچنان این منظومه در کتاب، سروده ها- نشر مکتب علم و فرهنگ- پشاور صفحات ۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲ و ۴۳ با تغییرات کمی آمده و همچنان این شعر را میرمن آزاده نیز اجرا نموده است.
۳. آهنگ های مردمی فلکلوریک افغانی- گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی سال ۱۳۷۶ هـ ش چاپ دوم، پشاور ص ۱۱۲،
۴. از نوار آهنگ های میرمن پروین یادداشت شد..





میرمن کبرا ژیلدا
آواز خوان پښتاز رادیو افغانستان

کبرا ژيلا یکی از آواز خوانان خوش صدا و خوش سیما و از جمله زنان پیشتاز عرصه موسیقی افغانستان بود که باروی آوردن به موسیقی به ویژه آواز خوانی راه را برای هنرمندان موسیقی، مانند خودش هموار ساخت.

وی بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ هـ ش در کابل زاده شد و در آب و هوای گوارای همین ولایت رشد کرد و بزرگ شد.

ژيلا درس های مکتب راهم در کابل به پایان رسانیده و در همین دوره مکتب بود که به موسیقی روی آورد که بعدها به همکاری استاد حفیظ الله خیال به رادیو راه باز کرد. موصوف موسیقی را از استاد حفیظ الله خیال فراگرفت که در واقع استاد خیال راهنما و استاد وی به شمار می‌رود.

استاد حفیظ الله خیال که خود یکی از آواز خوانان پرآوازه و از جمله کمپوزیتوران و آهنگسازان افغانستان به شمار می‌رود، و در آن زمان مسؤول بخش موسیقی رادیوی ملی افغانستان بود، با کمپوز ها و رهنمایی های سالمش راه را در رادیو برای ژيلا باز کرد و آهنگ های زیادی را به آوازش ثبت نوار رادیو نمود. ژيلا با استاد خیال هم آهنگهایی دوگانه گی نابی اجرا کرده که به شهرت هنری اش بیشتر از پیش افزوده است.

او زمانی به آواز خوانی رو آورد که تعداد زنان آواز خوانان در رادیو- کابل محدود بود و در پهلوی سایر آواز خوانان زن از شهرت خوب و عالی برخوردار گردید.

در آن زمانه ها تلویزیون در افغانستان ایجاد نگردیده بود و آواز خوان در تالار سینما ها که آن هم در کابل بسیار کم بود و یا در سالون هتل ها به اجرای کنسرت های هنری شان میپرداختند، که معمولاً هتل خیبر واقع فواره آب (چهارراهی پشتونستان کابل) محل اجرای این گونه کنسرت ها بود. ژيلا هم گاه گاهی با گروه های هنری و سایر آواز خوانان و هنر مندان در سالون هتل ها یا تالار سینما ها ظاهر میشد و آهنگهای نابی اجرا مینمود و زمینه فرحت و آسایش مردم را فراهم می آورد.

او با آواز خوانان معروف و مشهور کشور مانند احمد ظاهر فقید، جلیل زلاند، استاد حفیظ الله خیال، رحیم ساریان و سایر هنرمندان آهنگهای دوگانه گی اجرا نموده است، که از کیفیت خاص هنری برخوردار میباشد.

در دهه چهل استاد محمد رفیع که یکی از آواز خوانان معروف و مشهور هند بود، جهت اجرای کنسرت های هنری به کابل آمد و در کابل با هنر مندان زیادی معرفت حاصل کرد، ژيلا در آن زمان با شرکت در کنسرت های هنری او آهنگهای دوگانه گی هم با وی اجرا نمود که بزرگترین افتخار در عرصه موسیقی برای ژيلا به شمار می‌رود.



صدای دلنشین و زیبایی او شهرتش را در بین سایر آواز خوانان به ویژه زنان آواز خوان بلند برد و تا سالهایی که در افغانستان زنده گی مینمود و با هنرش زیست داشت، از شهرت و معرفت خاصی در بین هنرمندان و علاقه مندانش برخوردار بود.

متأسفانه او به سال ۱۹۸۳ میلادی که مصادف به سال ۱۳۶۲ هـ.ش بود، بنابر مشکلات سیاسی و تغییرات و تحولاتی که در آن زمانه ها ایجاد گردید، کشور را رها کرد و با خانواده اش به ایالات متحده آمریکا مهاجر گردید و در آنجا در پهلوی سایر افغانان مهاجر زنده گی دور از وطن و هموطنانش را آغاز کرد. ژایلا در همان اوایلی که به آمریکا رفت، چند سال معدودی را در مجالس و محافل افغان ها ظاهر گردید و به هنر نمایی و آواز خوانی اش پرداخت ولی پس از چند سالی که احتمالاً بین سال های ۱۹۸۵-۱۹۸۶ میلادی بود، دست از آواز خوانی و هنر نمایی کشید و تا آخرین روز زنده گی اش که تقریباً ۲۲ سال را در برگرفت، آواز خوانی نکرد. (۱)

وی سفرهای هنری هم داشت و برای اجرای کنسرت های هنری در کشور های همسایه سفرهایی نیز انجام داد که خاطره ها و دستاورد های هنری زیادی هم نصیبش گردید.

بعد از آنکه تلویزیون هم در افغانستان ایجاد گردید، ژایلا آهنگهایی هم از آن طریق به اجرا گرفت که بدین ترتیب او آهنگهای زیادی در آرشیف رادیو و تلویزیون ملی افغانستان ثبت و محفوظ دارد. آهنگهای دلنشین و به ویژه آهنگهای دوگانه گی اش با سایر آواز خوانان افغان، کیفیت خاصی دارد که شنونده را مسحور و محسور خود میگرداند.

وی ازدواج نموده و دو فرزند ثمره آن بود که یکی پسر و یک دختر میباشد و اکنون در آمریکا به سرمیبرند ولی هیچ یک شان راه هنر را چون ژایلا تعقیب نکرده اند.

سرانجام ژایلا، این هنرمند خوش سیما و خوش صدای افغانستان، در حالی که دور از وطن و هموطنانش زنده گی میکرد، صبح روز یکشنبه ۲۸ جون سال ۲۰۰۹ میلادی، مصادف با هفتم سرطان ۱۳۸۸ هـ.ش در ایالت ویرجینیای آمریکا چشم از جهان هستی فروبست و در همان جا به خاک سپرده شد. (۲)

منابع و مأخذ:

۱. ساز و آواز در افغانستان، تألیف داکتر عنایت الله شهرانی، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ.ش، جلد اول، صفحه ۲۴۱-
۲. روزنامه ملی انیس، سه شنبه اول حوت ۱۳۸۸ هـ.ش، چکیده رویداد های سال ۱۳۸۸، ص ۳.





خانم ژيلا با جمعی از هنرمندان کشور



خانم ژيلا

آهنگ های از میرمن کبرا ژبلا

زبان نگاه

مهدی سهیلی

زبانم را نمی فهمی نگاهم را نمی بینی
زاشکم بی خبر ماندی و آهم را نمی بینی
سخن ها خفته در چشمم نگاهم صد زبان دارد
سیه چشمان مگر طرز نگاهم را نمی بینی
سیه مژگان من موی سپیدم رانگاهی کن
سپید اندام من روز سیاهم را نمی بینی
پریشانم، دل حسرت نصیبم را نمی جویی
پشیمانم، نگاه عذر خواهم را نمی بینی
گناهم چیست جز عشق تو روی از من چه میپوشی
مگر ای ماه، چشم بی گناهم را نمی بینی (۱)

چشم پر خمار

آهنگ فلکلوریک

شوخ کاکل دار باشی او بچه سرخوش و سرشار باشی او بچه
چشم پُر خمار باشی او بچه
شام و صبا گفته تغافل کدی چرا سویم دیده تجاهل کدی
برت سلام دادم تعلل کدی
از برم سرمست و خندان میروی از نگاه من تو پنهان میروی
هرشب جمعه به پغمان میروی
نی که واده دار باشی او بچه شوخ کاکل دار باشی او بچه
سرخوش و سرشار باشی او بچه
چشم پر خمار باشی او بچه



روز و شب از جان دعايت ميکنم جان و دل را من فدايت مي کنم
 اگه وفادار باشي او بچه سرخوش و سرشار باشي او بچه
 شوخ کاکل دار باشي او بچه
 چشم پُرخمار باشي او بچه
 سرخوش و سرشار باشي او بچه (۲)

بچه ماشي ماشي

آهنگ فلکلوريک

بچه ماشي ماشي شانه موييم باشي
 بچه ماشي ماشي ما شي
 بچه امشب پيش ما صبا کجا مي باشي
 بچه ماشي ماشي ما شي
 بچه امشب بامنت هوای جنگ اس مگر
 بچه ماشي ماشي ما شي
 بچه دل ميشکني دل تو سنگ اس مگر
 بچه هر دم ز برم
 بچه هر دم ز برم گريختن مي خواهي
 بچه درسينه من
 بچه در سينه من جای تو تنگ اس مگر
 بچه ماشي ماشي ما شي
 بچه ماشي ماشي شانه موييم باشي
 بچه ماشي ماشي ما شي
 بچه ماشي ماشي شانه موييم باشي
 بچه ماشي ماشي ما شي (۳)



گل باغ من بيا

آهنگ فلکلوريک

سفيد هستي مپوش کالای سياه را گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 به جلوه ميکشي ظالم تو ما را گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 به جلوه ميکشي خوندار مي شي گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا

جوان استم بيمين روى خدا را گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 گل باغ من بيا، بلبل باغ من بيا، مرهم داغ من بيا
 گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 دوچشمای پُرخمارت را کی داره گل باغ من بيا، بلبل باغ من بيا
 دو ابروی دم مارت را کی داره گل باغ من بيا، بلبل باغ من بيا
 بگردم کوه به کوه صحرا به صحرا گل باغ من بيا، بلبل باغ من بيا
 پيرسم اختيارت را کی داره گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 گل باغ من بيا، بلبل باغ من بيا، مرهم داغ من بيا
 گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا
 گل باغ من بيا بلبل باغ من بيا (۴)

سرسرنار آمدی

آهنگ فلکلوریک

سرسرنار آمدی، باشه شکار آمدی شکاره بانه کده، دیدن یار آمدی
 سرسرنار آمدی، باشه شکار آمدی شکاره بانه کده، دیدن یار آمدی

بیا پشت قلايت، می میرم از برایت

این جان ناتوان را، یار جان کنم فدایت

گلکم گل لاله، دلم ببین بی حاله سویم تبسم بکو صدقه شوم اوخاله
 گلکم، گل لاله، دلم ببین بی حاله سویم تبسم بکو صدقه شوم اوخاله

سرسرنار آمدی، باشه شکار آمدی

شکاره بانه کده، دیدن یار آمدی

بیا پشت قلايت

می میرم از برایت

این جان ناتوان را

یار جان کنم فدایت(۵)

گفتم که میبوسم ترا

سیمین بهبهانی

گفتی: که میبوسم ترا، گفتم: تمنا میکنم

گفتی: اگر ببند کسی؟ گفتم: که حاشا میکنم



گفتی: زبخت بد اگر ناگه رقیب آید زدر
گفتم: که با افسونگری، او را زسر وا میکنم
گفتی: که تلخی های می، گر ناگوار افتد مرا
گفتم: که با نوش لبم، آنرا گوارا میکنم
گفتی: چی میبینی بگو؟ در چشم چون آینه ام
گفتم: که من خود را در او عریان تماشا میکنم
گفتی: که از بی طاقتی دل قصد یغما میکند
گفتم: که با یغما گران باری مدارا میکنم
گفتی: که پیوند ترا با نقد هستی میخرم
گفتم: که ارزان تر از این من با تو سودا میکنم
گفتی: اگر از کوی خود روزی ترا گویم برو
گفتم: که صد سال دگر، امروز و فردا میکنم
گفتی: اگر از پای خود، زنجیر عشقت وا کنم
گفتم: ز تو دیوانه تر، دانی که پیدا میکنم (۶)

ای نوجوانان

دُر محمد سایر هراتی

ای نونهالان ای شیر مردان خاک وطن را گلزار سازید
کوشید یک سر در هر اموری در هر کاری ای نوجوانان
حفظ وطن را سازید بر خود بهتر ز هر کار
با قلب سرشار مملو ز شادی ای نوجوانان
علم و ادب را سرمشق سازید با شور و باشوق
از خود برانید نادانی و جهل ای نوجوانان
دشت و دمن را خاک وطن را با جسم و باجان
سرسبز سازید دایم و قایم ای نوجوانان
ای نونهالان ای شیر مردان خاک وطن را گلزار سازید
کوشید یکسر در هر اموری در هر کاری ای نونهالان (۷)



هر لحظه سلام

دُر محمد سایر هراتی

به تو ای شمع شبستان زمن هر لحظه سلام
 به تو ای سرور خوبان زمن هر لحظه سلام
 زمن هر لحظه سلام زمن هر لحظه سلام
 زمن هر لحظه سلام زمن هر لحظه سلام
 به تو زیبا رخ و تن شاد هم سلسله مو
 به تو سرخیل نیکویان زمن هر لحظه سلام
 بال و پر سوخته پروانه صفت میگویم
 به تو ای شمع فروزان زمن هر لحظه سلام
 به تو ای شمع شبستان زمن هر لحظه سلام
 به تو ای سرور خوبان زمن هر لحظه سلام (۸)

منابع و مأخذ:

۱. گنج غزل، بکوشش مهدی سهیلی، چاپ نهم، سال ۱۳۷۲ هـ.ش، ایران صفحه ۴۶۵، با احمد ظاهر دوگانه گی خوانده است.
۲. آهنگهای فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، سال چاپ ۱۳۷۰ هـ.ش، مطبعه آریانا، صفحه ۱۵،
۳. آهنگهای... صفحه ۶۰،
۴. همان اثر... صفحه ۶۷،
۵. همان اثر... صفحه ۷۸،
۶. صدای قرن، به کوشش محمد هارون خراسانی، چاپ دوم سال ۱۳۸۷، هـ.ش، انتشارات سعید، ص ۷۱، این آهنگ را ژیلایا با احمد ظاهر فقید دوگانگی خوانده است.
۷. اشک سایر گزیده اشعار سایر هراتی، چاپ اول بهار ۱۳۸۴ هـ.ش، نشر الازهر پشاور، کتابخانه عامه شماره ثبت ۸۹۱-۱۱۹-الف-س، شعبه افغانستان شناسی، صفحه ۱۳۵،
۸. اشک سایر... صفحه ۱۱۷،.





استاد محمد حسین آرمان
آواز خوان و گیتارنواز موفق کشور

حسین آرمان یکی از آواز خوانان سابقه دار و گیتار نواز معروف کشور است که در نواختن گیتار بدیل و رقیبی در کشور ندارد. وی پس از سالیان دراز مهاجرت و شاید موقتاً به کشور برگشته و در یکی از برنامه های دور ششم ستاره افغان تلویزیون طلوع به تاریخ ۳۰ جدی سال ۱۳۸۹ هـ ش ظاهر شد که از وی منحنی مهمان دعوت به عمل آمده بود.

آرمان در هفتاد و پنجمین سال زنده گی اش قرار داشت، سنی که او رابیشتر به یاد ایام جوانی و روز گاران کامرانی می اندازد و گاه گاهی خاطره های آن ایام را در آهنگهایش زمزمه میکند و دلش را با آن تسلی میبخشد و مغمومانه صدا بلند میکند و میخواند:

(جوانی هم بهاری بود و بگذشت - به ما یک اعتباری بود و بگذشت) و شنونده را تحت تاثیر خود می آورد و متأثر و متألم میگرداند. او چنان با سوز و ساز به آهنگش ادامه میدهد که در چشمان حاضرین تالار اشک حسرت حلقه میندد و سکوت همه جا را در خود فرو میبرد.

چهره معصومانه، صدای گیرا و مظلومانه او به آهنگ جان دیگری میبخشد و شنونده را با خود غرق رو با و تخیل میسازد. آرمان دو آهنگ زیبایش را در این برنامه برای حاضرین تالار و شنونده های رادیو و تلویزیون طلوع اجرا کرد که زیبایی و گیرایی آن از توصیف خارج است.

او پس از اشتراک در برنامه زیبای ستاره افغان که یکی از برنامه های جذاب و دیدنی و درعین حال سازنده برای نسل جوان و اعتلای هنر کشور به خصوص هنر موسیقی است، در برنامه دیگر تلویزیون طلوع یعنی (آینه به آینه) که در یکی از شبهای ماه دلو ۱۳۸۹ هـ ش دایر شده بود، دعوت گردید.

آرمان در این برنامه نیز خوب درخشید و در آن برنامه علاوه از پاسخ به پرسش های هنری اش، به اجرای چند آهنگ به شمول آهنگ فوق الذکر پرداخت که باز هم یاد و ایام جوانی را در اذهان تداعی میکرد. وی با آواز گیرا و جذابش چنان زیبا میخواند که شور و هیجان را در دلها زنده میکند و شنونده را در خیالات عاشقانه اش مستغرق میگرداند. او در سال ۱۳۱۴ هـ ش در گذر شور بازار کابل تولد یافت. پدرش محمد جان نام داشت و کارمند دولت بود.

آرمان در دوازده سالگی به موسیقی علاقه مند شد و نخست توله (نی) را آموخت و سپس آرمونیه را نزد برادر بزرگش محمد ابراهیم نسیم که خود هنرمند بود، فرا گرفت.

او با استعدادی که داشت، نزد استاد فرخ افندی شاگرد شد و ماندولین را از وی آموخت. مدت ده سال، یعنی از سال ۱۳۲۵ هـ ش تا ۱۳۳۵ هـ ش که آواز خوان و ممثل دایمی تیاتر بلدیة کابل بود، همزمان در رادیو کابل نیز آواز خوانی مینمود و نامش در ردیف هنرمندان محبوب و مطلوب کشور به سرزبان ها افتاد. (۱)



حسین آرمان بعد از تحصیل دوره ابتدائیه در لیسه مسلکی تجارت شامل گردید و در سال ۱۳۳۸ هـ.ش از آن لیسه فارغ شد و مدت کوتاهی در شرکت هوایی آریانا کار کرد و سپس به مرکز رادیو افغانستان وظیفه یافت. (۲) و مدت دو سال در شعبه آرشیف موسیقی رادیو به کار خود ادامه داد، تا آن که در سال ۱۳۴۵ هـ.ش با استفاده از یک بورس تحصیلی کشور یوگوسلاویا، برای آموختن گیتار عازم آن کشور شد و پس از هفت سال آموزش در یکی از انستیتوت های موسیقی شهر بلگراد و اخذ درجه مافوق بکلوریا در رشته گیتار، به وطن برگشت و در اداره موسیقی رادیو افغانستان به کار گماشته شد که شش ماه پس از آن به حیث معلم گیتار در لیسه مسلکی موزیک به تدریس آغاز کرد.

آرمان از سال ۱۳۳۵ هـ.ش به بعد علاوه از آن که در لیسه موزیک کابل اجرای وظیفه میکرد، به عنوان نوازنده گیتار همکار دایمی آرکستر شماره (۲) رادیو افغانستان بود، آهنگ هایی نیز در رادیو و تلویزیون خوانده است. چنان که به آواز او بیش از دوصد آهنگ در آرشیف موسیقی رادیو و بیست و پنج آهنگ (قبل از مهاجرت از کشور) در آرشیف موسیقی تلویزیون وجود دارد.

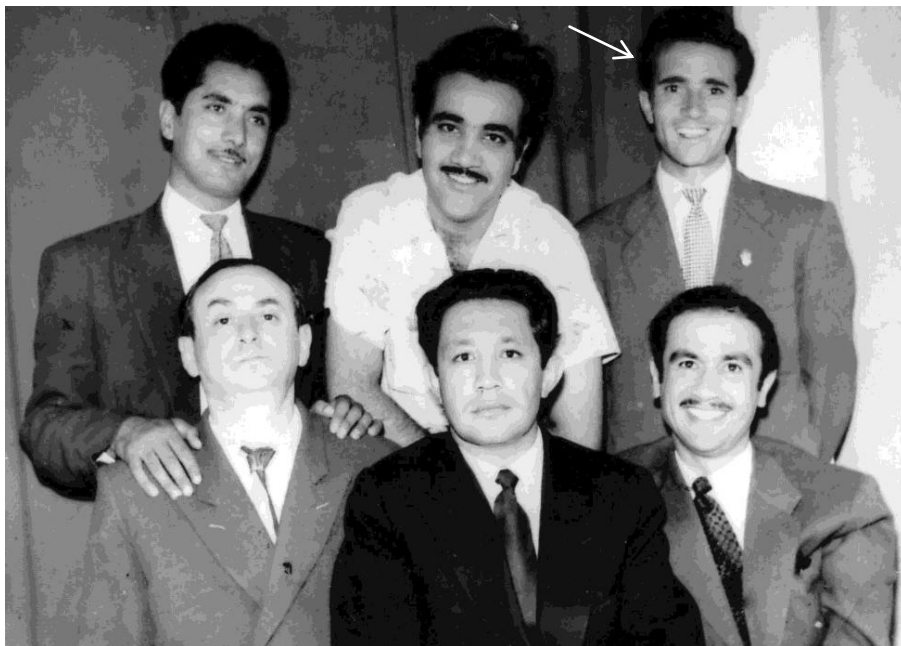
بیشتر آهنگ های او ساخته خودش بوده و از کمپوز های استاد غلام حسین، استاد سلیم سرمست، استاد فقیر محمد ننگیالی، استاد خیال و سلیم قندهاری نیز استفاده های اعظمی نموده است. آرمان برای اجرای کنسرت های هنری به کشور های اتحاد شوروی سابق و منگولیا مسافرت هایی انجام داد و دستاورد هایی نیز از آن سفر ها داشت.

استاد محمد حسین آرمان ازدواج نموده و ثمره آن ازدواج یک پسر و یک دختر است که پسرش محمد خالد آرمان از جمله گیتار نوازان معروف است که در این رشته دستاورد های هنری قابل توجهی کسب نموده و یکی از جمله شاگردان موفق پدرش نیز در رشته گیتار میباشد. تقریباً تمام گیتار نوازان جوان کشور که آهنگ ها را از روی نوت موسیقی نواخته میتوانند و از فارغان لیسه مسلکی موزیک هستند، از جمله شاگردان او به شمار میروند. (۳) حسین آرمان یکی از بهترین مشوقان موسیقی دانشگاهی است که در تأسیس شعبه موسیقی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابل سهم فعال داشت.

آقای عنایت الله شهرانی در کتاب ساز و آواز در افغانستان مینویسد: - زمانی که از طریق دانشکده ادبیات، دانشگاه کابل به حیث امر شعبه هنرهای زیبا تعیین و مقرر شدم، روزی به اتفاق داکتر محمد نعیم فرحان، محمد حسین آرمان، استاد فقیر محمد ننگیالی، استاد سرمست جلسه را در دفتر کارم ترتیب دادم، تا روی ایجاد شعبه موسیقی بحث نمایم، بعد از بحث ها پیشنهاد ایجاد شعبه موسیقی و تأسیس شعبه تیاتر را ترتیب دادیم، که خوشبختانه هر دو مورد طرف قبول ریاست پوهنتون کابل واقع شد. (۴)

آرمان مانند سایر هنرمندان پس از جنگ های داخلی، کشور را ترک نموده و بالاخره خود را به سویس رساند و در آنجا به کار های هنری اش مجدداً آغاز نمود و در آنجا با گروه هنری اش اصالت هنرموسیقی افغانستانی را تعمیم و تحکیم بخشید.





استاد حسین آرمان در کنار هنرمندان



استاد حسین آرمان در حال نواختن گیتار

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۳۲۵،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال چاپ بهار ۱۳۸۹ هـ ش، جلد اول ص ۲۷۷،
۳. سرگذشت موسیقی... ص ۳۲۵ و ۳۲۶،
۴. سازو آواز در... ص ۲۷۶ و ۲۷۷ با تصرف و اضافات.



آهنگ های از استاد حسین آرمان

خون عاشقان

حافظ شیرازی

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک راسقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من وساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم
 شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
 نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم
 چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم
 صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز
 بُود کان شاه خوبان را نظر برمنظر اندازیم
 یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد
 بیا کاین داوری ها را به پیش داور اندازیم
 بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
 که از پای خُمت روزی به حوض کوثر اندازیم
 سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
 بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم (۱)

مخمس

صوفی غلام نبی عشقری «رح»

نام خدا چو سرو به قامت رساستی
 یعنی برای بردن دلها بلاستی
 حیران و واله ات شده ام از کجاستی
 ای شوخ ساده رو چقدر خوشنماستی
 از دود مان پادشاهی یا گداستی
 خلق شهید یک نگه چشم مست تُست
 آب حیات وقف لب می پرست تُست



گرجان دهی و گر بکشی مزد شصت تُست تو حاکمی و جمله جهان زیر دست تُست
 حسن فرنگ داری و فرمان رواستی
 ای دلربا چو دل ز کف ما گرفته یی در پهلوی رقیب چرا جا گرفته یی
 در جای غیر منزل و ما وا گرفته یی آخر چرا ز کلبه ما پا گرفته یی
 شد روز ها که باز مه کم نماستی
 از ساده گيست این همه کبر و غرور نیست حیران خویش گشته هیچت قصور نیست
 با اینکه در نگاه تو شرم حضور نیست یکدم زپیش روی تو آینه دور نیست
 ای شوخ مه لقا چقدر خود نماستی
 یک نکته خوانده ام ز دبستان راز تو واقف شدم ز جلوه نیرنگ باز تو
 دانستم اینقدر من از این ترک تاز تو از رمز بی نیازی و مضمون ناز تو
 پی بردم اینقدر که تو صنع خداستی
 بی سیم و زر به کوچۀ سیمینبران مرو دست تهی به رسته یوسف و شان مرو
 در وقت مفلسی بدر دوستان مرو بیهوده عشق روی بی جنس گران مرو
 زیرا که شخص کم بغل و بی نواستی (۲)

بی وفایی

سعدی شیرازی

یار با ما بی وفایی میکند
 بی گناه از ما جدایی میکند
 شمع جانم را بکشت آن بیوفا
 جای دیگر روشنایی میکند
 میکند با خویش خود بیگانه گی
 باغریبان آشنایی میکند
 جو فروش است آن نگار سنگدل
 بامن او گندم نمایی میکند
 یارمن اوباش و قلاشست ورنند
 برمن او خود پارسایی میکند
 ای مسلمانان به فریاد م رسید
 کان فلانی بیوفایی میکند
 کشتیی عمرم شکستست از غمش
 ازمن مسکین جدایی میکند



آنچه با من میکند اندر زمان
آفت دور سمایی میکند
سعیدی شیرین سخن در راه عشق
از لبش بوسه گدایی میکند (۳)

جوانیم بهاری...

دو بیتی‌های عامیانه

جوانیم بهاری بود بگذشت
به مایک اعتباری بود بگذشت
جوانیم بهاری بود بگذشت
به ما یک اعتباری بود بگذشت
میان ما و تو یک الفتی بود
که آن هم نوبهاری بود بگذشت
میان ما و تو یک الفتی بود
که آن هم نوبهاری بود بگذشت

چو در آینه دیدم صورت خویش
شدم آگاه ز عمر رفته خویش
به یادم آمد ایام جوانی
کشیدم آه سردی از دل خویش

ز کف عمر و جوانی رفت افسوس
بهار زنده گانی رفت افسوس
نگفتم راز دل یکدم به پیشش
زیشتم یارجانی رفت افسوس

بهار و سبزه زاران جوانی
نمی آید دیگر در زنده گانی
شده مویم سفید از بخت باریک
به سرخاک تو ارمان جوانی



جوانیم بهاری بود بگذشت
به ما یک اعتباری بود بگذشت
میان ما و تو یک الفتی بود
که آن هم نوبهاری بود بگذشت (۴)

یارنکو غمزه

آهنگ فلکلوریک

شیرین سبزه، یارنکو غمزه، سر زلف تو میلرزه
باغ و بهشت من، سرنوشت من، کار و کشت من
بیوفا دلبر

شبی مجنون به لیلی گفت که ای محبوب بی همتا
ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد
شیرین سبزه، یارنکو غمزه، سر زلف تو میلرزه
باغ و بهشت من، سرنوشت من، کار و کشت من
بیوفا دلبر

بیا ساقی که من مُردم، کفن از برگ تاکم کن
به آب می بده غسلم، درین میخانه خاکم کن
شیرین سبزه، یارنکو غمزه، سر زلف تو میلرزه
باغ و بهشت من، سرنوشت من، کار و کشت من
بیوفا دلبر (۵)

ماه من

کریم شادان

ماه من و اختر شبهای من
اله نیست کسی جز تو تمنای من
ماه من و اختر شبهای من
اله نیست کسی جز تو تمنای من
ماه من



نام تو عنوان جهان من است
اله عشق تو سرمایه دنیای من
نام تو عنوان جهان من است
اله عشق تو سرمایه دنیای من
ماه من و اختر شبهای من
اله نیست کسی جز تو تمنای من
ماه من
باز چرا از برمن میروی
اله باش دمی بهر تسلائی من
باز چرا از برمن میروی
اله باش دمی بهر تسلائی من
ماه من و اختر شبهای من
اله نیست کسی جز تو تمنای من
ماه من و اختر شبهای من
اله نیست کسی جز تو تمنای من
ماه من (۶)

زغم کسی هلاکم

هلالی چغتایی

زغم کسی هلاکم که زمن خبر نداره
عجب از محبت من که در او اثر نداره
زغم کسی هلاکم که زمن خبر نداره
عجب از محبت من که در او اثر نداره
به دو دیده کی توانم که رخ تو سیرینم
به هزار دیده باید که ترا کنم نظاره
زغم کسی هلاکم که زمن خبر نداره
عجب از محبت من که در او اثر نداره
غلط است اینکه گویند به دلی ره است دلرا
دل من زغصه خون شد دل او خبرنداره
زغم کسی هلاکم که زمن خبرنداره
عجب از محبت من که در او اثر نداره



مه من زجمع خوبان به کسی تراچه نسبت
 توکه زیاده تر زماهی دیگران کم از ستاره
 زغم کسی هلاکم که زمن خبر نداره
 عجب از محبت من که در او اثر نداره
 زغم کسی هلاکم که زمن خبرنداره
 عجب از محبت من که در او اثر نداره (۷)

طاهرای قزوینی

جذبۀ شوق

(عشق تو میکشاندم شهر به شهر کوه به کو
 مهر تو میدواندم پهنه به پهنه جو به جو)
 گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو
 شرح دهم غم ترا، نکته به نکته مو به مو
 از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
 خانه به خانه در بدر، کوچه به کوچه کوبه کو
 میروود از فراق تو، خون دل از دو دیده ام
 دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه جو به جو
 دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت
 غنچه به غنچه گل به گل، لاله به لاله بو به بو
 ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
 طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خوبه خو
 مهر ترا دل حزین، بافته با قماش جان
 رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار و پو به پو
 در دل خویش طاهرا گشت و ندید جز ترا
 صفحه به صفحه لا به لا، پرده به پرده تو به تو (۸)

عاشق

شیر محمد خارا

نذیر خارا
 پدر میرم به دنبالش دعا کو
 پدر میرم به دنبالش دعا کو
 سپردم با خدا و با قضا کو
 سپردم با خدا و با قضا کو



استاد آرمان دم پیری توانایی من باش

عصای دست تنهایی من باش

دم پیری توانایی من باش

عصای دست تنهایی من باش

لباس درد و غم میدوزی آخر

نرو فرزند من میسوزی آخر

ده ای راه مثل تو اس کشته بسیار

ده ای پر پیچ و خم راه پرآزار

نذیر خارا همیشه ای پدر قربان کیش

نمی مانم نمی مانم به پیش

تو هم عاشق، بودی، یادت میایه

به یادت، آن دل شادت میایه

سراپا، آب و آتش بودی آخر

به عشقت، در کشاکش بودی آخر

نه میدیدی، شب و نی روز باران

چو مرغ بسملی افتان و خیزان

چون مرغ بسملی افتاد و خیزان

استاد آرمان مخو میگم نرو میشی پشیمان

شوی آزرده از خار مگیلان

نبینی عافیت مثل مه مجنون

که برگردی خراب و سینه پُر خون

دم پیری توانایی من باش

عصای دست تنهایی من باش

دم پیری توانایی من باش

عصای دست تنهایی من باش

دم پیری توانایی من باش

عصای دست تنهایی من باش (۹)



منابع و مأخذ:

۱. دیوان حافظ شیرازی به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ ششم، پائیز ۱۳۸۶ هـ.ش، ایران صفحه ۲۸۷، غزل ۳۸۴ و رحیم ساربان و ضیا قاریزاده (کبوتر) به طرز جداگانه این غزل را خوانده و اجرا کرده اند.
۲. از خاک تا افلاک عشق صوفی غلام نبی عشقوری، با تصحیح و مقدمه حیدری وجودی، چاپ دوم ۱۳۸۰ هـ.ش انتشارات الازهر پشاور صفحه ۱۶۳.
۳. صدای قرن، سروده های احمد ظاهر، تدوین محمد هارون خراسانی، چاپ دوم زمستان ۱۳۸۷ هـ.ش انتشارات سعید کابل، صفحه ۴۰ و احمد ظاهر این غزل را به طرز دیگری اجرا نموده است.
۴. جوانی ام بهاری بود... cd آهنگهای استاد آرمان، آهنگ هجدم ثبت شده از کنسرت ارمان رادیو-تلویزیون ملی،
۵. آهنگهای فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان، مطبعه آریانا، سال ۱۳۷۰ صفحه ۷۱.
۶. آهنگهای فلکلوریک... صفحه ۸۱.
۷. جوانی ام بهاری بود... cd آهنگ های استاد آرمان، آهنگ آخر، ثبت شده از کنسرت ارمان رادیو-تلویزیون ملی، و این آهنگ را آرمان بار اول با طاهر شباب با تغییریک بیت آخر آهنگ، اجرا نموده اند.
۸. سفینه غزل، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، نشر انتشارات جاویدان، چاپ سوم زمستان ۱۳۶۲ هـ.ش ایران، صفحه ۳۷۹ و این غزل به نام طاهره قرت العین نیز ثبت شده است. همچنان در دیوان رفعت سمنانی که با تصحیح و کوشش نصرت الله نوح، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ.ش، نشر بامداد، ایران، آماده گردیده در صفحه ۲۷۹ شعر رفعت هم به همین گونه است که بیت اول غزلش کلاً بیت اول همین آهنگ است، برای تحقیق بیشتر به آنجا مراجعه شود.
۹. این شعر و آهنگ فلکلوریک از برنامه m and U تلویزیون طلوع یاد داشت و ثبت شده که استاد آرمان با نذیر خارا دوگانه یی اجرا نموده بودند.





جلیل احمد خُلاوند آوازخوان حنجره طلایی

در میان هنرمندان معروف و به ویژه آواز خوانان چیره دست و شناخته شده و آماتور یکی هم جلیل احمد خلاند آواز خوان شهیر کشور است که با نام و چهره هنری او همه آشنا اند. او از جمله بهترین و محبوب ترین چهره های شاخص هنری و از آواز خوانان بی بدیل و آماتور کابل زمین به شمار میرود که همه عمرش را در راه پویایی و شگوفایی هنر موسیقی به خصوص آواز خوانی صرف نمود و در این راه زحمات زیادی را متحمل و متقبل گردید. جلیل احمد خلاند به سال ۱۳۰۹ هـ.ش در شهر کهنه کابل در یک خانواده مشهور و روشن ضمیر دیده به جهان گشود. (۱)

از آوان کودکی به هنر موسیقی علاقه مند بود و در سنین هشت سالگی هارمونی نواخته میتوانست و دستش به نوازه گی آشنا بود. (۲) او تعلیمات خود را در یکی از لیسه های شهر کابل به انجام رسانید و در این راه تا تحصیلات بلند تعلیمات خود را به پیش برد.

خلاند استعداد ذاتی هنری داشت و استعداد خود را در بخش های مختلف هنری چون نوازنده گی، آواز خوانی، آهنگسازی و کمپوز بیشتر و بهتر از همه تبارز داد. در سال ۱۳۲۰ هـ.ش شامل کورس موسیقی رادیو شد که استادان آن کورس استاد غلام حسین (معلم آواز)، استاد فرخ افندی (معلم نوتیشن اروپایی)، استاد نبی گل (معلم سیتار)، استاد محمود (طلبه نواز) و استاد ناظر (معلم دلربا) بودند.

خلاند در آن کورس چهار سال را سپری کرد و کورس چهار ساله را مؤفقانه به اتمام رسانید و سند فراغت حاصل کرد. در آن کورس علاوه از جلیل احمد خلاند شاگردان معروف دیگر مانند ابراهیم نسیم، گل احمد شیفته، کریم زیارکش، یوسف بهروز، امان الله مسکین، غلام محمد، محمد عیسی، خلیل قاریزاده، عبدالروف نظر (پسر استاد میرزا محمد) و فیض محمد نیز درس موسیقی میخواندند که بعد ها هر کدام خود، در عرصه موسیقی استادان مجرب و مسلمی گردیدند. (۳) او شعر هم می سرود و برای آن شعر ها کمپوز و آهنگ نیز تهیه میکرد و آنرا خود به آواز گیرا و پر جاذبه اش به اجرا می گرفت. (۴)

همین گونه کمپوز ها و آهنگ های زیادی برای هنرمندان کشور و حتا خارج از کشور برای هنرمندان دیگر مانند گوگوش آواز خوان معروف ایرانی و نور جهان بیگم آواز خوان مشهور پاکستان نیز تهیه و تنظیم نموده است. آهنگ معروف «من آمده ام که عشق فریاد کنم = من آمده ام که ناز بنیاد کنم» یکی از کمپوز ها و آهنگ های ساخته اوست که به آواز گوگوش به اجرا در آمد و محبوبیت گوگوش را در بین هنرمندان و



آواز خوانان ایرانی به مراتب عروج داد که یکی از دلایل ادعای مابر توانایی خلاند در بخش ساختن کمپوز و آهنگ است. (۵)

خلاند زمانی که فعالیت های هنری اش را در رادیو افغانستان آغاز کرد، در ایجاد آرکستر سی نفری در رادیو موفق شد و نقش مهم را در آن آرکستر ایفا نمود. (۶)

او نزد استاد برشنا نیز شاگردی نموده و اساسات موسیقی را نیز از وی آموخت. چنان که کمپوزیتوری و آهنگسازی را از وی فرا گرفته و در این بخش نزد او به شاگردی زانو زده است.

خلاند سفر های هنری زیادی به خارج از کشور داشته و در آن کشور ها کنسرتها اجرا نموده که دستاورد هایی نیز از آن سفرها داشته است. چنانکه در سفره نری که به هندوستان داشت، از وی استقبال شایانی صورت پذیرفت و پس از اجرای کنسرت های هنری اش به لقب آواز خوان «حنجره طلایی» ملقب و مفتخر گردید که در روز نامه هندیای همان زمان انعکاس خوبی یافت. (۷)

در مصاحبه که از وی صورت گرفته بود، اذعان داشتند که تعدادی از هنرمندان را در کار های هنری و آواز خوانی شان تشویق نموده و تعدادی هم منحنیث شاگرد نزد وی زانورده اند که از هنرمندان معروف چون استاد ناشناس، احمد ولی، ظاهر هویدا، حسیب دلنواز، و کیل رؤف و وحید خلاند را میتوان نام برد، که امروز هر کدام آنان در بخش موسیقی استاد و هنرمند مسلم و از چهره های شاخص و شناخته شده هنر موسیقی در کشور محسوب میگردند. (۸)

خلاند بیشتر به اصالت هنر فکر میکرد و در این راه سعی و تلاش زیادی به خرج داد، تا هنر موسیقی را در کشور ما با حفظ اصالت آن برای دیگران به معرفی بگیرد و به همه گان بفهماند که بدون هنرنزنده گی زیبایی و طراوت دلپذیری نخواهد داشت، چه همان طوری که طبیعت راهنر طبیعی چون اصوات اشجار، بوی ریاحین، شر شره های جویباران و صدای رود خانه ها، چهچهه مرغگان، زیبایی و طراوت سبزه زاران، وزش باد و ریزش باران دلپذیر، زیبا، جذاب، مطلوب و منظور دلهای همه گان میگرداند، زنده گی انسان ها را هم علاوه از هنر طبیعی، هنر وضعی نیز هماهنگ، دلپذیر، مقبول، جذاب و منظور دلهای دلداران میگرداند. خلاند با همان فکر و اندیشه که به اصالت هنر موسیقی داشت، همیشه تأکید میوزرید تا هنرمندان، هنر اصیل خود را که همان ساز و آواز محلی و آهنگ های دلربای فکلوریک است و بخش اعظم فرهنگ به خصوص فرهنگ عامیانه ما را تشکیل میدهد، حفظ نموده و در جهت اصالت هنر و فرهنگ عامیانه ما که خاص خود ما است، سعی و تلاش پیگیرانه و همه گانه به خرج دهند و در رشد و باروری آن بیشتر و بهتر از یکدیگر رسالت هنری خود را ایفا نمایند. روی همان اصل بود که خلاند تعداد زیادی از آهنگ هایش را از آهنگ های فکلوری و محلی انتخاب و تهیه نموده است.

او در مجموع (۲۶۵) آهنگ اجرا کرد که در آرشیف رادیو و تلویزیون افغانستان موجود و محفوظ است که تعدادی از همان آهنگ ها تا امروز با حفظ اصالت هنری آن از طریق امواج رادیو و پرده های تلویزیون ملی افغانستان پخش و نشر میگردند. (۹)



استاد فقیر محمد ننگیالی که خود یکی از کمپوزیتوران و آهنگسازان موفق کشور و از بنیانگذاران موسیقی اصیل افغانی در کشور ما به حساب می‌رود، تعدادی از آهنگ‌های محلی و فلکلوریک خُلان را در کتاب خویش (آهنگ‌های مردمی فلکلوریک افغانی) تألیف و تنظیم نموده‌اند که از آهنگ‌های «اوبی بی رکوجانم» و «زار نالم زبیده» که از جمله آهنگ‌های زیبای محلی و فلکلوریک خُلان هستند، میتوان مشت نمونه خروار نام برد. (۱۰)

آهنگ زیبای فلکلوریک دیگر او «دلبرکم بیابه کابل بریم- سیل گل و لاله و سنبل بریم» نیز از زیبایی و جذابیت هنری و اصالت فرهنگی این سرزمین حکایت دارد، که بدون شک این آهنگ و سایر آهنگ‌های اوبه شهرت و معرفت او در بین هنرمندان و آواز خوانان کشور بیشتر و بهتر از پیش افزوده است. خُلان نزد مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود و هنوز هم که او در میان هنرمندان ما نیست و دیده از جهان پوشیده است، محبوبیتش همچنان در دل‌های علاقه‌مندان آواز و هنر دوستان عرصه موسیقی اش زنده و جاویدان باقیست.

صدای گیرا و پرجاذبه او چنان سحر آفرین است که شنونده بعد از شنیدن آهنگش باز هم طنین و انعکاس صدای او را در گوشه‌هایش احساس مینماید.

او آهنگ‌های جوره با آواز خوانان معروف کشور نیز دارد که از جمله خانم ژیلا، آواز خوان مشهور کابل زمین با وی در بسیاری از کنسرت‌ها که در هتل‌های شهر کابل راه اندازی می‌گردید، آهنگ‌های جوره اجرا نموده است. خُلان زمانی که کشور توسط شوروی‌ها اشغال شد، در سال ۱۳۵۸ هـ.ش به پاکستان مهاجر گردید و از آنجا با خانواده اش به کلفورنیای آمریکا رفت و همانجا زنده گی اش را دنبال کرد.

در آمریکا هم با هنرش بود و همان سان با هنرش زیست و کنسرت‌های زیادی در آنجا اجرا نمود و در محافل و مجالس زیادی آواز خواند و هنر خود و فرهنگ هنری کشور خود را در آنجا برای دیگران به معرفی گرفت و چه بسا که آهنگ‌های شاد و ناب فلکلوریک افغانی را در آنجا‌ها به زمزمه نشست و موسیقی اصیل کشورش را حفظ نمود و زیر فشار موسیقی بیگانه هیچگاهی قرار نگرفت.

خُلان ازدواج نموده که ثمره آن هفت فرزند بود و از جمله هفت فرزند وی صرف چهار تن آنان راه پدر را انتخاب و تعقیب نموده‌اند که از جمله سهیلا خُلان دخترش را با آهنگ زیبای «چقدر سخته خدایا» میتوان نام برد.

خانمش سارا خُلان نیز از جمله آواز خوانان عصر و زمانش بود که شهرت و محبوبیت خاص هنری در بین مردمش داشت.

جلیل احمد خُلان پس از هفتاد و نه سال عمر پربار آن هم در عرصه موسیقی، سرانجام به روز پنجشنبه یازدهم ثور سال ۱۳۸۸ هـ.ش مطابق سال ۲۰۰۹ میلادی نسبت مریضی که عاید حالش بود، در کلفورنیای آمریکا چشم از جهان پوشید. (۱۱)



خلاند مرد مهربان، متواضع، کم حرف، خوش پوش و خوش قیافه، کمپوزیتور و آهنگساز بی بدیل، خلاق، مبتکر، محبوب همه گان و بالآخره هنرمند و آواز خوان معروف و مشهور کشور بود که شهرت هنری او حتا خارج از مرز ها را نیز در نور دیده بود.

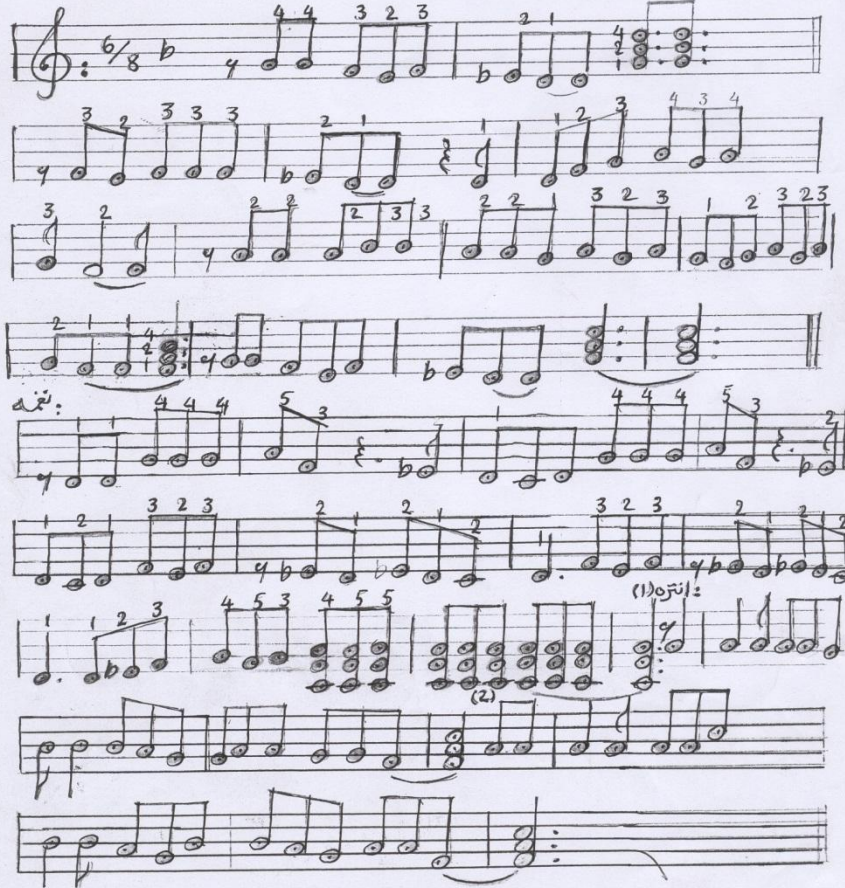


من آمده ام وای، وای، من آمده ام
 ز عشق فریاد کنم که ناز بنیاد کنم
 من آمده ام که ناز بنیاد کنم

ار دلبر من از هر صد ساله شوم
 در بهار سناشته همای شوم
 همای شوم در بهار سناشته همای شوم
 شاید که نصیب همی بهیاری شوم

عشق آمدنم ز خیمه زلف تو دردم
 ز خیمه جنونم قلند در پاردم
 عشق آنکه تیر و بار دل و بار سرد
 اسرار دلم و دردم و اسرار دلم

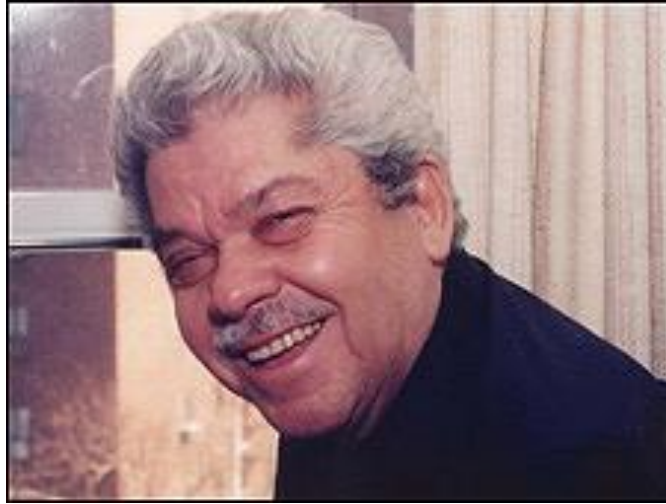
من آمده ام ، ز عشق فریاد کنم
 من آمده ام ، که ناز بنیاد کنم



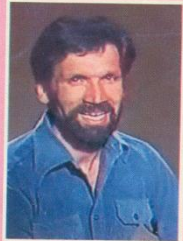
تخته:

Notation by : Eng Jalil Sadid
 نوت : الجینیر جلیل (سدید)

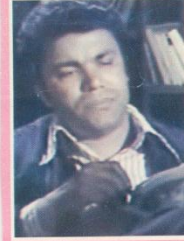




استاد جلیل احمد خُلاَند



شاد کام



مسجور جمال



جلیل احمد خُلاَند



استاد حفیظ الله خیال



استاد جلیل احمد خُلاَند

منابع و مأخذ:

۱. روزنامه ملی انیس، چکیده رویداد های سال ۱۳۸۸، سه شنبه ۲۷ دلو ۱۳۸۸ هـ.ش، ص ۳، با تصرف و اضافات،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ.ش، جلد اول، ص ۲۸۳، با تصرف و اضافات،
۳. ساز و آواز در ... ص ۲۷۱، با تصرف،
۴. روزنامه ملی انیس ... ص ۳، با تصرف،
۵. ساز و آواز در ... ص ۲۸۴، با تصرف،
۶. روزنامه ملی انیس ... ص ۳، با تصرف،
۷. ساز و آواز در ... ص ۲۸۳، با تصرف،
۸. ساز و آواز ... ص ۲۸۳، با تصرف،
۹. روزنامه ملی انیس ... ص ۳ با تصرف، و اضافات،
۱۰. ننگیالی، فقیر محمد، آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، چاپ دوم، پشاور ص ۶ و ۲۲،
۱۱. روزنامه ملی انیس ... ص ۳، با تصرف و ایزادات.



آهنگ های از جلیل احمد خلاند

بی بی رکوجان

آهنگ فلکلوریک

چار گرد قلا گشتم، پایزیب طلا یافتم، پایزیب طلا یافتم
 پایزیب طلا از کیس، از بی بی رکوجان، از بی بی رکوجان
 او بی بی رکوجانم، جایت سرچشمانم
 او خسرو خوبانم، جایت سرچشمانم
 در زیر درخت توت، انگشتری یاقوت، انگشتری یاقوت
 انگشتری یاقوت، از بی بی رکوجان، از بی بی رکوجان
 او بی بی رکوجانم، جایت سرچشمانم
 او خسرو خوبانم، جایت سرچشمانم
 در لب لب پایان جوی، گیرای قشنگ موی، گیرای قشنگ موی
 گیرای قشنگ از کیس، از بی بی رکوجان، از بی بی رکوجان
 او بی بی رکوجانم، جایت سرچشمانم
 او خسرو خوبانم، جایت سرچشمانم(۱)

زبیده

آهنگ فلکلوریک

زار نالم زبیده، بسیار نالم زبیده زار نالم زبیده، بسیار نالم زبیده
 زبیده برگ بیده، سر و گردن سفیده او زما دل برده، زار نالم زبیده
 اگر آهی کشم بندر بسوزه زار نالم زبیده
 اول کشتی دوم لنگر بسوزه زار نالم زبیده
 اگر آه دگر از دل برارم زار نالم زبیده
 اول دختر دوم مادر بسوزه زار نالم زبیده
 زار نالم زبیده، بسیار نالم زبیده زبیده برگ بیده، سر و گردن سفیده
 او زما دل برده، زار نالم زبیده



جوانا تاب سرگوشی ندارم زار نالم زبیده
 زخوبان طاقت دوری ندارم زار نالم زبیده
 کسی با یارمن سرگوشی میکرد زار نالم زبیده
 خدایا تاب سرگوشی ندارم زار نالم زبیده
 زارنالم زبیده، بسیار نالم زبیده زبیده برگ بیده، سر و گردن سفیده
 او زما دل برده، زار نالم زبیده (۲)

شعله حزین

سلیمان لایق

ای شعله حزین ای عشق آتشین

ای درد واپسین

این شور تست یاکه جنون سرشکها

یا شعر من که میدهدم سوز جاودان

دیگر نبویمش شبیها نجویمش

رازی نگویمش

تا در فراق و ناله و درد و شکنجه ها

آهسته طی کنم ره خاموش رفته گان

عمری که میرود برقیست که می جهد

با خویش میبرد

از ما هزار قصه پُر درد و ماجرا

بسپاردش به چنگ فراموشی زمان

پهلوی کوهسار درپای آبشار

بر روی سبزه زار

برپا شود قیامت بوس و کنارها

اما زما گسسته بود عمرها عنان

شاید که سالها لرزان ستاره ها



مهتاب پاره ها
 در آسمان صاف و بالای ابرها
 تابد فراز شهر و نباشد زمان شان(۳)

دلبرکم

آهنگ فلکلوریک
 دلبرکم بیا به کابل بریم سیل گل و لاله و سنبل بریم
 خواجه صفا صفا به دلها کنیم
 تا شهدا رفته دعا ها کنیم
 سوی خرابات گذر هاکنیم
 سیل گل و سوسن و سنبل بریم
 دلبرکم بیا به کابل بریم
 گاه به بارانه و گاه جوی شیر باغ لطیف اس خوش و دلپذیر
 از چته ها سوی سرپل بریم
 دلبرکم بیا به کابل بریم
 سیل گل و سوسن و سنبل بریم
 از پی نالیدن بلبل بریم
 دلبرکم بیا به کابل بریم(۴)

دختره دیدم

دو بیتي ها

دختره دیدم گل بادام
 دندانش صدف پنیر خام
 دختره دیدم به لب بام
 با خال سیاه زلف چون دام

دختره دیدم دامن افشان
 نزدیک چشمه چون غزالان
 به شانه سبو به لبش خنده
 چون کبک دری شد خرامان



دختره دیدم در لب جوی
با زلف دراز قد دلجوی
بنشسته به ناز به لبش خنده
نیلوفر عشق، گل خوشبوی

دختره دیدم مست و خندان
بر روی چمن میخورد نان
ابرو نکند خم به مهتاب
بر لاله و گل میکند ناز(۵)

عاشقم

دو بیتی‌ها
خدا جان عاشقم عاشقترم کن
سراپا آتشم خاکسترم کن
سرم را همچو گل برسینه ات نه
اگر قامت ندارم پر پرم کن

بیا جانا بیا جانانه من
بیا شمع و بیا پروانه من
بیا لیلی که مُردم از فراق
تسلای دل دیوانه من

غم هجرت بیابان پرورم کرد
هوایت مرغ بی بال و پرم کرد
به من گفתי صبوری کن صبوری
صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد(۶)

بادا بادا

آهنگ فلکلوریک
ای وا یاری
بادا بادا الهی مبارک بادا



من دل بتو داده ام تو کل بخدا الهی مبارک بادا
سوار دولت بادا
از تو که جدا شدم دل افگار هستم ای وا یاری
افتاده به سایه های دیوار هستم الهی مبارک بادا
شیم به گریان گذشت و روزم بفرق ای وا یاری
آیا که چه بنده گناهکار هستم الهی مبارک بادا
بادا بادا الهی مبارک بادا
ای وا یاری
من دل بتو داده ام تو کل بخدا
الهی مبارک بادا

ای آینه منزلت مبارک باشد ای وایاری
شد جلوه مقابلت مبارک باشد الهی مبارک بادا
وقتی صبح از آن جلوه به رنگت برسم ای وا یاری
بیدل اکنون دلت مبارک باشد الهی مبارک بادا
بادا بادا الهی مبارک بادا
ای وا یاری
من دل بتو داده ام توکل بخدا
الهی مبارک بادا
سوار دولت بادا (۷)

کار

دُر محمد سایر هراتی

خوشر زافتخار دیگر هیچ کار چیست
همکار خلق باش غم روز گار چیست
بهتر که فکر خویش به سوی وطن کنی
حریف زلف و خال و قد و حسن یار چیست
ای یار دلفریب من اندر وظیفه کوش
بهتر زکار و خدمت خلق ای نگار چیست



پیر و جوان و طفل وطن را عزیز دار
 خوشتر ز اتحاد و توجه به کارچیست
 خوشتر ز افتخار دیگر هیچ کارچیست
 همکار خلق باش غم روز گار چیست (۸)

امشب

دُر محمد سایر هراتی
 شادم که در آغوش تو سرمی نهم امشب
 سربرسر زانویت اگر می نهم امشب
 روی تو بُود شمع و تو پروانه دل من
 تن را به هوایت به شرر می نهم امشب
 عمریست که دل باختت ناز توام من
 کی من دل خود پیش دیگر می نهم امشب
 من سایر بیمار توام ای مۀ طنناز
 از صدق به پای تو که سرمی نهم امشب (۹)

منابع و مأخذ:

۱. آهنگهای فلکلوریک افغانی، چاپ اول، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، نشر اتحادیه انجمن های هنرمندان، سال ۱۳۷۰ هـ ش مطبوعه آریانا صفحه ۵،
۲. آهنگهای فلکلوریک... ص ۱۸،
۳. گزیده اشعار سلیمان لایق (باد ها)
۴. گنج ده ویرانه، تألیف غلام احمد اقبال، چاپ اسلام آباد پاکستان، سال ۱۳۷۳ هـ ش ص ۵۶،
۵. شجره بنیاد فلکلور، آمریت فرهنگ مردم، وزارت اطلاعات و فرهنگ، آرشیف سیما و صدا، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۴/۱۶ هـ ش، محل ثبت رادیو- کابل،
۶. شجره... ۱۳۶۴/۴/۱۶ هـ ش، محل ثبت رادیو- کابل،
۷. شجره... ۱۳۶۴/۴/۱۵ هـ ش، محل ثبت رادیو- کابل،
۸. اشک سایر، گزیده اشعار دُر محمد سایر هراتی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴ هـ ش، نشر الازهر پشاور، کتابخانه های عامه، شماره ثبت ۸۹۱-۱۱۹- الف- س، شعبه افغانستان شناسی، صفحه ۱۱۸،
۹. اشک سایر... صفحه ۱۱۳.





آدینه باز گل بدخشی آوازخوان محلی و مشهور بدخشان

آدینه، آواز خوان معروف کشور است که به نام بازگل بدخشی بین مردم مشهور و معروف میباشد، که یک عمر در عرصه موسیقی محلی کشور خدمت نمود.

او بیش از یک قرن عمر نمود و بیشتر مردم علاوه از بدخشان و کابل در اکثر ولایت های افغانستان بانام، آواز و هنر او آشنا هستند و او را منحصراً آواز خوان منحصر به فرد در هنرش می شناسند.

آهنگ، «ای شوخ سر زلف تره تاب کی داده- چشم حسن مست تره خواب کی داده» از جمله آهنگهای معروف باز گل به شمار میرود که در واقع اکثر مردم او را با همین آهنگ زیبا و جذابش میشناسند که در حقیقت همین آهنگ او را بیشتر بین مردم محبوب ساخت که حتا بعد از وی این آهنگ را معروف ترین آواز خوانان کشور با همان سبک مخصوص اجرا نمودند و تا هنوز هم کیفیت و زیبایی آن در خاطره ها زنده و جاوید است.

«آهنگ های باز گل بدخشی در حالیکه موسیقی کهن و کلاسیک افغانستان را در ذهن شنونده گان زنده میکند، از کمال طراوت و زیبایی خاصی نیز برخوردار است.» (۱)

آدینه معروف و مشهور به بازگل بدخشی در سال ۱۲۸۲ هـ ش یا ۱۲۸۶ هـ ش در کشم بدخشان به دنیا آمد. او مکتب نرفت و درس نخواند، اما در هنر، مسئله آموز صد هنر مند شد و زیباتر و خوب تر از با سوادان و هنرمندان هم عصرش درخشید و شعر سرود و همین گونه تصانیف زیادی ساخت و در نوازنده گی و آهنگسازی که کار دشوار در هنر موسیقی است، از خود مهارت بی نظیری نشان داد.

اکثر آهنگ هایی که به آواز او خوانده شد و اجرا گردید، از سروده ها و ساخته های زیبای خودش بود، یعنی اشعارش را خودش سروده است.

«بزرگترین ویژه گی کار باز گل بدخشی در موسیقی این بود که نگذاشت آهنگهای ناب محلی فراموش شوند، بلکه او این آهنگ ها را با ساده گی روستایی و آواز منحصر به فرد خود و به کمک دنبوره و غیچک به سبک و سیاق مخصوص به خودش جاودانه کرد. باز گل بدخشی به سال ۱۳۳۶ هـ ش زمانی که استاد یعقوب قاسمی مسؤل بخش موسیقی در رادیو کابل بود، به همکاری با رادیو آغاز به کار کرد و در مدت کمی توانست مشهور و محبوب همه گان شود.» (۲)

کار در رادیو کابل او را واداشت تا بیشتر و بهتر از وقت، به کار های هنری خود بپردازد و شعر و آوازش را تا دور دست ها فراتر از مرز زادگاهش به گوش هنر دوستان و علاقه مندان هنرو آوازش برساند.

او در کار های هنری اش خلاق، مبتکر و پیشرو بود. اکثر آهنگ های او را آواز خوانان معروف کشور با تغییرات اندکی به اجرا گرفته اند، که خلاقیت و ابتکار عمل او را تحسین برانگیز میگرداند.

همچنان «بازگل بدخشی علاوه بر ترانه های شاد و آهنگ های زیبای عاشقانه، سروده هایی که به نام، «فلک،» یاد میشود و نمایانگر قدیمی ترین نوع موسیقی توأم با رباعیات عارفانه اند، را نیز بسیار زیبا و



جذاب خواننده و همین سان، توانایی دیگر باز گل بدخشی که به شهرت و محبوبیت هنری او بیشتر افزود، ارائه آهنگ ها به شکل تمثیلی و چند آوایی آن بود. (۳)

بازگل را اکثر هنرمندان ایجاد گرسبک زیبای قطغنی در موسیقی کشور قلمداد مینمایند که امروز این سبک نه تنها در شمال کشور علاقه مندان خاص خود را دارد، بلکه در اکثر کشور این سبک زیبای موسیقی را میپسندند.

تا جایی که دیده شده است، سبک قطغنی حتا در محافل و مجالس خوشی و شادمانی مردم هم راه باز کرده و چه بسا که ساز سبک قطغن و آهنگ های محلی آن زینت افزای محافل خوشی و شادمانی مردم در اکثر نقاط کشور است.

آهنگ معروف «مغل دختر» که افسانه زیبای تاریخی و فلکلوریک دارد، از جمله آهنگ های محلی دیگر باز گل به شمار میرود که با سبک و سیاق ویژه و طرز خاصی به آواز وی اجرا شده که نمونه بسیار عالی از کار های بازگل بدخشی به حساب میرود. این آهنگ زیبا بعد ها با تغییرات اندک به آواز هنرمندان معروف کشور از جمله وحید صابری به اجرا گرفته شد که از زیبایی و جذابیت کم نظیری برخوردار است. «از هنرمندانی که عمده تا به خاطر نزدیکی ذوق با بازگل بدخشی همنشینی داشتند، میتوان خانجان بارکی و فیض محمد منگل را نام برد و همچنان دو هنرمند دیگر که سالیان زیاد او را در همه خم و پیچ سفر های هنری همراهی کردند، اکبر فیض آبادی و یاسین فیض آبادی بودند.» (۴)

گفته شده است که، باز گل بدخشی یازده بار ازدواج نموده بود و ثمره آن همه ازدواج ها به چهل و شش تن اولاد و نواسه میرسد. (۵)

اکثر آهنگ های باز گل بدخشی در مقام های «چهار گاه» و «شور» که از جمله مقام های بسیار عالی و جذاب در هنر موسیقی به شمار میرود، به اجرا گرفته شده اند، که بدون تردید آهنگ های زیبا و جذاب او تاسالهای سال زیبایی و جذابیت خود را حفظ خواهند نمود و هوا خواهان و شیفته گان خود را خواهند داشت. باز گل بدخشی پس از یکصد و سه یا یکصد و هفت سال عمر پر بار به تاریخ نهم حمل ۱۳۸۸ برابر با ۲۹ مارچ ۲۰۰۹ میلادی در اثر بیماری طولانی که داشت، در قریه خنک بالا مربوط ولسوالی تگاب کشم، روستای چنار گنجشکان ولایت بدخشان چشم از جهان فانی فروبست و برای ابد در دل خاک مدفون گشت. (۶)





آدینه بازگل بدخشی آواز خوان محلی بدخشان

منابع و مأخذ:

۱. روزنامه ملی انیس، شماره (۲۵) یکشنبه ۳۰ حمل ۱۳۸۸ هـ ش ص ۴،
۲. روزنامه ملی انیس، شماره فوق ص ۴،
۳. همان ص ۴،
۴. همان ص ۴،
۵. روزنامه ملی انیس، سه شنبه ۲۷ دلو ۱۳۸۸ هـ ش (چکیده رویداد های سال ۱۳۸۸ هـ ش) ص ۳،
۶. همان ص ۳ -.



آهنگ های از باز گل بدخشی

خوش آمدی

آهنگ محلی فلکلوریک

خوش آمدی یار وفا دار می

دسته گل شوخ ستمگاری

دسته گل غنچه باغ و برت

میوه گرفت سیب بدخشانی

تازه برا از این چمن نو گلم

حرفی نگفتی به مراد دلم

گوشه قشلاق شما منزلم

قد نیالت به خیالم زده

روی سفیدت به من غمزده

من به جمال تو نظر میکنم

خال سیاه دانه - دانه چمکلی

از دور سفیدی میکنه گردنت

مثل گل و گلاب و خندیدنت

خانه خرابم کده پالیدنت

سوی چشمانت نگایی میکنم

به دو ابرویت جان فدایی میکنم

تو خود بوسه بده از لعل لب

تا بدخشان من گدایی میکنم

وی دلبر دلدار بکن یک نظر

برای خدا جگی - جگی میرمی

میکشی خوندار بکن یک نظر

در ده و من ندیدم یک یار کی



لب شکر دندان سفید خونخوار کی
من بگشتم ملک فیض آباد و جرم
شهر فیض آباد در فرخار کی

شیشته بومد یک گل به میدان گذشت
نغمه کده به زیر دالان گذشت
پیش برش رپیه وقریان گذشت
به نوک موگیرا فریمان گذشت
تخت پیشانی ماه آسمان گذشت
تیغ بینی الف سوهان گذشت
سرخیی لب به مثل مرجان گذشت
نوک زبانش گوهر کان گذشت
جواب من هیچ نگفت کان گذشت

گفتمت ای یار کجا میروی
ماه شب تار کجا میروی
درشب تاریک چراغت کنم
در شب مهتاب کجا میروی
پیسه ندارم که خریدت کنم
قیمت بازار کجا میروی
اسپ سیاه مشک زرینت کدم
لب کج ولب دار کجا میروی
سرخانه شتری پا میروی
بوئلۀ ناز کجا میروی
پشت خانیت دو ناجوری افتیده
دیدن بیمار کجا میروی
دان خانه شرشرۀ آبی
تشنه به جویبار کجا میروی(۱)



خوشم آمد

آهنگ محلی

گل درچمن و بلبل به بستان خوشم آمد
 چار مغز مویی پسته به دندان خوشم آمد
 در شوق هراتی و دهقان خوشم آمد
 برسایه چه کار داری میدان خوشم آمد
 از کندز و تالقان تا دشت کلوگان
 کان نمکش وا به گدستان خوشم آمد
 کشم چه دمی نه ساخت و حالا شده شهرنو
 ایوب ولی به کوی کشکان خوشم آمد
 قیماق چایه میخوره او مردم جرمی
 کشیدن تریاک به شغنان خوشم آمد
 طبابت خوش داره چه خوش مردم درواز
 به داس و درو مردم خیلان خوشم آمد
 یک مرد بزرگوار داره برقریه داوود
 ابدال ولی ملک بدخشان خوشم آمد (۲)

جانان من است

نوار صوتی

زلف و آن خالی که بررخسار جانان منست
 خنجر مژگان او پیوسته برجان منست
 گفتمش ای نازنین از تو بیاید بوی مشک
 گفت کجاشد بوی مشک آن گرد دامان منست
 گفتمش ای نازنین من مار پیچان دیده ام
 گفت کجا شد مار پیچان جوهره زلفان منست
 گفتمش ای نازنین من غنچه تردیده ام
 گفت کجا شد غنچه ترقد لرزان منست
 گفتمش ای نازنین من سیب غیلان دیده ام
 گفت کجاشد سیب غیلان که بهی جنبان منست



گفتمش ای نازنین من دُر و گوهر دیده ام
گفت کجاشد دُر و گوهر صاف دندان منست
گفتمش ای نازنین من حوض کوثر دیده ام
گفت کجا شد حوض کوثر حلقه چشمان منست
گفتمش ای نازنین عاشق مکش دشمن بکش
گفت که عاشق میکشم چا روزه دوران منست
زلف و آن خالی که بر رخسار جانان منست
خنجر مژگان او پیوسته در جان منست (۳)

زر گریچه

شعر باز گل بدخشی

زر گر بچه از هوش و بی هوشم کرد
دستم ره گرفت حلقه برگوشم کرد

گفتم برو زحرف دوش ناله کنم
لب را به لبش نهاده خاموشم کرد

از خانه برآمدی و صبح سحری
رخسار سفید داری چه پرت پری

تو غنچه لرزانی و من حیلله گری
مردم ده قدت بلبل هنوز بی خبری

چشمان داری مثال انگور سیاه
برگوشه چشم تومه گم کردم او را

یک بنده تویی یکی منم پیش خدا
دست من و دامننت تا روز جزا

من تا به وی بدیدم به روی بند افتاده
در پیش برت دو موی چنگ افتاده

او روی سفید کاغذی مور کده گی
ابرو به مثال شاخ رنگ افتاده



چشمت صدقه چشم کلانه صدقه

درمکتب شان بچای جوانه صدقه

همین سخنه میگفت باز گل ده غیچک

تو بلبل باغ سرغلامه صدقه

عاشق شده را تیغ به سر باید خورد

سرش بتۀ مثل شکر باید خورد

در کوچۀ عاشقی مدام خون ریز است

دریا دریا خون جگر باید خورد

از خانه برآمدی و دسمال به سرت

دو جوړه انار یفتلی پیش برت

پدرت را بگو مره داماد بگیره

مانند موبند کاه بییچم به برت

من آمدنی به دیدن جانانه

صد برگ سفید مه برای ازخانه

یک لحظه بیاییشم بشین روزانه

دسمال می دوزه به کلکش انگستانه(۴)



منابع و مأخذ:

۱. آهنگ فلکلوریک از ساخته های باز گل بدخشی میباشد که از نوار آهنگهایش یاد داشت شد و باز گل در همین آهنگ شهرت زیاد کسب نمود.
۲. گمان میبرم شعر از باز گل بدخشی باشد چون وی شاعر هم بود و اکثر آهنگ هایش را خود شعر ساخته و کمپوز و آهنگ نموده است و این آهنگ از نوار آهنگ های او گرفته شد.
۳. از نوار آهنگهایش گرفته شد.
۴. این آهنگ و دوبیتی ها از ساخته های خود باز گل میباشد که در دوبیتی نام خود را هم ذکر نموده است و آهنگ متذکره از نوار آهنگهایش یادداشت شده است.





محمد ابراهيم نسيم
هنرمند منتقد و طنزپرداز

اگر اوراق زرین تاریخ ادبیات کشور را ورق بزنیم، می بینیم که تعدادی از اشخاص با ذوق و صاحبان قریحه های ادبی و هنری، گاه گاهی علیه نابسامانی ها و ناملایمتی های جامعه شان قدعلم کرده در بیداری افراد اجتماع و جامعه شان از طریق نوشته ها به شکل شعر، نمایشنامه و یا نوشته های شدید الحن انتقادی دین دینی و انسانی شان را به وجه مناسب ادا کرده و بدون هراس از حاکمان و سردمداران مستبد و ظالم در میدان مبارزه با آنان تاخت و تاز داشته اند.

چنان که شاعران آگاه و مبارز و نترس همیشه برای بیداری اجتماع و مردم شان اشعار زیبایی انتقادی نوشته اند و چه بسا که در هر موردی که برای اصلاح اجتماع شان می بود، اشعاری میسرودند و آنرا در اجتماع به سمع مردم به اشکال مختلف می رسانیدند.

همین گونه نمایشنامه نویسان و داستان نگاران و حتا نقاشان و رسامان هم به نوبه خود با طرز دید روشنی که از جامعه شان میداشتند به نحوی از انحا به اصلاح، بیداری و رهنمایی مردم شان کمرهمت بسته و دین و مسؤولیت وجدانی خود را از آن طریق ها ادا مینمودند.

نمایشنامه ها از طریق پرده های تیاتر و یا پارچه های تمثیلی و یا به گونه های نکته ها برای مردم نمایش داده میشد و خلاها و کاستی های جامعه و ظلم و استبداد حاکمان را برای بیداری مردم تمثیلاً روشن میساختند و به همین گونه در بخش های دیگر هم به نحوی برای بیداری مردم پرداخته میشد.

شعر نیز از جمله برنده ترین حربۀ بود که از سالیان متمادی تا به امروز گردن گردنکشان و حاکمان ظالم و مستبد را شکسته و اکثراً هم در بیداری و رهنمایی مردم در جامعه نقش بسیار ارزنده را ایفا کرده است. چه بسا آنگاهی که اشعار انتقادی و اصلاحی در قالب آهنگی گنجانیده میشد و از حنجره آواز خوان مشهور و معروفی به سمع شنونده گان رسانیده میشد، که تاثیر شعر را در رهنمایی، اصلاح و بهبود اوضاع اجتماع بر مراتب بلند می برد.

چنان که در دهه موجود از آغاز سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ هـ ش که تعداد رادیو ها و استیشن های تلویزیونی تراکم روز افزونی داشته است، آهنگ های انتقادی و اصلاحی هم بنابر نابسامانی ها و نا ملایمات نظام موجود، سیر صعودی خود را داشته است، مانند برنامه زیبای زنگ خطر تلویزیون طلوع به گرداننده گی حنیف هنگام و همراهان شان و به خصوص آهنگ های انتقادی و اصلاحی آن و برنامه شبخند تلویزیون (یک) به گرداننده گی آصف جلالی که آهنگهای انتقادی و اصلاحی نابی را در خود جا داده است و همچنان برنامه پیچکاری تلویزیون «یک» به گرداننده گی مبارکشاه شهرام و همراهان شان که آن هم به صورت مستقیم به انتقاد نظام موجود با آهنگ های انتقادی که داشت، می پرداخت و برنامه دندوره تلویزیون لمر، برنامه زیباودیدنی تلک تلویزیون نورین به گرداننده گی عثمان اکرم و همراهان شان وسایر



برنامه های تلویزیون های خصوصی نمونه های خوبی اند که نقش هنرمندان و ممثلان موفق و مستعد را در جامعه نمایان میگرداند که چه گونه اشعار انتقادی و اصلاحی شعراي آگاه را به شکل مؤثر آن که عبارت از اجرای آهنگ های انتقادی است، به مردم خود و همین سان برای حاکمان و سردمداران کشور خود می‌رسانند، تا توانسته باشند از این طریق مؤثرتر وزود تر به اصلاح و رهنمایی طرز رفتار و بر خورد حاکمان و مردمان شان در اجتماع خدمتی را به انجام رسانیده باشند.

باید یاد آور شد که اجرای آهنگ های انتقادی و اصلاحی تاسالهای پیش از کودتای نامیمون هفت ثور در اغلب ولایت های افغانستان و همین سان در پایتخت کشور نیز رایج بود و هنرمندان مستعد و مبارز با اجرای آهنگ های زیبایی انتقادی شان نابسامانی های کشور شان را برای مسؤولان آن به صورت واضح و صریح می‌رسانیدند که تعداد این هنرمندان بسیار زیاد است که یکی از آن جمله هم استاد محمد ابراهیم نسیم بود که با استعداد عالی که در عرصه اجرای چنین آهنگها داشت، در حصه اصلاح و رهنمایی اجتماع خود با قاطعیت تمام در مقابل هرگونه زور آور و مستبد همچون کاج بلند شهامت ایستاد و نقش خود را منحصیث یک ممثل و هنرمند با مسؤولیت و آگاه و در عین حال اصلاح طلب جسورانه ادا کرد و در این راه با متانت و استواری قدم نهاد و سالیان متمادی را به اجرای چنین آهنگها پرداخت که جادارد تا به جزئیات زندگی هنری او نیز اشاره های داشته باشیم.

محمد ابراهیم نسیم فرزند محمد جان در سال ۱۳۰۶ هـ ش در شوربازار کابل به دنیا آمد. پدرش مامور دولت بود و هنرمند نبود، لیکن خانواده او هنرمندان مشهور و معروف شدند، چنانکه محمد حسین آرمان نیز از همین خانواده و برادر خورد ابراهیم نسیم است که شهرت هنری او و خدمات شایان او منحصیث یک استاد ورزیده در بخش های آواز خوانی و نوازنده گی به خصوص در پوهنحی هنرهای زیبایی کابل، نزد همگان روشن است.

نسیم تا صنف نهم در لیسه حبیبیه درس خوانده و سپس از طریق ریاست مستقل مطبوعات با چند تن از شاگردان لایق آن لیسه به کورس های موسیقی رادیو معرفی شد و از سال ۱۳۲۱ هـ ش به بعد فعالیت های هنری خود را به حیث ممثل تیاتر در (شاری «شهری» ننداری، تیاتر مرستون، پوهنی ننداری) و هم منحصیث آواز خوان رادیو آغاز کرده است. (۱)

او از جمله آواز خوانانی بود که در اولین سال های افتتاح رادیو کابل در میان سایر هنرمندان انگشت شمار رادیو، به آواز خوانی آغاز نمود، چنانکه خودش می گوید: «پس از میرزا نظر، ماما باقی، عزیز احمد پنهان، کریم شوقی و گل احمد شیفته من ششمین آواز خوان شوقی بودم که در رادیو به آواز خوانی آغاز کردم.» (۲)

نسیم شاگرد استاد غلام حسین «ناتکی» است و همواره از آن استاد بزرگ به نیکویی یاد میکرد، در سال ۱۳۲۰ هـ ش شامل کورس موسیقی رادیو کابل وقت شد که استادان آن کورس، استاد غلام حسین (معلم



آواز)، استاد فرخ افندی «معلم نوتیشن اروپایی»، استاد محمود چاچه «معلم طبله» و استاد ناظر «معلم دلربا» بودند.

این دوره به مدت چهار سال ادامه یافت که شاگردان معروف آن علاوه بر ابراهیم نسیم که درس آواز خوانی میگرفت، در رشته آواز خوانی، «گل احمد شیفته، کریم زیارکش، یوسف بهروز، امان الله مسکین، غلام محمد، محمد عیسی خمار، خلیل قاریزاده، عبدالرؤف نظر «پسر استاد میرزا نظر»، فیض محمد و عبدالجلیل زلاند بودند و اما آنانی که دوره یاد شده را در بخش آموزش آلات موسیقی تعقیب میکردند، محمد انور شاهین و سید حسن «ستار نوازان»، غلام محمد «دلربا نواز»، امان الله ایوب و محمد اکرم «طبله نوازان» وعده دیگر بودند.

هرچند در سال های بعدی نیز چند بار دوره های آموزش موسیقی در رادیو کابل وقت دایر شد ولی از آنجا که این دوره ها در مراحل بعدی تأسیس شان هیچگونه اساس درست و بنیاد محکمی نداشتند، پس از مدت کوتاهی که از تأسیس آن ها میگذشت، بساط شان برچیده میشد و شالوده آن ها از هم می پاشید. «۳»

اما باید متذکر شد، باوجود آن که دوره های آموزش رادیو کابل بنیاد محکم نداشت، با آن هم مؤثریت خود را در قبال تربیه شاگردان و علاقه مندان موسیقی در بخش های آواز خوانی و نوازنده گی، داشته است و چه بسا که شاگردان آن کورس ها بعد ها به استادان مسلم و نوازنده گان موفق در بخش آلات موسیقی مبدل گردیدند که امروز افتخارات موسیقی کشور مرهون زحمتکشی ها و ریاضت های هنری آنان بوده و است.

به هر حال، نسیم اولین آهنگی را که در رادیو اجرا نمود و مستقیماً از نوار رادیو پخش گردید، آهنگ معروف فلکلوریک «وا وا لایلا صبا مزار میرم- جان لایلا دیدن یار میرم» بود.

وی همزمان با آواز خوانی در رادیو، سال های دراز با اجرای نقشها در درامه هایی که در تیاتر های «مرستون تیاتر، شهری ننداری و پوهنی ننداری» به نمایش گذاشته میشد، هنر نمایی میکرد، چنان که نخستین بار در درامه «اشتباها» اثر شاد روان استاد عبدالغفور برشنا نقش پسر یک خان را بازی نمود، ولی هنر اصلی او اجرای آهنگ های کمیدی و انتقادی در فاصله بین اجرای درامه ها و نمایشنامه ها بود. به گونه که میتوان گفت، وی بیشتر و بهتر از هر هنرمند دیگر تاریخ موسیقی کشور ما، طی یک سده گذشته، آهنگ های انتقادی که به بیش از یکصد پارچه میرسد، با تمثیل و حرکات لازم، آن هارا خوانده است که بیشتر اشعار آن از شاد روان عبدالصبور غفوری و استاد دُر محمد سایر هراتی بوده است. (۴)

ابراهیم نسیم در اجرای آهنگ هایش دارای استعداد فوق العاده بود، و آهنگش را چنان با جذابیت و زیبایی خاصی به اجرا میگرفت که شنونده گانش را به حیرت و امیداشت، زیرا او استعداد ذاتی داشت، چنان که متن های ساده را هم میتوانست موزون و با جذابیت به اجرا بگیرد و شنونده را محسوس خود نماید.



ابراهیم نسیم جهت اجرای کنسرت های هنری شش بار به اتحاد شوروی سابق، چهار بار به هند، و یک بار به کشور چین مسافرت کرده است.

در سال ۱۳۴۲ هـ.ش به اخذ مدال عالی مطالای هنر نایل گشته و در سال ۱۳۶۶ هـ.ش لقب «کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان» را از مقام ریاست جمهوری افغانستان کسب نمود و همین گونه جوایز نقدی و تحسین نامه های بیشماری به دست آورد.

در آرشیف موسیقی رادیو به آواز او حدود سیصد آهنگ و در آرشیف موسیقی تلویزیون ده آهنگ موجود میباشد. وی در زمان ماموریت های رسمی اش به حیث «مدیر عمومی موسیقی رادیو افغانستان» و «آمر دیپارتمنت موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور وقت» ایفای وظیفه نمود و در سال ۱۳۵۸ هـ.ش از ماموریت متقاعد گردید و بعد به صفت مامور اجیر در اداره موسیقی رادیو فعالیت های هنری اش را دنبال کرد. او یک بار ازدواج نموده که ثمره ازدواجش دو دختر و دو پسر بود که هیچ کدام آن ها هنر پدر را تعقیب نمودند. (۵)

ابراهیم نسیم مرد کوشا، متواضع، خوش برخورد، مستعد، مبتکر و خلاق بود، چه در عرصه های هنر، چه در عرصه های آواز خوانی و یا هم تمثیل استعداد ذاتی و خارق العاده خود را به نمایش گذاشت و نام خود را در ردیف هنر مندان تیاتر و موسیقی درج اوراق زرین تاریخ موسیقی و هنر کشور نمود.

موصوف بعد از سال های ۱۳۷۱ هـ.ش از وظایف رسمی اش سبکدوش گردید و خانه نشین شد، خانه نشینی و سبکدوشی اش از وظیفه باعث گردید که وی روز تا روز آزرده خاطر و ملول گردد و این ملولیت و آزرده گی چنان در تار و پود وی تاثیر ناگوار خود را به جا گذاشت که از وی یک تن نحیف و ضعیف ساخت. دوران سیاه طالبان روزگار او را بیشتر از پیش سیاه نمود و او را زمینگیر و ناتوان ساخت و اما با همت و شهامتی که داشت، با آن همه ناملایمات روزگار مبارزه کرد ولی هیچ گاهی وطن محبوب و مألوفش را رها نکرد و همان سان با همه مشکلات، زندگی اش را به سختی به پیش برد.

ابراهیم نسیم سرانجام به تاریخ سوم میزان سال ۱۳۷۹ هـ.ش از اثر مرضی که عاید حالش بود، به عمر ۷۳ سالگی در منزلش واقع قلعه فتح الله کابل دیده از جهان فرو بست.

جنازه مرحوم توسط خویشاوندان و دوستان وی تشییع گردیده و در شهدای صالحین حضره آبایی شان به خاک سپرده شد. (۶)

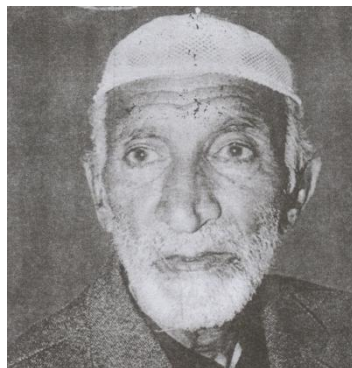




محمد ابراهيم نسيم همراه با آرکستر شماره ۲ راديو کابل به رهبري عثمان مدياروف از کشور تاجکستان



محمد ابراهيم نسيم در جواني



محمد ابراهيم نسيم هنگام پيري

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۳۲،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، سازو آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ جلد اول، بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۲۷۱،
۳. سرگذشت موسیقی... ص ۳۲ و ۳۳،
۴. سرگذشت موسیقی... ص ۳۳،
۵. سرگذشت موسیقی... ص ۳۹،
۶. بنابر اظهارات پسرش، انجنیر خسرو نسیم یادداشت شد.



آهنگ های از ابراهیم نسیم

دهقان مسلمانم

دُر محمد سایر هراتی

دهقان مسلمانم	بیلیم به سرشانه چو پیر مردک دهقانم
دهقان مسلمانم	از حاصل یک گُردک خود صاحب یک نانم
از همت نیرویم	من نان حلال میخورم از قوت بازویم
دهقان مسلمانم	قدر سر سوزن نُبُود لکه به ایمانم
چون خاین غداری	من حرص ندارم چو یکی لوی زمین داری
دهقان مسلمانم	کی در صدد خوردن ارزاق یتیمانم
پاکیزه وهم اعلاست	از پنبهٔ ملک خودم اندر برمن کالااست
دهقان مسلمانم	از سان فرنگی نُبُود کرته و تنبانم
بی غصه و مستانه	از حاصل املاک خود و زحمت سالانه
دهقان مسلمانم	آلوده به مکروب جنایت نُبُود نانم
خونخواره و مستم من	ای رشوه خورک مثل توکی خاین وپستم من
دهقان مسلمانم	کی مثل تولب تشنه پی خون غریبانم

ای سایر بیچارهٔ سودایی و دیوانه

با صوت جرنگانه

اشعار تو تاثیر نکرد هرچه که میخوانم

دهقان مسلمانم (۱)



من عسکرم

دُر محمد سایر هراتی

من عسکرم من عسکرم	من خادم این کشورم
اندر رهٔ حفظ وطن	بگذشته از جان و سرم

حفظ وطن کار من است

دایم خدا یار من است

محبوب و دلدار من است

این خاک کوهسار من است

باکی ندارم از سرم مردانه اندر سنگرم
باشد تفنگ و برچه ام چون دلبری اندر برم
از مدعی در روز جنگ
کی ترسم از توپ و تفنگ
بردشمنان خاک خود
حمله کنم مثل پلنگ
آه ایوطن ای جان من باغ من و بوستان من
اندر ره صدق و صفا بادا فدایت جان من
یک فرد کوهسار توام
دایم خریدار توام
با دشمنان اندر ستیز
چون سایر زار توام
من عسکرم من عسکرم
من خادم این کشورم (۲)

عسکرم

دُر محمد سایر هراتی

سخت چو فولاد بود پیکرم
فخر من اینست که من عسکرم
عسکرم و جان به وطن میدهم
بهر حفظش سروتن میدهم
جان به ره حفظ وطن میدهم
مدعی کی من به تو تن میدهم
صدق و صفا شیوه کار من است
گزران همدم و یار من است
گلشن من دشت و دیار من است
عسکرم و حرب شعار من است
عاشق و دل داده کاریگرم
فخر من این است که من عسکرم (۳)



آفرین میرزا عموجان

عبدالصبور غفوری

خفته بی آسوده لای رختخواب	آفرین ای حاکم عالی جناب
میدهی حکم عدالت را جواب	میکنی دکان و پولت را حساب

آفرینت ای حکمران آفرین

آفرینت باد

میکشی بیشک تو مو را از خمیر	آفرین ای ناظر ای روبای پیر
رفسته از یاد تو آن نان فطیر	میزنی قیماق و حلوا و پنیر

موزه ات بالای تنبان آفرین

آفرینت باد

خوب کردی فتنه ها در روز گار	آفرین ای حضرت علاقه دار
پول رشوت ها و دزدی و قمار	ساختی کلاه و کرتی را قطار

سربه سرماندی به یخدان آفرین

آفرینت باد

میزنی لنگوته چون تاج خروس	آفرینت باد میرزای نفوس
آفرین ای راشیی رند چلوس	گشتی آخر مثل جلاب فلوس

کردی جلب جلبی پنهان آفرین

آفرینت باد

اشکمت از پول رشوت گشته دول	آفرینت ای سر دبیر کنترول
میفروشی آبروی خود به تول	مشکهای روغنت در خانه مول

آفرینت ای مسلمان آفرین

آفرینت باد

بسته یی مهمیز را بالای بوت	آفرین ای چوبکیی شیخ بروت
میخری کلاه نو، شلوار وبوت	پول مردم میخوری مثل قروت

میشوی ناخوانده مهمان آفرین

آفرینت باد

جانب بنجاره چشمک میزنی	کاتب گمرک تو دهلک میزنی
در جوال خالی چنگک میزنی	ابروگک از زیر عینک میزنی

آفرین ای موش پران آفرین

آفرینت باد (۴)



منابع و مأخذ:

۱. اشک سائر، گزیده اشعار دُر محمد سائر هراتی، الازهر پشاور، کتابخانه عامه کابل، شعبه افغانستان شناسی، شماره ثبت ۱۱۹/۸۹۱-الف، ۱، س، ص ز-ح،
۲. اشک سائر... ص ح-ط،
۳. اشک سائر... ص ۱۲۵،
۴. عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، تهران ۱۳۷۵ هـ ش ص ۳۷-۳۸ و ۳۹.





احمد ظاهر . هنرمندی که تکرار نشد

مرگ من روزی فرا خواهد رسید در بهار روشن از امواج نور
در زمستان غبار آلود و دور یا خزانی خالی از فریاد و شور
(فروغ فرخزاد)

احمد ظاهر هنر مندی بود که بدیلش دیگر هرگز به میان نیامد، بلکه او همچنان ستاره درخشانی در آسمان بیکران موسیقی کشور باقی ماند و مثالش تکرار نشد.

زنده گی احمد ظاهر مملو از فراز و نشیب هایی بود که، گرد باد های روزگار او را مانند پر کاهی از یک سوبه سوی دیگر پرتاب می کرد و هر آن زنده گی او را به خطر مواجه می نمود.

احمد ظاهر زود تر از هر هنرمندی به شهرت رسید، ولی مانند دیگران زود تر از پله های بلند هنر نلغزید، بلکه همچنان برسکوی شهرت باقی ماند و تا هنوز هم شهرت و محبوبیت هنری اش در میان حلقه های هنری و فرهنگی کشور پابرجاست، بلکه افزون از هر زمان دیگر است.

زنده گی احمد ظاهر به ظاهر دو بعد دارد که یک بعد آن را هنرش که نام و نشان او را تا هنوز زنده و جاویدان نگه داشته است، میباید و دو دیگر بُعدی است که همه ابعاد زنده گی او را در هم پیچید و باعث شد که خرمند عمرش نا رسیده باداس روزگار ناسازگار؛ قبل از وقت درو گردد.

درباره بعد دوم زنده گی احمد ظاهر که در واقع اسرار مرگ مرموز او را در بر می گیرد، رزاق مامون در کتاب خود «احمد ظاهر چه گونه ترور شد» گزارش جالبی را در سلك تحریر در آورده است، که علاقه مندان زنده گی اسرار آمیز احمد ظاهر را به خوانش آن کتاب تاکید می کنیم. و اما بُعد هنری او را که افتخارات قبل از مرگ و بعد از مرگ او مرهون آن است؛ در اینجا به طور فشرده و مختصر تذکار می یابد.

اگر به گذشته ها یعنی دورانی که احمد ظاهر به هنر موسیقی رو آورد؛ نظر گذرا داشته باشیم؛ دیده می شود که، در آن دوران موسیقی تا اندازه با روحیات مردم متعصب و سراپا سنتی افغانستان، سازگار گردیده بود، و هنر و هنرمند نیز تا اندازه در انتظار مردم بد جلوه نمی کرد، بلکه در آن زمانه ها مردم تازه به کیفیت هنر به ویژه موسیقی که جزئی از آن است؛ مأنوس گردیده بودند.

احمد ظاهر در زمانی به هنر رو آورد که هنرمندان زیادی در عرصه موسیقی به میان آمده بودند، همین سان هنرمندان آماتور یا شوقی از طبقه اشراف نیز در میان آنان ظاهر گشت، که احمد ظاهر هم از همان طبقه بود که بر همه سنت ها و قیودات اشرافیت، پشت پا زد و در حلقه هنرمندان یا آواز خوانان آماتور قرار گرفت. البته موسیقی تا آن حد جایگاه خود را در میان مردم باز کرده بود که، نه تنها احمد ظاهر بلکه اشخاص و افراد دیگری نیز از طبقه بالایی جامعه به سوی هنر کشانیده شدند و عشق و علاقه آنان باعث شد که موسیقی عامتر و همه پسند تر گردد.

داکتر عبدالظاهر پدر احمد ظاهر که صدر اعظم ظاهر شاه بود، نیز از آن جمله هنرمندانی به شماره می رفت که به نواختن طبله مهارت بی نظیری داشت و آن را استادانه و هنرمندانه می نواخت.

همین سان شخص محمد ظاهر پادشاه سابق و پسرش شهزاده نادر نیز از جمله هنرمندان موسیقی بودند که در آن زمان کسی از هنر و هنرمندی این پدر و پسر کمتر آگاه بود. چنان که ظاهر شاه به نواختن سیتار،



پیانو، هارمونیه، ویلون دسترسی داشت و آن را زیر نظر استادان بزرگی چون استاد فرخ افندی، استاد غلام حسین، استاد معراج الدین و استادان هندی همچون استاد ولایت حسین خان فرا گرفته و کاملاً به موسیقی دسترسی پیدا کرده بود. (۱)

همچنان پسران صدر اعظم و وزرا در کنسرت های معارف آواز خواندند و نواختند، تا اینکه بسیاری از آنان به رادیو و تلویزیون راه یافته، در قطار هنرمندان برجسته و مسلکی قد علم کردند؛ مانند؛ خانم پروین کواسه امیر عبدالرحمان خان پادشاه سابق، استاد عبدالغفور برشنا از نزدیکان خانواده سلطنتی، استاد شاه ولی معروف به ترانه ساز پسر محمد ولی خان بدخشی و کیل السلطنت شاه امان الله غازی و وزیر دفاع و خارجه او، فضل احمد نینواز پسر فیض محمد ذکریا وزیر امور خارجه و معارف، حشمت صدقی پسر استاد بزرگ شعر وادب و وزیر اطلاعات و فرهنگ استاد محمد عثمان صدقی، خانم رخشانه دختر جنرال اصیل خان وزیری، مهندس شریف پرونتا برادر اکرم پرونتا وزیر فواید عامه، استاد ببرک وسا پسر داکتر وسا (پسر کاکای استاد خلیل الله خلیلی مشاور فرهنگی ظاهر شاه و سفیر افغانستان در چندین کشور)، استاد حفیظ الله خیال پسر سردار عبدالحمید معین وزارت داخله و ده ها تن دیگر، و در پهلوی این ها صدها تن از جوانان خانواده های طبقه متوسط شهری نیز به هنر موسیقی روی آوردند. (۲)

بدین سان دیده می شود که احمد ظاهر در میان هنرمندان آماتور تنها از طبقه اشراف نبود، بلکه در پهلوی او ده ها تن دیگر نیز از همان طبقه هنرمند بودند و بعد ها هم هنرمندانی از همان طبقه ها ظهور نمودند.

به هر حال؛ احمد ظاهر در ۲۴ جوزای سال ۱۳۲۵ هـ ش در یک خانواده هنرمند و بلند پایه دولتی، در شهر زیبای کابل دیده به جهان گشود، ولی از شهروندان تاجیک شهر (ده بغلک) مرکز ولایت لغمان میباشد. پدرش داکتر عبدالظاهر صدر اعظم (نخست وزیر) دولت شاهی افغانستان در دهه چهل بود و علاوه از آن هنرمندی بود که تال های طبله را به استادی می نواخت و در این هنر ید طولی داشت.

احمد ظاهر به سال ۱۳۳۲ هـ ش شامل مکتب حبیبیه شهر کابل شد و در سال ۱۳۴۳ هـ ش از همان مکتب به درجه بکلوریا فارغ گردید. پس از آن جهت اخذ مدارک کارشناسی در رشته تعلیم و تربیه (آموزش و پرورش) روانه هندوستان شد و بعد از اتمام تحصیلات عالی دوباره به افغانستان برگشت.

احمد ظاهر زمانی که شاگرد مکتب بود، به موسیقی علاقه مند شد و در روز های معلم و جشن های معارف و سایر کنسرت هایی که در مکتب راه اندازی می گردید، آواز خوانی مینمود. برای نخستین بار آهنگ (ای بلبل خوش الحان) را که هنوز دوازده سال عمر داشت، به اجرا گرفت و از آن پس به (بلبل حبیبیه) شهرت یافت. زمانی که ظاهر هویدا به سال ۱۳۴۳ هـ ش آرکستر آماتور ها (هنرمندان شوقی) را بنیانگذاری کرد، احمد ظاهر نیز عضویت آن را به دست آورد و در میان آواز خوانان دیگر مانند؛ مسحور جمال، وکیل رؤوف، سید حبیب علوی فرزند سید فقیر علوی، استاد ناشناس و دیگران جا گرفت و از همان طریق به ثبت و اجرای آهنگهایش آغاز کرد که البته سرآغاز زنده گی رسمی هنری او از همین جا بود.



وی اولین آهنگی را که ثبت رادیو نمود آهنگ (گرکنی یک نظاره می زبید) بود و بعد ها اولین آهنگی را که ثبت آرشیف تلویزیون نمود، آهنگ (آخرای دریا) شعر استاد ضیا قاریزاده بود، و از آن پس به ثبت و اجرای آهنگ های متعددی به خصوص از طریق امواج رادیو پرداخت.

وی با سفر هایی که به خارج از کشور داشت، تجارب زیادی را در بخش موسیقی کسب کرد و این اکتسابات هنری باعث ایجادیات و نو آوری ها در موسیقی اش گردید، چنانکه او با وارد کردن آلات موسیقی برقی اروپایی به کشور و با امتزاج موسیقی شرقی و غربی آهنگ های ناب و جذابی را به اجراء گرفت که پس از آن سایر آواز خوانان و هنرمندان با خلط موسیقی شرق و غرب به اجرای آهنگ های شان پرداختند و به زیبایی آهنگهای شان افزودند.

هرچند احمد ظاهر آواز خوان آماتور بود و در زمینه موسیقی به صورت علمی و اکادمیک کار نکرده بود، اما تلاش های پیگیر و متداوم او و همین گونه نبوع فطری وی در بخش های ادبیات، صدا و موسیقی در همکاری با آهنگسازان نامور کشور همچون فضل احمد نینواز، استاد شاه ولی (ولی ترانه ساز)، استاد فقیر محمد ننگیالی، استاد سلیم سرمست و دیگران، اینها همه و همه دست بردست هم داده، وی را به اوج شهرت هنری رسانیدند.

احمد ظاهر در دو دهه به خصوص دهه چهل و پنجاه از شهرت و آوازه هنری زیادی برخوردار بود، چندین سال نظر به همه پرسی هایی که صورت گرفت، هنرمند سال بود، با وصف آنکه هنرمندان سرشناس و نامداری چون احمد ولی، ظاهر هویدا، ناشناس، و کیل رؤوف، احمد مرید و دیگران در مقابل او قرار داشتند، اما؛ احمد ظاهر با تلاش ها و کوشش های زیادی که به خرج می داد، جایگاه هنری اش را چندین سال حفظ داشت.

واما؛ احمد ظاهر در دام یک عده دوستان خلف و نا خلف دست و پا می زد و همین موضوع باعث شد تا، زنده گی شخصی وی هدف تهاجم افتراء ها و تهمت های نا شایسته قرار بگیرد، حتا باری در پیوند با همین موضوع وادار به ازدواج اجباری با خالده خیاشنه سید داوود تلون رئیس ژاندارم و پولیس شهر کابل در دوره نور محمد تره کی، شد که بعداً خالده توسط شخص مجهول الهویه به نام حشمت به قتل رسید و در ارتباط کشته شدن خالده، احمد ظاهر هدف تهمت واقع شد، و مدتی را در زندان سپری نمود و بالآخره در گرو همین حادثه از طرف گماشتگان سید داوود تلون، ترور گردید.

استاد فضل احمد نینواز که در واقع استاد و مربی خوب احمد ظاهر نیز بود، همیشه احمد ظاهر را متوجه هنرش می ساخت و گاهی که احمد ظاهر در گرو دوستان نا خلفش قرار می گرفت و او را از راه هنرش به بیراهه ها می کشانید، می گفت: احمد ظاهر هنرت را شناس!

با آنکه احمد ظاهر فراز و نشیب زنده گی را پشت سرمی گذاشت و سخت محسور مشکلات زنده گی در پیوند با دوستی دوستان نا دوست بود، هنرش را رها نکرد و با عشق و علاقه ذایدالوصفی به هنرش ادامه می داد.



کنسرت هایی که در روز های جشن و یا سال نو از سوی احمد ظاهر در کمپ وزارت معارف برگزار می گردید؛ پر تماشا ترین و پرعلاقه مند ترین کمپ را تشکیل می داد که در آن زمانه ها راه اندازی می شد. با آنکه کمپ های دیگری نیز از استادان بزرگ آن زمان مانند استاد سرآهنگ، استاد هماهنگ و دیگران برپایه گردید؛ ولی کمپ احمد ظاهر پرتماشا ترین و پرچوش ترین کمپ ها بود. احمد ظاهر دایماً به اصالت هنر فکر میکرد و عقیده داشت که تا اصالت هنر حفظ نگردد و هنر واقعی به مردم عرضه نگردد، موسیقی که جزئی از آن است؛ به ابتذال کشانیده خواهد شد. او به این باور بود تا، مکاتب مستقل موسیقی ایجاد گردد و برای حفظ اصالت موسیقی کار های زیادی صورت بگیرد که شایسته هنر است.

موصوف برای رشد هنر موسیقی معتقد بود تا هنرمندان افغان جهت فراگیری علمی و اکادمیک موسیقی به خارج از کشور اعزام و تشویق گردند و برای این مأمول مسؤولان امور را مورد انتقاد قرار می داد. (۳) احمد ظاهر در اجرای آهنگهایش بسیار دقت می نمود و زمانی که روی سٹیژ برای اجرای آهنگی قرار می گرفت، بی دلهره نمی بود و همیشه به مصحفی از قرآن عظیم الشان که در گردنش آویخته بود، رجوع می کرد و دعای نمود تا آهنگهایش مورد قبول و استقبال مردم قرار بگیرد، همین هراس و دلهره گی او باعث گردید تا، بیشتر از پیش به هنرش توجه کند و همین کوشش ها، تلاش ها و توجهاتش به موسیقی و هنرش باعث شد تا وی آهنگ های ناب و جذابی را تهیه و اجرا نماید که تا الحال از جذابیت، زیبایی و گیرایی خاصی برخوردار است.

احمد ظاهر بار اول با خانم ناجیه دخت رئیس محمد زمان خان ازدواج کرد که ثمره آن پسری به نام احمد رشاد (وی نیز هنرمند و آواز خوان است) میباشد، که اکنون در امریکا به سر می برند. اما این ازدواج دیری دوام نیاورد و منجر به جدایی شد، ارتباطات نا محدود احمد ظاهر با محیط زنده گانیش، عشق پاک وی را به قربانی گرفت و نقطه پایانی را بر زنده گی مشترک شان گذاشت. این جدایی باعث شد تا احمد ظاهر عاشقانه تر از پیش و با اندوه فراوان درونی خود، با سوز و گذار بی پایان، ترانه هایش را برای خانم جدا شده اش به اجرا بگیرد، که این موضوع در اکثریت ترانه های وی مشهود است.

احمد ظاهر برای آخرین بار با خانم فخریه بنیاد زنده گی مشترک را بنانهاد، که از این خانم خود دختری به نام شبنم دارد، که اکنون هر دو در امریکا به سر می برند.

همان گونه که در بالا اشاره شد، احمد ظاهر وا دار به ازدواج اجباری با خالده خیاشنه سید داؤود تلون شده بود، این موضوع و موضوعات دیگری که ارتباط احمد ظاهر را با غتی امین دختر حفیظ الله امین رئیس جمهور خلق افغانستان، هویدا می سازد، باعث شد تا، گماشته گان تلون در همکاری با نزدیکان خود احمد ظاهر در یک توطئه از قبل چیده شده، در شاهراه سالنگ، به روز پنجشنبه ۲۴ جوازی سال ۱۳۵۸ هـ ش احمد ظاهر را ترور نمایند.... (۴)



جنازه او در همان روز به شفاخانه چهاریکار جهت معاینات ضروری انتقال یافت و سپس جسدش در کابل به خانواده اش تسلیم داده شد.

مراسم تکفین و تدفین او در میان دنیای از غم و اندوه، حسرت و افسوس با حضور هزاران تن از هوا داران آن مرحومی در شرایط مختنق سیاسی برگزار شد و در شهدای صالحین مدفون گردید. آری؛ احمد ظاهر کم عمر نمود ولی زنده گی او پرثمرترین و پربرابرترین زنده گی بود که دیگران آنرا در شصت و یا هفتاد سال زنده گی خود کسب می نمایند.

وی در طول عمر هنری اش بیشتر از چهار صد پارچه آهنگ در آرشیف رادیو و چند آهنگ انگشت شمار در پرده تلویزیون از خود به یادگار گذاشت، که تا امروز هم از جذابیت و زیبایی خاصی برخوردار بوده و علاقه مندان بی شماری در داخل و خارج از کشور دارد.

یکی از دلایل عمده دیگری که، آهنگهای احمد ظاهر را ماندگار ساخته است و همه به آن معترف اند، علاوه از میلودی خوب، کمپوز و آهنگ زیبا، انتخاب اشعار ناب و بلند از شعرای مانند؛ سعدی، مولانا، حافظ، رهی معیری، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد، ابوالقاسم لاهوتی، پژمان بختیاری وده ها شاعر نامور و بلند آوازه دیگر است که با گذشت هر روز جذابیت و درخشندگی آهنگهایش را برجسته و روشن می گرداند.

احمد ظاهر؛ آهنگهای محلی و فلکلور نیز اجرا نموده است که محبوبیت او را در میان مردم بیش تر از هرزمانی برجسته می گرداند، چنان که استاد فقیر محمد ننگیالی در کتاب خویش که زیرنام (آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی) تدوین نموده است، چند آهنگ فلکلور احمد ظاهر را نیز در آن کتاب تذکار داده است. همین گونه؛ استاد ننگیالی یکصد آهنگ ناب احمد ظاهر را که به گفته خودش فلکلور و محلی است؛ با نوتیشن های آن تهیه و تدوین نموده که در آلمان به چاپ رسیده است، این کتاب در کتابخانه انستیتوت موسیقی افغانستان وزارت معارف موجود می باشد.

احمد ظاهر تنها هنرمندی است که اکثراً مردم علاقه دارند تا در مورد او بخوانند و بشنوند و همین گونه از آهنگهای او لذت و کیف ببرند و چه بسا که اکثر آواز خوانان جوان به تقلید از احمد ظاهر وارد عرصه موسیقی کشور می گردند. اگر از واقعیت به دور نرویم؛ کمتر خانواده هایی اند که بانام هنری احمد ظاهر و آهنگهای دلنشین او آشنا نباشند و حتی کمتر خانواده هایی اند که به موسیقی علاقه مند باشند ولی کستی از احمد ظاهر نداشته باشند.

به هر حال؛ همه ساله در بیست و چهارم جوزا سالمرگ احمد ظاهر طی محافل و مجالس شاننداری از طرف دوستدارانش در داخل و خارج از کشور تجلیل می گردد و نشرات رادیو ها و تلویزیون ها دقایقی و ختا ساعاتی به زنده گی نامه او اختصاص داده می شود.

با آنکه از سال مرگ احمد ظاهر بیش از سی سال می گذرد اما؛ هنوز هم جای او در دل های هنر دوستان و علاقه مندانش باقیست.



احمد ظاهر به اساس نظر سنجی که از طریق رادیوی معتبر عمومی ایالات متحده امریکا انجام شد، در میان پنجاه صدای برتر جهان جا گرفت. در این میان نام اندک آواز خوانان آسیا جا دارد که لتا منگیشکر از هندوستان و محمد رضا شجریان از ایران نیز قرار دارند.

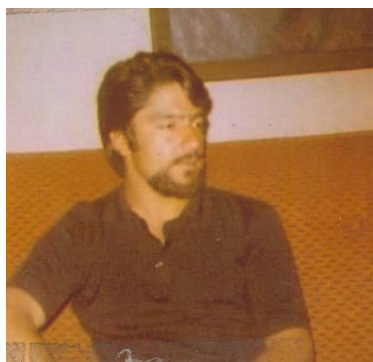
این نظر سنجی در زمستان سال ۱۳۸۹ هـ.ش از طریق انترنت با اشتراک میلیون ها انسان در سراسر جهان انجام یافته بود، که نتایج آن پس از یک سال از سوی شبکه (ان پی آر) یا رادیوی عمومی امریکا اعلام شده است، و از احمد ظاهر علاوه از آنکه در میان پنجاه صدای برتر جهان یاد گردیده، به عنوان صدای طلایی سالها نیز نام برده شده است. (۶)

بدون شک؛ هنر و آواز طلایی احمدظاهر برای سالهای سال جاویدان خواهد بود و خواهد ماند و در نظر سنجی های سال های بعد هم صدا و هنر او برتر از دیگران در جهان و به خصوص در هنر موسیقی خواهد بود. علاقه مندان هنر و آواز احمد ظاهر از مسوؤلان امور تقاضا دارند تا، برای او در هنر موسیقی لقب (بلبل افغانستان) تفویض گردد؛ تا از مقام هنری او تقدیر شایسته به عمل آمده باشد.

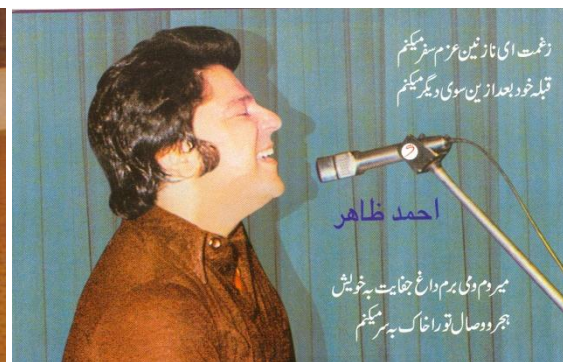




احمد ظاهر در کنار پدر و خانش



احمد ظاهر حین جوانی



احمد ظاهر هنگام اجرای آهنگ

منابع و مأخذ:

۱. شعور، داکتر اسدالله، پیشاهنگان هنر مردمی در موسیقی سده بیستم افغانستان، جلد اول، چاپ وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۲۸۰.
۲. همان اثر... صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶.
۳. مجله ژوندون، مصاحبه احمد ظاهر، سال ۱۳۵۲ هـ.ش.
۴. از سایت انترنتی (فردا) مطلب شصت بی شکست و سایت (آریایی) مطلب شنیدم از اینجا سفر می کنی، و همین سان از کتاب (صدای قرن) آهنگهای احمد ظاهر تدوین محمد هارون خراسانی، چاپ دوم زمستان ۱۳۸۷ هـ.ش صفحات ۵ تا ۱۱ قسمتاً استفاده گردید.
۵. آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ دوم، سال ۱۳۷۶ هـ.ش، چاپ پشاور.
۶. روزنامه ملی انیس، چهارشنبه (۹) قوس ۱۳۹۰ هـ.ش شماره ۱۷۳، ص ۷-.



آهنگ های احمد ظاهر

سوز دل

ابوالقاسم لاهوتی

فقط سوز دلم را در جهان پروانه میداند
غمم را بلبلی کاواره شد از لانه میداند
نگریم چون زغیرت، غیر میسوزد به حال من
ننالسم چون زغم یارم مرا بیگانه میداند
به امیدی نشستم شکوه خود را به دل گفتم
همی خندد به من، این هم مرا دیوانه میداند
به جان او که دردش را هم از جان دوستتر دارم
ولی می میرم از این غم که میداند یانه میداند
نمی داند کسی کاندر سرزلفش چه خون هاشد
ولیکن موبه مو این داستان راشانه میداند
نصیحتگر، چه می پرسی علاج جان بیمارم
اصول این طبابت را فقط جانانه میداند(۱)

حدیث غم

سیمین بهبهانی

ستاره دیده فرو بست و آرمید، بیا
شراب نور به رگهای شب دوید، بیا
زبس به دامن شب اشک انتظارم ریخت
گل سپیده شگفت و سحر دمید، بیا
شهاب یاد تو در آسمان خاطر من
پیایی از همه سوخط زر کشید، بیا
زبس نشستم و باشب حدیث غم گفتم
زغصه رنگ من و رنگ شب پرید، بیا



به گام های کسان میبرم گمان که تویی
 دلم زسینه برون شد زبس تپید، بیا
 نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داشت
 کنون کسه دست سحردانه دانه چید، بیا
 امید خاطر سیمین دل شکسته تویی
 مرا مخواه ازین بیش نا امید، بیا (۲)

بنده گی در کار نیست

ابوالقاسم لاهوتی

زنده گی آخر سراید، بنده گی در کار نیست
 بنده گی گر شرط باشد، زنده گی در کار نیست
 گرفشار روز گار آبت کند، مسکین مشو
 مرد باش ای خسته دل، شرمنده گی در کار نیست
 با حقارت گریبارد برسرت باران دُر
 آسمان را گو برو بارنده گی در کار نیست
 گریه شرط پای بوسی سریمانند در تنت
 جان ده و رد کن، که سرافکنده گی در کار نیست
 زنده گی آزادی انسانی و استقلال اوست
 بهر آزادی جدل کن، بنده گی در کار نیست (۳)

صبح ایمان

واقف لاهوری

مرا آنروز گریان آفریدند	که دامان بیابان آفریدند
ز روز من سیاهی وام کردند	شب تاریک هجران آفریدند
قبا شد صبح را پیراهن اندم	که آن چاک گریبان آفریدند
شکست آنروز بر قلب افتاد	که آن صفهای مژگان آفریدند
فنا گردیدم از شور بختی	ز خاک من نمک دان آفریدند
خراب شد آن زمان معموری دل	که عشق خانه ویران آفریدند
زموت شام کفر ایجاد کردند	ز رویت صبح ایمان آفریدند
چه میپرسی زمن حال دلم را	که حیران و پریشان آفریدند



مراگویی چنین غمگین چرایی چه گویم چون بدینسان آفریدند
 به شیرینی خود جان ناز می‌کرد ترا شیرینتر از جان آفریدند
 چو قید عشق را کردند ایجاد چرا زنجیر و زندان آفریدند
 به شور از گریه آوردند دل را ازین یک قطره توفان آفریدند
 چه گویم شکر این واقف که غم را
 به من دست و گریبان آفریدند(۴)

حاصل عمر

رهی معیری

بس که جفا زخار و گل، دید دل رمیده ام
 همچو نسیم از این چمن، پای برون کشیده ام
 شمع طرب زبخت ما، آتش خانه سوز شد
 گشت بلای جان من، عشق به جان خریده ام
 حاصل دور زنده گی، صحبت آشنا بود
 تا تو زمن بریده یی، من زجهان بریده ام
 تا به کنار من بُدی، بود به جا قرار دل
 رفتی و رفت راحت از خاطر آرمیده ام
 تا تو مراد من دهی، کشته مرا فراق تو
 تاتو به داد من رسی، من به خدا رسیده ام
 چون به بهار سرکند لاله زخاک من برون
 ای گل تازه، یاد کن از دل داغ دیده ام
 یا زره و فایا یا زدل ره‌ی برو
 سوخت در انتظار تو، جان به لب رسیده ام(۵)

بعد ها

فروغ فرخزاد

مرگ من روزی فرا خواهد رسید
 در بهاری روشن از امواج نور
 در زمستان غبار آلود و دور
 یا خزانی خالی از فریاد و شور



مرگ من روزی فرا خواهد رسید
روزی از این تلخ و شیرین روز ها

روز پوچی همچو روزان دگر
سایه یی ز امروز ها، دیروز ها

دیده گانم همچودالان های تار
گونه هایم همچو مرمهر های سرد
ناگهان خوابی مرا خواهد ربود
من تهی خواهم شد از فریاد درد

میخزند آرام روی دفترم
دسته هایم فارغ از افسون شعر
یاد می آرم که در دستان من
روزگاری شعله میزد خون شعر

خاک میخواند مرا هر دم به خویش
میرسند از ره که در خاکم نهند
آه، شاید عاشقانم نیمه شب
گل به روی گور غمناکم نهند

بعد من ناگه به یکسو میروند
پرده های تیره یی دنیای من
چشمهای ناشناسی میخزند
روی کاغذ ها و دفتر های من

در اتاق کوچکم پا می نهد
بعد من با یاد من بیگانه یی
در برآینه میماند به جای
تار مویی، نقش دستی، شانه یی



می رهم از خویش و می مانم ز خویش
هرچه برجا مانده ویران میشود

روح من چون باد بان قایقی
در افقها دور و پنهان میشود

میشتابند از پی هم بی شکیب
روزها و هفته ها و ماه ها

چشم تو در انتظار نامه بی
خیره میماند به چشم راه ها

لیک دیگر پیکر سرد مرا
می فشارد خاک، دامنگیر خاک

بی تو، دور از ضربه های قلب تو
قلب من می پوسد آنجا زیر خاک

بعد ها نام مرا باران و باد
نرم می شویند از رخسار سنگ
گور من گم نام میماند به راه
فارغ از افسانه های نام و ننگ (۶)

آخرای دریا

ضیا قاریزاده

آخر ای دریا
توهمچون دلیری و نداری
شور درتن خاک در سر
نالۀ مستانه داری
عمر بی پاگر نهی
هردم چرا پا در خیزی
ذوق هستی گرنه بی
آخر چرا سامانه داری
کجا پویم؛
سراغ منزلت را



گرچه پیدای نهانی
 در چه سرحد خانه داری
 تاکجا خواهی رمیدن
 تا به کی خواهی تپیدن
 گه به ساز شمع سوزی
 گه پر پروانه داری (۷)

عاشقم

ابو القاسم لاهوتی

عاشقم، عاشق به رویت، گرمیدانی بدان
 سوختم در آرزویت، گرمیدانی بدان
 با همه زنجیر و بند وحیله و مکر رقیب
 خواهم آمد من به کویت، گرمیدانی بدان
 مشنو از بد گو سخن، من سست پیمان نیستم
 هستم اندر جستجویت، گرمیدانی بدان
 گرپس از مردن بیایی برسربالین من
 زنده میگردم به بویت، گرمیدانی بدان
 این که دل جای دگر غیر از سرکویت نرفت
 بسته آن را تار مویت، گرمیدانی بدان
 گر رقیب ازغم بمیرد، یا حسد کورش کند
 بوسه خواهم زد به رویت، گرمیدانی بدان
 هیچ میدانی که این لاهوتی آواره کیست؟
 عاشق روی نکویت، گرمیدانی بدان! (۸)



فلک

ابوالقاسم لاهوتی

بت نازنیــــم، مۀ مهربانم
 عزیزم چه کردم که رنجیدی از من
 بگو تا گناه خودم را بدانم
 به من زهر بخشی بده تا ستانم
 که اکنون چنین پیش تو نا توانم
 فلک مات بود از توانایی من

زدرس محبت به جز نام جانان به چیزی نگردد زبان در دهانم
من آخر ازین شهر بیاید گریزم
که مردم به تنگ آمدند از فغانم (۹)

پیک صبح

حافظ شیرازی

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
من لاف عقل میزنم این کار کی کنم
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار چنگ و بریط و آواز نی کنم
از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم
کی بود در زمانه وفا جام می بیار
تا من حکایت جم و کاووس و کی کنم
از نامه سیاه نترسم که روز حشر
با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم
کوپیک صبح تا گله های شب فراق
با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم
این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست
روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم (۱۰)

وداع

فروغ فرخزاد

میروم خسته و افسرده وزار
سوی منزلگه ویرانه خویش
به خدا میبرم از شهر شما
دل شوریده و دیوانه خویش

میبرم، تا که در آن نقطه دور
شستشویش دهم از رنگ گناه
شستشویش دهم از لکه عشق
زین همه خواهش بیجا و تباه



میبرم تا ز تو دورش سازم
 زتو، ای جلوۀ امید محال
 میبرم زنده به گورش سازم
 تا ازین پس نکند یاد وصال

ناله میلرزد، میرقصد اشک
 آه، بگذر که بگریزم من
 از تو، ای چشمۀ جوشان گناه
 شاید آن به که پرهیزم من

به خدا غنچه شادی بودم
 دست عشق آمد و از شاخم چید
 شعله آه شدم، صد افسوس
 که لبم باز بر آن لب نرسید

عاقبت بند سفر پایم بسست
 میروم، خنده به لب، خونین دل
 میروم، از دل من دست بدار
 ای امید عبث بی حاصل (۱۱)



اقبال رهبر توخی

ترک یاری

ای بیخبر از درد من!
 ای دلبر نامرد من!

ما را رها کردی و رفتی
 عشق مرا نشناختی
 ما را پریشان ساختی
 بادبگران پرداختی
 دل باختی، دل باختی

روزم سیاه کردی و رفتی
 ای شمس عالمگیر من
 کردی تو غافلگیر من
 ای رهبر تدبیر من
 آهوی من، نخجیر من

رو بر قفا کردی و رفتی
 بی تو به تنها ساختم
 با چشم دریا ساختم
 با رنج شبها ساختم
 یعنی سرا پاساختم

تو ترک ما کردی و رفتی (۱۲)



آهنگ هرگز هرگز (حمد ظاهر)

نغمه:

خواندن:

بعد از نغمه آنتره اول:

بعد از نغمه آنتره دوم:

Notation by: Eng Jalil Sadid
نوت: انجیل رحیل (سدید)

سلطان قلب ها

<p>آهنگ احمد ظفر</p>	<p>سلطان قلبم کجائی کجائی رفتی که بر من بشادگشتائی دروازه حای بهشت طلائی اما صد افسوس</p>	<p>از برگ گل کاغذ سازم نامه شیرین میردام تا بگویم از عشقم رازم که ای نو گل من</p>
	<p>رفتی و برد از کفم زندگان عشقی و امید مرا در جوانی رفتی کجائی که دردم فدائی دردم ندائی</p>	<p>بدان سلام ای دلدارم اولم خبلی دوست دارم دوم این عشوق تو بیدارم شب تا به سینه</p>

Notation: A

Julii SADID

نوت - جلیل سدید



منابع و مأخذ:

۱. مهدی سهیلی، گنج غزل، چاپ نهم ایران، سال ۱۳۷۲ هـ ش انتشارات سنایی، ص ۱۲۱،
۲. خراسانی، محمد هارون، صدای قرن، چاپ دوم زمستان ۱۳۸۷ هـ ش انتشارات سعید کابل، ص ۲۰ و ۲۱،
۳. دیوان ابوالقاسم لاهوتی، چاپ مسکو، ص ۴۳ و ۴۴،
۴. صدای قرن... ص ۳۸ و ۳۹،
۵. مجموعه اشعار رهی معیری، سایه عمر، آزاده و ترانه ها، چاپ سوم تهران سال ۱۳۸۶ هـ ش ص ۸۰ و ۸۱،
۶. صدای قرن... ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹،
۷. صدای قرن... ص ۱۲۱،
۸. دیوان لاهوتی... ص ۳۲۵ و ۳۲۶،
۹. صدای قرن... ص ۶۷،
۱۰. دیوان حافظ شیرازی، براساس نسخه علامه محمد قزوینی و داکتر قاسم غنی، سال چاپ پائیز ۱۳۸۶ هـ ش ص ۲۷۰،
۱۱. صدای قرن... ص ۱۱۵ و ۱۱۶،
۱۲. صدای قرن... ص ۱۲۰ و ۱۲۱.





داکتر صادق فطرت (ناشناس)
د افغانستان محبوب سندر غاړی

ناشناس د افغانستان د امانتور (حرفه يي) سندر غاړوله ډلي څخه يو محبوب سندر غاړي دي چې دده له خوږ غږ او هنري څيري سره ټول آشنایي او بلدتيا لري، نوموړي په ۱۳۱۵ هـ.ش کال د کندهار په يوي راون اندی کورني کي نړي ته سترگي وغړولي.

لومړنی او ثانوي زده کړي يي د تجارت به عالی لیسسه او لوړی زده کړی چی په هیواد کي دننه پای ته ورسولي او دنورو لوړو زده کړو لپاره، یو د آسیایي هیوادونو (پخواني شوروي اتحاد) کی سرته ورسولی.

په ۱۳۴۴-۱۳۴۵ هـ.ش ۱۹۲۲ میلادي کال د مسکوله یوه پوهنتون څخه یي په اعلي درجه د پښتو ادبیاتو په څانگي کي خپله دکتورا واخیستله، داکتر صادق فطرت د لوړو زده کړو له پای ته رسیدو وروسته دوهم ځل له پاره هیوادته راستون شو او دوخت کابل راډیو په دولتي رسمي دندي يي پیل وکړ، نوموړي هغه وخت چې د کابل د تجارت عالی لیسسه کي په زده کړو بوخت وو کله ناکله به یي په خپل ټولگي کي سندري ویلي چې دده له خوږ غږ سره د ټولگيو الو (همصنفيان) مینه او علاقه پیدا شوه چې د ټولو دپام وړ وگرځید چې وروسته بیا بنوونکي دده له دغه پت راز څخه خبر شول چې نوموړي یو خوږ او هنري غږ لري همغه و چې دهمصنفيانو او استادانو له تشویقولو وروسته په هنري آرکستر لیسسه کي شامل شو، دخپلي کورني له ویري بالخصوص د پلار مخالفت، دي او هنري له گواښ سره مخامخ کړي و، خو بیا هم صادق فطرت کوم عشق او علاقه چې دسندرو ویلو له هنر سره درلوده دخلوینستمي لسيزي په اخر کي همدغه هنر ته یي مخ را واړاوه. ددي له پاره چې کورني یي دده له هنري کارونو بالخصوص سندرو ویلو سره کوم خنډ، ونه گرځي خپل هنري مستعار نوم یي ناشناس کینبود، خپله هنري همکاري یي له راډیو سره چې هغه وخت دفتر او دستگاه یي په پل باغ عمومي کي موقعیت درلود پیل کړه چې ترډیرو وختونو پوري ناشناس پاتي شو، خو خوږي او ښکلي سندري یي تل د کابل راډیو د امواجو په څپو کي خپریډلي خو د ورځو په تیریدو سره دمینه والو او دوستانو مینه نوره هم ورسره زیاتیدله، خو پدي څوک نه پوهیدل چې دا خوږ غږي او زړه وړونکي سندر غاړي څوک دي، ترهغه چې دنوموړي پلار هم دده هنري غږ او سندرو اوریدو سره مینه او علاقه پیدا کړه، وایي چې پلار یي له ده سره د سندرو په ویلو مخالفت نبوده او هیڅکله یي نه غوښته چې



زوي يې صادق فطرت سندر غاړې شي خو تردي چې کله به يې زوي په هنري نوم ناشناس سندرې وييلې بيا به يې هم نه پيژندلو خود ناشناس له غږ سره يې ډيره مينه درلوده او تل به يې وييلې چې دغه سندر غاړې ناشناس به په خپل خوب غږ او سندرو ويلو سره ښه راتلونکي ولري، ترڅو چې صادق فطرت پخپله پدي مطمئن او ډاډه شو چې پلار يې واقعاً دده له غږ سره مينه او علاقه لري په ډيري عاجزي او احترام سره يې خپل پلار ته اعتراف وکړ چې ناشناس پخپله دي، دي وروسته له هغې پلار يې پوه شو چې د علاقې وړ سندر غاړې يې زوي دي هغه يې وبخښه.

ناشناس وروسته له هغه په خپل ښکلي او جذاب غږ ډيري سندرې په کمپوزونو سره ثبت او خپرې کړې، دده شهرت او پيژندگلوې غږ ټول افغانستان ونيوه.

نوموړې په ۱۳۵۱ هـ ش کال کې چې هنري شهرت او پيژندگلوې يې اوج ته رسيدلي وه. د افغانستان دخلکو د ځينو محبوبو اماتورو سندر غاړو په منځ کې لکه ظاهر هويدا، احمد ولي، احمد ظاهر، ځلانده او... دکال سندر غاړې په راي اچونې سره ټاکل کيدل په هغه وخت کې د کال سندر غاړې دخلکو په خوبه، علاقې او د راي ورکولو په اساس تعيين او ټاکل کيدل، همغه وو چې دکال سندر غاړې دخلکو په راي ورکولو سره احمد ظاهر وټاکل شو، خو داسې ويل کيږي چې ناشناس هم د سندر غاړو له ډلې څخه لومړي سندر غاړې گڼل کيده چې دهماغه کال په نوماندانو کې تعيين او انتخاب شوي وو.

داکتر صادق فطرت وروسته له هغه چې تلويزيون په کار پيل وکړ د افغانستان ملي تلويزيون په پرده کې يې يو څو تصويري سندرې ووييلې چې له هغه وروسته دده هنري څيره له ناشناس څخه په هنري کمال سره نوره هم لاپسي روښانه شوه، نوموړې په ملي ژبو او همدارنگه له بهرنيو ژبو انگليسي، هندي، اردو، روسي او رسم الخط ددي ژبو سره بلد او آشنا وو او په ټولو باندي مسلط ده.

سندرې يې معمولاً دهيواد په ملي اورسمي ژبو يعني پښتو او دري دي، خو په اردو ژبه هم يوڅه سندرې لري. د موسيقي په برخه کې د نوموړي برياليتوبونه چې دده د هنري شهرت او د پيژندگلوې سبب شوي هغه دهيواد دمشهورو او ځلانده وشاعرانو دشعرونو انتخاب وو.

نوموړې په پښتو سندرو کې ډير دهغو مشهورو او ځلانده وشاعرانو لکه خوشحال خټک، عبدالرحمن بابا، عبدالسلام بابا، علي خان، عبدالباري جهاني، عبدالحميد مومند،



سليمان لايق، حمزه شينواري، عاشق الله فرياد، عبدالقادر خان خټک او داسي نوروله شعرونو استفاده کړي ده خو د دري سندرو په برخه کي دهغو پيژندل شويو شاعرانو لکه عبدالقادر بيدل، اقبال لاهوري حسين شهريار، صادق سرمد، حافظ شيرازي، طالب آملې، سعدي، خواجه حمام الدين تبريزي همام، استاد خليل الله خليلي، همداشان نورو څخه استفاده کړي ده چي په بنکلو کمپوزونو سره يي اجرا کړي دي چي هريوه سندري يي له خوښت او مستي څخه ډکه ده چي اوريدونکي يي په اوريدو سره داسي ځاي ته رسېږي چي دمستو احساساتو په پارولو سره نور خپل ځان نشي کابو کولي او په خپل تخيل کي ډوبېږي، وايي چي کله ناشناس دخپل هنري معرفت او شهرت په ورځو کي اوج ته ورسېده نو دهغه بي شماره کستوتول هيواد ډک کړي وو د تخار دځوانانو څخه د عبدالله په نوم يوتن چي ډير علاقه مند دناشناس دغږ وو، کابل ته راغي اوله ناشناس سره يي په کابل راډيو کي وکتل او دناشناس هنر او غږ ته يي خپله زياته مينه او علاقه وښودله، ناشناس هغه ته وعده ورکړه چي خپل وروستي کستونه به هغه ته واستوي او په منني سره يي دځوان عبدالله دخاطراتو په کتابچه کي دهغه له علاقه مندي څخه د دري لور او کامل ادبيات دکتابت له مخي را وړل او هغه ته يي وسپارل. له دغه حکايت څخه داسي راوځي چي داکتر صادق فطرت يواځي دکابل دسيمي سندر غاړي نه بلکه دهغه هنري شهرت او پيژندنه ټول هيواد او له هيواد څخه بهرهم خپره او خلکو ته رسيدلي وه په هر حال دناشناس مينه والو ډيره هڅه او کوشش وکړ چي دنوموړي دهنري ژوند په اړه دهغه پخپله ژبه اويا دهغه په خپل قلم معلومات لاسته راوړي خو پاتي راغلل. همدارنگه داکتر صبوراالله سياه سنگ په ۲۰۰۸- کال د مارچ په مياشت کي له داکتر صادق فطرت سره چي کومه تلفوني اړيکه درلوده کوشش يي کاوه ترڅو دهغه د ژوند په اړوند يوڅه پوه شي او دنوموړي دهنري غږ او سندرو مينه والوته دکاغذ پرمخ يوڅه معلومات وړاندي کړي خو دي هم پاتي راغي، په ۲۰۰۸ ميلادي کال د مارچ په مياشت کي ناشناس کوم پيغام چي ايشور داس (کابل ناتيه) سايت مسؤل ته استولي وو دخپل شخصي ژوند په اړه يي يوڅه رڼا اچولي ده چي لاندې يي يادونه کوو:

«پدي وروستيو شل او پنځه ويشتو کلونو کي ډيرو زياتو خلکو په افغانستان، پاکستان او دلته په غرب کي له ما څخه په ډير ټينگار غوښتي چي دخپل هنري شخصي ژوند په اړه څه وليکم زما ځواب تر اوسه پوري همدا وه چي زه نه سياستمداريم اونه دکوم



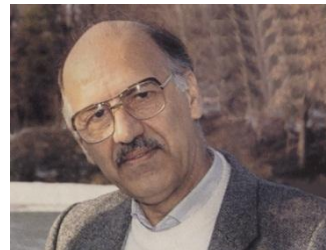
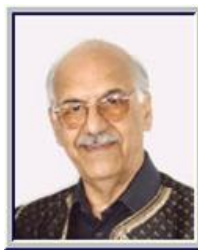
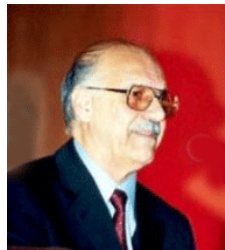
ګوند یا ډلې مشري یا رهبري پرغاړه لرم چې د ملتونو په نږدېوالي کې رول ولرم، حتا د هنرمندانو په ډله کې دنورو هنرمندانو په شان لکه چې اوني کې دوه یادري شپې په کور کې وي او ډیر په محفلونو او پروگرامونو کې بوخت وي هغو مره اجتماعي نه يم، زه تل په کور کې يم او ډیر وخت له خپلې کورنې سره تیروم او ګوښه ژوند کوم.

په افغانستان کې هم یو غښتلي او وتلي رول نلرم چې د خاطر اتو کتاب مي وکولاي شي دخلکو له پاره دعبرت او انتباه وړوي له بلي خوا پدې باوريم چې د کار ليکنه ډیره ګرانه وي او دخپل ځان په اړوند ليکل له هغه څخه هم ګران او درنه وي» په هر ډول، ناشناس په ۱۳۷۱- هـ.ش کال له هیواد څخه بهر مهاجر شو او دمهاجرت په ورځو کې يې هم خپل هنر ته دوام ورکړ چې په محفلونو، غونډو او زیاتو هنري کنسرتونو کې يې ګډون کاوه، او دخپل غږ او هنرمینه والو ته يې دخپل هنر ډیري زیاتي تایيې کستونه او ویدوسیدي کستونه وړاندي کړل، نوموړي اوس په انگلستان کې له خپلې کورنې سره یوځای خپل ژوند پرمخ بیایي، په ۱۳۸۹ هـ.ش کال کې افغانستان ته موقتي راغي چې هغه هم یوله خصوصي تلویزیونونو څخه بلنه ورکړل شوي وه اودخپل هنري فعالیتونو او کارونو په اړه يې هم خبري لړلي سربیره پردغو ستونزو د موثقو ماخذو او منابعو دنشتوالي له اړخه د داکتر صادق فطرت ناشناس دهنري شخصي ژوند په اړه دهغه له مینه والو، هنري غږ له دوستانو د (کابل ناتیه) انترنتي سایت څخه دځینو معلوماتو دلایسته راوړلو او داسي نورو ځایونو څخه چې د نوموړي د شخصي ژوند په اړه مولتون کړي او په لاس راغلي په منظم ډول مو ترتیب او چمتو کړي دي..





داکتر صادق فطرت ناشناس هنگام اجرای آهنگ با شهنا



تصاویری از داکتر صادق فطرت ناشناس

د ناشناس له سندرو څخه هیلې

امیدون

خوشحال خان خټک

د سببا باده گزړپه چمن بیا کړه

په چمن کي رنگارنگ گلونه واکړه

بي نیاز څه خبرله نازه چه نازڅه دي

ستا دسترگو بلا واخلم ناز پرما کړه

د سببا باده گزړپه چمن بیا کړه

زه له خپله بخته چاته فریاد کړم

چی پرون يي راته مخ ونن يي شا کړه

د سببا باده گزړپه چمن بیا کړه

عاشقي که سراسر واره بلا ده

ما په ځان د زړه قبوله دابلا کړه

د سببا باده گزړپه چمن بیا کړه

زه خوشال کمزوري نه يم چی به دار کړم

په بنکاره ناري وهم چی خوله يي را کړه

د سببا باده گزړپه چمن بیا کړه

په چمن کي رنگارنگ گلونه واکړه (۱)

خط او خال

عبد الحمید مومند

خط پرمخ دصنم راغي که سپورمي شوه په هاله کي



دایي غاښ په خوله کي زيب کاکه ژاله شوه په لاله کي
 خط پرمخ دصنم راغي که سپوږمي شوه په هاله کي
 دایي غاښ په خوله کي زيب کاکه ژاله شوه په لاله کي
 دازماله غمه شين زړه په کي خيال ديار دشونډو
 هسي رنگ زيب وزينت کالکه مي په شنه پياله کي
 خط پرمخ دصنم راغي که سپوږمي شوه په هاله کي
 دایي غاښ په خوله کي زيب کاکه ژاله شوه په لاله کي
 ماويل عين گڼه گل دي دغنجي په لمن نغبنتي
 که مي کوت يوگل اندام وپروت په سبزه دوشاله کي
 خط پرمخ دصنم راغي که سپوږمي شوه په هاله کي
 دایي غاښ په خوله کي زيب کاکه ژاله شوه په لاله کي
 په نظر د شهلا سترگو هسي رنگ سحر و جادو کا
 نه يي سيال په هند کي شته دي نه ثاني په بنگاله کي
 خط پرمخ دصنم راغي که سپوږمي شوه په هاله کي
 دایي غاښ په خوله کي زيب کاکه ژاله شوه په لاله کي (۲)

ترانه

سليمان لايق

اي د آزادي خاوري تاته موسلام دي
 اي دنیکمرغي خاوري تاته موسلام دي
 اي د آزادي خاوري تاته موسلام دي
 اي دنیکمرغي خاوري تاته موسلام دي
 ستغه تياره تيره شوه ستاپه سردر وباندي
 بنه شوله چی تيره شوه ستا خوارو بچو باندي
 هره تياره پای لري خلکو او لسو باندي



لمرد عدالت و خوت ستا خوارو بچو باندي

اي د آزادي خاوري تاته موسلام دي

اي دنیکمرغي خاوري تاته موسلام دي

موربه دنيا جوړه کړو خپله يوه خوږه دنيا

پاکه د وروري دنيا بسکلي او تازه دنيا

هلته به ژرانه وي هلته به غوغانه وي

يوه دخوشالي دنيا لږ غوندي توده دنيا

اي د آزادي خاوري تاته موسلام دي

اي دنیکمرغي خاوري تاته موسلام دي

غرونه دي عظمت لري لوړشان وشوکت لري

ميرونه دي غيرت لري بسخي دي همت لري

خپل وطن ته لار کوي ټول صفت ديار کوي

يو دبل لاس په لاس فکر د گلزار کوي

اي د آزادي خاوري تاته موسلام دي

اي دنیکمرغي خاوري تاته موسلام دي (۳)

وطن زمادي

عبدالباري جهاني

کندهار دي که لغمان دي وطن زمادي

که پنجشير دي که پروان دي وطن زمادي

هره لويشت مي دنیکه اوبابا کور دي

پرهرگام باندي لحد او کفن زمادي

هر غاټول بي زماله وينو رنگ اخستي

داپه ويينو روزل شوي چمن زمادي

کندهار دي که لغمان دي مهمن زما دي



که پنجشیر دي که پروان دي وطن زما دي
 که تاجک دي که ازبک دي يو افغان دي
 ددي خاوري هزاره ترکمن زمادي
 چی فکرونه دنفاق پالي په سرکي
 امتياز يي دوهلو کشتن زمادي
 کندهار دي که لغمان دي مهمن زما دي
 که پنجشیر دي که پروان دي وطن زما دي
 که ميرويس دي که اکبر که مسجدی دي
 هر توره هر ميدان او تورزن زمادي
 چه په زړه کي خه درتير نشي غلیمه
 چی پرون مي دنیکو نو ونن زمادي
 کندهار دي که لغمان دي مهمن زما دي
 که پنجشیر دي که پروان دي وطن زما دي (۴)



دشوگيرونو سلسلي
 حمزه شينواري
 کړي کړي بنکاري سبا په کي پيالي راځي
 صياده زيږي مي درباندي زولني راځي
 کړي کړي
 ساقي بيگه دي تواضع د کوم زاهد کړيده
 چی نن مي خولي ته دهر گوت سره توبي راځي
 صياده زيږي مي درباندي زولني راځي
 کړي کړي
 بيا تصور د شوگيرونو سلسلي وينمه

دوږدو زلفو په سودالې شپې راځي
 صياده زيري مي درباندي زولني راځي
 کړي کړي
 ستا التفات او تغافل دي زما حمزه بوله يار
 په محبت کي خوتو دي او هم خوږي راځي
 صياده زيري مي درباندي زولني راځي (۵)

محبت او نصيب

عبدالمنان

محبت اول آسانه په نظر راغي
 په آخر کي مي نصيب خوني ځيگر راغي
 عاشقي بي زه په هسي رنگ پايماله کړم
 چي مي ويني هر سړي وايي ابتر راغي
 په آخر کي مي نصيب خوني ځيگر راغي
 چي مي ويني هر سړي وايي ابتر راغي
 محبت اول آسانه په نظر راغي
 په آخر کي مي نصيب خوني ځيگر راغي
 تصور کي دشيريني ناخبره وم
 دفرهاد دتيشي وار مي پرسر راغي
 په آخر کي مي نصيب خوني ځيگر راغي
 دفرهاد دتيشي وار مي پرسر راغي
 محبت اول آسانه په نظر راغي
 په آخر کي مي نصيب خوني ځيگر راغي
 دل نشين مي سود يارد باټو گانوڅه
 نابه بره مي پر زړه وارد خنجر راغي



په آخر کي مي نصيب خوني خيگر راغي
نابه بره مي پر زړه وارد خنجر راغي (۶)

د مجلس شمع

عبدالقادري خټک

چی مین په پري وشه جانانه یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو

خرابات دي خدای ودان لري تر ډیره

په ویل ده له فیضه را ندانه یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو
چی مین په پري وشه جانانه یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو

ددي بزم د مجلس تاوده په مادي

هم ساقی یم هم شراب هم پیمانہ یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو
چی مین په پري وشه جانانه یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو

ظاهر بین می په ظاهر صورت غلط شو

په باطن په خاورو پتیه خزانه یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو
چی مین په پري وشه جانانه یمه- هو
خکه سرلکه مجنون په ویرانه یمه- هو (۷)



مآخذ او منابع:

۱. ناشناس، در صبحدم ستوري- سلمان دانش، قصه خواني پشاور سال ۱۳۷۳ هـ.ش ۱۹۹۴/۱۱/۲ ميلادي- ص ۵ و ۶،
۲. همان اثر... ص ۳۳ و ۳۴،
۳. همان اثر... ص ۵۲ و ۵۳،
۴. همان اثر... ص ۵۹ و ۶۰،
۵. همان اثر... ص ۱۱۲،
۶. همان اثر... ص ۱۰۰ و ۱۰۱،
۷. همان اثر... ص ۸۹ و ۹۰.

يادداشت:

متن زندگينامه توسط محمدزبير احمدزی از دری به پشتو ترجمه شده است.





خانم ثريا مژگان
اولين آواز خوان آهنگ «ملا محمد جان»

ثریا مژگان یکی از ممثلین بخش تیاتر کشور است که سالها قبل از جمله آواز خوانان مشهور کشور نیز به شمار می‌رفت، به خصوص آنگاهی که آهنگ زیبای فلکلوریک «ملا محمد جان» را در رادیو کابل ثبت نمود، شهرت و آوازه هنری اش سرتاسر کشور را در نوردید و از وی یک ممثل خوب و آواز خوان محبوب ساخت.

ثریا مژگان سالهای زیادی میشود که مصروف فعالیت های هنری به خصوص در بخش تیاتر است، که فعلاً هم در ریاست تیاتر ملی افغانستان، ایفای وظیفه مینماید.

وی به سال ۱۳۳۰ هـ ش در شهر زیبای هرات باستان چشم به جهان هستی باز کرد و در همان آب و هوا در میان خانواده، نشو و نمایافت، پدرش عبدالکریم خان نام داشت و افسر اردوی افغانستان بود که در زلمی کوت هرات و وظیفه اجرا میکرد.

ثریا مژگان به سال ۱۳۳۷ هـ ش شامل مکتب مهری هرات شد و مشغول فراگیری دروس مکتب گردید، هنوز صنف دوم مکتب بود و در سنین هشت سالگی قرار داشت که پدرش عبدالکریم خان افسر اردوی افغانستان داعی اجل را لبیک گفت و ثریا وسایر اعضای خانواده اش را تنها و یتیم گذاشت. وی با وجود آنکه از محبت پدر محروم گشت، اما تحت سرپرستی خانواده، تعلیمات مکتبش را رها نکرد و به ادامه آن پرداخت.

وی به هنر تمثیل بسیار علاقه مند بود، و در کودکی زمانی که با بچه ها و دخترک های خویش وقوم و همسالانش در محیط برای ساعتیری یکجا می گردیدند با هم یکجا نمایشنامه ویا پارچه های تمثیلی، بازی مینمودند، همین علاقه مندی به بازی های کودکانه تمثیلی، بعد ها باعث شد که وی با عشق و علاقه که به تمثیل داشت، به هنر تمثیل رو بیاورد.

چنانکه در سال ۱۳۴۳ هـ ش هنوز که شاگرد صنف هفتم مکتب مهری هرات بود، از طریق مکتب به هرات ننداری معرفی گردید، چون هرات ننداری به یک تن از ممثلین زن ضرورت داشت و در نظر بود تا نمایشنامه «خواهر خوانده» را به اجرا بگیرند، زیرا در آن زمانه ها مردم جرأت نمی کردند که زنان خانواده های شان را به هنر تمثیل یا آواز خوانی تشویق و یا رهنمایی نمایند و حتا قیوداتی هم وجود داشت و خانواده ها زنان و دختران شان را هم اجازه چنین کارهایی را نمیدادند و در بخش تمثیل و آواز خوانی نقش زنان بسیار کم رنگ و اندک بود.

به هر حال؛ وی به عنوان اولین زن هنرمند که از طریق مکتب معرفی شده بود، به «هرات ننداری» رفت، و برای اولین بار در نمایشنامه «خواهر خوانده» نوشته عبدالرحیم سرخوش، به روی سٹیژ ظاهر گشت و نقش امباق خورد را به اجرا گرفت. چون در آن زمان زنان حاضر نمی شدند که در سینما ویا تیاتر کار کنند، نقش امباق کلان را یک مرد که خود را مانند زنان مکیاژ و آرایش نموده بود، بازی کرد.



نقشی که ثریا مژگان در آن نمایشنامه بازی کرد، مورد توجه خاص مقامات عالیۀ آن زمان واقع گردید، همان بود که منحصراً اولین زن ممثل در هرات ننداری جذب و از همان زمان به بعد ممثل رسمی آن اداره گردید.

وی علاوه از تمثیل در وقفه های که در جریان نمایشنامه ها وجود داشت؛ آهنگ هایی نیز اجرا میکرد و تماشاچیان و اشتراک کننده گان را با آهنگ های دلنشین، زیبا و با آواز رسایش محظوظ و مسرور نگه میداشت.

ثریا مژگان در اوایل سال ۱۳۴۶ هـ.ش که هنوز صنف نهم مکتب بود، به سن شانزده سالگی برای بار اول با مرحوم اکبر مژگان که آواز خوان و ممثل نیز بود، طرح زنده گی مشترک را ریخته و باهم ازدواج نمودند، و پیوند زنده گی مشترک سبب گردید که پیوندش از مکتب قطع شود.

با وصف آن هم؛ ازدواج و پیوند زنده گی مشترک، هنرش را صدمه نزد و او همچنان به تمثیل و همین گونه به آواز خوانی اش در لا به لای وقفه های نمایشنامه های تیاتر، ادامه داد و پیوندش را از هنر باوجود همه مشکلات و جنجال هایی که وجود داشت؛ نبرید.

طوری که خود ثریا مژگان اذعان داشتند؛ «روزی خالوی خزانی که نگهبان هرات ننداری بود؛ آمد، و من با الفت هروی آهنگ «دختر عموجان» را تمرین مینمودم، به الفت هروی گفت، الفت صاحب، آهنگ ملا محمد جان که یک آهنگ ناب فلکلوریک وطن خود ما است، چه میشود که همو آهنگ را به ثریا جان یاد بدهید، تا اجرا نمایند و بعد خود خالوی خزانی همان آهنگ را زمزمه نمود.

الفت هروی قبول کرد و چند دویبیتی را ضمیمه آن نموده و برایم داد، تا مشق و تمرین نمایم، همان بود که آهنگ «ملا محمد جان» را تمرین نموده و بعداً آنرا در لابه لای وقفه نمایشنامه ها اجرا نمودم.

اتفاقاً سال ۱۳۴۶ هـ.ش بود که عبدالوهاب مددی که در آن زمان رئیس موسیقی رادیو کابل بود، به هرات آمده و در نمایشنامه یی که از طریق هرات ننداری دایر شد، با تعداد دیگر از مسؤولین اشتراک نموده و صدایم را از طریق آهنگی که در وقفه نمایشنامه اجرا نمودم، شنیدند و مرا بعد از اجرای آن آهنگ و ختم نمایشنامه بسیار تشویق نمودند و بعد در اواخر همان سال بود که به طور رسمی مرا به رادیو کابل دعوت نمودند، تا آهنگ هایی از آن طریق اجرا و ثبت نمایم. همان بود که آهنگ زیبای «بیا که بریم به مزار ملا محمد جان» را دوگانه گی با مرحوم اکبر مژگان اجرا نمودم و این آهنگ اولین آهنگم بود و به همین ترتیب پایم به دروازه رادیو باز شد.»

آنچه قابل یاد آور است این است که؛ آهنگ ملا محمد جان یکی از آهنگ های اصیل و ناب هرات زمین است و داستان زیبا و عاشقانه نیز دارد، که از عشق پاک دو دلداۀ عاشق «عایشه و ملا محمد جان» سرچشمه گرفته که منصوب به دوره سلطان حسین بایقرا و وزیرمدرش امیر علیشیر نوایی میگردد. این آهنگ برای بار اول توسط مرحوم استاد غلام حسین ناتکی پدر سرتاج موسیقی افغانستان، مرحوم استاد محمد حسین سرآهنگ، اجرا گردیده که بین سالهای ۱۳۲۵ هـ.ش تا ۱۳۳۰ هـ.ش را در برمی گیرد.



بعداً این آهنگ برای دومین بار توسط ثریا مژگان، طوری که در بالا هم اشاره گردید، اجرا شد و به سر زبان ها افتاد که به شماره ۱۱۵۱ تاریخی ۱۳۴۶/۶/۲۲ هـ.ش، ثبت آرشیف رادیو میباشد. سپس این آهنگ را سلما جهانی با تغییر انتره ها و دوبیتی ها اجرا نمود که به آهنگ نو روزی تبدیل شد و بیشتر از پیش به سرزبان ها افتاد که به شماره ۱۴۳۱ تاریخی ۱۳۴۸/۱۱/۱۹ هـ.ش ثبت آرشیف رادیو و تلویزیون میباشد و این آهنگ طور تصویری از طریق پرده های تلویزیون به آواز سلما پخش و به اجرا گذاشته شد، همین گونه سایر آواز خوانان نیز این آهنگ را به اجرا گرفته اند که هر کدام با سلیقه های خاصی ثبت و پخش و نشر نموده اند، ولی به صورت مکمل و پرجاذبه اش به سال ۱۳۵۲ هـ.ش توسط استاد مهوش به اجرا در آمد، که به آواز او این آهنگ زیبا به اوج خود رسید که به شماره ۲۱۸۷ تاریخی ۱۳۵۲/۱۲/۱۲ هـ.ش، آرشیف رادیو، ثبت و موجود میباشد.

آهنگ ملامحمد جان قسمی که دیده میشود، مضمون و متن واحدی یافته که در سه بیت و دو دوبیتی ها همه به حضرت علی «ک» اشاره شده است. از این رو ترانه مذکور کاملاً به ترانه نو روزی تبدیل گردیده، زیرا تجلیل از نوروز بابر افراشتن جهنده و یا علم مبارک زیارت شاه ولایت مآب حضرت علی «ع» در ولایت باستانی بلخ پیوند داشته و نذر چراغ های روغنی وسیل گل لاله زار هم به همان ولا و همان جشن سال نو که نوروز است؛ ارتباط مستقیم یافته است.

به هر حال؛ آهنگ ملا محمد جان، ثریا مژگان را آواز خوان مشهور و معروف کشور ساخت و همین شهرت و معروفیت او باعث شد که هنرش را به صورت پیگیر و رسمی ادامه بدهد، همان بود که به سال ۱۳۵۴ هـ.ش نزد استاد نیک محمد در کوچه خرابات مراجعه نمود و به صورت رسمی شاگرد وی شد و مراسم رسمی «گرگزارای» را نیز اجرا کرد و به مشق و تمرین علمی و اکادمیک موسیقی آغازید و بعد از مدتی استاد نیک محمد آهنگی به مطلع: ای نازنینم بیایا، ای ماه جبینم بیا بیا، را به ثریامژگان تهیه نمود که به آواز ثریا مژگان از طریق رادیو ثبت و پخش گردید. کمپوز آهنگ های ثریا مژگان را الفت هروی، استادش نیک محمد، استاد سلیم، سایر هراتی و سایرین تهیه مینمودند.

چنانکه آهنگ های چه خوب خامک می دوزم، ملا محمد جان، دختر عموجان را استاد الفت هروی که هم آواز خوان و هم آهنگ ساز بودند، کمپوز نموده و آهنگ بیانگرم، نمی چرانم رمه را، سایر هراتی که آواز خوان، شاعر و آهنگ ساز بودند، تهیه و کمپوز نموده است، همچنان در راستای هنر آواز خوانی استاد عبدالوهاب مددی، الفت هروی، استادش نیک محمد و استاد شباهنگ وی را خیلی ها تشویق و ترغیب نموده اند. ثریا مژگان در زمانی به آواز خوانی رو آورد که تعداد خانم ها در بخش آواز خوانی بسیار محدود و زمینه برای رشد و تشویق آنان بنابر تعصبات و کور دلی های آن عصر و زمان، کاملاً محدود و حتا ناممکن بود. با وصف آن هم ثریا مژگان توانست در بین سایر آواز خوانان مشهور زن مانند زرغونه، میرمن پروین، افسانه، ناهید، استاد مهوش، سلما و دیگران خوبتر بدرخشد و زودتر نام و نشان هنری و محبوبیت خاصی در بین مردم به دست بیاورد.



چنانکه آهنگ های زیبای ملا محمد جان، رمه چرانم به خدا که بعد ها جواد غازی یار هم این آهنگ را کاپی و اجرا نمود، همین سان آهنگ دختر عموجان و بیانگرم ترا دوست دارم، آهنگهایی بودند که برسر زبان ها افتاد و ثریا مژگان را به چهره شناخته شده موسیقی به معرفی گرفت.

ثریا مژگان نخستین بار به تمثیل روی آورد و آن هم از طریق هرات ننداری در جمع ممثلین تیاتر برگزیده شد و سپس هم به موسیقی که به آن هم عشق میورزید، رو آورد، اما از بخت بد نتوانست که هنر آواز خوانی اش را ادامه بدهد، مشکلات فامیلی و تعصبات همه و همه دست به دست هم داده، باعث شد که وی از موسیقی و آواز خوانی اش فاصله بگیرد و تنها شجاعتی که به خرج داد، آن بود که از هنر تمثیلش در تیاتر دست نکشید و با وجود همه مشکلات دنبال آنرا رها نکرد و تا همین اکنون هم به صفت ممثل تیاتر در ریاست تیاتر ملی وزارت اطلاعات و فرهنگ ایفای وظیفه مینماید.

متأسفانه از ثریا مژگان دوازده آهنگ در آرشیف رادیو ثبت مییابد و نسبت معاذیری که فوقاً به آن اشاره شد، دیگر آهنگی از وی به ظهور نرسید و صدایش را در گلو خفه نمودند، ولی فعالیت های هنری او در بخش تمثیل بسیار زیاد است.

طوری که ثریا مژگان در حدود بیشتر از چهار صد پارچه نمایشنامه در پوهنی ننداری، هرات ننداری، تیاتر ملی افغانستان و دیگر جا ها اجراء نموده که در اکثر آن نمایشنامه ها نقش مرکزی را به عهده داشته است.

علاوه از آن در سینما هم نقش آفرینی داشته، چنانکه در فلم سینمایی مستند «شبانه» نقش دختری را به عهده داشت که کار فزیک می کند و روزانه حدود یک هزار قالب خشت میچیند.

وی در سالهای که پایتخت کشور زیر ضربات راکت های کور- کوردلان قرار داشت، در کارته نو کابل زنده گی می نمود و در آن زمان به مشکلات زیادی برخورد، که از آنجا به یکه توت کابل نقل مکان نمود، ولی در آنجا بیشتر از پیش به مشکلات روبه روگشت و تمام مال و هستی زنده گی اش را از دست داد، و برای نجات جان خود و خانواده از یکه توت به خیرخانه رهسپار گردید و رحل اقامت افگند، اما در این جاهم راحت نبود، تا آنکه به سال ۱۳۷۲ هـ ش با اعضای خانواده به هرات رفت و تا سال ۱۳۸۴ هـ ش در همان جا ماند. در این مدت که تقریباً دوازده سال را در برگرفت از هنرش کاملاً به دور بود و صرف در چهار دیواری خانه محصور و محبوس بود.

وی به سال ۱۳۸۱ هـ ش در زمان اداره موقت در بخش تبلیغات صحیة دفتر هیئتات هرات به کار آغاز کرد و همین سان در ریاست امور زنان و سره میاشت هرات در همین بخش ایفای وظیفه میکرد، تا آن که در سال ۱۳۸۴ هـ ش مجدداً به کابل آمد و دوباره به ریاست تیاتر ملی وزارت اطلاعات و فرهنگ بحیث ممثل تیاتر به کار گماشته شد.

موصوف سفرهای خارجی در بخش تیاتر در سال های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۷ هـ ش از طریق کابل ننداری به مسکو، تاشکند، عشق آباد و تاجکستان داشت.



همچنان در سال ۱۳۸۸ هـ.ش برای مدت دو ماه فرانسه رفته و در آنجا برنامه‌ها و نمایشنامه‌های تیاتری اجرا نموده‌اند و همین گونه در سال روان ۱۳۹۰ هـ.ش به مناسبت جشن نوروز با تیمی از ممثلین تياتر ملی افغانستان به تاجکستان سفری داشتند و در آنجا نمایشنامه «دربند» نوشته مشترک جوانشیر حیدری و شاهپور صداقت را به اجرا گرفتند که از طرف تماشاچیان بی حد تشویق گردیدند و حتا وزیر فرهنگ تاجکستان به استقبال از اجرای مؤفّقانه نمایشنامه‌شان، چندین دقیقه به پا ایستاده و باکف زدن های ممتد به تشویق ممثلین پرداخت.

ثريا مژگان برای بار دوم با غوث محمد اکبر زاده که ممثل تياتر و مدیرهات ننداری بود، ازدواج نموده که ثمره آن پنج فرزند سه دختر و دو پسر میباشد.

دوپسر و دودختر جوانش ازدواج نموده و یک دخترش فعلاً صنف دوازدهم مکتب، دریکی از لیسه های شهر کابل میباشد، از میان پنج فرزندش صرف یکی از پسرانش به اسمی ولی محمد عسکرزاده ممثل تياتر است که آن هم در ریاست تياتر ملی وزارت اطلاعات و فرهنگ ایفای وظیفه مینماید و به این ترتیب راه پدر و مادر را صرف او دنبال نموده است.

ثريا مژگان همین اکنون هم که این متن زنده گی نامه‌شان از روی مصاحبه که با وی به تاریخ نهم عقرب سال ۱۳۹۰ هـ.ش انجام یافته و با مدد مطالب سایت انترنتی کلید گروپ، نوای وقت و روزنامه ملی انیس شماره ۱۲۹ چهارشنبه ۳۰ سنبله ۱۳۹۰ هـ.ش صفحه چهارم، نوشته و آماده گردیده است، در ریاست تياتر ملی وزارت اطلاعات و فرهنگ به حیث ممثل تياتر وظیفه اجرا مینماید. وی زن نهایت مهربان، خوش برخورد، با سلیقه، مؤدب و متواضع است. مؤفّقیت شان را در بخش زنده گی هنری شان آرزو می بریم.





تازه ترین تصویر خانم ثریا مژگان (۱۳۹۰)



آهنگ های از ثریا مژگان

دوبیتی ها

آهنگ فلکلوریک

چشمان خوده به ناز و می گردانی ما را زسر بریده می ترسانی

ای یارم ای یار

گرمن زسر بریده می ترسیدم درکوچه عاشقان نمی گردیدم

ای حبیب من لیلا، ای طیب من لیلا

شوخ و شنگ می لیلا، قد بلند من

اله سوختم ای اله سوختم ای

وقت صبحدم

جان جان وقت صبحدم

بیا که برویم ازین ولایت من و تو تودست مرا بگیر و من دامن تو

جایی برسیم که هردو بیمار شویم تو از غم بیکی و من از غم تو

ای حبیب من لیلا، ای طیب من لیلا

شوخ و شنگ می لیلا، قد بلند من

اله سوختم ای اله سوختم ای

وقت صبحدم

جان جان وقت صبحدم

دریا که کلان شوه جدایش کی کنه دو دل که یکی شوه جدایش کی کنه

هرکس که جدا کنه عزیزش بمیره از سوزدلم خانه گکش در بگیره

ای حبیب من لیلا، ای طیب من لیلا

شوخ و شنگ می لیلا، قد بلند من

اله سوختم ای اله سوختم ای

وقت صبحدم

جان جان وقت صبحدم(۱)



دوبیتی ها

آهنگ فلکلوریک

تویی جانم تویی جانانه من
 تویی شمع و تویی پروانه من
 همیشه یاد رویت میکنم یار گلاب باشی مه بویت میکنم یار
 هزاران یار دیگر داشسته باشم فدای تار موبوت میکنم یار

تویی جانم تویی جانانه من
 تویی شمع و تویی پروانه من
 اسیر چشم بادامم نگار جان به کار عشق ناکامم نگار جان
 به قانون محبت روز محشر به پیشت طعمه دامم نگار جان

تویی جانم تویی جانانه من
 تویی شمع و تویی پروانه من
 سرشکم لاله گون مییاید امشب به جان اشک و خون مییاید امشب
 زهجرانت به دل خون ها که خوردم زمژگانم بیرون مییاید امشب

تویی جانم تویی جانانه من
 تویی شمع و تویی پروانه من (۲)

دوبیتی ها

آهنگ فلکلوریک

خودت دوری که من دورم چه فایده به غم های تو رنجورم چه فایده
 میان من و تو افتاده دشمن که دشمن هانمی سوزه چه فایده

ای نازنینم بیابیا
 ای ماه جبینم بیابیا
 یارمن بیا جان من بیا
 یارمن بیا جان من بیا
 یارمن بیا



خدا جانم دلم دیوانه کیست گلی گم کرده ام در خانه کیست
گلی گم کرده ام رعنا و زیبا چراغ روشنم در خانه کیست

ای نازنینم بیایا

ای ماه جبینم بیایا

یارمن بیا جان من بیا

یارمن بیا جان من بیا

یارمن بیا

عجب چشم سبیه ناز داری عجب مژگان تیر انداز داری
تو از فاکولتته ناز و نزاکت شهادت نامه ممتاز داری

ای نازنینم بیایا

ای ماه جبینم بیایا

یارمن بیا جان من بیا

یارمن بیا جان من بیا

یارمن بیا (۳)



آهنگ فلکلوریک

ملا محمد جان

بیا که بریم به مزار ملا محمد جان

سپیل گل لاله زار وا وا دلبرجان

بگردیم از دل و جان واوا لیلی جان

گریه کنیم زار زار ملا محمدجان

سرشکم لاله گون می آید امشب به جای اشک و خون می آید امشب

زهجرانت به دل خون ها که خوردم زمژگانم بیرون می آید امشب

بیا که بریم به مزار ملا محمد جان

سپیل گل لاله زار واوا دلبرجان

همیشه یاد رویت می کنم یار گلاب باشی مه بویت می کنم یار

هزاران یار دیگر داشسته باشم فدای تار مویت می کنم یار

بیا که بریم به مزار ملا محمد جان

سپیل گل لاله زار واوا دلبرجان

سپیل گل لاله زار

واوا دلبرجان (۴)

دوبیتی ها

آهنگ فلکلوریک

بیا نگارم ترا دوست دارم

نازنینم اله ماه جبینم

اسیرچشم بادامم گل من به کار عشق ناکامم گل من

به قانون محبت روز محشر به پیشت طعمه دامم گل من

بیا نگارم ترا دوست دارم

نازنینم اله ماه جبینم

گلک یاسمندم کی مییایی شیرین قد بلندم کی مییایی

مرا ماندی به دان دوست و دشمن به طعنه می کشندم کی مییایی

بیا نگارم ترا دوست دارم

نازنینم اله ماه جبینم

دو چشمان سیاه خمار داری شنیدم با رقیبان کار داری

فراموشم مکن ای نور دیده که هرچند عاشق بسیار داری

بیا نگارم ترا دوست دارم

نازنینم اله ماه جبینم (۵)



برو با یار بگو یار تو آمد
گل نرس خردار تو آمد
برو با یار بگو چشم تو روشن
همان یار وفا دار تو آمد

بیای که بریم به مزار ملا محمد جان
سیر گل لاله زار واه واه دلبران

Handwritten musical notation for a song, featuring a treble clef, a 2/4 time signature, and various rhythmic markings. The notation includes notes, rests, and fingerings, with Persian lyrics written below the staff. The piece concludes with a double bar line.

Notation by: Jalil Sadid
نوت: جلیل (سدید)



منابع و مأخذ:

۱. شجره بنیاد فلکلور، آمریت فرهنگ مردم، وزارت اطلاعات و فرهنگ، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ خورشیدی، رادیو- کابل،
۲. شجره بنیاد... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ خورشیدی. رادیو- کابل،
۳. همان... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ هش رادیو- کابل،
۴. همان... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ هش رادیو- کابل،
۵. همان... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ هش رادیو- کابل - افغانستان.





مرحوم ذبیح الله ناوک هروی آوازخوان محبوب هرات

ذبیح الله ناوک هروی از جمله آواز خوانان قدیمی هرات بود، که همه عمر خود را وقف هنر و خدمت به مردمش نمود. ذبیح الله ناوک فرزند محمد کریم و نواسه آواز خوان معروف رحیم خوشخوان است، که به سال ۱۳۱۷ هـ.ش در قریه تلو مربوط ولسوالی انجیل هرات در خانواده پا به عرصه وجود گذاشت، که اغلب اعضای آن اهل موسیقی و طرب بودند. کاکای ناوک چهار تار نواز و پدر کلانش رحیم خوشخوان آواز خوان پر آوازه و از هنرمندان معروف زمان خود به شمار میرفتند. خوشخوان بزرگ (رحیم خوشخوان) سالیان دراز بانوهای دلچسپش نقل محافل هنری هرات بود و خوشخوان کوچک (ذبیح الله ناوک هروی) مدام و در هر جا با پدر کلان هنرمندش همراه بود و هر روز استوارتر و محکمتر از روز قبل قدم جای پای پدر کلانش (رحیم خوشخوان) میگذاشت، تا اینکه پدر کلانش وفات کرد و ذبیح الله ناوک هروی (خوشخوان کوچک) توانست پس از مدتی خالیگاهی را که از فقدان پدر کلانش (رحیم خوشخوان) در حلقه های هنری هرات به وجود آمده بود، تا حدودی با آواز گیرا و جذابش، پر کند. دیری نگذشت که شهرت و آوازه ذبیح الله خوشخوان نه تنها در هرات بلکه از غوریان تاغورات (مناطق در شرق و غرب هرات) پیچید و هنرمندی به تمام معنا شد. بعد از آن خالوی شوقی وی را به رادیو کابل وقت آورد و معرفی کرد و در مرحله نخست چند آهنگ به طور دوگانه با وی اجرا نمود.

روزی که اولین آهنگ دوگانه خالوی شوقی و ذبیح الله خوشخوان از رادیو پخش شد، اغلب شنونده گان رادیو، زبان به تحسین از هنرنمایی این هنرمند جوان (ذبیح الله خوشخوان) گشودند.

ذبیح الله خوشخوان مدتی در رادیو کابل به همراهی و رهنمایی خالوی شوقی هنرنمایی و آواز خوانی کرد. تا آن که خالوی شوقی در جوزای سال ۱۳۴۰ هـ.ش به عمر ۳۵ سالگی در جوش جوانی وفات نمود. مصیبت مرگ او بر ذبیح الله خوشخوان سخت ناگوار افتاد و مدتی رابطه اش را با رادیو قطع کرد و به هرات رفت. ذبیح الله خوشخوان پس از مدتی دوباره به کابل آمد و آهنگ های تازه برای علاقه مندان و شنونده گان رادیو به ارمان آورد، ولی با تخلص خوشخوان آواز خوانی نکرد و تخلص خود را تغییر داد. (۱)

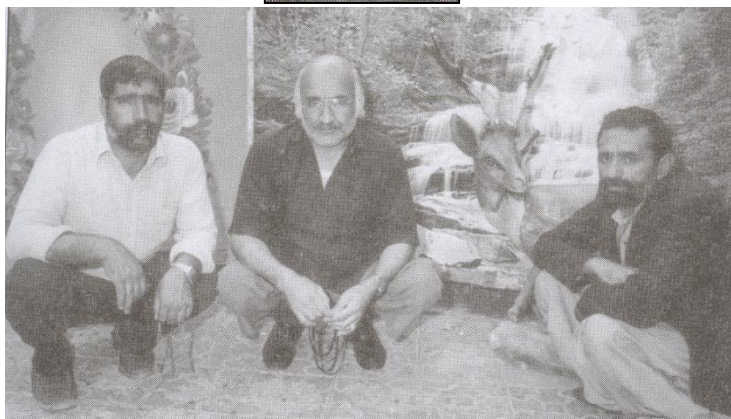
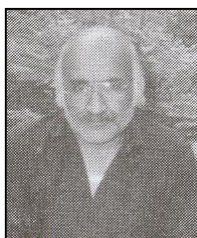
وی که در آغاز هنرمندی به تخلص پدر کلانش (خوشخوان) شناخته شده بود، اما بعد از وفات دوست هنرمندش خالوی شوقی تخلص ناوک را به نامش افزود و تخلص خوشخوان را از نامش برداشت (۲)

ذبیح الله ناوک در اواخر عمر به مریضی دوامداری مبتلا شد و از آن پس نسبت همان مریضی دوامدار و لا علاج آواز خوانی نکرد. (۳)

وی به اثر مریضی که داشت، در سال ۱۳۷۴ هـ.ش در هرات چشم از جهان پوشید و در همانجا دفن گردید. به آواز ناوک هروی حدود سی آهنگ در آرشیف رادیو و سه آهنگ در آرشیف تلویزیون به یادگار مانده است. (ای خدا)، (اگر دانی که فردا)، (آمدی جانم)، (عاشق گریان منم)، (دختر همسایه)، (ای دل



بلایی)، (قسم به چشمت)، (رفتی زبرم)، (راه صحرا مرو)، (سیاه چشمک)، (هجران)، و... مطلع آهنگ های ذبیح الله ناوک هروی است که در آرشیف رادیو و تلویزیون موجود و محفوظ میباشند. (۴)



در وسط مرحوم ذبیح الله ناوک هروی



عده‌ای از آوازخوانان هم روزگار ذبیح الله ناوک هروی

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۰۳ و ۱۰۴،
۲. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع وزارت اطلاعات و فرهنگ، ریاست انتشارات کتب بیهقی، مطبعه آزادی، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش جلد اول ص ۴۶۰،
۳. سرگذشت موسیقی... ص ۱۰۴،
۴. روزنامه ملی انیس، سه شنبه ۱۶ میزان ۱۳۸۷ هـ ش شماره مسلسل ۱۶۵، ص ۴.



آهنگ های از ذبیح الله ناوک هروی

سیاه چشمان

آهنگ فلکلوریک

بیا که در بغل تنگت بگیرم سیاه چشمان
بلای کاکالای چنگت بگیرم سیاه چشمان
برات سیدوشصت بوسه دارم سیاه چشمان
بیاکه از لب قندت بگیرم سیاه چشمان

از حال بی حالم سیاه موی جانم

دل بیقرارم سیاه موی جانم

حالی ندارم سیاه موی جانم

گل لاله- گل نرگس، سوختم زغم- کم نما به من ستم

گل لاله- گل نرگس، سوختم زغم- کم نما به من ستم

اگر خواهی وفادارت بمانم سیاه چشمان

همیشه عاشق زارت بمانم سیاه چشمان

مکن از عشق ما هر جا فسانه سیاه چشمان

اگر خواهی که من یارت بمانم سیاه چشمان

از حال بی حالم سیاه موی جانم

دل بیقرارم سیاه موی جانم

حالی ندارم سیاه موی جانم

گل لاله- گل نرگس

سوختم زغم- کم نما به من ستم

گل لاله- گل نرگس

سوختم زغم- کم نما به من ستم (۱)



ماه جمالکی

آهنگ محلی

ای من اسیر وشیفته ماه جمالکی
 قدش نهالکی و چه نازک نهالکی
 برویم آه که از مشک زده خالکی
 مه طلعت فرنگی یکی کش نگاهکی
 رفتم به پیشکش بگفتم به گوشکش
 که ای نور دیده بر خدا یک نگاهکی
 دادم به دستش دل پرخون خویش را
 که این طفل شوخ نزد تو دارد سوالکی
 عاشق که بود ماتل هر صورت خوشی
 ماهش اگر سفید نباشد سیاهگی (۲)

گلفروش

میرزا عبدالقادر بیدل (رح)

عالم از چشم ترم شد می فروش
 زین قدح خمخانه ها آمد به جوش
 آسمان عمریست مینای مرا
 میزند برسنگ و میگوید خموش
 عالم از چشم ترم شد می فروش
 زین قدح خمخانه ها آمد به جوش
 از جراحت های دل غافل مباش
 رنگ ها دارد دکان گلفروش
 عالم از چشم ترم شد می فروش
 زین قدح خمخانه ها آمد به جوش
 زین قدح خمخانه ها آمد به جوش (۳)



آهنگ محلی

قدت بلنده یار

قدت بلنده یار ابرویت کمنده یار
 میان ابروی تو خال سمنده یار
 ای ای ای کجا بی بسیار بی وفایی



لب مرجانیت کافی نبات یار
دهان سرچشمه آب حیات یار
بیاض عارضت صبح و مسا بود

سواد طره ات شام هرات یار
قدت بلنده یار ابرویت کمنده یار
میان ابروی تو خال سمنده یار
ای ای ای کجایی بسیار بی وفایی

لبت بوسم زبانت برگ نی بود یار
دوچشمانت خراج ملک ری بود یار
تو خو گفتی که من فردا میایم یار

ندانستم که فردای تو کی بود یار
قدت بلنده یار ابرویت کمنده یار
میان ابروی تو خال سمنده یار
ای ای ای کجایی بسیار بی وفایی

شبانگهان تو بودی مهتابم یار
سحرگاهان تو بودی آفتابم یار
چنان کردی فراموشم که شبها یار

نمی یایی دیگر حتا به خوابم یار
قدت بلنده یار ابرویت کمنده یار
میان ابروی تو خال سمنده یار
ای ای ای کجایی بسیار بی وفایی

دلی دارم ولی پرازغم یار
نه یک جو میشود غم از دلم کم یار
نه دستم میرسد بر گردن تو یار

از آن سرو سُهی سر میکنم یار
قدت بلنده یار ابرویت کمنده یار
میان ابروی تو خال سمنده یار
ای ای ای کجایی بسیار بی وفایی (۴)

دو بیتي‌ها گل سرخ و سفید من

بیا تا گندم یکدانه باشم — پیچ
بیا تا آب یک رود خانه باشیم
چو شب آید کنیم دستی به گردن
چو روز آید زهم بیگانه باشیم
گل سرخ و سفید من
بنفشه برگ بید من
گل سرخ و سفیدم کی میایی
بنفشه برگ بیدم کی میایی
مرا ماندی به طعنه دوست و دشمن
که طعنه میکشدم کی میایی
گل سرخ و سفید من
بنفشه برگ بید من
شب — انگاهان تو بودی ماهتابم
سحر گاهان تو بودی آفتابم
چنان کردی فراموشم که شبها
نمیایی دگر حتا به خوابم
گل سرخ و سفید من
بنفشه برگ بیدم (۵)

دو بیتي‌ها

دلبر مه لقا

دلبر مه لقای من بیا بیا
شوخ دلربای من بیایا
بیا که بیتو برجسم تب آمد
بیا که بی تو جانم بر لب آمد
مرا آواره و دیوانه کردی ز خویش و آشنا بیگانه کردی
زهجرت سیل اشک آمد بدامن دل و کاشانه ام ویرانه کردی
دلبر مه لقای من بیا بیا
شوخ دلربای من بیایا
بیا که بیتو برجسم تب آمد
بیا که بی تو جانم بر لب آمد



لبت قند و زبان قند و دهان قند ترا ثانی نباشد ای شکر خند
 دهان شیرین لب و گفتار شیرین سه شیرین جمع شد بیخ مراکند
 دلبر مه لقای من بیا بیا
 شوخ دلربای من بیایا
 بیا که بیتو برجسمم تب آمد
 بیا که بی تو جانم برلب آمد
 زکشت خاطر م جز غم نروید زباغم جز گل ماتم نروید
 زصحرای دل بی حاصل من گیاه ناامیدی هم نروید
 دلبر مه لقای من بیا بیا
 شوخ دلربای من بیایا
 بیا که بیتو برجسمم تب آمد
 بیا که بی تو جانم برلب آمد(۶)

منابع و مأخذ:

۱. آهنگهای فلکلوریک افغانی، گردآوری استاد فقیر محمد ننگیالی، نشر اتحادیه انجمن های هنرمندان، سال ۱۳۷۰ هـ.ش، مطبعة آریانا، صفحه ۸۸،
۲. شجره بنیاد فلکلور، آمریت فرهنگ مردم، وزارت اطلاعات و فرهنگ، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۶/۵ هـ.ش، محل رادیو- کابل، آرشیف سیما و صدا،
۳. کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی- چاپ چهارم - بهار ۱۳۸۱ هـ.ش - انتشارات فروغی تهران- ص ۷۶۶
۴. شجره... محل ثبت رادیو-کابل، تاریخ ۱۳۶۴/۳/۸ هـ.ش و پس از ناوک این آهنگ راسایر آواز خوانان با تغییر انترها و دوبیتی ها و حتا با تغییر کمپوز اجرا نموده اند.
۵. شجره بنیاد... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۴/۱۱ هـ.ش، محل رادیو- کابل،
۶. شجره... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۳/۹ هـ.ش، محل رادیو- کابل.





**مرحوم نجف علی
خالوی شوقی**

نجف علی که اسم هنری اش خالوی شوقی بود، در سال ۱۳۰۵ هـ ش در شهر باستانی هرات متولد گردید. تحصیلات ابتدایی را تا صنف هفتم در مکتب رشدیۀ هرات به پایان رسانید و بعد به شغل ابریشم بافی (شال بافی) که پیشه و شغل پدری اش بود، پرداخت. وی جوان با شور و شوق و با نشاط و میانه اندامی بود و از همان آوان جوانی دارای آواز گیرا، پرجاذبه و پر لطفی هم بود.

میگویند خالوی شوقی، روز هاپشت گار گاه ابریشم بافی می نشست، ابیات شورانگیز ولایت هرات، غور و بادغیس را زمزمه میکرد و چنان نیکو و جذاب میخواند که کارگران شیفته آوازش میشدند. خالو به سال ۱۳۲۵ هـ ش به سوی کابل عزم سفر کرد، در آن وقت رادیو کابل، تازه تاسیس شده بود جز چند خواننده معدود، همکاران هنری زیادی نداشت.

خالوی شوقی در همان سال با رادیو کابل همکاری شد و در زمرۀ آواز خوانان شوقی آن مشغول کار و وظیفۀ رسمی گردید. وی مدت پانزده سال در رادیو آواز خواند و سبک و روش خاصی در اجرای آهنگها و ترانه های خود داشت و همین شیوۀ خاص هنری او بود که بر محبوبیتش افزود. موصوف در موسیقی استادی نداشت، اما باروش خاصی که داشت ترانه های محلی هرات و سرحدات آن را با شور و لطف زیاد و صدای دلنشین به اجرا می گرفت. (۱)

طوری که در زنده گینامۀ ناوک هروی آمده است، خالوی شوقی از جمله دوستان بسیار صمیمی ناوک بود و وی را در رشد و پرورش هنر موسیقی همکاری زیادی رسانیده است. چنان که همراه با خالو، ناوک به کابل آمد و در رادیو کابل وقت معرفی گردید و از همان آوان به بعد چندین آهنگ جوهرۀ در رادیو اجرا کردند، که تا همین اکنون آهنگ های دوگانه آنان ضبط و ثبت آرشیف رادیو کابل میباشد (۲)

خالوی شوقی باوجود آن که در اجرای ترانه ها و سرود های مردمی هرات، غور و بادغیس در میان مردم و در رادیو کابل بدیلی نداشت و بنیانگزار سبک نوینی در موسیقی بود، و در مدت پانزده سالی که همکاری نزدیک رادیو کابل بود، هرگز به اخذ جایزه هنری نایل نیامد وحتا به خاطر حسادت ها و رقابت های بیموردی که مسؤولین اداره موسیقی وقت رادیو باوی داشتند، به آواز او ترانه های زیادی ثبت و حفظ نکردند چنان که، بیش از دو آهنگ با صدای او در آرشیف موسیقی رادیو افغانستان موجود نیست، با آنکه از بهترین آواز خوانان هرات، در نیم قرن گذشته به شمار میرفت. (۳)

با وجود آن همه، شانزده پارچه آهنگ دوگانگی از خالوی شوقی و ذبیح الله ناوک هروی (خوشخوان) موجود است که مطلع های آن، (تورا ای نورچشمان)، (ساقی پرکن ساغرم)، (میدانم لیلی جان)، (زعشقت بیقرارم)، (آلیلی لیلی)، (از آن روزی)، (چه کنم از غم تو)، (چه کنم بی تو)، (الهی اگر عاشق) و... میباشد. (۴)



خالوی شوقی یکبار ازدواج کرد ولی فرزندى از اوباقى نمانده است. او هرچند دریکى دوسال آخر زنده‌گى‌اش علیل و زمینگیر شده بود، اما باز هم با دل آکنده از شوق و آرزو گاهى پشت مکروفون راديو حاضر میشد و علاقه مندان آوازش را با صدای شور انگیزش محظوظ میساخت، تا آنکه درد سرطان روز به روز اندام قوی و پرگوشت وی را کاهید و چنان کاهید که خالو در کابل تمام درهای امید را به رویش بسته دید و راهی هرات شد و در آنجا نومیدانه به انتظار دقایق واپسین حیات نشست.

سرانجام خالوی شوقی سیزدهم جوزای سال ۱۳۴۰ هـ.ش به عمر ۳۵ سالگی در جوش و خروش جوانی بادل پر آرزو به دیار رفته گان پیوست و در صحن زیارت سلطان میر عبدالواحد شهید به خاک سپرده شد. (۵)

خالو در موسیقی سبک خاص و روش ویژه خود را داشت، چنانکه پس از مرگش سبک هنری او را عده‌یى از آواز خوانان هرات تعقیب کردند، که غلام دستگیر سرود، در این میان مؤفقتز از دیگران بود، ولی نه تنها پس از مرگ خالو کسی برجای وی تکیه زده نتوانست، بلکه تاکنون جای او در میان هنرمندان هرات خالی است. (۶)





مرحوم نجف علی خالوی شوقی



**خالوی شوقی هروی (آواز خوان) در وسط آرکستر رادیو کابل. نوازندگان: محمدحکیم (مطلب نواز)،
مستان (سارنگ نواز)، غلام سرور (هارمونی نواز)، غلام حسن (ریاب نواز) و امرالدین (دلربان نواز)**



منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۹۸، با تصرف،
۲. روزنامه ملی انیس، سه شنبه ۱۶ میزان ۱۳۸۷ هـ ش شماره مسلسل ۱۶۵، ص ۴، زنده گی نامه ناوک هروی،
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۹۸، با تصرف،
۴. روزنامه انیس، سه شنبه ۱۶ میزان... ص ۴، با تصرف،
۵. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۹۸ و ۹۹،
۶. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۹۹، با تصرف،



خودم ای خودم ای وای خودم ای
 خودم این گونه مهمان دوست دارم
 در راه عشقت افتادم چو مجنون
 که خار های مغییلان دوست دارم
 سحرگهان روم برسوی گلشن
 نوای عنـدلیبان دوست دارم
 وای نوای، وای نوای، وای نوای
 نوای عنـدلیبان دوست دارم
 در آن شهری که باشـد منزل تو
 ز کافر تا مسـلمان دوست دارم
 وای ز کافر وای ز کافر وای ز کافر
 ز کافر تا مسلمان دوست دارم (۲)

ز عشقت بیقرارم

آهنگ محلی



دو چشمان سیاه زاغ داری ز عشقت بیقرارم
 عجب مژگان تیر انداز داری ز عشقت بیقرارم
 تو از فاکولتۀ ناز و نزاکت ز عشقت بیقرارم
 شهادتنامه ممتاز داری ز عشقت بیقرارم
 دوچشم اشک و بارم
 تو گرای بی قرارم
 به درد عشق درمانی ندیدم ز عشقت بیقرارم
 به کار عشق سامانی ندیدم ز عشقت بیقرارم
 عجب کاریست کار عشقبازی ز عشقت بیقرارم
 به عالم یک مسلمانی ندیدم ز عشقت بیقرارم
 دوچشم اشک و بارم
 تو گرای بی قرارم
 جنون عشق واز میخانه خیزد ز عشقت بیقرارم
 متاع عشق و از ویرانه خیزد ز عشقت بیقرارم
 مگر نشنیده یی توصیف مجنون ز عشقت بیقرارم

وفا از پهلوی دیوانه خیزد ز عشقت بیقرارم
دو چشم اشک و بارم
تو گرایی قرارم
دوچشم آفت دل‌های پرغم ز عشقت بیقرارم
دو ابرو سـرنوشت دو عالم ز عشقت بیقرارم
بیاض گردنت تاراج این ملک ز عشقت بیقرارم
نگاهت قاتل اولاد آدم ز عشقت بیقرارم
دو چشم اشک و بارم
تو گرایی قرارم (۳)

منابع و مأخذ:

۱. آهنگ‌های فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ اول، سال چاپ ۱۳۷۰ هـ.ش، مطبعه آریانا، صفحه ۲۱.
۲. شجره بنیاد فلکلور آمریت فرهنگ مردم وزارت اطلاعات و فرهنگ، آرشیف سیما و صدا، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۹/۲۰ هـ.ش، محل ثبت رادیو- افغانستان، این آهنگ را خالو با ناوک دوگانه یی اجرا نموده است.
۳. شجره بنیاد فلکلور... تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۹/۲۰ هـ.ش، محل ثبت رادیو- کابل افغانستان، این آهنگ را خالو با ناوک دوگانه یی خوانده اند.





مرحوم کریم شوقی
آواز خوان خوش صدا و معروف کشور

کریم شوقی در سال ۱۲۸۵ هـ ش در ریکاخانه کابل تولد یافت و نام پدرش فیض محمد است که باشی کلاه دوز های انجن بود. (محلّی که بعد ها فابریکه حربی نامیده شد و سپس مطبعه کابل آنجا موقعیت گرفت.)

مکتب را تاصنف چهارم در مکتب همت کابل به پیش برد و سپس به هرات نزد کاکایش خلیفه گل جان معمار باشی رفت و آنجا اقامت گزید و زیر نظر کاکایش تحصیلش را در هرات تکمیل کرد و در آنجا مشغول کار هم شد.

وی بعد از ده سال زمانی که مکتب را در هرات تکمیل کرد، در سنین بیست و پنج سالگی به سال ۱۳۱۰ هـ ش دوباره به کابل آمد و از همان سال تا سال ۱۳۳۸ هـ ش در مطبعه دولتی کار کرد. (این مطبعه پس از شکست رژیم طالبان و ایجاد اداره موقت کشور به ریاست حامد کرزی و در زمانی که داکتر سیدمخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ اداره موقت بود، به پیشنهاد وزارت اطلاعات و فرهنگ و منظوری ریاست جمهوری اسلامی افغانستان به نام ریاست مطابع آزادی تغییر نام یافت و این مطبعه یکی از تصدی های مربوط به وزارت اطلاعات و فرهنگ میباشد.)

کریم شوقی بنا بر معاذیری تقاعد خود را از کار های دولتی گرفت و متعاقب آن پس از یک برخورد خانواده گی به هجده سال زندان محکوم گردید و بعد از سپری کردن نه سال دوباره از زندان رها گردید که در این مدت از کار های هنری و آواز خوانی اش به دور بود. (۱)

شوقی از جمله معدود کسانی بود که سبک خاصی در آواز خوانی داشت، سبکی که در هرات به نام کریم خانی یاد میگردید و علاقه مندان زیادی هم داشت، گفته شده که کریم شوقی یک زمانی دلباخته کسی شده بود که متأسفانه آخر کار به ناکامی انجامید و این ناکامی در روح حساس او تاثیر خود را به جا گذاشت و همان سوز و ساز عاشقانه و ناکامی های وصال بود که او را به دنیای موسیقی و آواز خوانی رهنمون گردید. در اوایل به خصوص در آن زمانه هایی که در هرات به سر می برد، به موسیقی علاقه مند شد و این علاقه مندی باعث شد که او بیشتر آهنگهای آواز خوانان هرات به خصوص احمد غوریانی و عبدالرحیم قندهاری را بادقت و دلچسپی خاصی میشنید و بعد خود آهنگ های شان را زمزمه مینمود، تا آن که سرگروپ گروه ترانه خوانان مکتب خود در هرات شد.

شوقی زمانی که به کابل آمد به رادیو کابل که تازه تأسیس شده بود، رفت و به حیث آواز خوان به حلقه چندتن معدود آواز خوانان رادیو پیوست. میگویند: اولین آهنگی را که او در رادیو کابل اجرا کرد، آهنگ زیبای (سیاه موی و جلالی) بود، که بعد ها به وسیله آواز خوانان دیگر مانند استاد عبدالوهاب مددی با همان لهجه و سبک خاص هراتی خوانده شد و به اجرا در آمد. وی اساسات موسیقی را از نزد استاد غلام حسین



(مشهور به ناتکی) فراگرفت که در واقع مشوق و رهنمای او هم استاد غلام حسین بود که از برکت زحمات او بود که شوقی توانست نام بلندی در هنر موسیقی در میان هنرمندان آن زمان به خود کسب نماید. او با موسیقی کلاسیک شرقی و موسیقی غربی میانه خوبی نداشت، ولی آهنگ های محلی و فلکلوریک کشور خود را به خصوص آهنگ های محلی هرات را بسیار دوست داشت و از همین سبب بود که تعدادی از آهنگ های زیبای او که محلی و فلکلوریک است، از تراکیب موسیقی کلاسیک شرق و موسیقی گوش خراش غرب کاملاً به دور بوده و رنگ و هوای زیبای محلی و فلکلوریک کشور ما در آن آشکارا است. تعدادی از آهنگ های ناب فلکلوریک و محلی اش را استاد فقیر محمد ننگیالی در کتاب خود (آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی) در جمع سایر آهنگ های فلکلوریک تدوین نموده است که در میان آن آهنگ ها (چتری چتری گل استی دختر کابل استی) یکی از آهنگ های بسیار ناب و زیبای او است که آب و هوای فلکلوریک و مردمی در آن کاملاً هویدا می باشد. (۲)

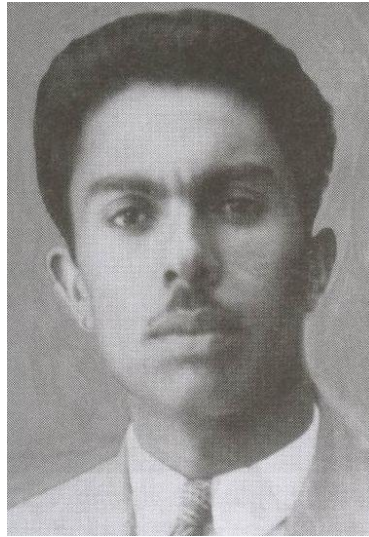
او جمعاً بیست سال در رادیو آواز خوانی کرد، ولی دریغ که در آن زمان امکان ثبت آهنگها روی نوار میسر نبود و بعد هم که این کار در رادیو میسر شد، او مورد بی مهری مسؤولان وقت اداره موسیقی قرار گرفت و به گفته خودش (در مصاحبه که در رادیو انجام داده بود) مدیران وقت اداره موسیقی رادیو با او جفا ها کردند و در اثر مخالفت های شخصی، آهنگهایش را که در میان مردم طرفداران و هوا خواهان زیادی داشت، ثبت نکردند و فعلاً جز چند آهنگ به آواز او در آرشیف های رادیو و تلویزیون چیزی موجود نیست. کریم شوقی اولین آواز خوانی بود که شوقی تخلص میکرد و بعد از او تعداد دیگری از آواز خوانان مانند عالم شوقی، زمان شوقی، خالوی شوقی و دیگران این تخلص را به خود انتخاب کردند. (۳)

او از جمله آواز خوانان معروف و مشهور زمان خود به شمار می رفت و در آن زمان آهنگ های او ورد زبان خاص و عام بود، زیرا در آن زمان آواز خوانان معدودی از طریق رادیو که نتاسیس بود، آهنگ میخواندند و آهنگ های او از جمله بهترین آهنگ های روز به شمار میرفت، به خصوص سبک و شیوه خاص او علاقه مندان زیادی را به خود اختصاص داده بود.

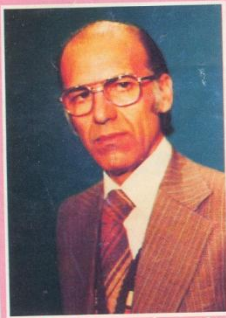
آهنگ های او چنان جذاب و شنیدنی بود که، وقتی صدایش از ورای بلند گوها بلند میشد مردم به خصوص جوانان نزدیک بلند گوها ایستاده میشدند و آهنگ او را تا آخر می شنیدند، چون در آن دوره ها تلویزیون و تایپ وجود نداشت، اکثراً آهنگ ها از طریق ریکارد ها و بلند گوها که در محلات مزدحم شهر کابل نصب بود، شنیده میشد. (۴)

کریم شوقی دوبار ازدواج نمود و ثمر آن جمعاً هشت فرزند، پنج پسر و سه دختر بود و از جمله تنها یک فرزندش که نعیم شوقی نام داشت، به هنر موسیقی آواز خوانی رو آورد و آهنگ هایی در رادیو خوانده است. وی در اواخر سالهای ۱۳۶۰ هـ.ش که سنین بالا تر از هفتاد و پنج سال عمر داشت وفات یافت و در حضیره آبایی شان در کابل به خاک سپرده شد.

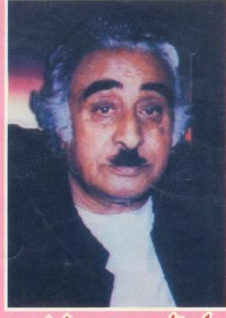




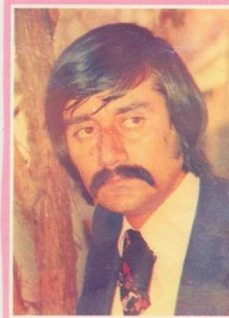
مرحوم کریم شوقی در هنگام جوانی



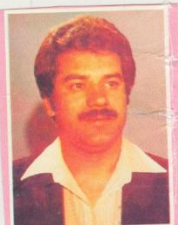
صادق فطرت ناشناسی



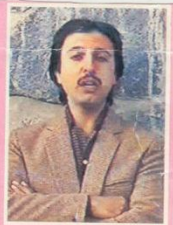
استاد رحیم بخش



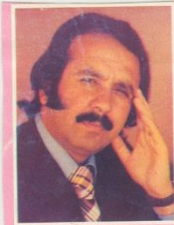
ظاهر هویدا



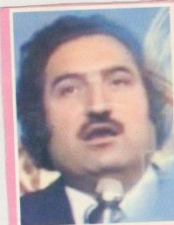
رحیم مهریار



وحید قاسمی



شمس الدین مسرور



وهاب مددی

آوازخوانان هم عمر کریم شوقی

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، چاپ تهران، سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۹۹.
۲. آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، گرد آورنده استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ دوم سال ۱۳۷۶ هـ ش پشاور، برای معلومات به آن مراجعه شود.
۳. سرگذشت موسیقی معاصر... ص ۱۰۰،
۴. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ ش ص ۴۵۴.



آهنگ های از کریم شوقی

آهنگ محلی

ای واگل من

ای وا گل من زیبا گل من
 به تو مالوم نشد داغای دل من
 بهار آمد که یار جانم برآید به روی سبزه ها گردش برآید
 بشیند بر لب جوی روی سبزه که دیدار من مسکین نماید
 ای وا گل من زیبا گل من
 به تو مالوم نشد داغای دل من
 بیا یار جان که فصل نوبهار اس به هر سو شر شر آب روان اس
 بیا یار جان کنیم سیل شگوفه تمام کوه و صحرا لاله زار اس
 ای وا گل من زیبا گل من
 به تو مالوم نشد داغای دل من (۱)

چتری چتری گل استی

آهنگ محلی

چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 مرغوله کاکل استی، شاخه سنبل استی
 مرغوله کاکل استی، شاخه سنبل استی
 دو چشمان سیاه خمار داری چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 شنیدم بارقیبان کار داری چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 فراموشم مکن ای نور دیده چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 که هرچند عاشق بسیار داری چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 مرغوله کاکل استی، دختر کابل استی
 شاخه سنبل استی، دختر کابل استی

بیا که در بغل تنگت بگیرم چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 بلای کاکل چنگت بگیرم چتری چتری گل استی، دختر کابل استی



بلای کاکل چنگت چه باشد چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 دوصد بوس از لب قندت بگیرم چتری چتری گل استی، دختر کابل استی
 مرغوله کاکل استی، دختر کابل استی
 شاخه سنبلی استی، دختر کابل استی(۲)

آهنگ فلکلوریک

گلدان انار آغا

گلدان انار آغا	گلدان انار و برگ گلدان انار آغا
گلدان انار آغا	در باغ شما گل سفیدی دیدم آغا
گلدان انار آغا	خواستم بکنم زباغبان ترسیدم آغا
گلدان انار آغا	نرمک نرمک زباغبان پرسیدم آغا
گلدان انار آغا	گل گردسرت باغه به توبخشیدم آغا

گلدان انار و برگ گلدان انار آغا
 گلدان انار آغا

گلدان انار آغا	روزی که فلک از تو بریدست مرا آغا
گلدان انار آغا	کس بالب پرخنده ندیدست مرا آغا
گلدان انار آغا	چندان غم هجران تو در دل دارم آغا
گلدان انار آغا	من دانم و آنکه آفریدست مرا آغا

گلدان انار و برگ گلدانی انار آغا
 گلدان انار آغا(۳)



آهنگ فلکلوریک

المگنج

آغاییا بریم الم گنج	الم گنج در گرفت دودش برآمد
آغاییا بریم الم گنج	الم گنج و الم گنج و الم گنج
آغاییا بریم الم گنج	فرنگی ظالم اس خُلقم شده تنگ

آغاییا بریم الم گنج	ستاری ریزه گک پهلوی ماتو
آغا بیابریم الم گنج	مره از هجر یار کی میبره خو
آغاییا بریم الم گنج	به هرساتی که تو یادم بیایی
آغا بیا بریم الم گنج	به مثل مار زخمی میخورم تو

الم گنج در گرفت دودش برآمد آغاییا بریم الم گنج
فرنگی ظالم اس خُلقم شده تنگ آغاییا بریم الم گنج
الم گنج در گرفت دودش برآمد
آغا بیا بریم الم گنج(۴)

منابع و مأخذ:

۱. آهنگ های فلکلوریک افغانی، گرد آوری استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ مطبعه آریانا، سال ۱۳۷۰ هـ ش صفحه ۱۱،
۲. همان اثر... صفحه ۱۶،
۳. همان اثر... صفحه ۴۶،
۴. همان اثر... صفحه ۹۶.





مرحوم رحيم مهر يار
ملقب به «سلطان صدا»

مرحوم رحیم مهریار به سال ۱۳۳۵ هـ.ش در شهر زیبای کابل در یک خانواده سنتی و متعصب چشم به جهان گشود. دوره های تعلیمی خود را در لیسه عالی حبیبیه به پیش برد و در همان زمان به موسیقی روی آورد و از همان لیسه فارغ گردید. هرچند او در دوازده سالگی به آواز خوانی آغاز کرد، اما بعد از شمولیت در آرکستر لیسه حبیبیه به سال ۱۳۴۸ هـ.ش آهنگ های زیبایش از طریق رادیو پخش و نشر گردید. مسحور جمال در این باره میگوید: وقتی که در لیسه عالی حبیبیه معلم بودم، مسؤول آرکستری در آن لیسه شدم که هدف از تشکیل آن کشف استعداد های جوان و مستعد و کمک در این راستا به آن ها بود. رحیم مهریار را به دلیل استعدادی که داشت، دعوت کردم تا به این آرکستر بپیوندد و گاهی خود برایش آهنگ میساختم و خلاصه آهسته- آهسته این راه را تعقیب کرد، تا سرانجام هنرمند محبوب و پر آوازه شد. رحیم مهریار در پاسخ سوالی گفته بود: ما (منظورش خودش و پرستو بود) به دوخانواده بسیار سنتی و متعصب متعلق بودیم، در زمانی که ما به آواز خوانی آغاز کردیم، روی آوردن به این کار (آواز خوانی) دشوار بود، اما، ما (من و پرستو) به دلیل علاقه که به آواز خوانی داشتیم، این راه را علی الرغم سختی ها و مخالفت ها ادامه دادیم.

هارون یوسفی یکتن از ژورنالیستان موفق و طنز نویس مستعد کشور، درباره رحیم مهریار گفته بود: در سال ۱۳۴۸ هـ.ش اداره به نام بخش موسیقی در وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان تأسیس شد، این اداره راه اندازی آرکستر های موسیقی را کمک کرد، که سومین آرکستر را مسحور جمال در لیسه حبیبیه ایجاد کرد (مسحور جمال در آن وقت استاد ادبیات در آن لیسه بود) و در همان سال بود که رحیم مهریار عضو آن شد و در همان سال اولین آهنگ های وی از طریق رادیو افغانستان پخش گردید. رحیم مهریار به دنبال گسترش جنگ ها و نا آرامی های داخلی در کشور، افغانستان را ترک کرد و بیست سال آخر عمر خود را در آلمان با خانواده اش زنده کرد.

موصوف در یک سال آخر عمرش به بیماری سرطان مبتلا شد، اما امید به بهبود را تا آخرین روز های حیات از دست نداد و در یکی از آخرین تماس های تلفونی که با همکاران بی بی سی داشت، از بستر بیماری در شفاخانه آلمان گفته بود، وقتی خوب شود به سرزمین وزادگاه خویش خواهد رفت و مدتی غبار غربت را از چهره روزگار خویش خواهد زدود، اما تقدیر چنین رقم نخورده بود. (۱)

بالآخره موصوف در ماه سرطان سال ۱۳۸۹ هـ.ش بنا بر مرضی که عاید حالش بود، به عمر پنجاه و چهار سالگی به اثر سکت قلبی در آلمان چشم از جهان فروبست و علاقه مندان هنر و آوازش را به سوگ نشاند. جنازه وی در میان انبوهی از علاقه مندان و دوستداران هنرش برای ابد در آلمان به خاک سپرده شد. به همین ارتباط رئیس جمهور کشور حامد کرزی نیز پیام تسلیت خود را به شرح ذیل ابراز نمود: با تأسف



فراوان اطلاع یافتیم که رحیم مهریار هنرمند نامدار کشور در اثر سکتۀ قلبی در آلمان چشم از جهان فرو بست.

روان شاد رحیم مهریار از جمله هنرمندانی بود که با سرودن دهها آهنگ در غنای موسیقی اصیل افغانی نقش در خور توجهی ایفا کرد و یک قسمت زیاد عمر خود را در راه خدمت به موسیقی وقف نمود. مرگ او یک ضایعه است.

مراتب همدردی و تسلیت عمیق خویش را به اعضای خانواده، دوستان و سایر هنرمندان کشور اظهار میکنم و از بار گاه ایزد متعال برای متوفی طلب مغفرت و برای بازمانده گانش صبر جمیل استدعا دارم. (۲) همچنان وزارت اطلاعات و فرهنگ ضمن اظهار تسلیت و همدردی خود، مراسم فاتحه خوانی وی را یکجا با ریاست موسیقی این وزارت، برای یک روز - روز سه شنبه پانزدهم سرطان ۱۳۸۹ هـ.ش، در مسجد مکروریان سوم برگزار نمود. (۳)

رحیم مهریار شخص مؤدب و خوش سیما و آواز خوان جوان و مستعد کشور بود و در حدود نزدیک به یکصد و پنجاه آهنگ در آرشیف رادیو و تلویزیون دارد.

وی زمانی که از کشور خارج شد و به آلمان با خانواده اش مهاجر گردید، در آنجا هم با خانمش پرستو مصروف کارهای هنری اش بود و در کنسرت های زیادی اشتراک نمود.

موصوف اشعار شعرای بلند آوازه را در آهنگ هایش انتخاب میکرد و در غزل خوانی با صدای زیبا و گیرایی که داشت، مفتخر به لقب «سلطان صدا» گردید. (۴)





مرحوم رحيم مهربار



مرحوم رحيم مهربار هنگام اجرای آهنگ



مآخذ و منابع:

۱. روز نامه ملی انیس، دوشنبه ۷ سرطان ۱۳۸۹ هـ.ش، شماره مسلسل ۲۱۷۳۹، با تصرف،
۲. روزنامه ملی انیس، شنبه ۵ سرطان ۱۳۸۹ هـ.ش شماره مسلسل ۲۱۷۳۷،
۳. روز نامه ملی انیس، پنجشنبه ۱۰ سرطان ۱۳۸۹ هـ.ش شماره مسلسل ۲۱۷۴۲،
۴. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، طبع وزارت اطلاعات و فرهنگ، ریاست انتشارات کتب بیهقی، چاپ مطبعه آزادی، سال چاپ بهار ۱۳۸۹ هـ.ش، جلد اول ص ۳۳۰.



آهنگ های از رحیم مهریار

ساقی فرخ رخ من مولانا جلال الدین محمد بلخی

ساقی فرخ رخ من جام چو گلنار بده
بهر من ارمی ندهی بهر دل یار بده
ساقی دلدار تویی چاره بیچاره تویی
شریت شادی و شفا زود به بیمار بده
باده در آن جام فگن گردن اندیشه بزن
هین دل ما را مشکن ای دل و دلدار بده
بازکن آن میکده را ترک کن این عربده را
عاشق تشنه زده را از خم خمار بده
جان بهار و چمنی رونق سرو و سمنی
هین که بهانه نکنی ای بت عیار بده
پای چو در حيله نهی وز کف مستان بجهی
دشمن ما شاد شود کوری اغیار بده
غم مده و آه مده جز به طرب راه مده
آه زبی راه بود ره بگشا بار بده
ماه مه مخمور لقا تشنه سغراق بقا
بهر گرو پیش سقا خرقه و دستار بده
تشنه دیرینه منم گرم دل وسینه منم
جام و قدح را بشکن بیحد و بسیار بده
خود مه و مهتاب تویی ماهی این آب تویی
ماه به ماهی نرسد پس زمه ادوار بده (۱)

آمده یی مشتاق اصفهانی

بهر پرسیدندم ای مایه ناز آمده یی
بنده ات من چه عجب بنده نواز آمده یی



سرو من اینقدر این سرکشی و ناز چرا
 گربه دلجووی ارباب نیاز آمده یی
 چه به جا از من غارت زده مانده است که تو
 رفته و دین و دلم برده و باز آمده یی
 چه غم از عجز و نیاز منت ای سرو روان
 که زسرتابه قدم عشوه و ناز آمده یی
 نرسد آفت گلچین به تو ای گلبن ناز
 که زخوبی همه برگ و همه ساز آمده یی
 ز آتش عشق سزد لاف خلاصت مشتاق
 تو که در بوته محنت بگداز آمده یی (۲)

ای صنم

مولانا جلال الدین محمد بلخی



پیش ترا ای صنم شنگ من
 شیوه گری بین که دلم تنگ شد
 جنگ کنم با دل خود چون عوان
 چند بپرسی که رخت زرد چیست
 دوش به زهره همه شب میرسید
 جان مرا از تن من باز خر
 ای شده از لطیف لب لعل تو
 صلح بده جان مرا و مرا
 پای من از باد روان تر شود
 زان شده ام بسته و آونگ تو
 ای تو زمن فارغ و من زار- زار
 زنگی غم بر در شادایی روم
 بیگهی و دوری ره باک نیست
 پیری من گشته به از کودکی

خامش کن چون خمشان دنگ باش

تات بگوید خمش و دنگ من (۳)

یار تو باشم

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم
 حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
 تو مگر سایه لطفی به سر وقت من آبی
 که من آن پایه ندارم که به مقدار تو باشم
 خویشتن بر تو نبندم که من از خود نپسندم
 که توهرگز گل من باشی و من خار تو باشم
 هرگز اندیشه نکردم که کمندت به من افتد
 که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم
 هرگز اندر همه عالم نشناسم غم و شادی
 مگر آن وقت که شادی خور و غمخوار تو باشم
 گذر از دست رقیبان نتوان کرد به کویت
 مگر آن وقت که در سایه زنهار تو باشم
 گر خداوند تعالی به گناهت بگیری
 گویی—امرز که من حامل او زار تو باشم
 مردمان عاشق گفتار من ای قبله خوبان
 چون نباشند که من عاشق دیدار تو باشم
 من چه شایسته آنم که ترا خوانم و دانم
 مگر هم تو بیخشی که سزاوار تو باشم
 گرچه دانم که به وصلت نرسم باز نگردم
 تا در این راه بمیرم که طلبگار تو باشم
 نه در این عالم دنیا که در آن عالم عقبا
 هم—چنان بر سر آنم که وفا دار تو باشم
 خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی
 که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم(۴)

آرزوی دل

صوفی غلام نبی عشقری «رح»

عمر دلم به ناوک نازت نشانه بود
 جان دادنم برای رخت رایگانه بود
 یکدم وصال یار ندیدم به عمر خویش
 با آنکه آرزوی دلم ج—اودانه بود



رفتم که قصد خویش بگیرم زدام زلف
 افسوس که روی دلبرمن در میانه بود
 آن روز ها چه شد که غم یار داشتم
 یادش به خیر باد چه زیبا زمانه بود
 پرسیدم از کسی که دلم را ندیده یی
 گفتا به گریه ازپی شوخی روانه بود
 این پیچ و تاب کاکل عنبر فشان تو
 گویا برای مرغ دلم آشیا نه بود
 یاد آن زمان که من دل صد پاره داشتم
 یعنی برای زلف کسی همچو شانه بود
 من طفل نیستم که به حلوا خورم فریب
 این عذر سر سری که نمودی بهانه بود

در خواب ناز رفته یی ای نازنین چرا
 این عرض حال عشقری گویا فسانه بود(۵)



مولانا جلال الدین محمد بلخی

ای خدا

سرخوشان عشق را نالان مکن	ای خدا این وصل را هجران مکن
قصد این بستان و این مستان مکن	باغ جان را تازه و سرسبز دار
خلق را مسکین و سرگردان مکن	چون خزان برشاخ برگ دل مزین
شاخ مشکن مرغ را پران مکن	بر درختی کاشیان مرغ تسست
قصد این پروانه حیران مکن	جمع شمع خویش را برهم مزین
آنچه میخواهد دل ایشان مکن	گرچه دزدان خصم روز روشنند
کعبه امید را ویران مکن	کعبه اقبال ما این درگه است

این طناب خیمه را برهم مزن خیمهٔ تسست آخر ای سلطان مکن
نیست در عالم زهجران تلخ تر
هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن (۶)

آهنگ فلکلوریک

دختر کابل

دختر کابل یاری ما سخت اس
مست و مستانه جدایی سخت اس
دختر کابل یاری ما سخت اس
مست و مستانه جدایی سخت اس

اله دختر فدای خال رویت دختر کابل یاری ما سخت اس
فدای چمکلی زیر گلویت مست و مستانه جدایی سخت اس
من عاشق به وصل تو گرفتار دختر کابل یاری ما سخت اس
به هم‌رای پدر در جستجویت مست و مستانه جدایی سخت اس

دختر کابل یاری ما سخت اس
مست و مستانه جدایی سخت اس
دختر کابل یاری ما سخت اس
مست و مستانه جدایی سخت اس

دم برج بلند یک نازنین اس دختر کابل یاری ما سخت اس
عرق چین سرش از شهر چین اس مست و مستانه جدایی سخت اس
اگر نامش بگیرم کشته می‌شم دختر کابل یاری ما سخت اس
دو چشمش قیمت کابل زمین اس مست و مستانه جدایی سخت اس

دختر کابل یاری ما سخت اس
مست و مستانه جدایی سخت اس (۷)



منابع و مأخذ:

۱. مولانا جلال الدین محمد بلخی، دیوان کامل شمس تبریزی ایران، چاپ چهاردهم سال ۱۳۷۹هـ.ش، ص ۹۷۱.
۲. از کتاب عارفانه ها گرفته شد،
۳. مولانا جلال الدین محمد بلخی، دیوان کامل شمس تبریزی، ...ص ۸۹۴.
۴. دیوان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی،
۵. از خاک تا افلاک عشق عشق، با تصحیح و مقدمه حیدری و جودی، الازهر پشاور، چاپ دوم، سال ۱۳۸۰هـ.ش، ص ۳۴.
۶. مولانا جلال الدین محمد بلخی، گزیده غزلیات شمس به کوشش داکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ مطبوعه دولتی سال ۱۳۶۵هـ.ش ص ۳۹۵.
۷. ننگیالی، فقیر محمد، آهنگ‌های مردمی فلکلوریک افغانی، چاپ دوم سال ۱۳۷۶ هـ.ش پشاور، ص(۱).





**مرحوم عبدالرحيم ساريان محمودی
آواز خوان محبوب کشور**

روان شاد عبدالرحیم ساریان محمودی آواز خوان شهیر کشور بود که، به سال (۱۳۰۸ هـ. ش) در گذر سردار جانخان کابل در خانواده مرحوم پیر محمد مشهور به آکه پیروی قندهاری چشم به جهان باز کرد. خانواده ساریان که در گذر سردار جانخان کابل زنده گی داشت، یکی از جمله خانواده های نامی آن روزگار بود.

ساریان محمودی قرابت خواهر زاده گی با داکتر عبدالرحمن محمودی مشروطه خواه معروف و مشهور کشور داشت (۱) و از همان سبب گاهی بهترین آهنگ های او بنابر تعبیرات نادرست مقامات حاکم وقت از نشر باز میماند و گاهی هم سبب ایزا و آزار او نیز میشدند.

زیرا در آن زمانه ها کسانی که منسوب به خانواده های کلان میبودند، تحت تعقیب مقامات حاکم قرار میگرفتند و با دسیسه ها و توطئه های ناجوانمردانه به دام انداخته میشدند و به نحوی آنان را یا سردرگم میکردند و یا به شکلی مورد زجر و شکنجه قرار میدادند که تا آخر عمر از زنده گی بی بهره میگشتند.

به هرحال؛ ساریان تعلیمات عمومی و ثانوی را در مکتب قاری عبدالله خان یا مکتب نمبر ۱۳ به پایان رسانید و دوره لیسسه را در میخانیک کابل تکمیل کرد. زمانی به تجارت برنج با پدرش مشغول کار شد و سپس در ریاست انحصارات دولتی شامل وظیفه رسمی و دولتی گردید. (۲)

ساریان از پدر مال، متاع و زنده گی خوب به ارث برد، اما طوری که همه از زنده گی شخصی او آگاه اند، خودش شخص با استغنا، رؤف، متواضع، و به دور از خواهشات نفسانی زنده گی میکرد و چنان بارسخت زنده گی برشانه هایش سنگینی مینمود که آثار و گرد و غبار استغنا از چهره مغموم و سیمای مظلومانه اش هویدا بود. چنان که در منزلی که در کوچه علی رضاخان کابل موقعیت داشت و خانواده او در آنجا زنده گی میکرد، از در و دیوار فرسوده و رنگ و رو رفته اش غبار تلخی ها و اندوه ناکامی ها بلند بود و بیننده را متعجب مینمود که چنین هنرمند معروف در چنین ویرانه متروک زانوی اندوه در آغوش نومیدی گرفته و چشم به راه آینده، لحظه های زنده گی اش را میشمرد.

ساریان از آوان کودکی با ساز و آواز آشناگشت و آن گاهی که مادرش با دختر مامایش در خرابات میرفتند و آواز میخواندند، با خرابات و خراباتیان آشناگشت و از همان آوان به آواز خوانی علاقه پیدا کرد.

اینکه چه گونه به هنر آواز خوانی رو آورد، قصه جالبی دارد که در مصاحبه اش گفته بود: «یک روز من در حمام محله مان سر به خود آواز میخواندم، وزیر محمد نگهت کارگردان و بازیگر تیاتر که همسایه ما بود، آواز مرا در آنجا شنید و برایم گفت، خواهش دارم قبول میکنید، گفتم بلی بفرمائید، و او به خاطری که من نشرمم، یک نزاکت در میان آورد و گفت: شما را در جایی معرفی میکنم، همان جا همین مسلک تان را به پیش ببرید، قبول میکنید؟ من گفتم، به چشم، و بعد مرا به سایر هراتی که او معاون (تیاتر بلدیة) روحی روزنه بود، معرفی نمود، تا ممثل شوم.» (۳)



ساربان در روحی روزنه شامل و نخستین بارنقش یک کاکه را بازی نمود و در آن خوب درخشید، اما بعد تر متوجه شد که در هنر آواز خوانی خوب ترمی تواند جولان کند، همان بود که، به هنر آواز خوانی روی آورد و در درامه ها آهنگ هایی را که جزء درامه میبود، میخواند.

او اولین آهنگی را که در پوهنی ننداری برایش وظیفه داده شده بود و باید آن را در درامه (پرنده مجروح) اجرا می کرد، به تقلید از آهنگ «لنا» آواز خوان معروف هند بود، که در فلم «تاج» اجرا کرده بود، آهنگی ساخت که، شعر آن از شاعر ایرانی پروین اعتصامی و مطلع آن «تو آفتابی و من آن ستاره سحرم- که تا سپید شود دیده ام رهن نگرم» بود. (۴)

بعداً آن آهنگ را به پوهنی تیاتر که آمرش استاد رشید لطیفی هنرمند معروف کشور بود، پیشکش کرد و با اصرار استاد مهربان نظروف که گرداننده یا دایر کتر درامه ها بود، قبول شد و در همان درامه اجرا گردید، (۵) که خوب درخشید. به این ترتیب کار های هنری وی پس از سالهای ۱۳۳۱ هـ ش شروع شد، و همزمان به جهان تیاتر و موسیقی روی آورد و نخستین کار های هنری اش تحت نظر استاد فرخ افندی و وزیرمحمد نگهت آغاز یافت. (۶)

ساربان نظر به استعداد خارق العاده و صدای گیرا و مغمومی که داشت، توانست خوب بخواند و خوب بدرخشد و راه در دل های مردمش باز کند.

الحاج رمضان پیغام از گذشته های زنده گی اش درباره کار های هنری ساربان خاطره دارد که میگوید: «در سال های ۱۳۳۰ هـ ش هنگامی که ما در دارالمعلمین کابل تحصیل میکردیم، یگانه هنرمندی که هم در تیاتر و هم در هنر آواز خوانی علاقه اکثریت مردم و محصلان جوان را به خود جلب کرد، مرحوم عبدالرحیم ساربان بود. مرحوم ساربان در آن زمان در صحنه تمثیل بلدی که در جاده مندوی شهر کابل موقعیت داشت، نقش اجرا میکرد و آواز میخواند. در صحنه تمثیل بلدی هنرمندان دیگر چون حفیظ الله خیال، رفیق صادق، حسین آرمان و ابراهیم نسیم نیز نقشهای شان را اجرا میکردند اما، ساربان به علت آن که چهره معصوم، نقش مظلوم و آواز مغموم داشت، بیش از دیگران مورد توجه قرار میگرفت، به خصوص در آهنگهای او سوز دل و اندوه روانی اش به خوبی جلوه میکرد که به نظر من اعتیاد و فلج او در سال های آخر عمرش ناشی از همین سوز و اندوه بوده باشد. به هر حال از شدت تاثیر همین سوز قلبی و آواز خوش او بود که، هفته یکروز از لیلیه دارالمعلمین واقع در ده بوری شهر کابل تا صحنه بلدی که تقریباً چهار کیلومتر مسافه داشت، پای پیاده میرفتیم و صحنه را تماشا میکردیم و آهنگ های او را گوش میدادیم. آواز و تمثیل های او آنقدر در ذهن و روان ما جا میگرفت که تا هفته دیگر آوازش را زمزمه میکردیم و تمثیل های او تکیه کلام ما میشد.» (۷)

بیشتر اشعار آهنگ هایش را خودش انتخاب مینمود و استادان بزرگی در هنر موسیقی چون استاد حفیظ الله خیال، استاد سلیم سرمست، استاد فقیر محمد ننگیالی، استاد عبدالوهاب مددی، انور شاهین و دیگران کمپوز ها و آهنگهایش را ترتیب داده و میساختند.



او اشعار شاعران بزرگ مانند سیمین بهبهانی، بارق شفیعی، مولانا جامی، ایرج مرزا، ابوالقاسم لاهوتی، حافظ شیرازی، شایق جمال، پروین اعتصامی، رهی معیری، هلالی جغتایی، بیدل دهلوی و دیگران را انتخاب مینمود و در آهنگ هایش میگنجانید و آن را با سوز و گداز عاشقانه و نهایت مغمومانه اجرا میکرد که بالای شنونده تاثیر عمیق میگذاشت.

یکی از دلایل عمده که اثر هنرمند را ماندگار و جاویدانه میسازد، انتخاب اشعار شعرای بزرگ و نامی است، که ساربان از این راز بی خبر نبود و از همان سبب است که آهنگهای ساربان هنوز هم تاثیر و جاویدانه گی خود را حفظ کرده است.

ساربان برای اجرای کنسرت های هنری به کشور های ایران و شوروی سابق نیز سفر های داشته است که در آن جا ها آهنگ ها و کنسرت هایی اجرا نموده که مورد استقبال مردم واقع گردید. موصوف کمتر آهنگ خوانده است و تعداد آهنگ هایش از یکصد و پنجاه آهنگ تجاوز نمیکند، اما خوب، گیرا و جذاب خوانده و یک تعداد کم آهنگهایش از طریق پرده های تلویزیون پخش شده و تعداد بیشتر آهنگهایش رادیویی بوده که از طریق امواج رادیو پخش و نشر میشد.

آهنگهایش آمیخته با اندوه ناشناخته بود و از همان سبب است که شادترین آهنگهای او هم عاری از این ویژه گی نیست. وی در اوج شهرتش از سوی اشخاص مغرض، حسود و فرصت طلب مورد آزار و اذیت قرار گرفت و بنابر توطئه ها و دسیسه هایی که برای او ساختند، وی را راهی زندان نمودند و از اثر فشار های که در آنجا برایش وارد آوردند، دیگر آزادی ذهنی و تمرکز فکری اش را هم از دست داد و او را دچار اختلالات روحی و روانی کرد، تا جایی که در اواخر عمر دیگر دست از پانمیسناخت.

ساربان در سال ۱۳۶۴ هـ.ش به بیماری فلج مبتلا گشت و این درد بی حیا و جانگاہ آهسته، آهسته او را زمینگیر کرد و پس از انکشاف بیشتر زبانش را بسته ساخت و راه گلویش را مسدود کرد و گفته های نا گفته و آهنگ های ناخوانده اش همچنان در گلویش خشکید و او را از فعالیت های هنری برای همیشه مانع گردید.

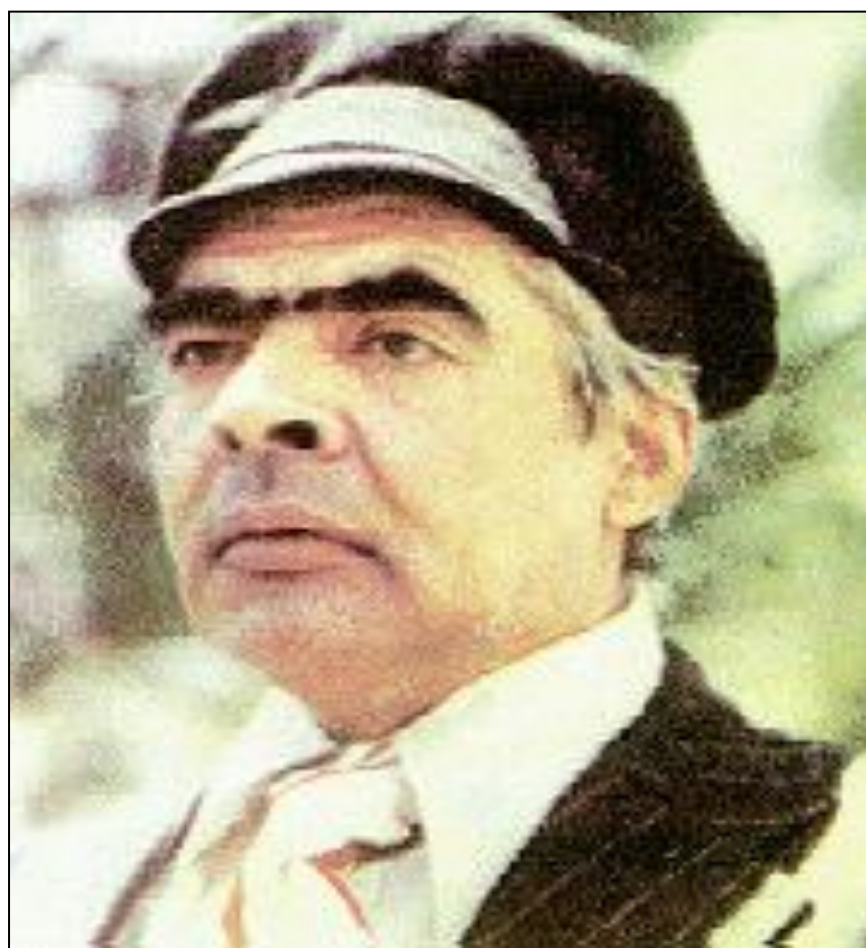
موصوف بنابر گفته عبدالرب یگانه پسرش به سال ۱۳۶۹ هـ.ش با خانواده اش به پشاور مهاجر گردید و در آنجا به دور از یار و دیار زنده گی پرمشقت و درد ناکش را به پیش میبرد.

ساربان ازدواج نموده و ثمره آن دوپسر و سه دختر بود که یکی از پسرانش به نام عبدالحمید در کودکی فوت کرد و یگانه پسرش عبدالرب نشانه زنده گی او باقیماند که گاه گاهی در مجالس و محافل دوستان به تقلید از پدر آواز میخواند و سه دخترش ژیلا، شهلا، و... نام اند که حالا هر کدام زنده گی مستقلانه دارند.

مرحوم عبدالرحیم ساربان هفتم حمل سال ۱۳۷۳ هـ.ش ساعت چهار عصر در دیار هجرت و غربت چشم از دنیای فانی فروبست و به دیار جاویدانه گان پیوست. جسد بی روح او در میان تابوتی خوابیده و به روز هشتم حمل به اشتراک صد هاتن از دوستدارانش به قبرستان مهاجران واقع اکاکا بابای پشاور انتقال یافت و در خاک تیره حسرت برای ابد گذاشته شد. (۸)



در اوایل دهه هشتاد خورشیدی پیکریجان او توسط دوستان و علاقمندان هنرش پس از ده سال به کابل انتقال یافت و با مراسم خاص به اشتراک صدها تن از علاقمندانش در شهدای صالحین جنوب مرقد احمدظاهر در حوضه آبایی شان به خاک سپرده شد.



مرحوم عبدالرحیم ساربان



منابع و مأخذ:

۱. میرغلام محمد غبار و میر محمد صدیق فرهنگ دوتن از مورخان معتبر کشور در آثار خویش (افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم صفحه ۲۵۴ و افغانستان در پنج قرن اخیر صفحه ۶۶۲ محمودی را آزادیخواه تندرو و موسس و رهبر حزب خلق معرفی نموده اند. اما مهندس گلبدین حکمتیار در اثر خویش به نام (بحران، مشکلات و راه های حل) تحت عنوان (احزاب چپ نمای غیر اسلامی) صفحه ۱۱۴، وی را از جمله رهبران جریان دیموکراتیک نوین موسوم به شعله جاوید دانسته است.
۲. ریعان شمالی، عبدالغفور کلیات ساریان بخش اول و دوم، چاپ اول، حوزه انتشارات شمال افغانستان، جوزای سال (۱۳۸۰) خورشیدی، پستی دوم داخل کتاب،
۳. کلیات ساریان ص ۲۱۰ قسمتی از مصاحبه،
۴. شعر پروین اعتصامی،
۵. کلیات ساریان ص ۲۰۶ مصاحبه.
۶. ساریان در بیکران اشکها، سطری از زنده گینامه ساریان،
۷. کلیات ساریان ص ج،
۸. کلیات ساریان پستی دوم داخل کتاب و از مصاحبه هایی که در صفحات ۱۹۴ تا ۲۱۲ آن کتاب آمده، بیشتر استفاده شده است.



آهنگ های عبدالرحیم ساربان

حافظ شیرازی

پیرما

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
ما مریدان روبه سوی قبله چون آریم چون
روبه سوی خانه خمار دارد پیر ما
در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم
کاین چنیــن رفتست در عهد ازل تقدیر ما
عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست
عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
روی خوبت آیتی از لطف برما کشف کرد
زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
بادل سنگینت آیا هیچ در گیرد شی
آه آتش ناک و سوز سینۀ شـبگیر ما
تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش
رحم کن برجان خود پرهیز کن از تیر ما (۱)

دامن صحرا

ابوالقاسم لاهوتی

در دامن صحرا بیخبر از دنیا
خوانده به گوشم مهرش
نوای هستی را
آنکه به نقش زمانه دل نبندد
نغمۀ عشق و هوای دل پسندد
این نوایی آسمانی، با تو گویم گردانی
راز عشق جاودانی
از بیگناهی تو، غرق گناهم من



تشنهٔ دردم میریخت، ترا می‌خواهم من
 خوش بود ای گل، ناز ترا کشیدن
 با قیمت جان، روی مهٔ تو دیدن
 برده تابم، تاب گیسو
 کرده سحرم، چشم جادو
 دیده یکسو، آن دو گیسو
 او، او، او، او، او، او (۲)

لعل دلخواه

حافظ شیرازی

عیشم مدام است از لعل دلخواه	کارم به کام است الحمدلله
ای بخت سرکش تنگش به برکش	که جام زرکش گه لعل دلخواه
ما را به رندی افسانه کردند	پیران جاهل شیخان گمراه
از دست زاهد کردیسم توبه	وز فعل عابد استغفرالله
جانا چه گویم شرح فراق	چشمی و صدم جانی و صد آه
کافر مبیناد این غم که دیدست	از قامت سرو از عارضت ماه

شوق لب برد از یاد حافظ

درس شبانه ورد سحر گاه (۳)



بازاً

مؤید ثابتی

باز آ که تا چو جان عزیزت به برکشم	خاک ره ات ببوسم و بر چشم ترکشم
امروز هرچه ناز به من بیشتر کنی	از روز پیشش ناز ترا بیشتر کشم
تاکی در انتظار تو ای آرزوی جان	اشک از دو دیده ریزم و آه از جگر کشم
بر این امید کز تو پیامی رساندم	شب تا به صبح محنت باد سحر کشم
تا بی رخ تو دیده بپوشم ز روی خلق	در پیش چشم پرده از اشک برکشم

نه صبر و طاقتی که تحمل کنم به درد
 نه قدرتی که تیر تو از دل بدر کشم
 این ملک جای امن و مقام قرار نیست
 باید که رخت خویش به ملک دگر کشم
 فرخنده آندمی که در این ملک آشیان
 چشم از جهان ببندم و سرزیر پر کشم (۴)

«بقا»

اشک

از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم
 افسانه هجران تو سر کردم و رفتم
 در شام غم انگیز وداع از صدف چشم
 دامان ترا غرق گهر کردم و رفتم
 چون باد بر آشفتم و گل های چمن را
 با یاد رخت زیر و زبر کردم و رفتم
 ای ساحل امید پی وصل تو چون موج
 در بحر غمت سینه سپر کردم و رفتم
 چون شمع به بالین خیالت شب خود را
 با سوز دل و اشک سحر کردم و رفتم
 چون مرغ شباهنگ همه خلق جهان را
 از راز دل خویش خبر کردم و رفتم
 چون شمع حدیث غم دل گفتم و خفتم
 پیراهنی از اشک به بر کردم و رفتم (۵)

لیلا

رباعیات- ابوالقاسم لاهوتی
 به گردت گر حصار از سنگ سازند لیلا رهش را چون دل من تنگ سازند لیلا
 شکافم قلعه را پیش تو آیم لیلا زخونم گر زمین را رنگ سازند لیلا
 لیلا لیلا لیلا لیلا لیلا
 مجنون، شدم، از غمت واویلا
 منم مجنون تویی لیلای زیبا لیلا غم عشقت مرا کردست رسوا لیلا



به شبها از غمت خوابم نیاید لایلا
 لایلا لایلا لایلا لایلا
 مجنون، شدم، از غمت واویلا
 لایلا لایلا لایلا لایلا
 مجنون، شدم، از غمت واویلا(۶)

جلوه گاه یار

ابوالمعانی بیدل

صبح کشور میوات یا سمن بهار است این
 بوی ناز می آید جلوه گاه یار است این
 نشه اوج ها دارد عیش فوج ها دارد
 عشق موج ها دارد بحر بیکنار است این
 ابر شوق میبارد سبزه حسن میکارد
 سنگ هم دلی دارد طرفه کوهسار است این
 گر گل از چمن روید یا نفس سمن بوید
 دل به دیده میگوید رنگ آن نگار است این
 خرمی چمن پیر است جوش گل قدح پیماست
 رنگ وبو همان برجاست بیخزان بهار است این
 نقش جوهر کامل کیست تا کند باطل
 این چراغ و این محفل فضل کرد گار است این
 کام دل گل دامن آرزو طرب خرمن
 چشم بیدلان روشن مزد انتظار است این(۷)

میدان تقدیر

ایرج میرزا- جلال الملک

باز روز آمد به پایان شام دلگیرست و من
 تا سحر سودای آن زلف چو زنجیرست و من
 دیگران سرمست در آغوش جانان خفته اند
 آنکه بیدار ست هر شب مرغ شبگیرست و من



گفته بودم زودتر در راه عشقت جان دهم
 بعد ازین تا زنده باشم عذر تأخیرست و من
 از در شاهان عالم لذتی حاصل نشد
 بعد ازین در کنج عزلت خدمت پیرست و من
 با چنین رعنا غزالی خدعه ساز و عشوه باز
 پنجه اندر پنجه کردن قدرت شیرست و من
 هر گرفتاری کند تدبیر استخلاص خویش
 تا گرفتارش شوم پیوسته تدبیرست و من
 منعم از کوشش مکن ناصح که آخر میرسم
 یا به جانان یا به جان میدان تقدیرست و من
 تا نویسم شمه یی از شرح درد و اشتیاق
 از سرشب تا سحر اسباب تحریرست و من
 شاه میخوام که گوید بر رخ اعدای ملک
 قطع و فصل این دعاوی کار شمشیرست و من
 در نظام امر کشور در رواج خط عشق
 آنکه بتواند سرافرازی کند میرست و من (۸)

خورشید من

ابوالقاسم لاهوتی

دور از رخت سرای دردست خانه من،

خورشید من کجایی؟

سرد است خانه من

دیدم ترا زشادی از آسمان گذشتم جانان من که گشتی دیگر زجان گذشتم

آخر خودت گواهی؛ من از جهان گذشتم بی تو کنون سرای دردست خانه من،

خورشید من کجایی؟

سرد است خانه من.

من درد مند عشقم، درمان من تویی، تو من پای بند صدقم، پیمان من تویی، تو

امید من تویی، تو، ایمان من تویی، تو دور از رخت سرای دردست خانه من

خورشید من کجایی؟

سرد است خانه من.



غیر از تومن به دنیا، یار دگر ندارم، جز از خیال عشقت، فکری به سر ندارم
 سرمیدهم ولیکن، دست از توبرندارم دور از رخت سرای دردست خانه من
 خورشید من کجایی؟
 سرد است خانه من (۹)

حافظ شیرازی طرح نو

بیا تا گل برافشـــــانیم ومی در ساغر اندازیم
 فلک را سقـــــف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشـــــقان ریزد
 من وساقی به هم سازیم و بنیادش بر اندازیم
 شراب ارغـــــوانی را گلاب اندر قـــــدح ریزیم
 نســـــیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم
 چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم
 صبا خاک وجود ماـــــ بدان عالـــــی جناب انداز
 بُود کان شاه خـــــوبان را نظر برمنظر اندازیم
 یکی از عقل مـــــی لافد یکی طامات میبافد
 بیا کـــــاین داوری ها را به پیش داور اندازیم
 بهشـــــت عدن اگر خواهی بیا با مابه میـــــخانه
 که از پای خمت روزی به حوض کوثر اندازیم
 سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
 بیا حافظ که تاخود را به ملک دیگر اندازیم (۱۰)



دل دیوانه

ابوالقاسم لاهوتی

دیوانه نمودم دل فرزانه خود را
 درعشق توگفتم همه افسانه خود را
 غیر از تو که فروخته یی شعله به جانم
 آتش نزند هیچ کسی خانه خود را

من زنده ام آخر دگری را تو مسوزان
 ای شمع مرنجان دل پروانه خود را
 از بهرتو سر باختن من هنری نیست
 هر دلشده جان باخته جانانه خود را
 دل کوچه به کوچه دود و نام تو گوید
 باز آب بر این مرغک بیگانه خود را
 باسنگ زدن از بردلبر نشود دور
 من خوب شناسم دل دیوانه خود را (۱۱)

رباعیات ابوالقاسم لاهوتی **جانان کم نما تاکی**

فراق آتش به جان افروخت جانان کم نما تاکی
 دل عالم به حالم سوخت این سان پرچفا تاکی
 جانان کم نما تاکی
 این سان پرچفا تاکی
 چندان بیوفا تاکی
 برنجی چون بخندم یار، تو یاری نمیدانی
 بخندی چون بگیریم یار، دلداری نمیدانی
 برانی چون بخواهم یار، غمخواری نمیدانی
 به من عشقت جنون آموخت، آخر این روا تاکی
 جانان کم نما تاکی
 این سان پرچفا تاکی
 چندان بیوفا تاکی
 همیشه با منت جنگست، صدقم را نمی بویی
 زخونم ناخنت رنگست، جرمم را نمیگویی
 چرا این سان دلت سنگست، حالم را نمیجویی
 زدنیا دیده ام را دوخت مژگانت بلا تاکی
 جانان کم نما تاکی
 این سان پرچفا تاکی
 چندان بیوفا تاکی (۱۲)



يار نازدانه

رباعيات ابوالقاسم لاهوتی

دلدار به من گفـت چرا غمگـینـی	شوخ دُرْدانه
درینـد کـدام دلبـرک شیرینـی	يار ناز دانه
بر جـستم و آئینـه به دستش دادم	دستش دادم، دستش دادم
گفتم که در آئینـه کرامیـبینـی	گفتم که در آئینـه کرامیـبینـی

نمی پرسـی نام من، نمیـشوی رام من
 نرگس صفت نام تو، نمیـدهی کام من
 خال لبـت دانه و
 زلف تو شد دام من

دلبر به دلم بسی ستم کرد و گریخت	شوخ دُرْدانه
جنگید و مرا اسیر غم کرد و گریخت	يار ناز دانه
پروانه غمـ شـنید لرزان شدو سوخت	لرزان شد و سوخت، لرزان شدو سوخت
آهو رخ من بدید و رم کرد و گریخت	آهو رخ من بدید و رم کرد و گریخت

نمی پرسـی نام من، نمیـشوی رام من
 نرگس صفت نام تو، نمیـدهی کام من
 خال لبـت دانه و
 زلف تو شد دام من

دیشب زغمت برون شد از جسمم جان	يار ناز دانه
ناگاه تو آمدی به پیشم مهمان	شوخ دُرْدانه
قربان وفای جان تا دید ترا	تا دید ترا، تا دید ترا
برگشت و خیر داد که آمد جانان	برگشت و خیر داد که آمد جانان

نمی پرسـی نام من، نمیـشوی رام من
 خال لبـت دانه و زلف تو شد دام من
 خال لبـت دانه و زلف تو شد دام من (۱۳)



آهنگ ای شاخ گل

سوم	دوم	اول
ای لیلی عزیز که نانی ندیدمت (۲)	با صد هزار زخم زبان زنده ام هنوز (۲)	ای شاخ گل که در پی گلچین دوانی ام (۲)
باز آ که در فراق تو مجنون تانی ام (۲)	گردون گمان نداشت به این سخت جانی ام (۲)	این نیست مسزد رنج من و باغبانی ام (۲)
ای شاخ گل که در پی گلچین دوانی ام (۲)	این نیست مسزد رنج من و باغبانی ام (۲)	پروردمت به ناز که بنشینمت به پای (۲)
		آخر چرا به خاک سیه مینشانی ام (۲)
		این نیست مزد رنج من و باغبانی ام (۲)

Notation: Jalil(Sadid)

مقام

نغمه:

3/4 #

آواز:

انتره:

نوت توسط: (سدید)

آهنگ: ساربان



منابع و مأخذ:

۱. دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام علامه محمد قزوینی و داکتر قاسم غنی، سال چاپ، پائیز ۱۳۸۶ هـ ش تهران ص ۲۲،
۲. کلیات ساریان، تالیف عبدالغفار ربیعان شمالی، چاپ جوزای ۱۳۸۰ هـ ش حوزه انتشارات شمال افغانستان، ص ۱۲،
۳. دیوان حافظ شیرازی، ... ص ۳۱۸،
۴. کلیات ساریان... ص ۱۳۰،
۵. کلیات ساریان... ص ۱۱۹،
۶. دیوان ابوالقاسم لاهوتی،
۷. کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی، با تصحیح خال محمد خسته و خلیل الله خلیلی، چاپ چهارم بهار ۱۳۸۱ هـ ش تهران، ص
۸. سفینه غزل، به کوشش انجوی شیرازی، چاپ ایران سال ۱۳۶۲ هـ ش ص ۳۶۱ و ۳۶۲،
۹. دیوان ابوالقاسم لاهوتی،
۱۰. دیوان حافظ شیرازی... ص ۲۸۷،
۱۱. دیوان ابوالقاسم لاهوتی،
۱۲. دیوان ابوالقاسم لاهوتی،
۱۳. دیوان ابوالقاسم لاهوتی.





مؤمن خان بيلتون

آواز خوان خوش صدای محلی کشور

مؤمن خان بيلتون یکی از آواز خوانان مشهور و معروف کشور بوده که به صدای زیبا و سیمای هنری اش همه آشنا اند و آهنگ های دلنشین و پُر کیف محلی اش را همه میپسندند که از کیفیت وزیایی خاص هنری اش برخوردار میباشد. نام اصلی این هنرمند محبوب مؤمن خان بوده که با نام هنری بيلتون نزد علاقه مندان موسیقی به ویژه موسیقی محلی، شهرت یافته است.

پدرش جمعه خان نام، شخص نیکو مشرب و خوش برخورد بوده و پیشه دهقانی داشت و از همان مدرک امرار معیشت می نمودند. بيلتون در سال ۱۳۱۱ هـ ش در شهر زیبای مزار شریف مرکز ولایت بلخ چشم به جهان پهناور هستی گشود و در همان ولا ایام صباوت را پشت سر می گذاشت که در سن هشت سالگی پدرش وفات نمود و یتیم شد. وی یگانه فرزند خانواده بود و دیگر هیچ خواهر و برادری نداشت و پس از مرگ پدر با بقیه اعضای خانواده راهی کابل گردید و بلافاصله عازم لوگر شد و در حلقه شاگردان بهایی جان در آمد و مدت چهار سال به خدمت او زانوزد وبا وجود آنکه از سواد بهره نداشت، اشعار زیادی از بهایی جان را حفظ کرد و فراگرفت.

بيلتون در همان آوان کودکی علاقه وافر به موسیقی داشت و چون با موسیقی آشنا بود، به سن دوازده سالگی به کابل آمد و در رادیو به آواز خوانی آغاز کرد و در همین ایام دست شاگردی به سوی استاد دُری لوگری دراز کرد و مدت ده سال در دسته هنری او آواز خوانی نمود که تحت رهنمایی ها و زحمات استاد دُری و سعی و کوشش خودش آهسته- آهسته پله های ظریف و بلند موسیقی را یکی پی دیگری طی نمود که بالاخره به حیث نوازنده تنبور و آواز خوان بخش محلی شهرت هنری اش سرتاسر افغانستان را در نوردید. بيلتون بین سالهای ۱۳۳۰ هـ ش و ۱۳۴۵ هـ ش که یک دهه دوره هنری و آواز خوانی اش بود، از شهرت خوبی بهره مند گشت، به اصطلاح به اوج شهرت هنری رسیده بود و در بین حلقات هنری و آواز خوانان محلی جایگاه خاص خود را احراز کرده بود.

او؛ در تنبور نوازی که یکی از آله های موسیقی محلی افغانستان به شمار میرود، نیز ید طولایی داشت و در این رشته شاگرد غلام محمد رباب نواز بود و هم در این راستا پیرو سبک هنر مند محبوب و بزرگ کشور، استاد غلام بهاووالدین گلبهاری که یکتن از استادان مشهور آله موسیقی تنبور بود، میباشد.

بيلتون که یکی از جمله شاگردان استاد دُری لوگری به شمار میرود، به همان سبک خاص دُری که به سبک لوگری مشهور و معروف است، آهنگ های محلی اش را اجرا مینمود که در این سبک سرآمد همعصرانش گردید. بيلتون آواز خوش و رسایی دارد و اکثر علاقه مندان او به این باور اند که آواز او تا اکنون که در سنین کهولت هم قرار دارد، تغییر نکرده است، چنانکه در یکی از مصاحبه هایش نیز از وی همین سوال که آوازش چه گونه تا حال تغییر نکرده، مطرح گردیده بود، در جواب گفت؛ وی از آنچه آوازش



را تخریش مینمود و به صدای هنری اش صدمه وارد میکرد، پرهیز داشت و همین پرهیز داری و احتیاط باعث شد که آوازش مصون و همچنان زیبا و رسا باقی بماند.

وی آهنگ های زیاد محلی اجرا کرده که اکثر اشعار او از بهایی جان عارف، شاعر و متصوف معروف کشور بوده است. آهنگ های او معمولاً به زبان های رسمی کشور یعنی دری و پشتو است و گاهی هم آهنگی اجرا نموده که شیر و شکر بوده و به زبان های دری و پشتو به معرض اجرا در آمده است.

بیلتون از جمله آواز خوانانی است که زود به شهرت هنری رسید و در همان دوره های اولی هنری اش باراديو کابل هم همکاری اش را آغاز کرد که این همکاری تا همین اکنون هم ادامه دارد. وی بعد از سال های ۱۳۴۵ هـ.ش که تعداد آواز خوانان و گروه ها و آرکستر های هنری روز تا روز فزونی گرفت، جایش را آهسته-آهسته به آواز خوانان جوان و آماتور رها کرد، ولی خودش همچنان برسکوی شهرت هنری اش در بخش آواز خوانان محلی باقی ماند، و در این عرصه تا دریافت لقب «کارمند شایسته فرهنگ» نیز پیشرفتهایی داشت. او در کنسرت های خارجی و داخلی و مجالس هنری حضور برجسته و فعالی داشته و در آن مجالس و محافل آهنگ های شاد و شاذ محلی اجرا نموده است. تعداد زیادی از آهنگ های محلی و فلکلوریک او جوړه با آواز خوانان محلی دیگر چون حمیدالله چاریکاری، جلال لوگری و دیگران اجرا گردیده که از کیفیت و اهمیت ویژه هنری به ویژه در بخش موسیقی محلی و فلکلوریک برخوردار بوده است.

بیلتون بعد از سال (۱۳۷۱) هـ.ش مانند سایر هنرمندان کشور که جنگ های تحمیلی آنان را متواری و مهاجر ساخته بود، طعم تلخ در بدری و مهاجرت، پاکستان را کشید و در آن ایام هم از هنر خود، دست نکشیده، بلکه با هنرش زنده گی کرد و در آنجا ها هم با سایر هنرمندان، اصالت هنر موسیقی به خصوص موسیقی محلی را حفظ نموده و پرچم این هنر را همچنان در اهتزاز نگهداشتند.

موصوف زمانی که دوباره به کشور برگشت، همکاری خود را با راديو مجدداً آغاز نموده و تا هم اکنون در اداره موسیقی، وزارت اطلاعات و فرهنگ منحیث نوازنده و آواز خوان محلی ایفای وظیفه مینماید.

بیلتون آهنگ های زیاد رادیویی و تلویزیونی در آرشیف راديو و تلویزیون ملی افغانستان دارد که برای حفظ اصالت موسیقی محلی و فلکلوریک این سرزمین تا حدودی بسنده خواهد بود.

وی ازدواج نموده و پنج پسر و دو دختر دارد، اما هیچ کدام آنان راه پدر را در هنر موسیقی تعقیب نکرده اند. موصوف هنرمند متواضع، خوش برخورد و وظیفه شناس است.

وی که هنوز هم در سنین هشتاد سالگی قرار دارد، تا حال هم با هنرش زنده گی میکند و در بسیاری از کنسرت های هنری محلی اشتراک کرده و آهنگ های ماندگاری هم ثبت نوار راديو و تلویزیون نموده است. او فعلاً در کابل با خانواده اش زنده گی میکند و عضو راديو و تلویزیون ملی در بخش موسیقی وزارت اطلاعات و فرهنگ نیز میباشد.

آهنگ ها و آواز زیبای بیلتون تا هنوز هم علاقه مندان خود را دارد و کار های هنری او مورد پسند حلقات هنری کشور نیز بوده است. خدماتی را که او در بخش حفظ اصالت موسیقی محلی به ویژه سبک



لوگری انجام داده، در خور ارزش و اهمیت بوده و نام او را در جمع سایر هنرمندانی که زحمات زیاد در بخش حفظ و نگهداشت اصالت موسیقی محلی کشور به انجام رسانیده اند، برجسته میگرداند (۱)





مؤمن خان بيلتون يکي از آوازخوانان محلی سبک لوگر



کوشه‌یی از زندگی بيلتون

آهنگ های از بیلتون

دوبیتی ها آهنگ فلکلوریک

شکر کنم که پری زادی آمد امروزی
 سلام و سرمه به همراهی نگین فیروزی
 قلا و باغته دیدم که قلف و زنجیر اس گل بگو که چه تاثیر اس
 همیشه مرغ دل من به دام تو گیر اس گل بگو که چه تاثیر اس
 ازین صیاد عشق مرا شکار کدی
 مرا دچار به دریاغ میوه زار کدی
 زمیوه های رنگارنگ مرا نثار کدی
 میان باغته دیدم که سیب و انجیر اس گل بگو که چه تاثیر اس
 همیشه مرغ دل من به دام تو گیر اس گل بگو که چه تاثیر اس
 روز و شب در فراق تو یارم
 بیا بنگر تو بر حال زارم
 ساقی ده، شراب می نابم شوم مست در خیال نگارم
 سربه زانوی او می گذارم روز و شب در فراق تو یارم
 بیا بنگر تو بر حال زارم (۲)

عهد مرا آهنگ فلکلوریک

اگر عهد مرا بشکسته باشی به غم های جهان آغشته باشی
 کلام الله شود، یار خصم جانم مگم جای دگر دل بسته باشی
 گفتمش ای نازنین عاشق مکش دشمن بکش
 گفت، هزارت کشته ام چا روزه دوران منست
 به دست تدبیر غم داره جدایی به پا زنجیر غم داره جدایی
 وهجرانت تو دانی زار و نالان سرم جبر و ستم داره جدایی
 جدایی آتش دل بُود گل به هر نسبت جدایی سخت بُود گل
 بسوزد دین و آیینم جدایی جدایی ماتم هر وخت بُود گل
 دیده بودم رویت نشنیده بودم خویت
 دیده و نادیده خوده ده بلا ها انداختم (۳)



دوبیتی ها

آهنگ محلی فلکلوریک

همی حرفه به زبانم نه کردی
خودت سر برگریبانت نه کردی

نه گویی یار به فرمانم نه کردی
مه خو رفیق بد خویت نبودم

دوای عشق و درمانی نداره
رفیقا عهد و پیمانی نداره

سرای عشق و سامانی نداره
فتادم من در بستر جدایی

خدا جان عاشقه مادر نمی داد
دلیم تنگ اس چتوتنها بشینم

اله او داد و بیداد داد و بیداد
به زیر بتّه خرما بشینم

کتی سبز بلند بالا بشینم
چه واقع شد که رفتی از برمن

مسلمانا مرا چیزی نگوئین
اله او دلبر من دلبر من

بیا تاريف کوغمهای دلـمرا
نداری طاقت ای کوی غم را

شبی از سوزدل گفتم قلمرا
قلم گفتا برو بیچاره عاشق

به مثل گل به میدان جزیره
مگم از آه پرسوزم بمـیره

دلکم شیشه بوده گشته خیره
هر آنکس که مرا از توجدا کرد

اله او دلبر من، دلبر من
منت خور- شدی از خاطر من (۴)

آهنگ فلکلوریک

همی حرفه به زبانم نه کردی
خودت سر برگریبانت نه کردی

دوبیتی ها

نه گویی یار به فرمانم نه کردی
مه خو رفیق بد خویت نبودم

فتاده عشق لیلی بر دل من
مگم آرام نمی گیرد دل من

منم مجنون که صحراست منزل من
اگر روزی دوصد بارش ببینم

جان جان جان دلم نرنجان
قار کدی ناز کدی میشی پشیمان



دوای عشق و درمانی نداره	رای عشق و سامانی نداره
رفیقا عهد و پیمانی نداره	فتادم من در بسـتر جدایی

به غمهای جهان آغشته باشی	اگر عهد مرا بشکسته باشی
مگم جای دگر دل بسته باشی	کلام الله شود، یار خصم جانت

خو خو یار تند خو
مکه تنها یار تو بودم گفتی گمشو

به مثل گل به میدان جزیره	دلکم شیشه بوده گشته خیره
مگم از آه پرسوزم بمیره	هر آنکس که مرا از تو جدا کرد

به مردن راضی و مجبور کرده	مرا دوری تو رنجـور و کرده
مرا از صبر و طاقت دور و کرده	سرشب تا سحر بر انتـظارم

خو خو یار تند خو
مکه تنها یار تو بودم گفتی گمشو(۵)

پیرو طفلان مباحش

شجره بنیاد فلکلور

کفتر دل جان من صید تو شد بی سخن
سنگ به بالش مزن پیرو طفلان مباحش

دلبر دلجوستی، شوخ سخن گوستی
دو چشم خونین من زمن گریزان مباحش

زانکه نکو روستی، از جم رندان مباحش
سنگ به بالش مزن پیرو طفلان مباحش

پرده ز رخ بازکن دوستی آغاز کن
جلوه نماز کن زمن گریزان مباحش

دلبر یکدانه ام بیا به کاشـانه ام
من به تو پروانه ام شمع رقیبان مباحش

دوچشم خونین من زمن گریزان مباحش
دو چشم خونین من زمن گریزان مباحش



دلبر نوخاسته من به تو دلباخته

لیک به من ساخته ز دیده پنهان مباح

سنگ به بالش مزن پیروطفلان مباح

پرده ز رخ باز کن دوستی آغاز کن

جلوه نما ناز کن زمن گریزان مباح

سنگ به بالش مزن پیروطفلان مباح (۶)

آهنگ فلکلوریک **انار دانه نداره**

انار دانه نداره- اناری بیدانه

انار دانه نداره- اناری بیدانه

دوتا دختر ده ای راه جوړه میره

یکی پیش و دگیش دنباله میره

مه قربان امو پیشنگه دختر

انارش گم شده پالیده میره

انار دانه نداره- اناری بیدانه

انار دانه نداره- اناری بیدانه

بیا هر دوی مایک یار باشیم

میان پرده انار باشیم

میان پرده انار شیرین

یکی خواب و دیگر بیدار باشیم

انار دانه نداره- اناری بیدانه

انار دانه نداره- اناری بیدانه (۷)

بهای جان **بالا بشین**

یار کم دلبر کم جانم بالا بشین

قدمت بالای چشمانم بالا بشین

قدمت بالای چشمانم بالا بشین

روضه گلزار خواجه بل غاره

آمدی یار قدر دانم بالا بشین

یار کم دلبر کم بالا بشین

قدمت بالای چشمانم بالا بشین



غزنی بازار بی یار ویران است
شبکی بیتو به زندانم بالابشین
یارکم دلبرکم جانم بالا بشین
به سرفالوده مهمانم بالابشین
سنبیل ماه تو تار تار است
کله چی گل سرپغمانم بالابشین
یارکم دلبر کم جانم بالا بشین
به سرفالوده مهمانم بالا بشین
گل بهایی ثانی خاقانی
شاعر تاج تو افغانم بالابشین
یارکم دلبرکم جانم بالابشین (۸)

بنیاد فلکلور

زیارت سخی

به چار باغ سخی جان جای ما بود
علی مشکل گشا بادار ما بود
به چار باغ سخی جان جای ما بود
علی مشکل گشا بادار ما بود
علی مشکل گشا یا شیر یزدان
همگی شاکر بادار ما بود
دلبر من بیا نیت کنییم روز نوروز شد حرکت کنییم
شار مزار برییم زیارت کنییم از سخی جان دعا طلب کنییم
از سخی جان دعا طلب کنییم
لبت بوسم دو دندانن طلا بود
به پشت شهرونو شاهزاده ها بود
به پشت شار نو شازاده قاسم
که اولاد محمد مصطفی بود
مامد ولی بیا نیت کنییم روز جمعه شد حرکت کنییم
شار مزار برییم زیارت کنییم از سخی جان دعا طلب کنییم
از سخی جان دعا طلب کنییم



سخی جان میروم چار تا چنار اس
 به دور مرقدش گل ها قطار اس
 به دور مرقدش گلها چپ و راست
 به قول بی وفا کی اعتبار اس
 دلبر من بیا نیت کنییم روز نوروز شد حرکت کنییم
 شار مزار بریم زیارت کنییم شار مزار بریم زیارت کنییم
 از سخی جان دعا طلب کنییم
 از سخی جان دعا طلب کنییم(۹)

بیا به پیشم بهایی جان
 جان جان بیا به پیشم یا بخواه به سوی خویشم
 رحم کن به قلب ریشم مزن ستانه با جان و جگر نیشم
 مزن ستانه با جان و جگر نیشم
 گاه در حسرت آغوشم گاه در فکر بنواگوشم
 من ای یار فراموشم از دو چشمان تو مدهوشم
 ای همدم گلپوشم
 بلبلم لیکن درمانده و خاموشم بلبلم لیکن درمانده و خاموشم
 جان جان بیا به پیشم یا بخواه به سوی خویشم
 رحم کن به قلب ریشم مزن ستانه با جان و جگر نیشم
 مزن ستانه با جان و جگر نیشم
 سرمه شد خاک سرکویت دل شده بسته به گیسویت
 مایل غمزه ابرویت شمع من گشته گل رویت
 دل زنده شد از بویت
 فتنه میبارد از چشم بلاجویت فتنه میبارد از چشم بلاجویت
 جان جان بیا به پیشم یا بخواه به سوی خویشم
 رحم کن به قلب ریشم مزن ستانه با جان و جگر نیشم
 مزن ستانه با جان و جگر نیشم
 آخرای یار پری زادم گوش کن ناله و فریادم
 عاقبت داده بدم منکه از بوی تو دل شادم
 بشنو تو به فریادم



مثل شیرین تو من همسر فرهادم
 جان جان بیا به پیــــشــــم
 رحم کن به قلب ریشــــم
 مثل شیرین تو من همسر فرهادم
 یابخواه به سوی خویشــــم
 مزن ستانه با جان و جگرنیشــــم
 مزن ستانه با جان و جگرنیشــــم (۱۰)

دلَم نرنجان

گلی که بو ندارد خــــار از او به
 سری که عشق ندارد مرگ از او به
 کسی قدر عاشقــــی نداند
 هزاران کافــــر ترسا از او به

دو بیته های محلی

گل سه روزه بودم مادرم مُرد
 مرا با دایه داده دایه ام مُرد
 مرا با شپیر بز پرورده کردند
 از این بخت بدم بزغاله ام مُرد

جان جان دلــــم نرنجان
 جان جان دلــــم نرنجان
 قارکدی ناز کدی میشی پشیمان
 قار کدی ناز کدی میشی پشیمان

به این ملکا نمی آیم سردوباره
 برو یار جان نکردی یاد ماره
 مرا از فصل رویت دور کردی
 همیشه میــــکنم یاد شماره

دو زلفان سیاهت تا کمــــربند
 به این ملکا شدیم چند روز نظربند
 خداوندا مرا کابل رســــانی
 کتی یار جان شوم دستی به گردن



خو خو ————— و یار تند خو
خو خو یار تـــــــد خو
مکه تنها یار تو بودم گفتی گم شو
مکه تنها یار تو بودم گفتی گم شو

به کلک انگشتری مهر سلیمان
به خوبان دل مدی میشی پشیمان
اگر صد سال به خوبان یار باشی
ملامت کرده میمانیت به میدان

بچه بودم نمیشناختم زمین را
به خواب خوش بدیدم نوکری را
شبنم در پیره و روزم به تعلیم
خدا پیدا نمی کرد آدمی را

نه می پته اشته نه می پلوان
شکر خالق لرمه روزی رسان
شکر خالق لرمه روزی رسان (۱۱)



منابع و مأخذ:

۱. ساز و آواز در افغانستان، تألیف داکتر عنایت الله شهرانی، جلد دوم، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، بهار سال ۱۳۸۹ هـ.ش از صفحه ۶ - استفاده شد.
 ۲. شجره بنیاد فلکلور، آمریت فرهنگ مردم وزارت اطلاعات و فرهنگ، تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۶/۲۷ هـ.ش محل ثبت رادیو- کابل - افغانستان،
 ۳. شجره بنیاد...
 ۴. شجره بنیاد...
 ۵. شجره بنیاد...
 ۶. شجره بنیاد...
 ۷. آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، تألیف استاد فقیر محمد ننگیالی، چاپ دوم سال ۱۳۷۶ هـ.ش، نشر دانش کتابخانه پشاور، صفحه ۴۵،
 ۸. از نوار آهنگهای بیلتون استخراج شد،
 ۹. از نوار...
 ۱۰. از نوار...
 ۱۱. از نوار...
- همچنان از کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان صفحات ۱۳۷-۱۳۸ تألیف عبدالوهاب مددی، چاپ دوم سال ۱۳۹۰ هـ.ش، طبع تهران هم استفاده شد.





شاه پیری مشهور په نغمه
دهیوادوالو او نړیوالو د زړونو آرامی نغمه

نغمه چي اصلي نوم يې شاپيري دي په ۱۳۴۲ هـ.ش کال د قندهار په ولايت کي نړي ته سترگي غړولي دي. نوموړي لومړني زده کړي په قندهار کي پاي ته رسولي. نغمه دهغي ميني چي د سندرو له ويلو سره يې درلوده د قندهار څخه کابل ته راغله او دکورنيو بنديزونو او ستونزو سره يې د سندرو ويلو ته مخه کړه.

لومړني هنري کاريي د اطلاعاتو او فرهنگ دتوليد موسيقي په اداره کي پيل کړو او وروسته په ۱۳۲۵ کال کي د راډيو ترڅنگ خپله همکاري يې تلويزيون ملي سره پيل کړه. نغمه دبنکلي بنايست او زړه رانکوونکي آواز له مخي وتوانيده چي په لږموده کي د خلکو په زړونو کي ځاي پيدا کړي او په پراخه پيمانه شهرت يې وموند. د اشهرت يې ددي سندري په ويلو سره لاپسي زيات شو چي ويل يې «لاليه هوا بازه» نغمه د زړونو د آرامي نغمه شوه.

نغمه شعر هم وايي او دخپلو شعرونو يو کتاب هم لري د زياتو سندرو شعرونه يې پخپله برابرکړي دي او دډيرو پيژندل شويو سندرو جوړونکو لخوا يې کمپوزونه جوړشوي دي. نوموړي پښتو او دري سندري وايي چي هره سندره يې د ځانگړي بنکلا او خوند څخه برخمنه ده چي زيات مينه وال لري. په ځانگړي توگه هغه سندري چي د دوبي، پاکستان په کنسرتونو کي ويلې دي. نغمي دکورنيو چارو په انسامل کي هم دنده ترسره کړي او په زياتو کورنيو او بهرنيو کنسرتونو کي يې گډون کړي دي، چي زياتي لاس ته راوړني لري. «ماته هنداره د شاپيري نغمي غزليزه تولگه ده چي په منځني کچه ۱۸/۲۲ سانتي مترو په لوړ اوبنکلي صحافت د افغانستان د کلتوري خدمتونو د اداري په زيار په پيښور کي د افضل په چاپخونه کي له چاپه راوتلي دي.

د کتاب پوښ ډبل کاغذي روڼ او مخونه يې ۱۲۸ دي» (۱)

نغمي د منگل سره له پيژند گلوي وروسته په گډه سندري ويلې او بيبيي په خپلو کي واده وکړ چي دواډه ثمره يې دوه زامن او دوه لورگانې دي. نغمه او منگل د ۱۳۷۱ هـ.ش کال څخه وروسته د نورو هنرمندانو په څير پاکستان ته مهاجر شول چي له هغه ځايه بيا اروپايي هيوادوته ولاړل.



دهيواد څخه دلريوالي سره سره يې سندرې ويلې او په هغه هيوادو کې يې کنسرتونه ورکړي دي. نغمه اوس په امريکا کې ده او هلته خپل هنري کړه وړه پرمخ بيايي (۲)





داخيستلو ځايونه:

۱- هفته نامی کلید، شماری ۲، سال دوم، هفته اول، ثور ۱۳۸۲ هـ.ش شماره مسلسل ۵۸، ص ۳۹ و ۳۸،

۲- د امروز- تلویزیون څخه د ۱۳۸۹ د عقرب د میاشتي د شنبې د شپې دبرنامې څخه لیکل شوي.

۴- له دري څخه پښتوته ژباړونکي عبدالقيوم.

د شاپیری (نغمه) د سندرو یو خو بیلگی

دردونه شي

نغمه

زه چي شراب خبښم گوندي چي سپك مي څه دردونه شي
 كم مي خوشيبي دا دردونكي شان وختونه شي
 شيخه د شرابو په گناه باندي مي مه نيسه
 پريږده چي دخم په منځ كي ډوب مي گناهونه شي
 زه يي دمـزـو او عيـشـولـه پاره نه خبښمه
 غـواړم چي په دي مي لنډ د عمر تنابونه شي
 زه خويي د زهرو په ځاي خبښم چي ژوند مي ختم كړم
 ماته كه نجات رانه كړي مات دي نوجامونه شي (۱)

آهنگ فلکلوريك لاليه هوا بازه

ستا په همزولو كي اوچته شوم له نازه
 لاليه هوا بازه لاليه هوا بازه
 له ماسره كه مينه كوي مينه په وطن كړه
 راځه بيا مي ديدن كړه
 اوچت كړه پروازونه ستري نشي له پروازه
 لاليه هوا بازه لاليه هوا بازه
 دشين آسمان د پاسه گلله پريوزه تل تر تله
 زما د پيكي گله
 چي پاك شي دا وطن زموږ له غيرو له غمازه
 لاليه هوا بازه لاليه هوا بازه
 ستا په همزولو كي اوچته شوم له نازه
 لاليه هوا بازه لاليه هوا بازه
 لاليه هوا بازه (۲)



خوبونه

شرفيار

ليدلي مي بيگه آشنا خوبونه بنكلي بنكلي
 خپل کور کلي وطن او گدرونه بنكلي بنكلي
 پسرلي و رنگيني پلوشي خوري وري وي
 دحسن په باغچو کي غويديلي گل غنچي وي
 په خمنو کي مي ايښي گلونه بنكلي بنكلي
 خپل کور کلي وطن او گدرونه بنكلي بنكلي
 همزولي را سره وي دگدر غاري ته تلمه
 دحسن نندارتون و په ديدن نه مريدمه
 خپل کور کلي وطن او گدرونه بنكلي بنكلي
 الله دي ورحميري چي خوبونه مور بنستياشي
 په زړه کي شرفياره راته هيلي په خدا شي
 په حال کي دنغو خانگي خيالونه بنكلي بنكلي
 خپل کور کلي وطن او گدرونه بنكلي بنكلي
 ليدلي مي بيگه آشنا خوبونه بنكلي بنكلي (۳)

آرمان دي

دکستوله مخي

زه د آشنا په انتظار ولايمه آرمان دي
 زلفي مي لنديري باران دي
 راشه په مينه ديدن وکره آرمان دي
 زلفي مي لنديري باران دي
 دمورنه پته زه په غلا راغلي يم آرمان دي
 زلفي مي لنديري باران دي
 که پشيو شيبو باران دي آرمان دي
 زلفي مي لنديري باران دي



پاتی به نشم د آشنا دیدن ته ځمه آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 زما جانانه مسافر شوي آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 ییاري د زور څبره نده آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 په خیال دي نوي بیا دي نه مجبورومه آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 زه د آشنا په انتظار ولاړه يم آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 که ستا یاري مي کړي نه واي آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 ولي به نن د زماني دخوند او مه آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 زه د آشنا په انتظار ولاړه يم آرمان دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي
 زلفي مي لندیدیري باران دي (۴)



سترگه د سبایمه استاد گل پاچا الفت
 نه يم خبر چي داڅه وایم چاته وایمه
 زړه کي مي دي څه درسره زه هم نا آشنايمه
 ټول راته ویده بنکاري یونیم چیرته وینس وینمه
 دغه دلیل بس دي چي زه سترگه د سبایمه
 غواړم هغه څه چي هیڅ اثریي پیدانه دي
 نه یي پیژنمه دمجهول په تمنا يم
 دیر فکر کوم د زړه په وینوڅه لیکم درته
 مه کوه گمان چي تش په ژبه زه گویا يم

دیر رازونه پټ زما ساده غوندي انشاکي دي
 گوره په يوه معناکي بيا بله معنا يمه
 پټ يم فصاحت او بلاغت او صراحت کي زه
 رمزيم اشاره يم کنایه يمه معنا يمه
 اوبنکي مي له سترگونه بهيرې په خداکي تل
 ژاړم په خداکي که ژړاکي په خدا يمه
 توري ترېمي نه تکه سپينه معنا باسمه
 خکه تورو زلفو او سپين مخ باندي شيدا يمه
 خوار غريب ماشوم يم هيچانه يم پيژندلي لا
 هيڅ خوک نه پوهيرې چي فرعون لره موسا يمه
 ماد شعريه تورو کي د ژوند اوبه موندلي دي
 کله مري اشعار زما د شعر مسيحا يمه
 لوړ ځاي راته بڼه نه دي له لوړي هوا تښتمه
 لويه ننگرهار زه مين ستا په هوا يمه (۵)



بهار تير شو سلیمان لایق
 خو غوتي ورته خندلي بهار تير شو
 لاموسکايي کړي نه وه چي وار تير شو
 د شيبو د تيريدو په هنگامه کي
 ژوندون سترگي خلاصولي قطار تير شو
 ما پيال له پورته کوله چي ځان تود کړم
 زه لانه ومه تود شوي انگار تير شو
 رنځور زړه مي رغاوه ديار په سترگو
 د بربنسا په منډه يار او بيمار تير شو
 ماويل زه به دي نامرد ژوند ته ورتوکړم
 مالانه و ورتوکړي چي کار تير شو (۶)

داخيستلو ځايونه:

۱. د نغمي شعر (ماته هنداره) له كتاب څخه،
۲. د كست له مخي،
۳. د كست له مخي،
۴. د كست له مخي،
۵. له ديوان څخه،
۶. د سليمان لايق له شعري توك.





فرهاد دریا

چهرهٔ برازنده و آواز خوان بی نظیر کشور

فرهاد دریا یکی از چهره‌های شناخته شده در عرصه موسیقی به خصوص آواز خوانی می‌باشد که در میان هنرمندان اهل ذوق و نسل جوان کشور از محبوبیت خاصی برخوردار است. او نه تنها آواز خوان مستعد است، بلکه آهنگساز و کمپوزیتور موفق و بی‌مانندی به شمار میرود که موسیقی را علماً و عملاً میدانند و همین آگاهی و دانش هنری او سبب شده تا وی در انتخاب شعرها و میلودی آهنگ‌هایش کوشا باشد و موافق با نبض جامعه و علاقه‌مندان هنرش حرکت نماید. دریا تا هنوز همچون کاج بلند موسیقی در کاجستان هنر استوار ایستاده و استوار به پیش میرود.

موصوف فرزند تاج محمد ناشر و نواسه شیرخان که از جمله اشخاص با نفوذ و از صاحبان رسوخ در زمان خویش بودند، میباشد، که در سال ۱۳۳۹ هـ.ش در گذرگاه کابل دیده به جهان گشود و اصلاً از توابع قندز میباشد. او از کودکی به شعر و ادب و موسیقی علاقه مفراطی داشت و همین علاقه مندی او به شعر و ادب و موسیقی باعث شد که زنده‌گی اش با موسیقی گره بخورد.

دریا تعلیمات ابتدائیه را از متوسطه شیرخان قندز که به نام پدر بزرگش مسما بود، آغاز کرد. در همین دوران بود که برای نخستین بار «گروه نیستان» را در ولایت قندز بنیان نهاد.

پس از آنکه به کابل آمد، شامل لیسه حبیبیه شد و باقی دوره تعلیمی خود را در این لیسه به اتمام رسانید و فارغ گردید. شرایط خانواده‌گی و محیطی در پرورش و رشد استعداد هنری او مؤثر افتاد، چنانکه در همان دوره که مصروف فراگیری تعلیمات خود در مکتب بود، در کنسرت‌های مکتب اشتراک مینمود و سهم فعال میگرفت و آواز خوانی میکرد. در سال ۱۳۵۷ هـ.ش شامل انستیتوت پولی تخنیک کابل شد و در آنجا هم به کارهای هنری خود میپرداخت و در همین آوان بود که، آهنگهایش از طریق رادیو و تلویزیون پخش گردید. دریا پس از سه سال (۱۳۶۰ هـ.ش) پولی تخنیک کابل را ترک کرد و شامل دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل شد. دانشکده زبان و ادبیات و تماس بیشتر او با دوستان هنرمندش به کارهای هنریش تحرک و کیفیت تازه‌یی بخشید که (بنیاد گروه هنری باران) ثمره همان تحرک بود.

گروه هنری باران در آن زمان با رهبری فرهاد دریا بسیار خوب درخشید و در میان مردم از شهرت زیادی برخوردار شد. دریا افزون بر آنکه گروه هنری باران را رهبری مینمود و آهنگ اجرا میکرد، خود به آموزش رموزات علم موسیقی هم می‌پرداخت. اعضای اصلی گروه هنری باران را فرهاد دریا، جاوید راهی، اسد بدیع، مختار مجید که هر کدام آواز خوان موفق هم بودند، تشکیل میداد که بعد ها چند تن از آواز خوانان دیگر هم به این گروه پیوست. گروه هنری باران چند سالی دوام آورد، اما در سال‌های ۱۳۶۷ هـ.ش بنا بر انگیزه‌های نامعلومی، از هم پاشید و از میان رفت، اما خاطره‌های آن گروه و آهنگ‌های محلی (کورس) آن تا هنوز در اذهان مردم باقیست. (۱)



دریا رموزات و اساسات موسیقی را از شادمان پولادی که یکی از استادان مسلم موسیقی بود، فراگرفت و در واقع وی در موسیقی استاد فرهاد دریا بوده است. (۲)

در بین سالهای ۱۳۶۷ هـ.ش و ۱۳۶۸ هـ.ش (۱۹۸۸ میلادی) مدتی به حیث استاد دیپارتمنت موسیقی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابل به تدریس پرداخت. (۳)

فرهاد دریا با تلاش و پشت کاری که داشت، توانست به سال ۱۳۶۷ هـ.ش به حیث آواز خوان سال انتخاب و برگزیده شود. ولی از آغاز دهه ۱۳۶۰ هـ.ش تا آغاز دهه هفتاد چندین البوم هنری اش را به جامعه هنری و علاقه مندان موسیقی و آوازش تقدیم نمود که بیشترین موضوعات آن به مسایل سیاسی روز یعنی ورود کشور خارجی و اشغال افغانستان توسط آنان و همین سان مسایل دیگری مانند جنگ، آواره گی و بیچاره گی مردمش را در برداشت.

آشنایی دریا با شاعر فقید عبدالقهار عاصی (تولد ۴ میزان ۱۳۳۶ هـ.ش، وفات و شهادت ۶ میزان ۱۳۷۳ هـ.ش در اثر اصابت راکت در محله به نام کارته پروان کابل) - (۴) در ابعاد مختلف هنری اش تاثیر فراوان داشته است و تعداد زیادی از اشعار عاصی به آواز دریا خوانده شده که در شهرت و معرفت هنری دریا تأثیر گذار بوده است.

فرهاد دریا از اواخر دهه شصت به بعد مسافر شد و سفرهای او به کشورهای مختلف جهان چون امریکا، استرالیا، فرانسه، انگلستان، کشورهای همسایه افغانستان اتفاق افتاد که با کنسرت های هنری نیز همراه بوده است. وی بعد از سفر به پاراگویی و هامبورک به پاریس سفر نمود و در آنجا با «سلطان امام» آشنا شد. آن دو در سال ۱۹۹۳ میلادی، ۱۳۷۲ هـ.ش یعنی نوزده سال قبل از امروز ازدواج نمودند و در سال ۱۹۹۵ میلادی ۱۳۷۴ هـ.ش از آنجا به ایالات متحده امریکا رهسپار گردیدند و در ویرجینیا سکونت اختیار نمودند. به سال ۱۹۹۶ میلادی ۱۳۷۵ هـ.ش پسری به خانه دریا چشم باز کرد که نام او را هجران دریا گذاشتند. (۵) دریا شاعر هم است و قریحه خوب شعری دارد و برای آهنگهایش خود تصنیف تهیه مینماید که تعدادی از آهنگهایش را خود شعر ساخته، کمپوز کرده و آهنگ اجرا نموده است.

علاوه از آن وی با سبک های موسیقی کلاسیک آشنا است که در اوایل تعدادی از آهنگ هایش به همان شیوه یا سبک بوده است که توانایی و آگاهی او را در این سبک روشن میگرداند. همین سان سبک موسیقی جدید یا معاصر را نیز میداند و به این سبک هم آهنگ های زیبا و شنیدنی اجرا نموده و دارد.

آهنگ های فکلوریک و محلی او هم از جذابیت و زیبایی خاصی برخوردار بوده که خدمات او را در عرصه حفظ اصالت هنر موسیقی به خصوص موسیقی محلی یا فکلوریک افغانی هویدا میگرداند.

(سلام افغانستان) اولین البوم هنری او بوده که به سال ۲۰۰۳ میلادی یا ۱۳۸۲ هـ.ش پس از سال های جنگ در افغانستان به بازار عرضه شد که موضوعات آن را درد، آواره گی ها و رنج های ملت افغانش در برمیگرفت. همچنان دریا یکی از جمله آواز خوانانی است که بعد از جنگهای افغانستان و شکست طالبان و



به میان آمدن دولت جدید به همکاری ایالات متحده آمریکا، به کشورش برگشت و کارهای بشر دوستانه فرهنگی و هنری اش را آغاز نمود.

دریا بعد از سال ۲۰۰۳ میلادی یا ۱۳۸۲ هـ ش تاکنون روی پروژه های زیادی که هدف آن کمک به مستحقان و به خصوص کودکان خیابانی بود، کار میکند که بنابر همین هدف والا و انسانی اش، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در سال ۲۰۰۶ میلادی مطابق ۱۳۸۵ هـ ش از این هنرمند انسان دوست به خصوص به خاطر «خدماتش در زمینه های حقوق بشر» قدردانی به عمل آورد.

وی در سال ۲۰۰۴ میلادی یا ۱۳۸۳ هـ ش کنسرت بزرگی را با حضور ده ها هزار تماشاگر در غازی استدیوم کابل، اجرا نمود که در نوع خود بی مانند ترین کنسرت به شمار میرفت که عواید آن برای مستمندان و کودکان بی بضاعت اختصاص یافت که سانگ لاین مجله بریتانیایی این کنسرت را در جمع پنجاه کنسرت بزرگ جهان ثبت نموده است. (۶)

قابل یاد آوری است که فرهاد دریا از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ میلادی مطابق ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ به مقصد کمک به کودکان فقیر دنیا، پروژه خیر خواهانه را تحت نام انکونتریا (اتحادیه برای کودکان) به همراهی هنرمندانی از سیزده کشور جهان آغاز کرد که این پروژه بزرگترین جایزه حقوق بشر آلمان و البوم آهنگهایی آن هم جایزه طلایی سازمان سونی بی ام جی را از آن خود ساخت. (۷)

همین گونه دریا در سال ۲۰۰۶ میلادی با (پیتر مه فی) خواننده آلمانی و دوازده آواز خوان دیگر از سراسر جهان ارتباط پیدا نموده و این ارتباط منجر به طرح دوستی و ایجاد پروژه زیرنام دیدارها گردید که بعد ها این پروژه به سفر هنری تبدیل شد که دریا با هنرمندان خارجی اش به پانزده شهر آلمان سفرهای هنری اجرا نمود و ترانه هایی را برای مردم تقدیم کرد.

این تور هنری دیدارها از اپریل ۲۰۰۷ میلادی آغاز یافت و باطی طریق سفرهای هنری در پانزده شهر بزرگ آلمان درهشت می ۲۰۰۷ میلادی درمیدان تور نبرگ آلمان به پایان رسید. (۸)

آهنگ زیبا و معروف (سلامالیک) دریا از همین تور دیدارها به یادگار مانده است که نمونه زیبایی از آهنگ های این سفرهنری به حساب میرود که به این ترتیب محبوبیت و شهرت فرهاد دریا در خارج از کشور به مراتب بلند رفت و از آن پس هنرمند افغانستان نه بلکه هنرمند جهان شمول گردید.

دریا به سال ۲۰۰۶ میلادی به عنوان «سفیر حسن نیت و صلح» سازمان ملل متحد در افغانستان انتخاب شد وهمچنان از سوی همین سازمان به عنوان «بهترین مدل نسل کنونی افغانستان» شناخته شد و ازوی به خاطر کمک هایش به صلح قدر دانی هم شد. (۹)

فرهاد دریا به سلسله کمک ها و پروژه های ملی و عام المنفعه اش برنامه را زیر نام «کوچه» راه اندازی کرد و برای آن حساب منظم بانکی هم ایجاد نمود تا با جلب همکاری موسسه های خیریه جهان تاجران ملی افغانستان وسایر مردم بشر دوست، پول های کمک شده برنامه «کوچه» را به کودکان کوچه و خیابانی، که از درس و تعلیم به دور مانده و به خاطر کمک با خانواده های شان در روی سرکها و جاده های



شهر دست فروشی مینمودند، کمک و مساعدت مستمر نماید که با این حسن نیت او تعدادی از کودکان را ثبت نام نموده و برای شان حساب منظم بانکی ایجاد کرد، تا آنان به صورت مستمر و طور ماهوار از حساب بانکی خود یکمدرار پول معین را دریافت و آن را صرف مخارج تعلیمی و خانواده گی خود نمایند، تا از یک طرف تعلیمات و دروس خود را به پیش برده بتوانند و از جانبی هم برای خانواده های شان کمک صورت بگیرد تا مانع درس و تعلیم اولاد خود نگردند و آنان با خاطر آرام و دل جمع به درس و تعلیم خود رسیده گی نمایند.

برنامه «کوچه» طرف علاقه زیاد مردم انسان دوست افغانستان قرار گرفت و مساعدت ها و کمک های داخلی و خارجی با آن صورت گرفت و تاکنون این برنامه ادامه دارد.

فرهاد دریا هنر مند کوشا، پرتلاش و مستعد در عرصه موسیقی و شخص نیک و با دیانت در عرصه انسان دوستی و نوع پروری است که اکثر پروژه ها و برنامه های هنری او جنبه همکاری و مساعی با تهی دستان و کودکان بی بضاعت و خانواده های آنان بوده است.

به سلسله کار های هنری اش باید اضافه نمود که وی کنسرتی هم به روز یکشنبه ۱۹- اکتوبر ۲۰۰۸ میلادی در تاجکستان اجرا نمود و بعد از آن در همان سال روی البوم استدیویی زیرنام «یاهو» کار های هنری اش را آغاز نمود و دوازده آهنگ را در آن اجرا کرد که تمام آن به زبان دری و پشتو تهیه شده بود و همه پیام «صلح و آشتی» را انعکاس میداد که با حمایت «موسسه خدمات توسعه بی آلمان» سی دی های آن طور رایگان در میان مردم و علاقه مندان آواز دریا توزیع گردید. (۱۰)

همچنان فرهاد دریا با کار و زحمتکشی های شبانروزی اش در عرصه خدمات اجتماعی از طریق هنر خود، از سوی رادیوی آزادی به حیث شخصیت براننده سال ۱۳۸۹ هـ ش معرفی گردید.

قبل از این رادیو آزادی گل آغا شیرزوی والی ننگرهار، داکتر رمضان بشر دوست نماینده مردم در ولسی جرگه و انار کلی هنریار کار مند کمیسیون مستقل حقوق بشر را به حیث شخصیت های براننده سال معرفی نموده بود. رادیو آزادی هر سال یکتن از افغان ها را به جایزه شخصیت براننده سال، در حالی مفتخر میسازد که در راه وحدت ملی، باز سازی، صلح و پیشرفت، فدا کاری، کار های خسته گی ناپذیر در عرصه های دموکراسی و عدالت اجتماعی گام های پرثمری برداشته باشند. (۱۱)

قابل یاد آوری است که برای کسب لقب شخصیت سال (۱۳۸۹ هـ ش) برعلاوه فرهاد دریا، حامد کرزی رئیس جمهوری کشور، محمد یونس نواندیش شاروال کابل، اشرف غنی احمدزی، داکتر عبدالله نامزد شده بودند که در نتیجه فرهاد دریا توانست با کسب بیشترین آرای مردم، این لقب را کسب نماید. (۱۲)

دریا به صورت دوامدار برای تأمین صلح در افغانستان تلاش هایی را انجام داده و با اجرای آهنگ ها و کنسرت های هنری اش جوانان را به صلح دعوت نموده و نفرتش را از جنگ ابراز داشته، چنان که وی در سال (۱۳۸۹ هـ ش) تحت پیام (زنده گی زیباست) طی سفر های هنری و اجرای کنسرت هادر میان هزاران جوان توانسته این پیام را برساند. (۱۳)



کاروان صلح دریا به تاریخ نهم جولای سال ۲۰۱۰ میلادی چینی که کنفرانس بین المللی کابل گشایش یافت، به راه افتاد و مرحله نخست آن به تاریخ ۲۱ سپتمبر روز جهانی صلح، کنسرت بزرگی بود، در شهر مزار شریف (مرکز ولایت بلخ) که حدود پانزده هزار زن (در آن شرکت نموده بود) و آنرا زنده و از نزدیک تماشا میکردند. همچنان فرهاد دریا به سلسله برنامه های هنری تحت نام «زنده گی زیباست» کنسرت بزرگی را در ولایت هلمند راه اندازی نمود که بیش از چهل هزار تن در آن کنسرت اشتراک نموده بودند. (۱۴)

خودش میگوید: - اجرای مؤفقانه کنسرت هنری در میان جوانان هلمندی که در آن نه تنها مسؤولین ولایت هلمند بلکه مخالفان «طالبان» نیز اشتراک نموده بودند، پیام صلح و زنده گی برای شان رسانیده شد که این کنسرت با استقبال گرم مردم آن ولایت همراه بود. (۱۵)

کنسرت های بزرگ فرهاد دریا که همه اش پیام صلح و زنده گی را برای مردم نوید میداد، از جمله کنسرت های کم نظیری به شمار میرود که توجه جهانیان را به خود معطوف کرد، به خصوص اولین کنسرت بزرگی که در نا امن ترین ولایت افغانستان یعنی هلمند راه اندازی گردیده بود.

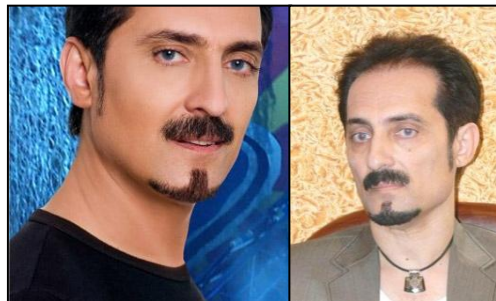
دریا آهنگ های بیشماری به زبان های دری، پشتو، ازبکی، هزاره گی و حتا اردو دارد که به ده ها آهنگ در آرشیف رادیو و همین سان به ده ها پارچه آهنگ در آرشیف تلویزیون افغانستان دارد که تعداد زیادی از این آهنگ ها آب و هوای مردم خواهی و صلح طلبی را در خود نهفته داشته است.

او همیشه برای مردم خود خوانده و درد و مصیبت آنان را از طریق هنر خود به جهانیان رسانیده و از بیچاره گی های ملت خویش حکایت نموده و درد محرومیت این ملت مظلوم را ساز، سرود و ترانه کرده است. حرکت های مردمی و صلح طلبانه او باعث شده که وی شخصیت مردمی داشته باشد و محبوبیتش در میان مردم روز افزون گردد.

شک نیست که دریا از طریق هنر والای خود که همه اش تلاش برای دستیابی به راه های معقول خدمت گذاری به مردم بیچاره افغانستان است، از وی شخصیت ممتازی بسازد که مفتخر به جایزه جهانی صلح گردد.

تا آندم یا هو





تصاویری از فرهاد دریا آوازخوان معاصر کشور

منابع و مأخذ:

۱. افضلی، ضیا احمد صدیق، مجموعه از آهنگهای فرهاد دریا، صفحه ۵
۲. مجله هنر، شماره اول، حمل - ثور سال ۱۳۶۹ هـ.ش، مصاحبه فرهاد دریا،
۳. مجموعه از آهنگهای... صفحه واو،
۴. کتاب سال خون، سال شهادت، نشر انجمن اسلامی نویسندگان افغانستان،
۵. هفته نامه ماه، سال اول، شماره ششم، ۱۴ حمل ۱۳۹۰ هـ.ش، زنده گینامه فرهاد دریا، ص ۱۷،
۶. هفته نامه ماه... ص ۱۷،
۷. همان اثر ص ۱۸،
۸. همان اثر ص ۱۸،
۹. همان اثر ص ۱۸،
۱۰. همان اثر ص ۱۸،
۱۱. روزنامه ملی انیس، فرهاد دریا شخصیت برازنده سال شد، شماره ۲-۳ چهارشنبه ۳ حمل ۱۳۹۰ هـ.ش ص ۴،
۱۲. هفته نامه ماه... ص ۱۸،
۱۳. روزنامه ملی انیس... ص ۴،
۱۴. هفته نامه ماه... ص ۱۸،
۱۵. روز نامه ملی انیس... ص ۴.



آهنگ های از فرهاد دریا

ترک عشق حافظ شیرازی

من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی کنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
باغ بهشت و سایه طوبا و قصر حور
با خاک کوی دوست برابر نمی کنم
تلقین درس اهل نظریک اشارتست
گفتم کنایتی و مکرر نمی کنم
هرگز نمی شود ز سر خود خبر مرا
تا در میان می‌کده سربر نمی کنم
ناصر به طعنه گفت که روترک عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمی کنم
این تقویم تمام که باشاهدان شهر
ناز و کرشمه بر سر منبر نمی کنم
حافظ جناب پیرمغان جای دولتست
من ترک خاکبوسی این در نمی کنم (۱)



دریا عبدالقهار عاصی

های دریا دریا!
سربه سنگ سر ساحل بشکن
آخر آبی
ره بیهوده مزن
های دریا دریا!
دامان مادریت را چه فتاد
که ز آغوش تو آرام آرام
دخترانت همه آواره شدند
ماهیان به سفرهای جدایی رفتند

های دریا دریا!
باز لب تشنه تر از دیروزی
باز هم درعطش تلخ مراد
می تپی، میشکنی، میسوزی
های دریا دریا!
گفته بودم به هم آوازیی تو
میتوانم که به فردا برسم
گفته بودم که کُل منزل را
راه دریا بروم تا برسم
های دریا دریا!
دیدمت جوړه دریای منی
شعر دلتنگی دنیای منی
وقتی از خویش برون می آیی
عین من، عین سر و پای منی
تاکجا رفتن و رفتن دریا
تاچه مقدار شکستن دریا
های دریا دریا! (۲)

غزل

صوفی غلام نبی عشقری

کس نشد پیدا که در بزم مرا یاد آورد
مشت خاکم را مگر بر درگهت باد آورد
یک رفیق دستگیری در جهان پیدا نشد
تا به پای قصر شیرین نعش فرهاد آورد
در دل خوبان نمی بخشد اثر آیا چرا
سنگ را آه و فغان من به فریاد آورد
آرزوی مرغ دل زین شیوه حیرانم که چیست
تیر خون آلود خود را نزد صیاد آورد
در صف عشاق میبالد دل ناشاد من
گر به دشنامی لب لعلت مرا یاد آورد



دل کند لخت جگر را نذر چشم گلرخان
 همچو آن طفلی که حلوا نزد استاد آورد
 من به قدر وزن او کحل الجواهر میدهم
 گر کسی خاک از در سلطان بغداد آورد
 در جهان انجام کار کس نمیگردد خراب
 گر به یاد افسانه های روز ایجاد آورد
 عشق‌ری از روی علم و فن نمیسازد غزل
 اینقدر مضمون نو طبع خدا داد آورد (۳)

عبدالقهار عاصی

درخت عاشق

من آن درخت عاشقم که ساحلیست جای من
 صدای رود خانه یی نشسته در هوای من
 ز ابرهای قبله هم تمطعی نمی برم
 مرا بهار میکند، حضور آشنای من
 ز آب و خاک و آتشی، قد و قیام کرده ام
 زمین عاشقانه یی گرفته است پای من
 به برگ برگ من دلی، از انتظار میتپد
 به شاخه شاخه میدود، جنون ریشه های من
 هزار بار دیگرم، سرشگوفه کردنست
 ازین زمین ازین هوا، اگر رسد نوای من (۴)

صوفی غلام نبی عشق‌ری

غزل

از یاد رخت گشتم بتخانه به بتخانه
 گردانده مرا چشمت میخانه به میخانه
 تعریف بهای خود با یکدیگری میگفت
 خر مَهره به خر مَهره دُر دانه به دُر دانه
 هرکس که به بزم تو سرشار محبت شد
 زد برسر یکدیگر پیما نه به پیما نه



هرشام و سحر امکان نبود که ترا بینم
بنمای مۀ رویت ماهانه به ماهانه
ای شمع شبستانم بشنو که چه میگوید
از وصف گل رویت پروانه به پروانه
گنجینه مقصد را پیدا نتوانستم
هرچند که پالیدم ویرانه به ویرانه
سودا زده زلفت میگردد و میپالد
درد و غم عشقت را غمخانه به غم خانه
این مردم دنیا را دیدی همه مجذوبند
خندیده به هم میگفت دیوانه به دیوانه
آن روز که یوسف را بردند سوی زندان
ایکاش که میبودیم زولانه به زولانه
یک پسته دهانی را عمریست که مزدورم
هیچ است معاش من سالانه به سالانه
هر نوچه جوان بینی با هم سرخود گردد
سرشار به هر جانب سامانه به سامانه
سازش بکند با هم ای عشقری در عالم
فرزانه به فرزانه، مستانه به مستانه(۵)



مهربانی

عبدالقهار عاصی

مهربانی سخت میخواند به چشمانت صنم
تازه گی ها دارد این گل در گریبانت صنم
برمن نادیده و ناکرده کار عاشقی
از تو هر چیزی دل انگیز است قربانت صنم
با خیالت از غزل سرشار مضمون میشوم
رنگ رنگیهاست در هر ساز و سامانت صنم
اندک اندک خاطر از دوریت فارغ میشود
اندک اندک میگذارم سر به دامانت صنم
دامن از امید بی پایان و دستم کوتاه است
این سر و این هم تو این دل چیست فرمانت صنم(۶)

خوشم می آید

حیدری وجودی

گردش چشم سیاه تو خوشم می آید
 موج دریای نگاه تو خوشم می آید
 همچو مهتاب که در ابر حریری تابد
 تن و تن پوش سیاه تو خوشم می آید
 چون چراغی که دل شب به مزاری سوزد
 سوختن در سر راه تو خوشم می آید
 در سپهر نغمه نور فشاند شب ها
 مهر من جلوه ماه تو خوشم می آید
 جلوه گلشن اندام که دیدی ای دشت
 که خس و خار و گیاه تو خوشم می آید
 بسکه در آتش هجران کسی سوخته بی
 اشک جان پرور و آه تو خوشم می آید
 رفتی از خویش و کف پای که را بوسیدی
 ای دل پاک گناه تو خوشم می آید (۷)

دیار نازنین من

عبدالقهار عاصی

خیال من یقین من
 جناب کفر و دین من
 بهشت هفتمین من
 دیار نازنین من
 کوه و کمر غلام شان
 چه آفتاب و آتشی
 قیامتی قیام شان
 چه مردمان سرکشی

شهادت و مراد را
 بگوش سنگ سنگ خود



چه سخت نعره میکشد
گلوی سر زمین من

به خانه خانه رستمی
به خانه خانه آرشی
برای روز امتحان
دلآوری کمان کشی

چه سر فراز ملتی
چه سر بلند مردمی
که خاک راه شان بود
شرافت جبین من (۸)

یاد باد

حافظ شیرازی

روز وصل دوستداران یاد باد	یاد باد آن روز گاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت	بانگ نوش شاد خواران یاد باد
گرچه یاران فارغند از یاد من	از من ایشان را هزاران یاد باد
مبتلا گشتم درین بند و بلا	کوشش آن حق گزاران یاد باد
گرچه صد رودست در چشمم مدام	زنده رود باغ کاران یاد باد

راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند

ای دریغا راز داران یاد باد (۹)

خلوت

عبدالقهار عاصی

خلوتی کوکه خیالات تو آنجا بیرم	دیده بر بندم و دل را به تماشا بیرم
قصه ام را به کدام آیینه فریاد کنم	شهر خود را به سر راه کی آباد کنم
بار این درد همان خوب که تنها بیرم	
جلوه شوخ بهارم که ز رنگ افتاده	مشت امیدم و درسینه تنگ افتاده
آه اگر حسرت امروز به فردا بیرم	
گوشه کوکه تسلی کده دل باشد	عاشقی را وطنی باشد و منزل باشد
که به آن گوشه دل بی سروبی پا بیرم	
بهتر آن است که برخیزم و بی هیچ صدا	دست تنها بی خود گیرم و تنها تنها
عشق را وسوسه انگیزم و خود را بیرم (۱۰)	



شکر

از روی کست

یار یاران است شکر دخت افغان است شکر
چشمه روشن میکند آب پغمان است شکر
آی شکر آی شکر
وی شکر وی شکر
دل به دامن، گل به سر
کاشکی تاسحر، ما وتو بر به بر

یار یاران است شکر دخت افغان است شکر
چشمه روشن میکند آب پغمان است شکر
آی شکر، وی شکر
آی شکر، وی شکر

شاه دختران کیست؟ شکر لنگر جهان کیست؟ شکر
در دکان عشق یار بسیار سره دکان کیست؟ شکر
آی شکر، وی شکر
آی شکر، وی شکر
دل به دامن، گل به سر
کاشکی تاسحر، ما وتوبر به بر

یار یاران است شکر دخت افغان است شکر
چشمه روشن میکند آب پغمان است شکر
آی شکر، وی شکر
آی شکر، وی شکر

شکرک رخت ماخ داره سینه از غمش آخ داره
دیده بررخش ماند حیران کی زبان واخ واخ داره
آی شکر، وی شکر
دل به دامن، گل به سر
کاشکی تاسحر، ما و تو بر به بر

یار یاران است شکر دخت افغان است شکر
چشمه روشن میکند آب پغمان است شکر(۱۱)



منابع و مأخذ:

۱. دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام علامه محمد قزوینی و داکتر قاسم غنی، پائیز ۱۳۸۶ خورشیدی، تهران، ص ۲۷۱،
۲. سال خون، سال شهادت، عبدالقهار عاصی، انجمن اسلامی نویسندگان افغانستان، سال ۱۳۷۴ هـ. ش ص ۶۶.
۳. از خاک تا افلاک عشق، صوفی غلام نبی عشقزی، با تصحیح و مقدمه حیدری وجودی، چاپ دوم ۱۳۸۰ خورشیدی، چاپ الازهر پشاور، ص ۳۳،
۴. لالایی برای ملیمه، عبدالقهار عاصی، چاپ مطبوعه دولتی ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، سال ۱۳۶۸ خورشیدی ص ۲۲،
۵. از خاک تا افلاک عشق... ص ۱۴۰،
۶. لالایی برای ملیمه... صفحه اول،
۷. حق پناه، شیر احمد، سروده های آشنا، نشر مهر حبیب، سال ۱۳۸۶ هـ. ش ص ۸۴،
۸. غزل من و غم من، عبدالقهار عاصی ص اول،
۹. دیوان حافظ شیرازی ... ص ۸۰،
۱۰. لالایی برای... ص ۲۱،
۱۱. از روی کست آهنگهای فرهاد دریا گرفته شد.





عبدالوهاب مددی
آواز خوان مستعد و معروف کشور

عبدالوهاب مددی از جمله چهره های شناخته شده و درخشان موسیقی کشور است که با نام و آواز او همه آشنا اند. آهنگ های میهنی و حماسی او به خصوص آهنگ: «وطن عشق تو افتخارم- وطن در رهت جان نثارم» محتوا و درونمایه هنری خوبی دارد و هرگاهی که کشور به حالت اضطرار قرار گرفته است، آهنگ مزبور از نوار رادیو ها و پرده تلویزیون ها پخش میگردد و به دلهای مرده جان تازه زنده گی میبخشد شور و وجد ایجاد میکند.

آهنگ سیاه مویش نیز از زیبایی و طراوت هنری مشحون است، به ویژه لهجه هراتی و شیوه مخصوص آن آهنگ، چنان عشق، سوز و گداز را در دل های شنونده زنده میکند که شنونده خود را در عمق آهنگ و در محتوای آن غرق احساس مینماید.

مددی این آهنگ فلکلور را با همان شیوه مردمی و محلی اش بازتاب داده است که چه زیبا و پرمعنا آن را ادا کرده که، دل را از درون قفسچه سینه بیرون میکشد و انسان را غرق تخیلات عاشقانه میگرداند. اگر کسی قصه واقعی سیاه موی و جلالی را شنیده باشد و بعد این آهنگ را بشنود، در وی وجد و شور دیگری ایجاد میشود و کیفیت خاصی از آن آهنگ احساس میکند.

مددی خود از جمله آواز خوانانی است که درباره اش به هر اندازه که گفته و نوشته شود، شاید حق او چنانکه شایسته مقام والای هنریش است، ادا نگردد. او با نوشته کتابی زیر عنوان، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، برای هنر و هنرمندان به خصوص موسیقی کشور خدمات قابل قدری را انجام داده و برای جاویدانگی هنر موسیقی و هنرمندان آن عرصه تلاش های خسته گی ناپذیری را متحمل شده است. کتاب مذکور بیش از یک قرن موسیقی کشور را در خود جا داده و فراز و نشیب موسیقی کشور را از انواع و سبک های موسیقی آن گرفته تا ورود موسیقی هندی به افغانستان و بیشتر از آن تا معرفی آلات موسیقی، نوازنده گان و آواز خوانان و... به رشته تحریر در آورده که در ذات خود این کتاب، کم نظیر و شاید هم بی نظیر بوده باشد.

سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان علاوه بر تقریظ ها، یاد داشت ها و پیش سخنها، هفده فصل با محتوای آن را در بردارد که در سیصد و هشتاد و چهار صفحه با کاغذ خوب، پشتی رنگه، مزین با تصویر بالا حصار کابل، در تهران به سال ۱۳۷۵ هـ ش اقبال چاپ یافت.

مددی علاوه از کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، زنده گینامه آهنگسازان بزرگ اروپایی، را به چاپ رساند و سرگذشت موسیقی جاز، را نیز ترجمه کرد و مقاله های زیادی درباره موسیقی و هنرمندان، آواز خوانان و نوازنده گان در مجله های هنر و پشتون ژغ و... به چاپ سپرد که، خدمات قابل قدری در عرصه هنر به ویژه موسیقی به شمار میرود.



قابل یاد آوری میدانم که، کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان حاصل کار و زحمات بیست ساله استاد مددی است و خود در صفحه بیست و چهار آن نگاشته اند که: «سرانجام از مجموع یاد داشت های روزانه، گزارش های هنری و گفت و شنود هایی که با استادان، هنرمندان و صاحب نظران موسیقی داشته ام و طی مدت بیش از بیست سال، به چاپ آن ها طور پراکنده در روزنامه ها و مجلات کشور اقدام نموده ام و با استفاده از منابع محدود چاپی که به قلم سایر نویسندگان کشور نگارش یافته بود «توانستم» کتابی را زیر عنوان «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» تألیف کنم که اینک در دسترس خواننده عزیز قرار میگیرد.» (۱)

عبدالوهاب مددی فرزند امیر محمد در سال ۱۳۱۸ هـ.ش در قریه (ترکان سفلا) مربوط ولسوالی انجیل ولایت هرات (واقع در غرب افغانستان) در یک خانواده غیر هنرمند چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در مکتب سلطان غیاث الدین غوری هرات، متوسط را در مکتب ابن سینا و ثانوی را در مکتب تخنیک ثانوی کابل به پایان رسانید و مدت پنج سال (طی دو بورس تحصیلی) در رشته ژورنالیزم رادیو موسیقی اروپایی در جمهوری آلمان تحصیل خود را به پیش برد.

در سال ۱۳۳۴ هـ.ش زمانی که متعلم مکتب بود، در رادیو کابل وقت، نخست به نام عبدالوهاب هراتی، بعد به نام رنجور و سپس به تخلص مددی به آواز خوانی آغاز کرد و طی سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۴ هـ.ش از خرمن پر بار هنر استاد غلام حسین (پدر استاد سرآهنگ) خوشه هایی چید. مددی از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۴۳ هـ.ش در چوکات ریاست هوایی ملکی وقت به حیث کارمند فنی مخابره هواشناسی و معلم در مرکز تربیوی هواشناسی میدان هوایی بین المللی کابل وظایفی را به انجام رسانید و بعد کارمند رادیو - افغانستان شد و به حیث عضو مدیریت موسیقی رادیو - افغانستان و پرودیوسر برنامه های موسیقی غربی رادیو آغاز به کار کرد. همینگونه به حیث معاون مدیریت آرشیف موسیقی رادیو، معاون مدیریت موسیقی رادیو، مدیر موسیقی رادیو، مدیر آرشیف موسیقی رادیو، مدیر موسیقی تلویزیون و مدیر عمومی پروگرام های موسیقی رادیو - تلویزیون کار کرده است. موصوف بعد از تاریخ ۱۵ - اسد سال ۱۳۶۳ تا اوایل سال ۱۳۶۶ به حیث رئیس موسیقی کمیته دولتی رادیو - تلویزیون و سینما توگرافی ایفای وظیفه نمود و بعد مسؤول بخش موسیقی اتحادیه هنرمندان کشور گردید. در گنگره مؤسس اتحادیه هنرمندان که در ماه سنبله سال ۱۳۵۹ هـ.ش دایر شد، به حیث عضو کمیسیون نظارت و کنترل اتحادیه هنرمندان و در دومین گنگره اتحادیه هنرمندان در ماه حوت سال ۱۳۶۵ هـ.ش به حیث عضو شورای مرکزی و عضو هیئت ر هبری بخش موسیقی آن اتحادیه انتخاب گردید. همچنان در هشتمین گرد همایی نوبتی شورای مرکزی اتحادیه هنرمندان که به تاریخ سوم اسد سال ۱۳۶۸ هـ.ش در کابل دایر شد، به حیث رئیس انجمن موسیقی اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان انتخاب شد. مددی آهنگ ساز هم است و آهنگ های زیادی برای هنرمندان و آواز خوانان جوان کشور ساخته و اکثر آهنگ های خود را هم کمپوز نموده که در آرشیف رادیو - تلویزیون به ده ها آهنگ ثبت داشته و موجود است.



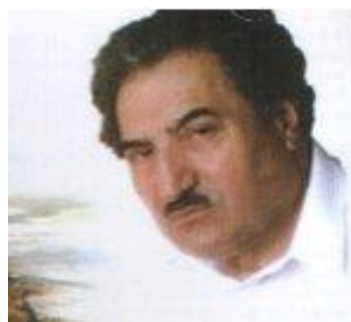
موصوف بنیانگذار برنامه های منظم موسیقی لایت، جاز و کلاسیک اروپایی در رادیو افغانستان بوده و بیش از بیست سال در پهلوی سایر وظایف اصلی اش، به تهیه برنامه های یاد شده در رادیو افغانستان پرداخت. همچنان وی رساله زیرنام «آهنگسازان بزرگ مغرب زمین» و رساله دیگری تحت عنوان «سرگذشت موسیقی جاز و هنرمندان نام آور آن» را هم ترجمه کرده که به صورت پاورقی در مجله «پشتون ژغ» ارگان نشراتی رادیو افغانستان و رساله دوم در مجله «هنر» ارگان نشراتی اتحادیه هنرمندان افغانستان در سال های گذشته چاپ شده است.

مددی سفرهای زیاد هنری جهت اجرای کنسرت به اتحاد جماهیر شوروی وقت، هند و ایران داشته و در سال ۱۹۷۸ میلادی در چهارمین سیمینار متخصصین موسیقی آسیایی در جاپان، در سال ۱۹۷۹ میلادی در هجدهمین گنگره بین المللی متخصصین موسیقی و تیاتر در بلغاریا- در سال ۱۹۸۴ میلادی در ششمین سمپوزیم و گرد همایی علمی موسیقی آسیایی کوریا- در سال ۱۹۸۵ میلادی در کنفرانس رؤسای اتحادیه های آهنگسازان در چکوسلواکیای وقت، در سال ۱۹۸۷ میلادی در سومین سمپوزیوم بین المللی موسیقی در شهر سمرقند ازبکستان و در سال ۱۹۹۰ میلادی در سمپوزیوم بین المللی هزار و چهار صدمین سالروز تولد (باربد) در شهر دوشنبه تاجکستان، از جانب افغانستان نماینده گی کرده است. (۲)

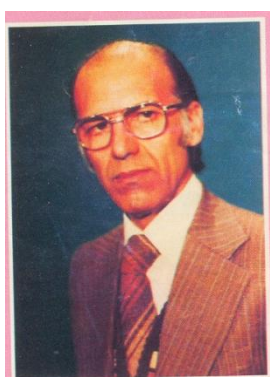
وی ازدواج نموده و چهار فرزند دو پسر و دو دختر دارد. آخرین وظیفه او رئیس انجمن موسیقی اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان میباشد که بعداً در قوس ۱۳۷۱ هـ ش به ایران هجرت کرد و سپس با خانواده اش به آلمان پناهنده سیاسی گردید.

مددی این هنرمند حنجره طلایی فعلاً به حیث مشاور عمومی اتحادیه هنرمندان و رئیس نماینده گی عمومی آن اتحادیه در کشور آلمان میباشد... مددی مرد مهربان، خلیق، متواضع و قانع است. (۳)

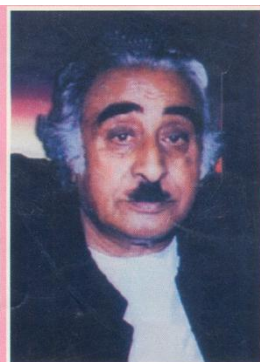




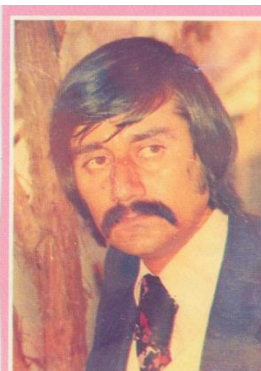
استاد عبدالوهاب مددی مؤلف کتاب «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان»



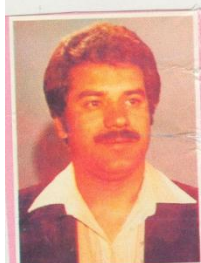
صادق فطرت ناشناسی



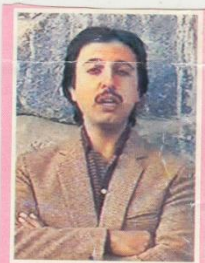
استاد رحیم بخش



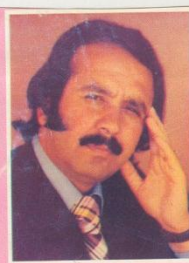
ظاهر هویدا



رحیم مهربار



وحید قاسمی



شمس الدین مسرور



وهاب مددی

استاد عبدالوهاب مددی در کنار چهره‌های شناخته شده موسیقی کشور



منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران سال ۱۳۷۵ هـ ش ص ۲۴.
۲. همان اثر ص ۲۱ زنده گینامه مؤلف (مددی)،
۳. شهرانی، داکتر عنایت الله، ساز و آواز در افغانستان، چاپ مطبعه آزادی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال طبع بهار ۱۳۸۹ هـ ش ص ۴۵۰.



آهنگ های از عبدالوهاب مددی

ملاحسن فیض کاشانی

گنجینه اسرار

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم
 انیس جان غم، فرسوده بیمار هم باشیم
 شب آید، شمع هم گردیم و بهر یکدیگر سوزیم
 شود چون روز، دست و پای هم، در کار هم باشیم
 دواى هم، شفاى هم، برای هم، فدای هم
 دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشیم
 به هم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه
 سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم
 حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم
 گهی خندان زهم گه خسته یی افکار هم باشیم
 به وقت هوشیاری عقل کل گردیم بهر هم
 چو وقت مستی آید ساغر سـرشار هم باشیم
 جمال یکدیگر گردیم و عیب یکدیگر پوشیم
 قبا و جبه و پیـراهن و دستار هم باشیم
 غم هم، شادیی هم، دین هم، دنیای هم گردیم
 شده قربان هم از جان و منت دار هم باشیم
 یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار
 زبان و دست و پا، یک کرده خدمتگار هم باشیم
 نمی بینم، به جز توهمدمی ای فیض در عالم
 بیا دمساز هم، گنجینه یی اسرار هم باشیم (۱)



فخر الدین عراقی

کوی خرابات

در کوی خرابات کسی را که نیاز است
 هوشیاری و مستیش همه عین نماز است

آنجا نپذیرند صلاح و ورع امروز
 آنچ از تو پذیـرنند در آن کوی نیاز است
 اسرار خرابات به جز مسست نـداند
 هوشیارچه داند که در این کوی چه راز است
 تا مسستی رندان خرابات بدیدم
 دیدم به حقیقت که جز اینکار مجاز است
 خواهی که درون حرم عشق خرامی
 در میکده بنشـین که ره کعبه دراز است
 هان تا ننهی پای در این راه بیازی
 زیرا که در این راه بسی شیب و فراز است
 از میکده ها ناله دلـسوز بر آمد
 در زمـزمه عشق ندانم که چه ساز است
 زان شعله که از روی بتان حسن تو افروخت
 جان همه مشتاقان در سـوز و گداز است
 چون بر در میـخانه مـرا بار ندادند
 رفتم به در صـومعه دیدم که فراز است
 آواز زمیـخانه بر آمد که عراقی
 در باز تو خود را که در میکده باز است(۲)



سعدی شیرازی

وداع یاران

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران
 کز سنگ گریه خیزد روز وداع یاران
 هرکو شراب فرقت روزی چشیده باشد
 داند که سخت باشد قطع امیدواران
 با ساریان بگوئید احوال آب چشمم
 تا بر شتر ببندد محمل به روز باران
 بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
 گریان چو در قیامت چشم گناهگاران
 ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد
 از بسکه دیر ماندی چون شام روزه داران

چندی که بر شمردم از ماجرای عشقت
 اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران
 سعدی به روز گاران مهری نشسته بر دل
 بیرون نمی توان کرد الا به روز گاران
 چندی کنم حکایت شرح اینقدر کفایت
 باقی نمی توان گفت الا به غمگساران (۳)

استاد ناصر طهوری **وطن**

وطن عشق تو افتخارم وطن در رهت جان نثارم
 وطن خاک پاکت بهشتم وطن گلخنه لاله زارم
 وطن عشق تو افتخارم وطن در رهت جان نثارم
 وطن عشق تو افتخارم
 وطن در رهت جان نثارم

وطن عاشقم برشکوهت به از دُر بود سنگ کوهت
 به من هر کجایی که باشم تویی جانفزا ای دیارم
 وطن عشق تو افتخارم وطن در رهت جان نثارم
 وطن عشق تو افتخارم
 وطن در رهت جان نثارم

وطن قلب من هستی من بود رگ رگم پُر زخونت
 ز تو همچو گل بشکفت دل اگر در خزان یا بهارم
 وطن عشق تو افتخارم وطن در رهت جان نثارم
 وطن عشق تو افتخارم
 وطن در رهت جان نثارم (۴)

شاکو کوجان

آهنگ فلکلوریک

اله - شفای جان بیمارم تو باشی
 اله - عزیز و دلبر و یارم تو باشی
 اله شاکو کو جان
 اله شاکو کو جان



اله- میان جمله خوبان گل اندام اله شاکو کو جان
اله- گل مقبول و بی خرم تو باشی اله شاکو کو جان
اله- شاکو کو جان فرخاری ره قربان اله شاکو کو جان
اله- بگردن هار مرواری ره قربان اله شاکو کو جان
اله- به سر تاقین قنداری ره قربان اله شاکو کو جان
اله- گذر از کوچۀ یارت نکردی اله شاکو کو جان
اله- چرا پرسان بیمارت نکردی اله شاکو کو جان
اله- سر و جان من پروانه خو را اله شاکو کو جان
اله- نثار شمع رخسارت نکردی اله شاکو کو جان
اله- شاکو کوچان فرخاری ره قربان اله شاکو کو جان
اله- بگردن هار مرواری ره قربان اله شاکو کوچان
اله- به سر تاقین قنداری ره قربان اله شاکو کوچان(۵)





Sul major:

الا شاکو کو جان تند هاری زه قربان

آهسته ئی:

نغمه:

انتره:

Notation by: Eng Jalil Sadid
نوت: انجیلیر جلیل (سدید)

منابع و مأخذ:

۱. گنج غزل - به کوشش مهدی سهیلی، ایران، چاپ نهم سال ۱۳۷۲ هـ.ش، ص.
۲. سفینه غزل، به اهتمام انجوی شیرازی، چاپ سوم، ایران سال ۱۳۶۲ هـ.ش ص ۵۱.
۳. صدای قرن، محمد هارون خراسانی، چاپ دوم زمستان ۱۳۸۷ هـ.ش، انتشارات سعید، کابل، ص ۷۷.
۴. زندگینامه شاعران، تدوین و نشر انتشارات عابد و محمد رفیق، کابل، زمستان ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۳۶۹.
۵. ننگیالی، فقیر محمد، آهنگهای مردمی فلکلوریک افغانی، چاپ دوم ۱۳۷۶ هـ.ش، چاپ پشاور ص ۶۲.





امیر جان صبوری

آواز خوان و آهنگساز موفق کشور

امیرجان صبوری آواز خوان و آهنگساز معروف کشور به سال ۱۳۴۴ هـ ش در ولسوالی ادرسکن ولایت هرات دیده به جهان هستی گشود.

پدرش عبدالله نام داشت و پیشه اش دهقانی بود. صبوری تعلیمات خود را در هرات به پایان رسانید و بعداً برای اجرای کنسرت به کابل آمد که مورد حمایت و تشویق هنرمندان کابل واقع شد و همین موضوع باعث گردید که او در کابل متوطن شود. سپس در پی کار شد و به حیث کارمند در چوکات اداره هنر و ادبیات رادیو تلویزیون آغاز به کار کرد و از سال ۱۳۶۰ به حیث آواز خوان دائمی با اداره موسیقی رادیو-تلویزیون قرار داد همکاری بست.

خودش میگوید: قبل از ساختن تصنیف آواز میخواندم و این زمانی بود که در صنف هفتم مکتب درس میخواندم. موصوف در مورد تصنیف آهنگها میگوید: قبل از ساختن تصنیف درباره آن می اندیشم و بعداً آنچه را درباره آن فکر کرده ام، با واژه های تکرار نشده، بافت میدهم و علت علاقه جوانان به تصنیف هایم این است که، کوشیده ام در کار تصنیف، شعر و آواز، نو آوری داشته باشم. پارچه هایی را که در باره زنده گی جوانان تنظیم کرده ام، از محیط خود جوانان آموخته و در آثارم انعکاس داده ام. (۱)

صبوری با کار و زحمت کوشی توانسته است که سبک جدیدی را در آهنگهایش به میان آورد و اکثر آهنگهایش را خودش ساخته و شعر هم از خودش میباشد. او برای اولین بار در جمع هیئتی از هنرمندان افغانستان در فستیوال (میخک سرخ) اشتراک نموده و جایزه عالی فستیوال به نام «فدراسیون بین المللی جوانان» را به دست آورده است. همان سان در فستیوال های دیگری در چکوسلواکیای وقت، آلمان دیموکراتیک و اتحاد شوروی سابق اشتراک کرده و با نتایج خوبی به وطن برگشته است. (۲)

صبوری چه در میلودی آهنگهایش و چه در ترانه ها و شعر هایی که آفریده است، توانسته هوای شعر و موسیقی خراسانی را در قالب های تازه دوباره زنده نماید.

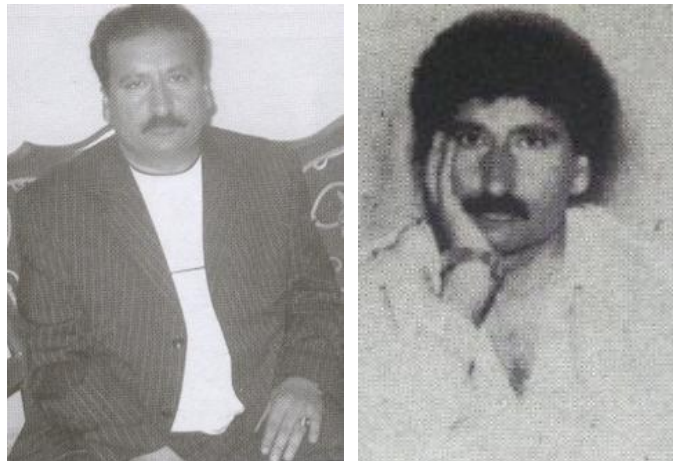
وی تنها شاعر و آهنگ سازی است که همه اهل نقد، نظر، نخبگان و فرهیخته گان شعر و ادب، کار او را میپسندند و هم توده های مردم با کار های او احساس آشنایی، میکنند.

موصوف، تنها نو آور و ایجاد گر قالب ترانه و تصنیف بوده و از همین نظر مورد توجه عموم قرار گرفته است. صبوری در آواز خوانی سبک مشخص و به خصوص خود را دارد و حتا هر هنرمندی که کمپوز و آهنگی از صبوری را بخواند، فهمیده می شود که سبک موسیقی مربوط به سبک ویژه صبوری است. وی برای آواز خوانان و جوانان تازه کار نیز آهنگ های زیادی ساخته و حتا در بسیاری آهنگ های خود شعر سروده و آهنگ ساخته که از حنجره آواز خوانان جوان و تازه کار با زیبایی خاص آن به اجرا گرفته شده است.



بدون شک سبک امیرجان صبوری در موسیقی، سبک خاص و ویژه است و اگر سبک او را «مکتب صبوری» نام‌گذاری نماییم، بی‌تردید گزافه نگفته ایم. اکثر هنرمندان به خصوص آوازخوانان جوان و تازه کار کوشش می‌نمایند تا به سبک او آواز بخوانند و چه بسا که تعدادی هم برای آنکه خود را در این سبک دخیل نمایند و پیرو مکتب صبوری باشند، دست‌شاگردی به او دراز کرده‌اند. صبوری آهنگ‌های بیشماری هم در آرشیف رادیو و هم در آرشیف تلویزیون ملی کشور دارد و در این اواخر سی‌دی‌های جدید هنری او در میان علاقه‌مندان و هنرمندان قیامت برپا کرده است. او پس از جنگ‌های داخلی در دههٔ هفتاد به کشور ازبکستان و سپس کانادا مهاجر شد و هم‌اکنون در شهر تاشکند سرگرم آفرینش‌های هنری برای خود و دیگران است (۳).





استاد امیر جان صبوری آهنگ ساز و آواز خوان موفق کشور



استاد امیر جان صبوری در میان آوازخوانان معاصر کشور

منابع و مأخذ:

۱. مددی، عبدالوهاب، سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، طبع تهران سال چاپ ۱۳۷۵ هـ ش ص ۱۰۴ و ۱۰۵ با تصرف و تلخیص.
۲. همان اثر ص ۱۰۶.
۳. رستمی، محمد ظاهر، کاج ها هنوز ایستاده اند، ناشر، بنیاد شهید احمد شاه مسعود، ص ۳۵۵.



آهنگ های از امیر جان صبوری

شهر خورشید از روی کست - صبوری
تو از شهر خورشید به اینجا رسیدی تو چون بوی گندم نشاط آفریدی
تو در صفحه غصه ها خط کشیدی
ترا می پرستم ترا صادقانه ترا می پرستم ترا بی بهانه
ترا می پرستم ترا عاشقانه
تویی خواهش من - تویی حاجت من تویی مثل خواب و نفس عادت من
تویی مثل خواب و نفس عادت من

تو در زخم دل های ما مرهم هستی توتنها ترین خسته را همدم هستی
تو عطر لطیف گل مریم هستی
تو مثل حقیقت به دلها نشستى تو در پیکر شعر فردا نشستى
تو در دیده و دل چه زیبا نشستى
تو از شهر خورشید به اینجا رسیدی تو چون بوی گندم نشاط آفریدی
تو در صفحه غصه ها خط کشیدی
ترا می پرستم ترا صادقانه ترا می پرستم ترا بی بهانه
ترا می پرستم ترا عاشقانه
تویی خواهش من - تویی حاجت من تویی مثل خواب و نفس عادت من
تویی مثل خواب و نفس عادت من

تو هم رنگ لاله تو اعجاز باران که با تو شود سبز و خرم بیابان
تو آن مژده دلنشین بهاران
تویی از همه زنده گی حاصل ما تویی چاره ساز همه مشکل ما
بود عشق تو بعد از این در دل ما



تو از شهر خورشید به اینجا رسیدی تو چون بوی گندم نشاط آفریدی
تو در صفحه غصه ها خط کشیدی
ترا می پرستم ترا صادقانه ترا می پرستم ترا بی بهانه
ترا می پرستم ترا عاشقانه
تویی خواهش من - تویی حاجت من تویی مثل خواب و نفس عادت من
تویی مثل خواب و نفس عادت من
تویی مثل خواب و نفس عادت من (۱)

امیرجان صبوری

جوانی می رسد

تاجوانی میرسد غم بر سر غم میرسد
رنج و درد و عاشقی همیشه باهم میرسد
به یکی صبر زیاد به دیگری کم میرسد
مگر ای سنگ صبور مسافر دیار دور
کوه به کوه نمیرسد آدم به آدم میرسد
قصه ها گل میکند گل شاخه ها میشکند
دل و دلخانه ما جدا جدا میشکند
بال مرغ بخت ما روی هوا میشکند
تا شود خسته گبی قافله ها گاه میشود
کوله بار غزل ما مصرف راه میشود
خرمن خاطره ها به زیر پا ها میشود
صبر ما سر میرود بانگ اسیری میرسد
فصل پیری میرسد بهانه گیری میرسد
تاصبوری پا به پای ناگزیری میرسد (۲)

امیرجان صبوری

دانه دانه باران می بارد

اگر شب ها شب یلدا
اگر روز ها پر از غم بود
قناعت بود و صبوری بود
اگر بسیار اگر کم بود





همو شب ها همو کابل
برایم مثل عالم بود
تو بودی در کنار من
دلَم جم بود دلَم جم بود
وای دانه دانه باران میبارید
سوی باغ بالا میرفتیم
گاهی به تماشای مهتاب
در کنار دریا میرفتیم
کسی در فکر یارش بود
کسی دنبال کارش بود
خماری را خمارش بود
شکاری را شکارش بود
کسی مستانه می میزد
به بام خانه نی میزد
کسی از بابت دنیا
نمی ترسید نه ری میزد
به چشم خسته خوابی بود
به جام تشنه آبی بود
به شهر عشق و عیاری
حریف با حسابی بود
جدایی خواب را دزدید
زالال آب را دزدید
از آن شبهای مهتابی
کسی مهتاب را دزدید(۳)

امیر جان صبوری

انار انار

تاکه بهار می آید هوای یار می آید
به گوش من آهنگ انار انار می آید
انار انار از ما بود کنار یار از ما بود
میان صدها دلبر سبزه نگار از ما بود

راز و نیاز عاشقی در همه جا نمی شود
 دست بلند مدعا دست دعا نمی شود
 منزل غربت و سفر ملک و سرا نمی شود
 به دیگران اگر شود برای مانمی شود
 به شهر ما سبزه به ناز می آید
 به بزم ما محرم راز می آید
 از عشق ماجان به گداز می آید
 چاره درد آشنا بی آشنا نمی شود
 گل‌های باغ آفتاب به زیر پا نمی شود
 یار و نگار دیگران به یار ما نمی رسد
 سفله حیا نمی کند نقره طلا نمی شود
 به شهر ما سبزه به ناز می آید
 به بزم ما محرم راز می آید
 از عشق ما جان به گداز می آید(۴)

خانه خالی

امیر جان صبوری

شهر خالی جاده خالی کوچه خالی خانه خالی
 جام خالی سفره خالی ساغر و پیمان خالی
 کوچ کرده دسته - دسته آشنایان عندلیبان
 باغ خالی باغچه خالی شاخه خالی لانه خالی
 وای از دنیا که یار از یار میترسد غنچه های تشنه از گلزار میترسد
 عاشق از آوازه دلدار میترسد پنجه خنیاگران از تار میترسد
 شهسوار از جاده هموار میترسد این طیب از دیدن بیمار میترسد
 سازها بشکست و درد شاعران از حد گذشت
 سال های انتظاری برمن و تو بد گذشت
 آشنا نا آشنا شد تا بلی گفتم بلا شد
 گریه کردم ناله کردم حلقه برهر در زدم
 سنگ سنگ کلبه ویرانه را برسر زدم
 آب از آبی نجیبید، خفته در خوابی نجیبید



چشمه ها خشکید و دریا خستگی را دم گرفت
آسمان افسانه ما را به دست کم گرفت
جام ها جوشی ندارد عشق آغوشی ندارد
برمن و برناله هایم هیچکس گوشه ندارد
باز آ تا کاروان رفته باز آید باز آ تا دلبران ناز ناز آید
باز آ تا مطرب و آهنگ و ساز آید کاکل افشانش نگار دلنواز آید
باز آ تا در بر آن بستر اندازیم
«گل بیفشانیم و می در ساغر اندازیم» (۵)

منابع و مأخذ:

۱. سروده های آشنا، به اهتمام شیر احمد حق پناه- نشر شرکت چاپ و نشر مهر حبیب- سال ۱۳۸۶ هـ ش ص ۳۰۶،
۲. سروده های آشنا... ص ۳۰۷،
۳. سروده های آشنا... ص ۳۰۹،
۴. همان اثر... ص ۳۱۲،
۵. همان اثر... ص ۳۱۴ و ۳۱۵.





محمد ظاهر، شاه سابق در جمع هنرمندان



دكتور سيد مخدوم رهين وزير اطلاعات و فرهنگ همراه با خليل مینوی
رییس آژانس باختر و نویسنده کتاب



استاد هماهنگ در کنار هنرمندان موفق کشور



هنرمندانی که موسیقی امروز مدیون آنهاست



کوششی از ترمیمگاه آلات موسیقی



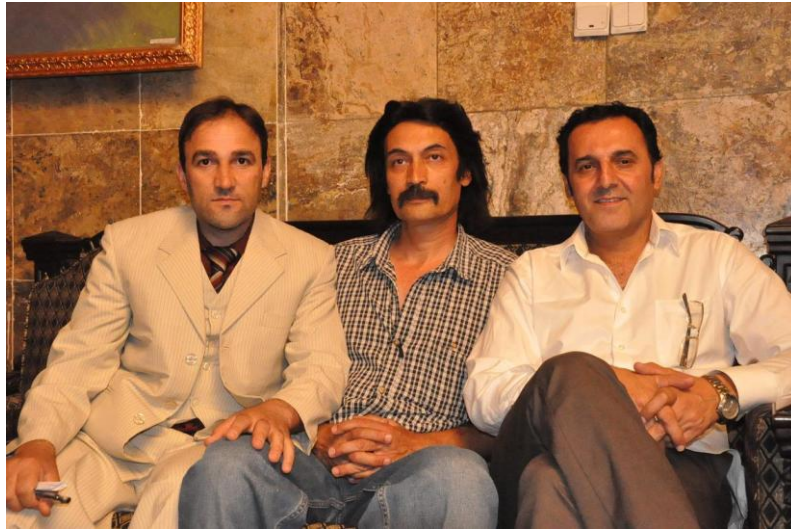
تصاویر یادگاری عده‌یی از آوازخوانان کشور



یکی از محلات فروش و ترمیم آلات موسیقی در کابل



استاد فریده مهوش در حال اجرای آهنگ با گروهی از نوازندگان



قاسم رامشگر - رحيم يوسفزی هنرمندان کشور با نویسنده کتاب



نویسنده کتاب باجمعی از هنرمندان و مطبوعاتیان



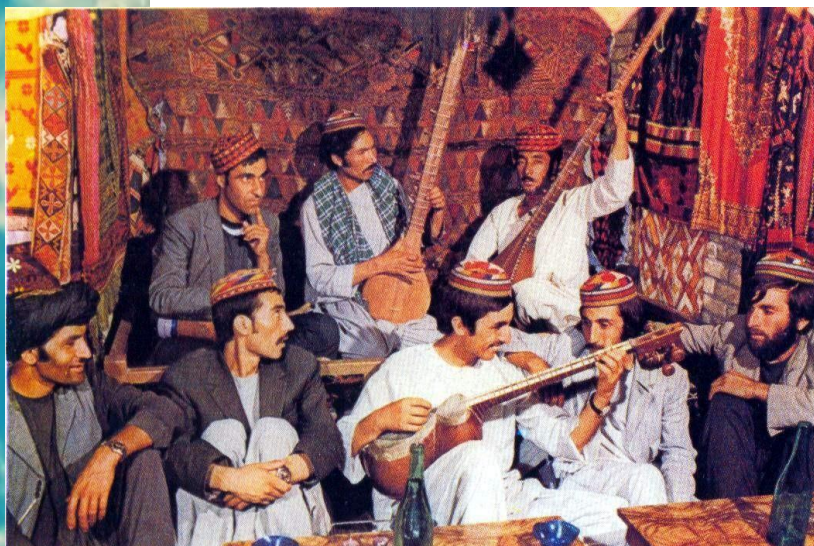
خانم پرستو آواز خوان مشهور کشور

کاروان موسیقی افغانستان

جلد اول

مولف:

حیات الله «بخشی»



ناشر: انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان
سلسله ی نشر: دور دوم - شماره ی «۶»



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**